

برگهایی در آغوش باد

دکتر غلامحسین یوسفی



برکھالی در اغوش باد

مجموعہ امی از مقالہ ما، پروہہا، نقد ما و ماہد اہتا

جلد دوم

از

دکتر علاء محسن یوسفی

یوسفی، غلامحسین، ۱۳۰۶ - ۱۳۶۹.
برگهایی در آغوش باد: مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهشها، نقدها و یادداشتها / از
غلامحسین یوسفی. - تهران: علمی، ۱۳۷۲.
۲ ج. (۱۰۵۶ ص).
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.
چاپ قبلی: توس، ۱۳۵۶.
کتابنامه.

ISBN 964 - 404 - 055 - 4:

۱. مقاله‌های فارسی - قرن ۱۴. ۲. فارسی - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۳. ادبیات فارسی -
مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۴. فرهنگ ایرانی - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. عنوان.

۸ فا ۴/۶۲

PIR ۸۳۲۷ / ب ۴

ب ۸۵ ی

۱۳۷۲

۱۳۷۲

۳۱۳۳ - ۷۲ م

کتابخانه ملی ایران



خیابان انقلاب - مقابل در بزرگ دانشگاه تهران

شماره ۱۳۵۸ تلفن: ۶۴۶۰۶۶۷

برگهایی در آغوش باد (جلد دوم)

دکتر غلامحسین یوسفی

چاپ چهارم، ۱۳۸۶

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

چاپ: حیدری

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۴ - ۵۵۵ - ۴۰۴ - ۹۶۴ - ۴ - ۵۵۵ - ۹۶۴ - ۴۰۴ - ۰۵۵ - ۴ - ۹۶۴ - ۴۰۴ - ۰۵۵ - ۴ - ۹۶۴ - ۴۰۴ - ۰۵۵ - ۴

۲ - ۵۵۶ - ۴۰۴ - ۹۶۴ - ۴۰۴ - ۰۵۵ - ۲ - ۵۵۶ - ۴۰۴ - ۹۶۴ - ۴۰۴ - ۰۵۵ - ۲

ISBN 964 - 404 - 056 - 2 (2 Vol Set)

به ایران

به دستداران زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران

فهرست مندرجات

۶۰۸-۵۴۵	فرهنگ ایران ، زبان فارسی
۵۵۱-۵۴۷	ایران را بشناسیم
۵۵۹-۵۵۳	اهمیت علوم و معارف انسانی
۵۶۸-۵۶۱	ضعف معنی
۵۷۶-۵۶۹	زبان فارسی ، بنیان فکر و فرهنگ ما
۵۸۶-۵۷۷	فرهنگ لغات کودکان
۵۹۵-۵۸۷	درباره زبان فارسی (۱)
۶۰۲-۵۹۷	درباره زبان فارسی (۲)
۶۰۸-۶۰۳	اندیشمند ، اندیشه‌مند
۶۷۴-۶۰۹	نظری در چند کتاب
۶۱۹-۶۱۱	نامه‌های رشیدالدین وطواط
۶۲۹-۶۲۱	زبان قدیمی ترین آثار نثر فارسی
۶۳۴-۶۳۱	یادداشتی در تصحیح متون
۶۴۲-۶۳۵	دانشنامه میسری
۶۵۱-۶۴۹	نمونه نظم و نثر فارسی

۶۵۹-۶۵۳	مفتاح النجات
۶۶۸-۶۶۱	یادداشتی درباره قابوس نامه
۶۷۴-۶۶۹	روضه المذنبین و جنة المشتاقین
۸۱۷-۶۷۵	تاریخ ایران
۶۸۳-۶۷۷	یادداشتی راجع به نوروز
۶۹۴-۶۸۵	ابوهسلم، تبردار خراسان
۸۰۱-۶۹۵	انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل الله
۸۱۲-۸۰۳	تاریخ آل جلایر
۸۱۷-۸۱۳	سینه‌های از نقاشی ناصرالدین شاه قاجار
۹۱۷-۸۱۹	تذکره جمعیل
۸۲۶-۸۲۱	یادی از معلّی نزرگوار
۸۳۳-۸۲۷	فرانتس تشنر
۸۶۰-۸۳۵	سرگذشت قرخ
۸۶۶-۸۶۱	یادی از مینورسکی
۸۷۸-۸۶۷	تصویری از استاد فیاض
۸۸۴-۸۷۹	زندگی و آثار شادروان دکتر علی اکبر فیاض
۸۹۱-۸۸۵	به یاد ادیب نیشابوری
۸۹۶-۸۹۳	حقی‌گراری
۹۰۸-۸۹۷	بدرود با پژوهنده‌ای استاد
۹۱۷-۹۰۹	نثر مینوی
۹۶۴-۹۱۹	از دفتر ایّام
۹۳۰-۹۲۱	مرد حقی

۹۳۷-۹۳۱	شناختِ نقص
۹۴۳-۹۳۹	راهِ کج
۹۵۰-۹۴۵	مجهول‌القدر
۹۵۶-۹۵۱	افسونِ تبلیغات
۹۶۴-۹۵۷	لندن، میعادگاه تابستانی ایرانیان
۱۰۳۴-۹۶۵	فهرستها
۹۹۱-۹۶۷	فهرست نام اشخاص
۱۰۱۵-۹۹۹	فهرست نام کتابها، رساله‌ها، نشریه‌ها و مقاله‌ها
۱۰۳۰-۱۰۱۷	فهرست نام جایها
۱۰۳۴-۱۰۳۱	فهرست نام قبیله‌ها، فرقه‌ها و خاندانها
۱۰۳۵	تصحیحات
۱۰۵۶-۱۰۴۹	فهرست آثار نویسنده کتاب

فهرست ایران، زبان فارسی

ایران را بشناسیم

در مجلس یادبود رشیدالدین فضل‌الله * در ضمن سخنان آقای وزیر علوم شنیدم: «جداً جای تأسف است که دانشجویان پزشکی ما گاه حتی اسامی این قبیل پزشکان یا آثار آنها را نمی‌دانند و حال آن‌که روزی ربع رشیدی و قبل از آن دانشگاه جندی‌شاپور بزرگترین مراجع پزشکی دنیا بودند» .

بی‌گمان ایشان توجه دارند که اگر آماری دقیق فراهم آوریم از میان هر هزار تن دانشجوی دانشکده علوم نیز عده‌ای را می‌توان یافت که ابوریحان و آثار او را نمی‌شناسند . جمعی از تحصیل‌کردگان ما هستند که حتی خلاصه‌ای از شاهنامه را نخوانده‌اند و با تاریخ ایران آشنا نیستند ؛ و از همه بیشتر، در میان درس‌خواندگان ما تعداد کسانی است که به زبان مادری خود نه درست سخن می‌گویند و نه درست می‌نویسند، در نتیجه کمتر کسی از افکار و بیانات آنان سر درمی‌آورد. جلوتر برویم در میان متصدیان امور مختلف نیز عده‌ای که ایران و مسائل ایران را چنان که باید بشناسند بحد نیاز نیستند .

وقتی کسانی که در دانشگاه درس خوانده‌اند یا می‌خوانند چنین باشند تکلیف دانش‌آموزان مدارس ابتدائی و متوسطه روشن است. بسیاری از این بی‌خبرها از همان مراحل پیشین سرچشمه می‌گیرند. باید انصاف داد که با وجود تعداد روزافزون مدارس و شاگردان، جوانان ایران‌شناس فراوان پرورده نمی‌شوند. بنده به کلمه «ایران‌شناس» بخصوص تکیه می‌کنم. غرضم آن است که تحصیل‌کردگان ما قبل از هر چیز باید با ایران، فرهنگ و ادب و هنر و تاریخ و تمدن آن تاحدودی آشنا شوند؛ مردم ایران، و سرگذشت این قوم را با همه فرازونشیبهایش بشناسند؛ از دین و مذهب و آداب و رسوم و خأقیات مردم شهرها و روستاها باخبر شوند؛ از دیروز و امروز این‌مات چنان‌که باید آگاهی حاصل کنند تا بتوانند برای وطن خود در هر زمینه کاری انجام دهند. البته فقط خودشیفتگی و عصبیتهای گوناگون و درگذشته‌سربردن مقصود نیست بلکه شناختن ایران با دانایی و شعور و وجدان بیدار لازم است: هم دوره‌های شکفتگی و سعادت گذشته را باید شناخت هم تاریکیهای آنرا، هم خدمتگزاران و مردان افتخارآفرین و هم جزایشان را. بخصوص که ما آثار درخور مباهات فراوان داریم. جای اندوه است که گاه اگر از جوانی درس‌خوانده مثلاً بپرسیم: امام جعفر صادق (ع) کیست؟ یا ابومسلم که بود؟ محتاج رجوع به کتاب باشد و حتی نداند جواب را در کجا جوید! یا برای دیگری غزالی همان‌قدر بیگانه نماید که نویسنده‌ای از کشور پرتغال!

به‌نظر بنده همچنان‌که بی‌خبری از اصول و معارف اسلامی در مسلمانان و ایرانی‌بودن مابمعنی امروز نقصی پدید می‌آورد، شناختن فرهنگ و ادب قومی و سهمی که ما در تمدن و معرفت عالم داشته‌ایم و خدماتی که به بشریت کرده‌ایم یا دوره‌هایی که گرفتار نقص و ضعف بوده‌ایم، کمبودی است دیگر در ایرانی‌بودن ما. بعبارت دیگر تا ایران را درست نشناسیم آن را بحق

دوست نمی‌توانیم داشت. وطن دوستی وقتی از سرِ معرفت باشد درست و سودمند تواند بود

هیچ کس منکر این نیست که ما باید در دنیای صنعت و علوم جدید با شتاب تمام هر چه نمی‌دانیم بیاموزیم، نقائص خود را رفع کنیم، خود را با دنیای نو هم‌آهنگ کنیم و پیش برویم. هیچ خردمندی نمی‌گوید در تربیت متخصصان فنون گوناگون، پزشکان، مهندسان، تکنیسین‌ها اندک غفلتی بورزیم. هر صاحب‌نظری از نیاز ایران به طبقه متفنان متوسط در هر رشته از قبیل استادکار، پرستار، ماما، متصدی آزمایشگاه و غیره آگاه است و تربیت آنان را لازم می‌شمرد. هر آدم خبیری توسعه‌مدارس فنی و حرفه‌ای را توصیه می‌کند. اما هر ایران‌دوست و صاحب‌دردی نیز بر این عقیده است که اگر می‌خواهیم فرهنگ ما بدرخشد و اصالت خود را حفظ کند و حوائج حقیقی ما را بر آورد اول باید ایران و مردم ایران را شناخت و به این اصل اعتقاد یافت بعد پزشک و مهندس و متخصص در علوم شد.

بعبارت دیگر به قیمت کسب دانشهای جدید نباید شناخت ایران را از یاد برد بلکه همه اینها باید برای خدمت به ایران و مردم ایران فرا گرفته شود زیرا آن که ایران و ایرانی را نمی‌شناسد و بدان دل بسته نیست، پیوندش با این ممالک سست و یا گسسته است و چندان برایش فرقی نمی‌کند که برای که کار کند و کار فرمایش که باشد.

بعضی از ما یغایط پنداشته‌ایم که هم‌آهنگ شدن با دنیای نو یعنی گسستن از آنچه داریم و حال آن که این دو با هم متناقض نیست؛ ژاپن نمونه آشکاری پیش‌روی ماست.

با کمال صداقت باید عرض کنم گروهی از نسالی که در ایران پرورده می‌شود از گذشته و فرهنگ و آداب و رسوم و قومیت خویش چندان آگاه نیست؛ از غرب نیز خبری درست و روشن ندارد بلکه هر چندگاه در معرض وزش

بادی است و هر روز به سویی کشیده می‌شود، در روزگار ما اقوامی که ریشه و فرهنگی نداشته‌اند سعی می‌کنند بصورت گوناگون جوانان خود را به فرهنگ و ملک و ماتشان هر چه استوار تربیوندند؛ جای دریغ است که با وجود ریشه‌های استوار فرهنگی و معنوی که ما داریم جمعی از فرزندان ما و بیش از همه برخی از درس خواندگانمان چون نهالی بی‌ریشه و از بن برآمده هر لحظه‌ای به طرفی خم شوند. بعضی از ایشان بواسطه ناآشنایی، به خود و فرهنگ قومیشان اعتقادی ندارند؛ گمگشتگانی افسرده را می‌مانند که کم‌کم ریشه خواستن و جست‌وجو کردن در وجودشان خشک شده است. این مشکل در کار جماعتی از تحصیل کردگان محسوس است: چه بعضی از آنان که در داخل کشور درس خوانده‌اند و چه جمعی از فرنگ‌رفتگان.

حقیقت آن است که برای رفع این مشکل، ما موظفیم نه شاگردان و نوجوانان - یعنی همه کسانی که در تعلیم و تربیت بمعنی وسیع کلمه تأثیری داریم: خانواده، مدرسه، سازمانهای آموزشی و تربیتی، و محیط و عوامل اجتماعی.

برای آن که فرزندان این مملکت را ایرانی و ایران شناس بار آوریم باید آنان را چنان تربیت کنیم که در طوفانهای سهمگین دنیای حاضر بتوانند بر سرپای خود استوار بمانند و نافرند؛ هم پاسدار فرهنگ و قومیتشان باشند و هم دانش و هنر و تمدن جدید را کسب و جذب کنند. بخصوص که به مدد استحکام فکری و فرهنگی است که مدنیت هر ملت بهتر قوام می‌گیرد. شالوده چنین تربیتی را باید در کودکان، دبستان، دبیرستان و دانشگاه تحقق پذیر کرد. بعلاوه لازم است کلیه عواملی که می‌توانند در آدمی تأثیر کنند از قبیل خانواده، محیط، مطبوعات، رادیو، تلویزیون و غیره همه بایکدیگر هم‌آهنگی و همقدمی کنند. از قضا در تمام مراحل آموزشی ما از کودکان تا دانشگاه به این مهم چندان که باید عنایت

نمی‌شود؛ نتیجه همان است که می‌بینیم . کلید وصول به همه این آرمانهای شریف، یعنی شناخت ایران و ایرانی، فارسی‌آموختن و فارسی‌دانستن است؛ این نیز درسی است که در همه مدارس ما بیش از هر موضوعی مورد غفلت است و موجب تأسف .

بدیهی است کارهایی از قبیل تجلیل بزرگان این مرزوبوم و به یادایشان مراسم و جلساتی مخصوص داشتن و کتاب منتشر کردن و در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون در این زمینه سخن گفتن همه در حد خود مفیدست اما روح ایرانی و استحکام فکر و نظر در فرزندان ایران دمیدن و آنان را از تاریخ و فرهنگ مات خود آگاه پروردن وقتی بکمال صورت می‌گیرد که این خصائل از خردی بتدریج جزء خون و منش آنان گردد . بعلاوه فرهنگ قومی ما این ارزش بزرگ را دارد که معرفت بدان می‌تواند ما را مردمی شریف ، باشخصیت ، وطن‌خواه و بصیر پرورد ؛ ایرانی بافضیلت بودن افتخار-آمیزست .

اهمیت علوم و معارف انسانی

چندی پیش در شهر آبادان در محفلی از دوستان، از ولسان وان گوگ^۱ نقاش مشهور هلندی و آثار او و مصائبی که وی در مدت زندگی تحمل کرده است سخن می‌رفت. هر یک از حاضران درباره نقاش چیزی می‌گفت. کم کم گفتگو از ولسان وان گوگ به هنر نقاشی و نقاشان و دیگر هنرهای زیبا کشید.

میزبان که مردی تحصیل کرده و تخصص او در ریاضیات بود، درباره آثار وان گوگ و معاصران او و جمعی از هنرمندان که در پاریس با او معاشر بوده‌اند بیش از دیگران اظهار اطلاع می‌کرد و از نحوه فکر و بشر دوستی نقاش معروف و عشقی که او به کار و هنر خود داشت و در این راه از هیچ مجاهدتی روگردان نبود، سخن می‌گفت.

وجود تابلوهای متعددی که در اطاق بنظر می‌رسید از علاقه میزبان به نقاشی و آثار هنری حکایت می‌کرد. وی ضمن سخنان خود عکسی را به حاضران نشان داد که کار عکاس هنرمندی بود و نوعی صدف خاص به نام

«دبل سان ریز»^۲ را نشان می‌داد .

یکی از حاضران گمان کرد که عکاس تحت تأثیر کتاب «ارمغان دریا» نوشته بانو آن مارو لیندبرگ^۳ - که اخیراً نیز به فارسی ترجمه شده^۴ - واقع شده است. صاحبخانه باذوق که کتاب را به زبان اصلی خوانده بود با بیانی شیرین که نمودار اطلاعات هنری او بود اندیشه عکاس هنرمند را بیان می‌کرد و وجوه تفاوت آن را با فکر اصلی نویسنده کتاب می‌نمود .

بر روی هم سخنان و اظهارنظرهای او نشان می‌داد وی مردی است که علاوه بر ریاضیات در زمینه‌های دیگر هم بااطلاع است. در آن محفل دوستان شبی خوش گذشت که تفصیل آن اینک منظور نیست بلکه این مقدمه را برای نتیجه‌ای دیگر ذکر کردم .

پس از آن که از میزبان باذوق مهربان جدا شدیم در راه همراهان اطلاعات او مکرر سخن می‌گفتند و علاقه او را به موضوعات هنری و ادبی یادآور می‌شدند. بخصوص در شگفتی بودند که در نظر او موضوعات جالب توجه و ارجمند تا چه حد فراوان است! و چگونه هر مطلب کوچکی چهره او را می‌شکفتد و نگاه و ابخندی که حاکی از مسرت فرا گرفتن و آموختن است در صورتش بنظر می‌رسد .

این نکته توجه دوستان را جلب کرده بود که وی وقتی از قلمرو ریاضیات پا بیرون می‌نهاد در موضوعات دیگر هم اطلاعاتی اندوخته بود و

۲- Double sunrise

۳- Anne Spencer Morrow Linbergh, *Gift from the Sea* (New york :

Pantheon Books, 1955) .

۴- ترجمه حبیبه فیوضات، تهران (انتشارات کتاب) ۱۳۳۷ .

می‌توانست چیزی بگوید و مانند برخی متخصصان ما درءاوم نبود که فقط وقتی از حرفه‌شان سخن می‌گویند - اگر خوب درس خوانده باشند - گفتارشان پخته و استوارست و بمجرد آن‌که از مسائل اجتماعی و هنری و فرهنگی ورشته‌های مختلفِ معارف بشری سخن رود، کمیت اندیشه‌شان لنگ می‌ماند و مردمانی سطحی و خام می‌نمایند و سخنانشان نسنجیده و بی‌پایه .

یاد آن دوست و خاطرۀ آن شب، این اندیشه دیرین را دوباره در ذهنم زنده کرد که ما تا چه حد به تحصیل علوم و معارف انسانی نیازمندیم و متأسفانه چنان که باید به اهمیت این موضوع توجه نمی‌کنیم . شاید این نکته بارها بتوسط صاحب نظران طرح و درباره آن بحث شده باشد ولی چون هنوز در مدارس ما و دانشکده‌های مربوط به رشته‌های مختلف علوم و پزشکی چندان بدان عنایت نمی‌شود و بعبارتی دیگر این فکر تحقیق نپذیرفته، گزینی تکرار و شرح آن سودمند و لازم است .

اصولاً ما در انتخاب روشهای تربیتی راجع به بسیاری نکته‌های مهم چنان که باید نیندیشیده‌ایم . گاهی روشها و برنامه‌هایی را بی‌تعمق و بدون رعایت و تناسب آنها با نیازمندیهای خود و سنتها و فرهنگ ایرانی بکار برده‌ایم و دیری نکشیده که این روش را ترك کرده، طریقی دیگر را باشتابزدگی برگزیده‌ایم . وقتی طراحان تعلیم و تربیت چنین کنند بی‌گمان به این اصل خوب توجه نمی‌شود که جوانان ما پس از خروج از دبیرستانها یادانشکده‌ها - در هر رشته که درس خوانده باشند - در زمینه فرهنگ و ادبیات و شعر و هنر و تاریخ و فلسفه و آنچه باصطلاح «علوم و معارف انسانی» نامیده می‌شود، باید چه چیزها آموخته باشند و بدانند . نتیجه آن که امروز بسیاری از تحصیل - کردگان ما بفلط می‌پندارند که صرف تخصص در رشته‌ای و بیگانه ماندن از فنون گوناگون معارف بشری برای آنان کافی است .

از این رو رسیدن به همین هدف غایت مقصود آنهاست. در مصاحبت آنان انسان غالباً متوجه می‌شود که جز در زمینه رشته خود در فنون دیگر و گاه در مباحث فرهنگی مردمی عامی و بی‌مایه‌اند. بدین جهت همنشینی با این گروه چندان لذت‌بخش نیست.

بسیاری از دانشجویان ما گمان می‌کنند که در دانشگاه‌های ملل مترقی هدف تعلیم و تربیت جز این نیست و کمتر بدین نکته پی برده‌اند که ممکن است جوانی که مثلاً در رشته مهندسی یا فیزیک یا شیمی کار و مطالعه می‌کند، دروس مختلفی از قبیل ادبیات، هنرهای زیبا، فلسفه، علوم اجتماعی، تاریخ و امثال اینها را نیز بخواند و بلکه گاه‌بر او فرض است که بعضی از این گونه مواد را بعنوان دروسهای فرعی خود برگزیند. در این دانشکده‌ها بنا بر اصطلاح مشهور بیشتر غرض «آدم‌سازی» است از این رو علمای تعلیم و تربیت به این قناعت نمی‌کنند که جوانان را فقط باین رشته آشنا کنند و با تخصص‌گونه‌ای آنان را از بسیاری دانستنیهای دیگر بی‌خبر نگاه دارند.

علمای تعلیم و تربیت و استادان نیک‌دریافته‌اند که هر کس پیش از آن که در فنی خاص مهارت پیدا کند عضوی از اعضای اجتماع است و بدین جهت پیوستگیها و وظائفی دارد که بصیرت خاص و اندیشه روشن او باید وی را بدین نکات متوجه کند. بدین سبب پروردن و تربیت فکر او و تحکیم شخصیت وی را قبل از تعلیم هر تخصصی در نظر می‌آورند و معارف انسانی در این مدارس و دانشکده‌ها در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد. البته رعایت این موضوع از ارزش اصل مهم «تخصص» که نتیجه طبیعی توسعه رشته‌های گوناگون علم است، نمی‌کاهد. در این گونه موارد دیگر انسان از جوانان درس‌خوانده و دانشجویان شعبه‌های مختلف علوم نمی‌شنود که سود فلسفه چیست؟! و از هنرهای زیبا و ادبیات و تاریخ و دیگر ثمرات ذوق و روح

بشر چه فایده‌ای حاصل تواند شد؟ سبب آن است که فلسفه و ارزش هنر و ادب در اصول تربیتی مردم ماحوظ شده، نه بدان صورت که مردم از خرد و بزرگ شب و روز فلسفه بخوانند بلکه به شیوه‌ای که درک ارزش فلسفه و هنر و ادبیات و معارف انسانی جزء ملکات و خصائل آنان درآمده است.

این قسمت از سخنان ویل دورانت^۵ استاد معروف امریکایی و مؤلف کتابهای «تاریخ فلسفه» و «تاریخ تمدن» که خطاب به برخی از دانشجویان امریکایی گفته است خواندنی و درخور دقت فراوان است:

«توجهی که این ایام به سوی علوم معطوف است بحدی اوقات شما را مشغول داشته که شاید فرصت نداشته‌اید، جز مدت کوتاهی، با ادبیات، تاریخ، فلسفه و هنرهای زیبا آشنا شوید. مع‌هذا به همان تخصص در یک فن اکتفا نکنید. وقتی تحصیلات اختصاصی را پایان رساندید دست کم هفته‌ای دو ساعت وقت خود را صرف مطالعه اطلاعات عمومی کنید و افکار خویش را با این گنهای تمدن آرایش و صفا دهید. با شعرای شیرین‌گفتار، نویسندگان سخن‌سنج و هنرمندان چیره‌دست آشنا شوید... لحظه‌ای با متفکران بررگ دنیا نزدیک شوید... من نمی‌توانم شمارا مردانی با فرهنگ و فهمیده بدانم مگر آنگاه که با جمعی از این نوابغ آشنایی پیدا کرده باشید...»^۶

بعلاوه غالباً از راه تعلیم و توسعه همین علوم و معارف انسانی است که می‌توان ذوق بشر را تلطیف کرد و جوانان را با روح انصاف و تسامح و

۵- () - ۱۸۸۵ Will Durant

۶- ترجمه احمد راد، به نقل از: یغما، سال دوازدهم، شماره هفتم (مهر ۱۳۳۸) ص ۲۰۸.

بزرگ‌منشی، نودوستی و سعه صدر پرورد. کسی که روحش چندان لطیف شده باشد که زیبایی آثار نقاشان هنرمند و شور آهنگهای موسیقیدانان لحن آفرین را براستی درک کند و از اشعار و نوشته‌های بلند و فاخر شاعران و نویسندگان لطیف طبع و فکور بوجد و هیجان آید، کمتر ممکن است به سخت‌دلی گراید؛ و یا آن‌که سخن مشهور و اثر را در مورد آراء دیگران خوانده و مفهوم آن‌را درست فهمیده باشد کمتر اتفاق می‌افتد نظر سایرین را برنتابد و در برخورد با آنها تعصب ورزد.

در دنیای امروز علوم با سرعتی هوش‌ربا رو به پیشرفت است از این رو باید همیشه همگام مال متری حرکت کرد و اندیشه‌های خود را تر و تازه نگاه داشت و گرنه آموخته‌های انسان زود کهنه می‌شود. بی‌گمان دانشجویان و جوانان که در چنین دوره مهمی زیست می‌کنند به تحولی فکری بسیار نیازمندند تا راه خود را درست بشناسند و سرانجام کامیاب شوند و ایران را در دیگر در پرتو دانش به مقام بزرگ خود در جهان نایل آید. توجه به این نکته‌های باریک فکری و اجتماعی از مسائلی است که فقط در رشته‌های مختلف علوم و معارف انسانی مطرح می‌شود. بخصوص که دروس متعدد رشته‌های گوناگون علوم تجربی متوجه این موضوعات نیست. پس جادارد که جوانان و دانشجویان ما هر چه بیشتر به اهمیت علوم و معارف انسانی توجه کنند و در دانشکده‌ها بخصوص در شعبه‌های علوم پزشکی این اصل مهم فرهنگ بشری جای شایسته خود را بدست آورد و استادان و مسئولان تربیتی جامعه بدین مهم بیش از پیش بیندیشند.

در این میان جای والایی را که فرهنگ ایران در پهنه معارف انسانی دارد نباید از یاد برد. بنابراین، ایرانی می‌تواند از اندیشه‌وران، شاعران، نویسندگان و

دانشمندان این مرزوبوم درسهای بزرگی در انسانیت و وطن دوستی و پائی و آزادگی فراگیرد و نیز به پیروی از بزرگان دانش و معرفت ما ، کامر جانرا از سرچشمه های فکر و دانایی ملل دیگر هم سیراب کند .

۱۳۳۹

ضعف معنی

«مفز انسانی به قرن بیستم رسیده است و حال آن که قلب بیشتر آدمیان هنوز متعلق به عصر حجرست». این سخن اریک فرام^۱ است، یکی از دانشمندان معاصر که ساها در بزرگترین دانشگاههای جهان در زمینه روانکاوی و جامعه‌شناسی و مسائل آن تحقیق و تدریس کرده، تجربه‌ها اندوخته و کتابها نوشته است و اینک از دل مغرب زمین سخن می‌گوید.

وی جنگها، مصائب بزرگ و همگانی بشر و آلام انسان معاصر را به چشم بصیرت دیده، شکست نظامهای اجتماعی گوناگون را از نظر گذرانده است که نه تنها مشکلی از کار انسان نگشود بلکه امراض اجتماعی تازه‌ای پدید آورد. این تأملها و راه‌جوییها سرانجام او را به جهان‌بینی و مشربی‌کشانده است که آن را به‌نوعی «اومانیزم عامی» تعبیر می‌کنند^۲:

عشق به انسانیت و اعتقاد به انسان؛ آنچه به‌زعم اریک فرام داروی تنهایی و بیگانگی و اضطراب روحی و فلسفی بشرست.

۱- Erick Fromm

۲- هنر عشق‌ورزیدن، ترجمه پوران‌دخت سلطانی، مهران ۱۳۴۶، مجید رهنما، ص ۱۳۵.

اگر در مغرب زمین استیلای روز افزون صنعت و تکنولوژی از عوالم انسانی کاسته و ماشین و شیوه‌های اقتصادی وابسته بدان خود را بر همه چیز تحمیل کرده است، جای دریغ است که در مشرق، مهد فرهنگ و معنویت، ماشین و صنعت از راه نرسیده بعضی عوارضش محسوس شده باشد! بی‌گمان هر فرد بصیری بروشنی می‌بیند که فضائل انسانی و مظاهر آن در میان ما کاستی گرفته است و نیز درمی‌یابد که این مسأله بیش از آن که فقط به صنعت جدید مربوط باشد معاول ضعف تربیت و تفکر ماست و غفلت از این بنیان مهم زندگی.

چند مثال حقیقت را بهتر روشن می‌کند. شکافتن زخم اگر چه درد انگیزست و مشاهده اش نامطبوع، شاید اهمیت واقع را نشان دهد. از خانواده آغاز کنیم. بدبختانه باید گفت: در اساس خانواده و پیوستگی‌های آن سستی راه یافته است. با آن که می‌گویند ازدواجها اینک با بصیرت بیشتر صورت می‌گیرد، بیشتر به طلاق منتهی می‌شود! ایمان به لزوم ادامه زندگی زناشویی، در مرد و زن، جای خود را به امکان گسستن پیوند و جدایی سپرده است. برخی از نویسندگان مطبوعات به اسم حمایت از خانواده با بدآموزیهای خود تیشه به ریشه خانواده می‌زنند و زن و مرد را به جان هم می‌اندازند، آن‌هم به بهانه‌هایی پوچ و فرنگی مآبانه که مثلاً چرا مرد سیگار همسر خود را در حضور دیگران روشن نکرده و یا متوجه تغییر رنگ موی او - که هر لحظه به رنگی بتعیار درآید - نشده و سابقه او را نستوده است! یا مرد بر سر ایرادهایی دیگر از این قبیل زن خود را می‌آزارد. دریغ آن که این مصائب در میان طبقه تحصیل کرده بیشتر بنظر می‌رسد.

گروهی از فرزندان نه تنها با پدر و مادر انس و تفاهم ندارند و از احترام گذشته خبری نیست بلکه چه بسا با آنان درستیزند. این لفظ را هم

از راه ترجمه آموخته‌اند که پدر و مادر «مارا نمی‌فهمند». در نتیجه اگر سابق رفتار پدر و مادر می‌توانست سرمشقی برای فرزندان باشد امروز بی‌اعتقادی جای آن‌را گرفته؛ دختر یا پسر می‌کوشد برخلاف والدینش بیندیشد و رفتار کند. روزگاری کودک در سائهای نخست مدرسه از زبان او حدی می‌خواند که پس از «حق واجب مطلق»، رعایت حق پدر و مادر بر او فرض است. اینک برخی از مطبوعات و بعضی عوامل مؤثر دیگر پدر و مادر را دشمن خانگی او معرفی می‌کنند که باید با ایشان بستیزد و هر نوع بی‌بندوباری را به نام «آزادی» در دل او شیرین می‌گردانند که باید این «حق» را از پدر و مادر به هر قیمت گرفت!

در مدرسه‌ها نیز در روابط انسانی شاگرد و معلم فتوری آشکار راه یافته است. در گروهی از شاگردان - از هر طبقه - میل به گردش و سینما و مهمانی و رقص و جفت‌جویی بر شوقِ آموختن و فهمیدن غلبه یافته است. در برخی از معلمان، در مراحل مختلف، ایمان به اهمیت کاری که بر عهده گرفته‌اند نقصان پذیرفته، به معلمی به چشم «وسیله ارتزاق» می‌نگرند نه وظیفه‌ای شریف و روحانی. در سالهایی که موضوع مهم تربیت معلم چندان مورد اهتمام نبود و هر کسی تربیت نیافته و نیازموده تعلیم و تربیت فرزندان ممالکت‌را بر عهده گرفت بایست منتظر چنین مسأله‌ای می‌بودیم. در نتیجه اینک در دبستان و دبیرستان و دانشگاه روح تربیت چنان که باید پرتوافکن نیست.

در منطق الطیر عطار می‌خوانیم که چون شیخ صنعان گرفتار عشقِ دختر ترساشد و زنار بست، چهارصد مرید او وقت، از توبه‌کردنش ناامید شدند به کعبه بازگشتند. یکی از شاگردان شیخ که در کعبه ایشان را دید ملامت کرد که چرا او را تنها گذاشتید و برگشتید:

شرمتان باد آخر این یاری بود؟!
 حق گزاری و وفاداری بود؟!
 چون نهاد آن شیخ بر زنار دست
 جمله را زنار می‌بایست بست
 این نه یاری و موافق بودن است
 کانچه کردید از منافق بودن است
 هر که یار خویش را یاور شود
 یار باید بود اگر کافر شود

افلاکی در مناقب العارفین نوشته است که وقتی حسام‌الدین چلبی، از شاگردان و مریدان مولوی، به شیخی خانقاه ضیاءالدین وزیر برگزیده شد، موای خود سجاده شاگردش را بر دوش گرفت و به خانقاه آورد و فرمود آن را بر صدر صفا گسترند و بزرگواری و احترامی چنین به شاگردش نمود. این گونه تمثیلاً و روایات در فرهنگ و ادب ما فراوان است و ای شگفت آن که برای قومی با قرن‌ها سابقه فرهنگ و تربیت اینک، دستور عمل رابطه شاگردی و معلمی را از زبانهای دیگر باید ترجمه کنند و نیز افسوس باید خورد که امروز شاگرد و استاد بجای آن احترام و عواطف متقابل گاهی چون دو صفت در برابر هم ایستاده‌اند. هر کس می‌خواهد، بکنایه و یا بصراحت، به زبان و قام، بنوعی ریشه اعتقاد شاگرد را به معلم می‌خشکاند. اگر در کار جمعی از معلمان یا استادان نقصی بوده یا هست حریم گروهی دیگر نیز مصون نمانده است. زیان بزرگ این طرز عمل برای جوان آن است که وی يك تکیه‌گاه معنوی بزرگ و يك سرمشق اخلاقی دیگر خود را از دست داده است: کسی که ممکن بود نه تنها هر چه می‌دانست بدو بیاموزد بلکه در فراز و نشیب زندگی دست او را بشفقت می‌گرفت و با او همقدمی و راهنمایش

می‌کرد اما وقتی در چهرهٔ یاران جوان خود بجای نشانهٔ اعتقاد، کدورتِ عناد را ببیند اگر فرشته هم باشد پای همتش سست می‌گردد .

بدیهی است آنچه باید در مدرسه حکمفرما باشد روح محبت است و تفاهم و احترام متقابل. این اصل معنوی نیز اینک شکست برداشته است؛ با این کیفیت خیام وار باید گفت: «یک اهل دل از مدرسه نامد بیرون» .

در پهنهٔ زندگی فقدان معنویت بنحو محسوسی آشکار است. چه بسا موارد که می‌بینیم احساس مسؤولیت ، وجدان شفلی ، درستکاری جای خود را به نادراستی و فرار از وظیفه داده است. این همه تأکیدهای اونیای امور به متصدیان کارها که درستکار و خدمتگزار مردم باشند و نیز ضرورت رسیدگیهای مختلف خودنموداری از ضعف روح خدمت در بعضی دستگاههای اداری ماست در برخی از سازمانها و ادارات - حتی دستگاههایی که باید شرافتی معنوی داشته باشند - گاهی توسط به راههای ناشایست برای احراز مشاغل به چشم می‌خورد. فکر تأمین اضافه حقوق، مزایا، مأموریت، سفر به خارج از کشور، خانه و اتومبیل فضائل را از بعضی یادها برده است. مصراع ایرج وصف خوبی است از این گروه مردم: «چشم بر منصب هم دوخته‌ها». بدبختانه اکثرشان نیز درس خواندگانند .

اگر برای کسی در کارش مشکلی روی دهد یا از عزت بیفتد گویی وبائی است که همه از او می‌گریزیم؛ برعکس دور وجود آن که بر کارست و مورد احترام ، همه پروانه وار می‌گردیم. همه در سخن گفتن مرد میدانیم و طرفدار فضیلت ولی در مقام عمل کمتر از ما نشانی می‌توان جست .

بیرون از این عوانم نیز جوانمردی ، ایثار، دوستی ، وفا ، گذشت و محبت از رواجش کاسته شده است . در ادبیات فارسی امروز بنگرید که چگونه روح نیاز به حقیقت و معنویت در آن موج می‌زند ، آنچه انسان در

تکاپوی آن است و باید بدان اندیشید. ضعف معنی در بین ما شاید بیش از هر مسأله دیگری در خور توجه و عنایت است. به همین دلیل وقتی به اشخاصی برخورد می‌کنیم که تقوی و نیک‌منشی در آنان پایدار و استوارست روح ما می‌شکند زیرا می‌بینیم هنوز فضای معنوی حیات ما به آن صورت که می‌پنداشته‌ایم نیست.

دیری است که در مغرب زمین مبانی دین و مذهب متزلزل شده است. دنیای جدید هر تکیه‌گاه مقدس و محترم را از انسان گرفت و چیزی بجای آنها ن نهاد. مساکنها و مرامهای گوناگون جهان نیز - که گاهی پیروان را بحد تعصب گرفتار خود کرده بود - کارشان به انشعابها و خصم‌متها کشید. اینک فقط چندین نوع سوسیالیسم در جهان خودنمایی می‌کند تا چه رسد به مشربهای دیگر! در نتیجه انسان در زمینه اندیشه و معنویات به سرگشتگی خاصی دچار شده است. نیهیلیسم، هیپی‌گری، و امثال آن همه چنگ آویزهایی است در این وادی نایمنی و گمگشتگی.

جای شگفتی است که ما بطور نامحسوس بابرخی از مسائل مردم غرب روبرو می‌شویم بی آن که دیروز و امروزمان شبیه آنان باشد. از یک سو سرعت ارتباط و انتقال اخبار - که از مزایای تمدن جدیدست - در مدتی کوتاه هر چیز بد را نیز مانند هر چیز خوب به همه جای جهان می‌پراکند از طرف دیگر فرزندان ما چنان تربیت نمی‌یابند که بر مبانی فرهنگی و ملی خود متکی و استوار باشند و هر موجی آنان را نرباید. کسی که از خود بنیانی فکری و اعتقادی نداشت چون پر کاهی است سرگردان و هر روز دستخوش جاذبه‌ای. بعلاوه سرعت و شتاب - یعنی یکی دیگر از پدیده‌های دنیای حاضر - مجال تفکر و تعمق و داوری را از انسان سلب می‌کند و نیروی عظیم تبلیغات او را به هر سوئی که بخواهد می‌راند حتی هر اندیشه‌ای را در مغز

او رسوخ می‌دهد .

برخی از فرنگ‌رفتگان از يكسو ، بعضی بی‌خبران از تمدن فرنگ از سوی دیگر، مصائب مغرب‌زمین را نیز -مانند دیگر کالاهای- از راه ترجمه برای ما وارد می‌کنند و اکثر افراد این هردو گروه ایران و ایرانی را نمی‌شناسند. بعضی از مطبوعات نیز بطرز حیرت‌انگیزی این آتش را دامن می‌زنند. نمونه آن طرح‌مسائل خانوادگی فرنگیان و رفیق و رفیقه گرفتن دختران و پسران اروپایی و امریکایی است از راه ترجمه مقالات مجلات آنها، در میان خانواده‌های ایرانی .

نویسنده این سطور نه‌کهنه‌پرست است و نه‌بدبین ؛ اعتقاد دارد که هرچیز نو را بشرط آن که خوب و با حاجات محیط ما سازگار باشد باید فراگرفت. خوشبختانه می‌بیند عموم ملت ایران تشنه فضیلت‌اند و چشمه معنویت بخصوص در میان عامه مردم خشک نشده است. اما غرض آن است که امروز ما برای آن که خود را از ورطه مصائب قرن بیستم برهانیم بیش از هر وقت دیگر به مبانی فرهنگ و تمدن معنوی خود نیازمندیم ؛ «نیروی انسانی» نه فقط بدان معنی که علمای اقتصاد می‌گویند بلکه بمعنی احراز منش انسانیت نیز از حاجات مهم ماست . اگر غرض از تربیت به قول اقبال لاهوری «آدم‌گری» یا ایجاد تغییرات مطلوب در افراد انسان باشد ، باید خوگر شدن به فضیلت و تقوی و پابند بودن به معنویات را در همه برنامه‌های تربیتی این ممالک از کودکان تا دانشگاه گنجانند خوشبختانه ایران خود گنجینه سرشاری از معنویت دارد . این بر عهده برنامه‌نویسان و مجریان اصول تربیت است که بادل‌سوزی و ایمان به خدمت و ناتوجه به همه عوامل مؤثر اجتماعی و آشنایی با ایران و ایرانی ، فرزندان

ایران را مردمی وطن خواه، نیک اندیش و شریف پرورند. برای وصول
به چنین هدف بزرگی بی گمان بذل همت و کوشش و همگامی هر ایرانی
میهن دوستی، در هر درجه و مقامی، از شرایط کامیابی است.

۱۳۴۹

زبان فارسی ، بنیان فکر و فرهنگ‌ها

«وقتی ملتی مقهور می‌شود تا هنگامی که زبان خویش را خوب حفظ کند گویی کلید زندانش را در دست دارد». این سخن آلفونس دوده^۱ نویسنده فرانسوی - که مربوط است به روزگار استیلای آلمان بر آلاس و لور- در قرن بیستم نیز نه تنها ارزش خود را حفظ کرده بلکه با مسائلی که امروز در زمینه اندیشه و فرهنگ در جهان مطرح است از جهات مختلف خاصه از احاطه اهمیت زبان ملی درخششی دیگر پیدا می‌کند .

مسئله زبان فارسی برای ما ایرانیان مهمتر از آن است که برخی از درس خواندگان ما می‌پندارند . زبان فارسی فقط وسیله سخن گفتن و رفع نیازمندیهای روزانه ما نیست که بتوان با چند ساعت تدریس آن در دبستان و دبیرستان - بتوسط هر کس که باشد- سرونه قضیه را بهم آورد و داخوش بود که وظیفه خود را در قبال ملت و مملکت انجام داده ایم بلکه این موضوعی است بسیار مهم و خطیر که با موجودیت فکری و فرهنگی ما بستگی دارد . زبان وسیله اندیشیدن است . مردمی که زبانی پر مایه و توانا ندارند از

فکر بارور و زنده و آفریننده بی بهره‌اند. بنابراین هر قدر در تقویت این بنیان مهم زندگی غفلت شود در پرورش فکر مردم سهل‌انگاری شده‌است. کسانی که حد و رسم معانی کلمات و مرز آنها برای خودشان روشن نیست چگونه می‌توانند درست بیندیشند و چه چیز را می‌توانند مطرح کنند؟ حاصل پریشان‌فکری بی‌گمان پریشان‌گویی است.

برخی از آنان که چندسالی به‌زبانی خارجی درس خوانده‌اند و اینک می‌گویند بدان زبان می‌اندیشند نه به فارسی - اگر سخنشان استوار باشد - چطور ممکن است به این طریق از فرهنگ و ادب ایران آگاهی حاصل کنند مادام که اندیشه‌های خویش را در قالبی غیر ایرانی شکل می‌دهند. بعبارت دیگر، بنا بر اظهار خودشان، هر چیز تانخست بدین صورت بیگانه درنیاید مفهوم و معلوم ایشان نمی‌گردد. پس اگر گفته‌شود اینان را از لحاظ معرفت نمی‌توان ایرانی تمام‌عیار خواند سخنی گزاف نیست. زیرا آنچه ما را ایرانی با فرهنگ، بمعنی کامل کلمه، می‌پرورد طب و فیزیک و ریاضی، با همه ارجمندی آنها، نیست بلکه فکر و معارف و ادب ایرانی است که تحصیل آن در دامن ادبیات و علوم انسانی و به‌زبان فارسی ممکن می‌گردد و بس، نه فقط تواند در ایران و چندسالی در این دیار به‌مدرسه رفتن و ایران را نشناختن، سپس آموختن پزشکی، مهندسی، شیمی و یا دیگر شاخه‌های علوم در یکی از دانشگاه‌های اروپایی یا آمریکایی. گو این که مکرر دیده شده‌است که بصیرت بعضی از این گروه فرنگ‌رفتگان ما در زبان خارجی نیز حداکثر از فهم و نگارش نامه‌های عادی و استفاده از برخی کتب درسی فراتر نمی‌رود. ایرانی بودن، از این نظرگاه، مستلزم ایرانی اندیشیدن است و ایرانی نکر کردن، نتیجه معرفت به فرهنگ ایران است و به‌زبان فارسی اندیشه کردن.

بی‌سبب نیست که وقتی از یکی از صاحب‌نظران ما در باب فرهنگ

شرق و غرب سؤال می‌شود، می‌گوید: «گذشتن از غرب زدگی مستلزم تعاطی کلمات است و گرنه ما که زبانمان ویران است و نسبت به معنی و حقیقت کلام و اسم و مسمی و کلمات، بُعد و فاصله زیادی پیدا کرده‌ایم چه‌طور می‌توانیم همه چیز و از جمله گذشته و تفکر گذشته و شرق را طرح کنیم؟ زبان برای من اصالت دارد و لذا می‌گویم که این زبان است که اقوام را از هم متمایز می‌کند. وقتی زبان ویران شد، تذکر گذشته هم از میان می‌رود و به همین جهت اکنون دیگر تذکر نسبت به گذشته - یعنی یاد حضوری نه یاد حصولی نسبت به آن - در میان نیست. اما وقتی این تذکر نباشد، پرسش قلبی و حقیقی هم نمی‌توان کرد»^۲.

این سخنان نه تنها مبالغه نیست بلکه از جهات مختلف معتبرست. همه ارزش و اعتبار میراث فرهنگ بشری نتیجه تنوع اندیشه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون بوده است و برخورد و پیوند آنها با یکدیگر. در عصر ما گسترش و نفوذ روزافزون و شگفت‌انگیز وسائل ارتباط جمعی کم کم دارد جهان را به طرف کلی‌سازی و یک‌نواختی بی‌سابقه‌ای سوق می‌دهد. خاصه اگر چنان‌که دانشمندان پیش‌بینی می‌کنند، با سودجستن از قمرهای مصنوعی، فرستنده‌های جهانی تلویزیون تا قرن آینده در عالم بکارافتد و اکثر معرفت بشر بتدریج از راه چشم و با دیدن تصویرهای تلویزیونی حاصل گردد و وسائل سمعی و بصری کم کم جای مطالعه و تفکر را بگیرد.

نتیجه این کار بتدریج بصورت یکدست درآمدن ادب و معارف مایل

۲- احمد فردید، مجله فرهنگ و زندگی، دی‌ماه ۱۳۵۰، ۳۲/۷. در اصطلاح وی پرسش

قلبی زاییده تفکر قلبی است و تفکر قلبی در برابر تفکر قلبی بکاررفته است.

است و همسان و قشری شدن اندیشه‌ها و سیر آنها در يك مجرای معین . بدیهی است در این میان زبان و فرهنگی که قدرت و سیطره اقتصادی بیشتر پشتیبان آن باشد غلبه پیدا می‌کند و زبانهای ملی در برابر زبانهای معدود رایج در تلوویزیونهای جهانی دچار ضعف خواهد شد اما این وضع به ضرر همان زبانها و معارف نافذ نیز تمام می‌شود زیرا نتیجه آن، عقیم شدن فرهنگ بشری خواهد بود از بدایع افکار و ابتکاراتی که می‌تواند در دامان خود فرهنگهای غنی و گوناگون پرورد. چه ملال آور خواهد بود دنیایی بدون تنوع و ابداع که در آن همه کم کم يك جور بیندیشند ، رفتار و احوالشان شبیه هم باشد، يك نوع اظهارشادی یا بیان اندوه‌کنند و مثلاً بصورت ابزار و پیچ و مهره‌های اتومبیل شورولت در آیند که در همه جای جهان يك نوع است و با يك شماره مشخص و با يك طرز استعمال معین! کسانی که به گمان خود برای سرعت پیشرفت در کسب علوم و فنون جدید ، گاه ترویج يك زبان رایج جهانی را به جانشینی زبان ملی گوشزد می‌کنند تصویری از چنین آینده ناگواری ندارند و گر نه سخنی بدین خامی بر زبان نمی‌آوردند .

در امریکا - که کشوری است صنعتی و مظهر استیلای مانتین و تکنولوژی جدید- اندیشه و بیان تقریباً يك نواخت بسیاری از مردم در سرتاسر این سرزمین پهناور در نظر نکته بینان تعجب آورست. در جاهای مختلف اشخاص با عباراتی همانند تشکر می‌کنند، ابراز تأسف می‌نمایند و یا اظهار عشق می‌کنند. گویی همچنان که نام و تشکیلات فروشگاهها ، شیوه معماری و شهرسازی و خیابان بندی و گردشگاهها در اکثر شهرها شبیه یکدیگرست ، مهندسانی روان شناس و کارآزموده برای عواطف و طرز بیان مردم هم قالبهایی خاص ساخته اند و غالباً کم و بیش مثل هم می‌اندیشند و سخن می‌گویند . فکر و زبان قالبی ناگزیر با هم مربوطند و زاده یکدیگر .

تأسف انگیزست وقتی می بینیم پاره‌ای از همان تعبیرات قراردادی و بی‌رمق کم کم از راه برگرداندن پیامهای فرنگی به فارسی و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و دیگر وسائل طبع و نشر و یا بوسیله ترجمه‌های خام بعضی از مترجمان کم مایه در زبان فارسی رخنه کرده است. چندان که زبان مردم بی‌سواد کوچه و بازار، گاه زنده‌تر و اصیل‌تر و فصیح‌تر از زبان بسیاری از تحصیل کردگان است که تحت تأثیر این گونه تعبیرات و القات قرار گرفته‌اند!

گروهی از درس خواندگان ما - که بتدریج اداره کارهای مختلف و گاه امور مهم فرهنگی و تربیتی را برعهده می‌گیرند - از این اهمیت زبان مای غافلند. در نتیجه محصول فکر و کار آنان، هر قدر هم حسن نیت و کوشش بخرج دهند چنان که باید ثمربخش نیست و کمتر به درد ایران می‌خورد. اینان همان‌طور که می‌پندارند بهترین روش، روش آن مدرسه و دانشگاهی است که در آن درس خوانده‌اند - زیرا وسعت دید کافی و روح علمی ندارند - بهترین زبان را هم زبان آن کشوری می‌شمرند که در آن جا تحصیل کرده‌اند نه زبان فارسی که بمنزله شاه‌رگ حیاتی فرهنگ و فکر ایرانی است. نتیجه این طرز تفکر آن است که گاه می‌شنویم کسی می‌گوید: خوب است در دانشگاه دروس علوم و پزشکی را به‌زبانی خارجی تدریس کنیم، دیگری شادمان است که با فرزند خردسالش در خانه به‌زبان فرنگی سخن می‌گوید یا او را به‌مدرسه‌ای فرستاده است که همه درسها به‌زبان فرانسوی یا انگلیسی تدریس می‌شود!

وقتی بسیاری از کودکانها و دبستانها یاددادن زبانی خارجی را، در آگهیهای گوناگون، جزء امتیازات خود می‌شمرند و نمی‌گویند و از آنها نمی‌خواهند که در تعلیم زبان فارسی تاچه حد وظیفه خود را انجام می‌دهند،

متوجه نیستیم که موضوع چه اهمیتی دارد و بظاهر به این سخن برخی از مریدان ناآگاه خود را راضی و خرسند می‌کنیم که سنین خردسالی بهترین موقع یادگیری زبان خارجی است. ثمره این افکار برخورد با این حقیقت تلخ است که گاه باید در دانشگاه نیز از زبان فارسی دفاع کرد و به جمعی از کسانی که عهده‌دار مسؤولیتی مهم هستند لزوم توجه کافی به زبان فارسی و معارف ایرانی را گوشزد یا برای آنان توجیه نمود بی آن که بتوان به تأثیر این سخنان - که از سر وطن دوستی و غمخواری گفته می‌شود - در دیگران امیدوار بود.

در نظر هر ایرانی آگاهی که وطن خود را می‌شناسد و دوست می‌دارد، در کشاکش مسائل گوناگونی که امروز جهان با آن روبروست، مؤثرترین وسیله‌ای که می‌تواند جوانان ما را از حیرتها و گمراهیها برهاند آشناساختن آنان است با معارف ایران تا در برابر سیل خروشان افکار و فرهنگهای مختلف مستقل و باشخصیت بآیند و در عین بهره‌وری از دانش و تمدن قرن بیستم فکر و روح و جوهر ایرانی خویش را حفظ کنند. بخصوص که فرهنگ ما از جنبه مردمی و انسانیت و فضائل بشری نیز، بخشی بسزا دارد که مفتنم است و شناختنی.

کسی که مات و ممالکت خود را بحقیقت بشناسد، آنرا آگاهانه دوست خواهد داشت و هیچ انگیزه‌ای موجب نخواهد شد این پیوند در وجود او سمی گنجد. برعکس آن که با مردم این مرزوبوم و روح و فکر آنها و فرهنگ ایران آشنا و بدان دلبسته نیست به اندک چیزی فریفته می‌شود و از ملت و وطن خود می‌گسلد.

نمونه آنرا در برخی از جوانان ما می‌توان یافت که خود را بدان راضی کرده‌اند که در کشوری دیگر، شغلی دارند و خانه‌ای و اتومبیلی و همسری

غالباً بیگانه، غافل از آن که اگر تا پایان عمر هم در آن سرزمین خدمت کنند مردی آن دیار هرگز آنان را در خود جذب نخواهند کرد و از خودشان نخواهند شمرد. نتیجه آن که از خانه مانده اند و از بیگانه رانده.

در تربیت فرزندان ایران، زبان فارسی که مفتاح تفکر ایرانی است اهمیتی خاص پیدا می کند، موضوع بسیار مهمی که اگرچه از آن فراوان سخن می رود هنوز حساس بودن مسأله را چنان که باید در نیافته ایم و بحد کفایت بدان نپرداخته ایم.

عبث نیست که جواهر لعل نهرو در حسب حال خود و گزارش تلاشهای مات هند برای کسب استقلال می نویسد: همین که حزب کنگره در هند موجودیت و روش مشخص پیدا کرد «زبان مورد استعمال در کنگره بجای انگلیسی بتدریج و با سرعت هندوستانی شد، یا گاهی زبان ایالتی که در آنجا کنگره تشکیل می شد بکار می رفت... بخصوص که افکار نامساعدی نسبت به استعمال یک زبان خارجی در مورد یک کوشش و اقدام ملی بوجود آمده بود.»^۳

ممکن است کسانی بگویند تنها از راه آموختن زبان فارسی نمی توان با دانش قرن بیستم همگام شد. جواب آن است که دانستن زبان فارسی و شناختن فرهنگ ایران و ایرانی اندیشیدن مستلزم بی خبری از معارف جهان نیست بلکه سخن بر سر این است که اول باید ایرانی بود بعد تمدن جدید را شناخت و چنان که مقتضی است از آن سود جست. بعلاوه این نکته که حاصل پژوهشهای دقیق در باب تأثیرات فرهنگ غرب در شرق در عصر تحولات بزرگ جهانی است قابل توجه است: «این موضوع حائز اهمیت است که اغلب نویسندگان و هنرمندان که بهتر از دیگران برداشتها و اشکال حدید را

[ازادب و هنر مغرب زمین] بکار بستند از کسانی بودند که با شیوه‌های فرهنگ ملی تربیت یافته بودند نه آنها که از مکتب غرب بهره گرفته بودند.^۴ این سخنی است استوار و سنجیده. در نیم قرن اخیر صادق هدایت که در نویسندگی درخشید با همه آشنایی با فرهنگ جدید غرب، عاشق مردم ایران بود و زبان فارسی، آن‌هم نه تنها در آثار افسونگر حافظ و خیام بلکه حتی در محاورات ساده مردم کوچه و بازار و برزگران و پیشه‌وران. در دیگر رشته‌ها نیز کسانی از هموطنان ما به توفیقی نایل شده‌اند که با ایران و فرهنگ ایران همدم و مانوس بوده‌اند و به زبان فارسی اندیشیده‌اند و ازدانش و معرفت بشری در این قرن هرچه بیشتر بهره یافته‌اند.

پاسداری از زبان فارسی و فرهنگ ایران مسأله خطیری است و هر روز درنگ در این مهم، زیان خیز. برای حل این مسأله، ایجاد مجالس بحث و سخنرانی و طرحها و کوششهایی از این قبیل سودمند است اما کفایت نمی‌کند. بلکه موضوع باید بعنوان یک ضرورت و کار مهم ملی مورد توجه شود و با هدفی مشخص و برنامه‌ای دقیق و همه‌جانبه و چندساله با همکاری و کوشش عموم افراد ملت - پیش از آن که دشواری بهم‌رسد - به چاره‌گری پرداخت. در این زمینه هنوز جای سخن هست اگر چه گمان می‌کنم همه هموطنان آگاه به اهمیت موضوع واقفند.

۱۳۵۱

۴- ر.ک: مجله فرهنگ و زندگی ۶/۷-۷، ترجمه ایرج علی‌آبادی از جلد ششم کتاب زیر که

به همت یونسکو چاپ شده است:

Histoire du développement culturel et scientifique de l'humanité.

فرهنگ لغات کودکان

بی‌گمان کودکان میوه‌های حیات و ثمره زندگی ما هستند چه ایام عمر بشادی بگذرد و چه طاقت فرسا باشد. هر پدر و مادری تحقق آرزوهای خود را در آینده فرزندانشان می‌جویند خاصه چون نیروی جوانی نقصان پذیرد و اندام‌ها سستی گیرد، شادابی و خرمی کودکان نشاطی دیگر به پدر و مادر می‌بخشد. از نظر تربیت و پیشرفت جامعه و اصولی که برای رسیدن به این هدف بزرگ باید مورد توجه واقع شود نیز این نکته گفتنی است که توجه به طرز تربیت صحیح کودکان از سال‌های نخستین عمر، از هر کاری مؤثرتر است. در حقیقت فقط از این راه است که می‌توان گفت کار تربیت بشمر می‌رسد و نتیجه مطلوب خواهد بود و نسلی را می‌توان پرورد. از این رو بواسطه عواطف خود نسبت به فرزندانمان و نیز بمنظور سعادت جامعه هر چه بیشتر به کودک و اهمیت تربیت او بپردازیم بهتر است و یا بهتر توان گفت این تنها تجارتي است که هر قدر سرمایه صرف آن کنیم هرگز ضرر نخواهیم برد.

خوشبختانه در کشور ما اخیراً به این امر مهم بیشتر توجه می‌شود و غنای قدمهایی برمی‌دارند. برخی از این کارها کافی و کمال مطلوب نیست ولی

«فتمن و شوق انگیزست و کوششهای مفیدتری را در این زمینه نوید می‌دهد. نوشتن و ترجمه کتابهای خاص برای کودکان و نقد آنها، انتشار روزنامه‌ها و مجلات مخصوص آنان، ایجاد کتابخانه‌هایی ویژه اطفال، برنامه‌های رادیویی، اختصاص روزی به نام «روز کودک» و سعی در جلب توجه مردم و پدران و مادران به رعایت شخصیت و عواطف و آرزوها و افکار کودکان همه از این قبیل و درخور نام بردن و سودمند شمردن است. اما این را هم باید گفت که وقتی کاری بی‌روش درست انجام شود طبعاً کمی صورت تفنن بخود می‌گیرد و چنان که باید سودمند نخواهد بود. در دنیای امروز که هر چیز فنی و علمی خاص تلقی می‌شود و دانشمندان در هر باب کار و تحقیق می‌کنند بسیار بجاست که ما از خودکامی بکاهیم و با مطالعه نظرها و تجربه‌های آنان راه و رسمی متناسب و روشی درست برگزینیم و الا اگر بنا شود هر کس قام بگیرد و کلیاتی دربارهٔ تعلیم و تربیت بنویسد، نتیجه همان می‌شود که شادروان دکتر هوشیار می‌گفت و این گونه نوشته‌ها و کتابها را «اختلاط یا مخلوطی» از مطالب مختلف می‌شمرد^۱.

دربارهٔ آنچه برای کودکان می‌گویند و می‌نویسند و منتشر می‌کنند سخن بسیارست. نویسنده در این مقاله باختصار به یک جنبهٔ این کارها اشاره می‌کند و آن زبانی است که با کودکان باید بکاربرد و چنان که باید مورد توجه نیست و حال آن که این موضوع هم مربوط به زبان و ادبیات و هم جزء کارهای تربیتی است. توجه به نوشته‌های کتابها و مجله‌ها و روزنامه‌هایی که برای کودکان منتشر می‌شود و نیز دقت در برنامه‌های رادیویی مخصوص

۱- اصول آموزش و پرورش، دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۳۵، ص ۳.

آنان و ناهم‌آهنگیها و بی‌تناسبیهایی که این نوشته‌ها از جنبه‌های مختلف بخصوص لغات و تعبیرات دارد، مرا برانگیخت که در این خصوص سطری چند بنویسم. ممکن است برخی از کسانی که در این باب کار کرده‌اند بگویند ما در نوشته‌ها و بیانات خود چون سروکارمان با کودک بوده زبان کودکی گشاده‌ایم و سخنشان نیز درست باشد ولی حقیقت آن است که وقتی این ساده‌نویسی روشی درست‌تر خواهد داشت که کلمات و تعبیرات مناسب کودکان مشخص و منظم باشد و از این ابهام و کلیت که تابع سلیقه‌های شخصی است درآید.

این که در هر مورد باید باقتضای مقام و حتی‌المقدور ساده و روشن سخن گفت از قدیم مورد نظر ارباب بلاغت و دانشمندان بوده و در این باب بسیار سخن گفته‌اند. ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری نویسنده کتاب الصناعتین می‌نویسد: «غرض از سخن گفتن فهماندن مطلب به دیگران است. از این رو لازم است که طبقات کلام بر حسب طبقات مردم تقسیم شود یعنی عامه با کلمات عامه و اهل بادیه به سخن اهل بادیه مورد خطاب قرار گیرند و سخن از آنچه مخاطب می‌داند به آنچه نمی‌داند تجاوز نکنند زیرا در این صورت فایده سخن از میان می‌رود»^۲. عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس مؤلف کتاب مشهور قابوس‌نامه نیز در همین زمینه گوید: «پرهیز از سخن غامض و چیزی که تو دانی و دیگری نداند که به شرح حاجت افتد مگوی»^۳.

۲- الصناعتین، تحقیق علی محمد البجاوی، محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۹۵۲،

ص ۲۹. ظاهراً از سخن جاحظ گرفته شده است که می‌گوید: سخن مردم گونه‌گون است همچنان که خودشان از طبقات مختلف هستند، البیان والتبیین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، چهارجلد، چاپ دوم، قاهره ۱۹۶۱، ج ۱ ص ۱۴۴.

۳- منتخب قابوس‌نامه، به اهتمام سعید نفیسی، تهران ۱۳۲۰، ص ۲۰۹.

غرض آن که نظیر این سخنان را از دیرزمان بارها گفته‌اند. اگر بنا شود ما هم این کلیات را بزبان بیاوریم در حقیقت تدقیق و پیشرفتی نکرده‌ایم. عصر ما دوره دقت نظر و تجربه و به هر چیز نظر دوختن و نکته آموختن است. امروز باید این سخنان سودمند پرمغز را با روش درست علمی بسنجیم و اندیشه‌ها را از حالت کلی و نظری به مرحله تجربه و عمل و دقت علمی نزدیک کنیم. مثلاً وقتی قرار است برای کودکان کمتر از هفت سال چیز بنویسیم حتماً لازم است حساب کنیم حدود مجموعه لغات آنان چیست؟ چند کلمه از فعل و اسم و صفت و غیره می‌دانند؟ آنها را چگونه بکار می‌برند؟ از معانی حقیقی تا چه حد به معانی مجازی می‌پردازند؟ طرز جمله بندی متناسب و مفهوم آنان کدام است؟ وقتی این کار با روشی درست و تجربه در موارد مختلف به نتیجه رسید و عده بسیاری از اطفال را از این نظر آزمودیم آن وقت می‌توانیم مطمئن باشیم که هر چه برای کودکان مبنی بر این اصول می‌نویسیم و می‌گوییم و از رادیو پخش می‌کنیم، می‌فهمند. و الا دستور کلی «ساده باید نوشت» بسیار مبهم است و در عمل ما را ناتوان و بی‌تکلیف رها می‌کند.

برای روشن شدن این نوع کار و دقت نظر می‌توان یکی از آزمایشهای دکتر رودلف فاش Rudolf Flesch را نام برد. وی مجله مشهور ریدرز دایجست را در نظر گرفت که هر ماه بیست میایون نسخه از آن منتشر می‌شود. پس از آن که نام مشترکان مجله را پرسید، به کمک برخی از شاگردان خود و

۴- Vocabulaire

۵- نقل از: ساده نویسی در زبان فارسی، تألیف دکتر شمس الملوك مصاحب و دکتر موریس هوفیلد، تهران ۱۳۳۴، ص ۳-۴ که در این زمینه رساله‌ای است موجز و مفید و نگارنده از آن سودجسته است.

تنظیم پرسشنامه‌های مناسب و مطالعه آنها، دریافت که بیشتر خوانندگان این مجله حدود معلوماتشان بین کلاسهای ۶ تا ۸ است. بعد این فکر برای دکتر فلش و مدیران مجله پیدا شد که رغبت خوانندگان این مجله به خواندن مطالب آن، ناگزیر ناشی از این است که سبک نگارش و مطالب مجله مفهوم کسانی است که در حدود کلاسهای ۶ تا ۸ معلوماتی دارند یعنی اکثریت مردم آمریکا بشمار می‌آیند و انتشار بیست‌میان نسخه در ماه نیز نمودار کثرت عدد خوانندگان است. از این رو طبعاً هر چه بالای این حد قرار گیرد این دسته از خوانندگان آن را درک نمی‌کنند و برای کسانی است که اطلاعاتی بیشتر دارند و آنچه در این حدود باشد به کار این گروه از علاقه‌مندان می‌آید و اگر غرض افزایش معلومات خوانندگان باشد باز باید شیوه نگارش متناسب ادراک و فهم آنان را، که تا این حدود است، مراعات کرد. دکتر فلش در این باب کتابی نوشته است به نام «چگونه سهولت و دشواری نوشته‌ای را بسنجیم؟» و نظرهای خود را در این زمینه بیان کرده. مقصود از اشاره به کار دکتر فلش این است که این نوع مطالعات باید با تحقیقات دقیق توأم باشد تا از ابهام و کسیت بحثهای نظری بدرآید.

باتوجه به نکات بالا نویسنده تصور می‌کند یکی از کارهای عمده‌ای که باید برای تربیت کودکان و نشر کتب مناسب ذوق و فکر آنان انجام داد، تألیف فرهنگ یا کتاب لغتی است که حدود مجموعه لغات آنان را روشن کند. البته این کار مستلزم مطالعه دقیق و تجربه‌های بسیارست ولی دشواری آن نباید مانع کار علاقه‌مندان گردد زیرا تألیف چنین کتابی به ما کمک فراوان می‌کند تا کتابها و نوشته‌هایی که برای کودکان می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم از نظر زبان و تعبیرات، بر روشی درست و دقیق متکی باشد و سودمند واقع شود.

در بسیاری از کتبی که برای کودکان نوشته شده نمونه‌های متعددی می‌توان یافت که کلمات و تعبیرات و جمله‌بندی آنها را کودکان در نمی‌یابند و طبعاً به مطالعه آنها، چنان که باید، رغبت ندارند. زیرا نویسنده به حدود زبان کودکان آشنا نبوده است.

فرهنگ لغات کودکانه از نیازهای نخستین ما، در کار تربیت و آموزش و نگارش است. بسیاری از کسانی که می‌بینیم حتی در بزرگی و نیز در دانشکده‌های ادبیات مفاهیم کلمات و تعبیرات را بروشنی درک نمی‌کنند. این نقص غالباً از آن جا سرچشمه می‌گیرد که در خردی این کلمات را خوب نشناخته و با آنها انس نگرفته‌اند و در بزرگی غالباً شرم از پرسیدن و نادان معرفی شدن و یا تصور این که لغات ساده و روزانه را می‌دانند و نیز موجبات دیگر مانع شده که به معانی آنها پی ببرند. ناچار دسته‌ای از لغات و ترکیبات بسیار ساده و عادی همیشه برای آنها مبهم مانده، اگر چه در سخن گفتن و نوشتن بکارشان برده‌اند. در نوشته و گفتار این دسته از مردم کلام را برای تعبیر معانی غالباً مبهم و نارسنا و گاه دور از مقصود و احیاناً موجب سوء تفاهات بسیار می‌یابیم. گاهی نیز اتفاق می‌افتد که سخن یکدیگر را خوب درک نمی‌کنند.

چنانچه لغت‌نامه‌ای در دسترس کودکان باشد که بطرق مختلف از قبیل بکار بردن جمله‌ها و تشبیهات ساده و تصویرهای رنگین و جالب و مصور و مجسم کردن معانی الفاظ، کلمات و حدود استعمال آنها را به خواننده خردسال بیاموزد، بی‌گمان هر کلمه‌ای که طفل از این راه یادگیرد و با دقت بکاربرد، نحوه استعمالش درست و دقیق و معانی الفاظ برای وی روشن و صریح و دور از ابهام خواهد بود و در بزرگی در معانی حقیقی و مجازی و استعمالات مختلف و متنوع که از حد شمار بیرون است گرفتار و سرگردان

نمی‌شود و اندیشه‌هایش برای خود او و دیگران گنگ و پریشان نخواهد ماند. بعلاوه اگر مؤلفان و نویسندگان وقتی برای کودکان چیز می‌نویسند کلمات مانوس و مفهوم آنان را برگزینند و امثال این واژه‌نامه‌ها را مطالعه کرده باشند محدودیت لغات و تعبیرات کودکانه بطبع موجب آن می‌شود که از جهت معانی و مفاهیم هم از حدود ادراک و ذوق اطفال پا فراتر نگذارند و چیزهایی بگویند و بنویسند که در محیط و فکر اینان بگنجد. زیرا زبان و تعبیرات محدود کودکانه از زیاده‌روی نویسنده و گوینده جلوگیری خواهد کرد و قیدی است که در بیان مطالب و افکار متناسب ذوق و فهم اطفال مؤثر و مفید خواهد بود. البته غرض از این کار آن نیست که نویسنده چنین لغت‌نامه‌ای را پیش روی نهد و مطابق آن چیز بنویسد بلکه از این راه آشنا شدن با لغت و زبان کودکان منظور است.

پس ازین که قبول کردیم جای چنین کتابی درین آثار موجود زبان فارسی خالی است و در کار تعلیم و تربیت و تألیف و جودش سودمندست، این نکته را باید در نظر داشت که ابداع و تألیف این واژه‌نامه کار آسانی نیست و محتاج تحقیق و مطالعه و تجربه بسیارست نه آن که هر کس بتواند قلم بگیرد و مقداری لغات را فراهم آورد و بخیال خود فرهنگی مناسب کودکان ترتیب دهد.

در کتابخانه کوچک نویسنده دوسه لغت‌نامه کوچک و بزرگ از این قبیل هست که از جمله یکی کتاب *The Rainbow dictionary* تألیف Wendell W. Wright رئیس دانشکده تعلیم و تربیت دانشگاه ایندیانا است که در آمریکا چاپ شده. چنان که گذشت کاری بدین اهمیت را رئیس دانشکده‌ای تعهد کرده و بخوبی از عهده برآمده است. البته این لغت‌نامه به انگلیسی و بیشتر برای اطفال انگلیسی‌زبان امریکایی است و شامل توضیح ۲۳۰۰ کلمه و متجاوز از

۱۱۰۰ تصویر رنگی زیبا و دل‌انگیز است که هر کودکی را طبعاً به خواندن و مطالعه دعوت می‌کند. این کتاب برای کودکان کمتر از ده سال نوشته شده و مؤلف پس از تجربه‌ها و آزمودن نحوه سخن گفتن کودکان و حدود لغات آنان و «تست»‌های دقیق در این مورد به کار پرداخته است. در این فرهنگ سعی شده مفاهیم و معانی لغات هر چه بیشتر پیش چشم خوانندگان خردسال تصویر و مجسم شود. معنی کلمات بسادگی تمام بیان شده، مورد استعمال کلمه در جمله با مثالهای متناسب فهم و درخور دنیای کودکان که متضمن اطلاعاتی دیگر نیز هست روشن گشته است. در هر مورد علاوه بر معنی لغت، لفظی یا عبارتی مترادف آن هم در جمله‌ای آمده و نیز واژه‌ای که از جهت معنی با کلمه منظور متضاد است در عبارتی دیگر مندرج است. معانی مجازی کلمات هم تا حدودی مورد توجه نویسنده بوده است. بخصوص جمله‌ها و مثالها و تعبیرات و تشبیهات چندان کودکانه و مناسب نگاشته آمده که خواننده سخن‌شناس، دقت نظر و روان‌شناسی و کثرت مطالعه مؤلف را بخوبی درمی‌یابد. در بسیاری موارد شعری و مثلی که کلمه منظور را دربر دارد بکاررفته تا بخاطر سپردن لغت آسان و مطالعه آن برای کودکان نشاط‌انگیز باشد. غالباً برای تبیین معانی لغات از بیشتر این راهها استفاده شده است.

نویسنده در پی آن نیست که محاسن این کتاب را در این جا بتفصیل بیان کند و یا بگوید در فارسی هم باید عیناً به تقلید گرایید بلکه منظورش این است که بگوید چگونه مردمان پرکار و واقع‌بین جهان متری به هر موضوعی صورت علمی داده‌اند و با صبر و حوصله و دقت بسیار در آن باب کار می‌کنند و آثاری مفید، که کتاب بالا در نوع خود نمونه‌ای است، بوجود می‌آورند.

دکتر رایت در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: تألیف فرهنگ لغات برای

کودکان، که مأخذ کار و مورد مراجعه آنان خواهد بود، از نظر اهمیت در ردیف فرهنگ لغت برای بالفان و حتی از آن نیز مهمتر است. این سخن درست است بخصوص اگر در نظر بگیریم که آنچه در کودکی از زبان فارسی می‌آموزیم پایه معلومات بعدی ماست، اهمیت این کار بیشتر معلوم می‌شود. به نظر نویسنده این سطور توجه به این امر مقدمه کارهای مربوط به دانشکده‌های ادبیات نیز هست و شاید بتوان گفت اگر زبان مادری با چنین دقتی به اطفال آموخته شود در دانشکده‌ها کار تعلیم بهتر به نتیجه خواهد رسید و استاد دیگر گرفتار تعالیم مقدمات زبان فارسی نخواهد بود و می‌تواند به مباحث عالی‌تر پردازد. تألیف فرهنگی مناسب کودکان از کارهای بسیار سودمند و لازمی است که باید برای اطفال ایرانی و فارسی زبان هر چه زودتر تحقق پذیرد. گرچه این کار دقیق که محتاج مطالعه طولانی و عمیق است در مراحل اولیه خالی از نقص نخواهد بود و احياناً برخی لغات و تعبیرات آن رنگ محلی خواهد داشت ولی مقدمه‌ای مفید است که ثمره آن عاید همه بر نامه‌های آموزشی و تربیتی کودکان و انتشارات و کتب و مجلات مخصوص آنان خواهد شد.

در دنیایی که برای هر رشته‌ای فرهنگ و لغت نامه‌ای خاص موجود است و حتی فرهنگ ورزشی مفصلی در شش مجلد تألیف می‌کنند و آقای اسیکاو کاراک اسپانیایی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۸ همه اوقات فراغت خود را صرف این کار می‌کند و جلد اول کتاب او در ۶۰ صفحه و شامل دوازده هزار لغت و اصطلاح ورزشی و چهار هزار عکس و طرح و تاباورنگی است^۶ دریغ است

۶- کتابهای ماه، سال دوم، شماره ۶، بهمن ۱۳۲۷، ص ۲۲۳-۲۲۴.

که ما برای فرزندان خود و کودکان ایرانی از این موضوع اساسی غفلت-
کنیم و بدان پردازیم .

نویسنده چون این کار را از قدمهای نخستین تربیت و تعلیم اطفال و
بسیار مؤثر و مفید می‌شمرد و نیز چندی است خود بدین مهم می‌اندیشد
بدان اشاره‌ای کرد. امید آن که این کار بسیار ارجمند بمنظور تعالیم و تربیت
صحیح کودکان ایرانی با روشی درست انجام پذیرد. اگر مجال دست‌دهد
این موضوع را با تفصیل بیشتر و ذکر شواهد و موارد دنبال خواهد کرد .

درباره زبان فارسی

—۱—

شنیدم دومین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی در روزهای نهم تا یازدهم بهمن ماه ۱۳۵۳ در تهران تشکیل می‌شود. این مجلس به دعوت رئیس انجمن، آقای دکتر مهدی محقق - که خود استادی فاضل و محقق است - بوجود می‌آید و سخنرانیها و بحثها در باب دو موضوع خواهد بود: فارسی عمومی یا غیر تخصصی، و فارسی برای خارجیان. نویسنده این سطور از توفیق شرکت در جلسات و برخورداری از آراء صاحب نظران بی‌نصیب است اما خبر ایجاد این مجلس وی را هم بر سر نشاط آورد که درباره نخستین موضوع مورد نظر - که مهمتر می‌نماید - دریافت و اندیشه خود را بquam آورد شاید درخور اعتنا و بالاقبل بمنزله همگامی و دست‌مریزادی باشد نسبت به آن انجمن محترم.

زبان فارسی مهمترین رکن فرهنگ قومی و پایه اصالت فکر و بینش ماست؛ و چون بنا بر علل گوناگون دستخوش نابسامانیها و با صدمات و مسائل سخت روبروست، هر قدر به آن توجه و در این زمینه چاره‌اندیشی شود بجاست و سودمند. پس باید از عنایت به‌چنین فریضه مهمی خوشحال

بود. بدیهی است این مسرت وقتی افزون تر می گردد که موضوع جدی تلقی شود و با طرح برنامه‌ای سنجیده و دقیق و با همکاری و کوشش همه دستگاههای مسؤول و مربوط کاری صورت گیرد نه آن که اهل درد از سرِ اخلاص و ایمان به زبان و فرهنگ ایران سخن بگویند و خدای نکرده در دیگر کسان چندان اثری نداشته باشد. کاش اهمیت زبان فارسی در دوام این ملت و فرهنگ دیرپای بر همگان روشن بود و می دانستیم کم توجهی در این زمینه چه دشواریهایی در بر دارد!



مراد از «زبان فارسی عمومی یا غیر تخصصی» در دانشگاه، ظاهراً تدریس زبان فارسی در عموم رشته‌های تحصیالی در دانشکده‌هاست که بنا بر مقررات موجود بعنوان درسی همگانی در برنامه سال اول همه دانشکده‌ها قرار دارد. انصاف آن است که اکثر داوطلبان ورود به دانشگاهها چندان در زبان فارسی کم مایه‌اند که برای تکمیل معلومات آنان در زمینه زبان مادری و درست نوشتن به این زبان گنجاندن چنین درسی در برنامه ضرورت پیدا کرده است. در این جا به کیفیت تدریس زبان فارسی در دبستانها و دبیرستانها - که لااقل در مورد دوم مسؤوئیت نسبی دانشگاهها را نمی توان ندیده گرفت - کاری ندارم و آن را به بحثی دیگر موکول می کنم.

دانشجویانی که این درس برای آنان تدریس می شود مثلاً در رشته‌های پزشکی، مهندسی، علوم، حقوق، اقتصاد، جغرافیا، تاریخ، زبان خارجه و امثال آنها درس می خوانند یعنی اکثر در شعبه‌های طبیعی و ریاضی دبیرستانها تحصیل کرده‌اند و پس از گذراندن درسهای همگانی سال اول دانشکده‌ها، یکسر به درسهای تخصصی خود خواهند پرداخت و شاید تا

پایان دوره تحصیل در دانشگاه دیگر با زبان و ادبیات فارسی سروکاری پیدا نکنند مگر آن که دانشجویی به سائقه علاقه و ذوق شخصی به این موضوع توجهی نشان دهد^۱.

به فکر قاصر نویسنده چنین می‌رسد که آنچه به این گروه از دانشجویان در چنین درسی آموخته می‌شود باید لااقل دارای دو خصیصه باشد: یکی آن که مطابق نیازمندی‌هایشان باشد، دیگر آن که علاقه به زبان و ادب فارسی را در ایشان برانگیزد.

از مواردی محدود که بگذریم، بسیار اتفاق می‌افتد که برخی از استادان محترم در این درس، کتابی از آثار ادبی قدیم فارسی و یا منتخباتی از بعضی از این گونه آثار را بعنوان متن درسی تعیین و انتخاب می‌کنند و کمتر به این نکته توجه دارند که هدف این درس تواناگرداندن دانشجویان بر زبان فارسی امروزی است و قراءت تاریخ بلعمی، گاستان، کلیله و دمنه، تاریخ سیستان و چهارمقاله - باهمه فصاحت و ارجمندی‌شان - حصول این مقصود را برای این گروه خاص از دانشجویان در این مجال کوتاه میسر نمی‌سازد.

نکته دیگر آن که در انتخاب متون قدیم فارسی - در بسیاری از موارد از جمله در این درس - کمتر قسمت‌هایی در نظر گرفته می‌شود که از جهات مختلف خاصه از نظر فکری برای جوانان این عصر رغبت‌انگیز و درخور اندیشه و عوالم آنان باشد نه آن که بی‌اعتباری آنها طبع را برماند. در روزگاری که بدایع افکار ملل مختلف بطرق گوناگون عرضه می‌شود و جوانان در هر حال بنوعی از آنها چیزی می‌خوانند و می‌شنوند، نباید انتظار داشت که هر اندیشه‌ای نسل جوان را جالب کند. بی‌گمان ادبیات فارسی گنجینه‌ای

۱- در کیفیت برنامه‌های دانشگاهی می‌توان سخن گفت ولی در این جا بحث محدود می‌شود

فقط به آنچه در دسترس جلسات انجمن ملحوظ شده است یعنی همین درس «زبان فارسی عمومی».

است از افکار بلند که ارزشی جاودانه دارند اما تفحص در آثار ادبی و جستن این گونه نمونه‌ها - که از نظر بیان هم ساده و روشن و برای فارسی - زبان امروز سرمشق باشد - کاری است که مستلزم تتبع و صرف وقت بسیار و حسن ذوق و انتخاب است و گویا باحوصله و فرصت کوتاه برخی از مدرسان محترم چندان سازگار نیست .

اما از همه اینها مهمتر شیوه تدریس و چگونگی عرضه داشتن مطالب درس زبان فارسی است. در برخی از دانشکده‌ها این درس و نظایر آن - که بطور کلی «متون فارسی» خوانده می‌شود - بصورتی تدریس می‌شود که ذوق و علاقه دانشجویان را بر نمی‌انگیزد چه برسد به آن که استعداد صاحبان تریحه را بشکفاند . مباحث درس منحصر می‌شود به معنی کردن لغات و ترکیبات و تفسیر اصطلاحات و احياناً اشاره به برخی مختصات لفظی و موضوعات تاریخی وای بیان نکته‌های فکری و معنوی و ارزیابی اثر و نشان - دادن لطائف و زیباییها و کاستیهای آن کمتر مورد توجه می‌شود و یا وقتی برای این کار نمی‌ماند و حال آن که بمراتب مهمترست و لازم تر . ممکن است گفته شود که آن مقدمات برای فهم این دقائق ضروری است بعلاوه شاگردان به آنها نیازمندند . کسی منکر فایده آنها نیست اما چرا قسمتهایی را بعنوان متن درس برگزینیم - آن هم برای تدریس به دانشجویان همه رشته‌های دانشگاه - که به این همه توضیح و تفسیر نیازمند باشد و مقدمه ما را از مقصود اصلی بازدارد ؟ در نتیجه شاگرد متن درس را مانند مسأله‌ای تلقی کند حل کردنی و حالت او و استاد از فهم آن، شبیه احساس مسرت از حل مسأله‌ای ریاضی باشد نه التذاذ از موضوعی فکری و هنری و دست یافتن به ملکه بیان افکار به فارسی فصیح، و احياناً احراز قدرت تعبیر .

آیا تصور نمی‌فرمایید که برخی از مدرسان محترم ، تحقیق و تتبع در لغت و مصطلحات مختلف و دستور تاریخی و امثال آنها را بی سبب با

آموختن زبان فارسی به دانشجویان عموم رشته‌های دانشگاه در هم آمیخته‌اند؟ آیا نابجاست اگر گفته شود که تدریس زبان فارسی - آن هم در دانشگاه و از خلال آثار ادبی - به ذوق سلیم و لطف طبع و آشنایی با نقد ادبی و نکته‌های باریکی از این قبیل نیازمندست و کاری است ظریف و مهم؟ بنابراین شایسته است که استادانی با قریحه و خوش فکر آن را بر عهده گیرند .

جای تعجب نخواهد بود اگر گاهی دیده شود برخی از دانشجویان علاقه کافی به این درس نشان نمی‌دهند و حال آن که هم آنان بیرون از حوزه درس به مباحث ادبی توجه مبذول می‌دارند. آیا این نشانه آن نمی‌تواند باشد که در چنین کلاسها درس زبان فارسی از ان طراوت و ذوق و حال لازم برخوردار نیست؟ پس چه می‌توان کرد؟ گذشته از کارهای اساسی - که بیشتر به تعلیمات ابتدائی و متوسطه مربوط می‌شود - به نظر بنده در درس «فارسی عمومی و غیر تخصصی» باید اولاً متن درس را از آثار فصیح و ارجمند نویسندگان معاصر انتخاب کرد^۲، آن هم از انواع گوناگون و در موضوعات مختلف ادبیات

۲- پیشنهاد نویسنده در برگزیدن نوشته‌هایی از فارسی معاصر بواسطه شیفتگی به این گونه آثار و با خدای تکرده بی‌توجهی به ادبیات گران قدر گذشته نمی‌باشد . بعبارت دیگر از ان قبیل کسان نیست که به قول ابن قتیبه چیزی را بسبب تقدم یا تاخر آن قبول یا رد می‌کنند (الشعر والشعراء، چاپ دارالثقافه، لبنان ۱۹۶۴، ص ۱۰) بلکه با توجه به هدفی که این درس دارد، یعنی آموزش زبان فارسی امروز، چنین پیشنهادی می‌کند. بعلاوه شاید بتوان قسمتهایی از نوشته‌های پرمغز و ساده و آسان فهم قدیم را - که به انشای امروز نریک و وافی به مقصود ما باشد - در ذیل این مجموعه افزود و آنرا مایه‌ور و مفیدتر ساخت منتهی طرح این گونه قطعات در اواخر دوره درس مناسب ترست که شاگردان از هر لحاظ آمادگی بیشتری داشته باشند. در ضمن در یکی از دروس همگانی سال اول دانشکده‌ها - که شناخت «فرهنگ ایران» است - باید دانشجویان را از مظاهر عالی اندیشه و تمدن و ادبیات ایران هر چه بیشتر برخوردار کرد تا با آگاهی از معارف ایران، منش ایرانی شخصیت معنویشان استوارتر گردد .

فارسی در قرن اخیر نویسندگانی در دامان خود پرورده است که آثارشان به‌زبانی روشن و استوار و درعین حال زنده و باطراوت و پُرتوان است و از نظر فکر و فرهنگ هم غنی و بارورند. حتی خوشبختانه بعضی از آنان حیات دارند و عمرشان درازباد! این‌گونه نوشته‌ها برای این گروه از دانشجویان جالب‌توجه و از نظر آموزش زبان فارسی امروز - که مورد نیازشان است - سودمند و ثمربخش تواند بود. گمان می‌کنم برای حصول چنین مقصودی انتخاب آثار منشور بر شعر - که زبان و بیانی خاص دارد - ترجیح داشته باشد. البته افزون بر آنچه در متن درس قرار می‌گیرد می‌توان قسمتهای دیگری از این نوع نوشته‌ها را برای مطالعه دانشجویان در خارج از کلاس، تعیین کرد و تشویقشان کرد که آنها را بدقت بخوانند. بدیهی است هر قدر مطالعات آنان بیشتر و انسشان با زبان فارسی فصیح امروز افزون‌تر گردد، بهتر به مقصود می‌توان رسید.

نقص عمده‌ای که در بیان شفاهی و کتبی دانشجویان دیده می‌شود کم‌بهرگی آنان از گنجینه کلمات و وسعت تعبیر زبان فارسی است. چندان که با مجموعه محدودی از واژه‌ها ناگزیرند در باب همه چیز بیندیشند و ادای مطلب کنند. برای رفع این نقیصه می‌توان واژه‌نامه‌ای ترتیب داد از لااقل بیست‌سی کتاب خوب فارسی معاصر. یعنی کلمات و ترکیبات و تعبیرات قابل ملاحظه یا محتاج به توضیح آنها را باشاهدی برای هر یک، از این کتابها استخراج کرد و معنی آنها را چنان که مراد نویسنده بوده و امروز رایج است در جاو هر کلمه و ترکیب و تعبیر یادداشت نمود و شاهد را در ذیل آن افزود. این مجموعه را می‌توان بصورت فرهنگی درآورد و بدون کرد و در اختیار دانشجویان این درس قرار داد که هنگام مطالعه آثار فارسی معاصر بدان رجوع کنند و استاد در کلاس ناگزیر نباشد عمده وقت خود را به معنی کردن واژه‌ها و مصطلحات - آن هم در زبان فارسی امروز - اختصاص دهد. بدین

طریق نه تنها صرفه جویی در وقت بعمل خواهد آمد بلکه مطالعه مستمر دانشجویان در آثاری که گفته شد و رجوع آنان به لغت نامه مورد نظر، اندک اندک مجموعه کلمات یا واژگان^۳ را غنی خواهد ساخت و بتدریج مشکل مذکور آسان خواهد گشت. بخصوص که از دانشجویان می توان خواست که این گونه کلمات و تعبیرات را در سخنان و یا نوشته خود بکار برند تا اطمینان حاصل گردد که مفهوم و مورد استعمال آنها را درست شناخته اند و ملکه شان شده است.

ممکن است تصور شود که کاربرد صحیح کلمات و عبارات فارسی امروز به تعلیم و توجه نیازی ندارد و تحصیل حاصل است. اما نباید از یاد برد که موارد ضعف بسیاری از درس خواندگان از قضا بیشتر در همین زمینه است زیرا در مراحل مختلف تعلیم توجه اکثر مدرسان به آموختن املا و معنی کلمات دشوار - که موارد استعمالشان نیز کمتر است - مصروف می شود.

اما مسأله مهم نحوه تدریس استاد است. اگر درس زبان و ادب فارسی - که مبحثی بسیار جالب توجه و دلکش است - در نظر دانشجویان بصورتی ملال انگیز و بی حاصل جاوه کند شاید ما معلمان زبان و ادبیات فارسی باید در طرز کار خود تجدید نظری کنیم. بنده گمان می کنم در چنین درسی بتوان بجای روش معهود، یعنی قرائت متن و توضیح لغات دشوار و عبارات، از دانشجویان خواست که پیش از حضور در سر درس، قسمت هایی را که قبلاً معین شده است با استفاده از واژه نامه بدقت بخوانند و بیشتر وقت کلاس را اختصاص -

داد به بحث درباره طرزانشای نویسنده، نطف بیان و حسن انتخابش در مورد کلمات، ترکیبات و تعبیرات، موضوع نوشته و اندیشه‌های او و نکاتی از این قبیل. در ضمن، این بحث طوری انجام شود که شاگردان در هر باب دریافت و نظر خود را اظهار کنند؛ بخصوص آنچه در هر نوشته‌ای از نظر شیوه نگارش آموختنی است باید با تمرینهای شفاهی و کتبی توأم گردد تا مرکز ذهن همگان شود. در این گفتگوها ارائه نمونه‌ها و شواهدی از همان آثار و احیاناً قراءت قسمتهایی کوتاه برای تفهیم مقصود ضروری و سودمندست و به بحث گرمی و جان خواهد داد.

بعلاوه برای تکمیل فایده می‌توان هر چندگاه از شاگردان خواست که استنباط خود را در باب نوشته‌ای یا موضوعی بقلم آورند تا در نگارش نیز تجربه و ممارست پیدا کنند و آموخته‌های خود را بکار بندند. بدیهی است نوشته‌های آنان را باید بدقت خواند و موارد نقص آنها را - خاصه آنچه را مشترک و همگانی می‌نماید - در کلاس بی‌ذکر نام نویسنده طرح کرد و دلایل نارساییها را بیان نمود تا دیگر تکرار نگردد. ارائه برخی از نوشته‌های خوب دانشجویان در کلاس نیز آنان را به بهتر فرا گرفتن زبان مادری و خوب نوشتن ترغیب می‌کند.

ذکر همه نکات مورد نظر در این مختصر ممکن نیست. اما تردید ندارم که اگر تدریس «زبان فارسی عمومی» بر این اساس صورت پذیرد و تعلیم با علاقه و حوصله و تشویق دانشجویان به بحث و پرسش و گفتگو انجام گیرد و چاشینی از ذوق با آن درآمیزد، ساعات درس برای دانشجویان و استاد سودمند و دلپذیر خواهد بود و برخی کلاسهای بی‌فروغ به کانونی گرم و روشن بدل خواهد شد. حتی دانشجویان رشته‌های غیر ادبی دانشگاه به این درس بظاهر غیر تخصصی و در حقیقت بسیار مورد نیاز، کمال توجه را مبذول

خواهند داشت .

آنچه عرض کردم پیشنهادی نظری و دور از واقعیت نیست بلکه
پشتوانه آن تجربه است و کامیابی. بنابراین اگر گفته شود حل این دشواری
تا حدود زیادی برعهده ما معلمان زبان و ادبیات فارسی است سخنی خلاف
نبست خاصه اکنون که در زبان فارسی مردم از راه وسائل طبع و نشر،
نقصها راه یافته است، وظیفه ما دشوارتر می نماید و مسؤولیتمان بیشتر .

۳ بهمن ۱۳۵۳

دربارهٔ زبان فارسی

—۲—

نویسندهٔ این سطور در شمارهٔ اخیرِ مجلهٔ گرامی یغما، با توجه به برنامهٔ دومین مجلاس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی در تهران، شرحی در باب «زبان فارسی عمومی یا غیر تخصصی» در رشته‌های مختلفِ دانشگاهها نوشته بود. در همان وقت به خاطرش می‌گذشت که وسیع‌ترین حوزه‌ای که زبان فارسی در آن برای عموم انتشار و گسترش می‌یابد، جامعهٔ ماست و در حال حاضر مؤثرترین عوامل در این حوزه وسائل طبع و نشر یعنی مطبوعات، رادیو و تلویزیون است، بخصوص دو وسیلهٔ اخیر. زیرا ممکن است همهٔ مردم روزنامه و مجله و کتاب مطالعه نکنند یا نتوانند بخوانند^۱ اما اکثر ایشان از هر طبقه با رادیو و تلویزیون سروکار دارند و روز بروز تعداد این گروه افزون‌تر می‌گردد از این رو دامنهٔ نفوذ این دو دستگاه هم گسترده‌تر می‌شود چندان که تا دورترین نقاط و دهکده‌های کشور نیز کشیده شده است و باز هم وسعت خواهد گرفت. بعلاوه چون هرچه از تلویزیون و رادیو نشر

۱- از زبان فارسی مطبوعات در فرصتی دیگر سخن خواهد رفت.

می‌یابد از راه چشم و گوش درك می‌گردد و برنامه‌های آنها مستمر و مکرر و دائمی است، تأثیر آنچه عرضه می‌شود در عموم مردم فراوان است و انکار ناپذیر.

شاید اغراق نباشد اگر گفته شود اکثر افراد اجتماع: کودک، جوان، پیر - از هر صنف و طبقه - از وقتی که صبحگاه از خواب برمی‌خیزند تا واپسین لحظات شب که به‌بستر می‌روند، در خانه، در راه، در وسائل نقلیه و احیاناً در محل کار یا به‌هنگام فراغت بنوعی، آگاه یا ناآگاه، تحت تأثیر رادیو و تلویزیون قرار می‌گیرند. پس چگونه می‌توان به آثار ناشی از آن و وظیفه خطیری که این دستگاه نافذ و همه‌جاگیر، از جهات مختلف، در برنامه‌هایش دارد کم‌اعتنا ماند؟ اما آنچه اینک مورد توجه نویسنده است فقط از لحاظ **زبان فارسی** است.

اهمیت و نفوذ شگرف وسائل ارتباط جمعی در زبان و طرز گفتار و نگارش همه مردم، هر معلم زبان فارسی را به‌اندیشه فرو می‌برد که این موضوع را از نظر اصالت و فصاحت زبان مادری - که از مهمترین ارکان فکر و فرهنگ ایرانی است - مورد ارزیابی قرار دهد و مسؤلیت خود را در قبال آن بسنجد. بنابراین آنچه بقلم می‌آید از این نظرگاه است و ناشی از وظیفه‌ای که معلمی در پیشه خود دارد، آن‌هم در زمینه‌ای که از هر سو به فرهنگ قومی و هویت فکری ما پیوسته است. بعبارت دیگر عشق به ایران و فرهنگ ایران است که قلم را بر روی کاغذ می‌گرداند. امید آن که این سخنان از دل برآمده با همین روح و تفاهم مورد حسن توجه شود.

برنامه‌هایی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود گوناگون است و در درجات متفاوت. اما از يك نظر کلی می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:

برنامه‌هایی که به زبان فارسی طبیعی و درست و استوار^۲ عرضه می‌گردد، و فسمتهایی که زبان و بیان آنها نابسامان و آشفته است. انصاف بایدداد که برنامه‌های دسته‌نخست - که برخی از آنها از احاظ آموزش زبان فارسی بطور غیر مستقیم ارجمند و مفیدست - نسبت به برنامه‌های نوع دوم کمترست و به همین سبب کم اثرتر. بخصوص که عامه مردم به برنامه‌های سبک بیشتر از برنامه‌های جدی توجه دارند و زبان برنامه‌های سبک روح رادیو و تلویزیون بیشتر دستخوش خلل و نقائص است.

از این نوع برنامه‌ها و گفتگوهای نافصیح است که کلمات و تعبیراتی بیگانه و چندرگه نشأت یافته روبه رواج دارد از قبیل: کامپیوتر، چارت، سرویس دادن، آموزش دادن، درمان دادن، پوشش دادن بیمارستان بیماران را، پوشش بیمه، پوشش تلویزیونی، در سطح بین‌المللی، در سطح کشور، در سطح روستا، در سطوح مختلف، پیاده کردن برنامه، پیاده کردن هدف، خدمات درمانی و بهداشتی و امثال اینها. گاهی نیز از مردم چنین عباراتی می‌شنویم: «کتابها روی میزنند»، «دیوارهای این عمارت خاکستری هستند»، «مشکلات چه هستند؟»، «پنجره من به کوچه نگاه می‌کند»، «مردم يك مقدار سلامتی می‌خواهند، يك مقدار غذا، يك مقدار استراحت»، «روی موضوعی بحث کردن» و مانند آن. ایشان این گونه سخن گفتن و طرز تعبیر را تا حدودی از رادیو و تلویزیون آموخته‌اند و بدبختانه بیشتر از طبقه درس خوانده که از طریق این دستگاهها سخن می‌گویند. پیش از این گاهی می‌شد دل خوش کرد

۲- بدیهی است مراد بنده از فارسی طبیعی و درست، نثری ادیبانه و آراسته نیست بلکه زبان فارسی ساده و روشن است که جوهر و فطرت خود را حفظ کرده نامانوس و بیگانه ننما

که زبان مردم کوچه و بازار و کم سواد و احياناً بی سواد از زبان بعضی از تحصیل کردگان، فصیح تر و یا لااقل فارسی ترست. اینک با نفوذ شاملی این وسائل و ترجمه های ناقص کتبی و شفاهی عیوب زبان ویران و ناسالم گروهی به مدرسه رفته و نا آشنا با زبان فارسی، همه را تحت تأثیر قرار می دهد حتی زبان ساده و زلال عامه مردم را کدر می کند. بنابراین صاحب نظران و دوستان زبان و فرهنگ ایران میان برخی از برنامه های رادیویی و تلویزیونی - که درباره زبان فارسی، شاهنامه فردوسی و یا دیگر مظاهر ادبیات و معارف قومی است و سودمندست - با بعضی از بخشها که روح زبان فارسی را فاقدست، تباینی می بینند.

اهمیت زبان مادری بعنوان بنیان اصلی فرهنگ ملی بر کسی پوشیده نیست، بخصوص اگر در نظر بیاوریم که زبان پیش از آن که ابزار گفتار باشد، وسیله اندیشیدن است و نمودار فرهنگ یک قوم. بنابراین آشفتگی و ویرانی زبان، ضعف و پریشانی فکر را موجب می شود و کسی که درست نیندیشد درست عمل نمی کند. پس وقتی وسائل ارتباط جمعی بیش از هر - معلم و مجاس درسی می توانند در آموزش و گسترش زبان فارسی مؤثر باشند بجاست که در این باب بیشتر تأمل کنیم.

راه چاره چیست و چه می توان کرد؟ به نظر قاصر نویسنده شاید بتوان آنچه را از این دستگاه پخش می شود - تا حدی که ممکن است - از نظر موازین زبان فارسی سنجید و از پخش و نشر کلمات، ترکیبات و جملات و آنچه با طبیعت و شیوه تعبیر زبان فارسی ناسازگارست پرهیز کرد. رسیدن به این هدف - تا وقتی که تربیت کارکنان شایسته در موارد لزوم بحصول نپیوسته است - مستلزم آن است که سازمان رادیو و تلویزیون جمعی خبرگان زبان و ادبیات فارسی را برای تعهد این مهم بگمارد و کسانی را به این کار دعوت کند

که علاوه بر بصیرت و دانایی، خوش قریحه و سخن شناس و بانیاها و مسائل زبان فارسی امروز آشنا باشند و اینان تا جایی که ممکن است برنامه‌ها را پیش از پخش شدن از نظر بگذرانند و شیوه بیان آنها را از عیوب پیرایند^۳ تا زبان رادیو و تلویزیون - که خواه نخواه بعنوان نوعی «زبان رسمی» تلقی می‌شود - سر مشقی درست و استوار باشد نه نغزش پذیر.

بدیهی است تنظیم برنامه‌های گوناگون رادیو و تلویزیون، تقریباً برای تمام و یا دوسوم ساعات شبانروز، کاری است بسیار دشوار و محتاج تعداد زیادی نویسندگان و تهیه‌کنندگان بصیر و کاردان. بعلاوه کمبود افراد شایسته در هر زمینه - که مسأله‌ای است در تمام مملکت - بی‌گمان بر مشکلات کار می‌افزاید و گرنه چه بسا که این مهم از نظر مدیران رادیو و تلویزیون نیز دور نمانده باشد. مع‌هذا با توجه به همه این دشواریها، نکته مهم و درخور تأمل تأثیری است که در هر حال رادیو و تلویزیون از نظر آموزش و ترویج زبان فارسی در مردم دارد. در حقیقت هر جمله‌ای که از راه این دستگاهها پخش می‌شود از لحاظ زبان فارسی متضمن اثری است درخور توجه که نمی‌توان اهمیت آنرا کم شمرد و یا برای چاره‌اندیشی فراهم آمدن همه لوازم کار را انتظار داشت.

امید می‌رود سازمان رادیو و تلویزیون - که از همکاری برخی از صاحب نظران در زبان فارسی نیز برخوردار است - در این باب تدبیری بیندیشد که گروه کثیر شنوندگان و بینندگان از این دستگاهها زبان فارسی را بخوبی و

۳- مصاحبه‌های برخی از متصدیان امور و بعضی از بحثها و گفتگوهای گوناگون که از طریق رادیو و تلویزیون پخش می‌شود، از نظر اصول زبان فارسی، بیشتر از برنامه‌های تنظیم شده گرفتار نقص و عیب است. اگر از کسانی که درباره نکاتی مهم و باریک به بحث و اظهار نظر می‌پردازند انتظار رود که زبان فارسی را درست بکار ببرند آیا توقع نابجایی است؟

درستی بیاموزند و زبانشان دچار برخی آشفتگیها نشود^۴ *

۲۵ بهمن ۱۳۵۳

۴- گوشه‌هایی از نوع بکاربردن کلمات «آیین، آگاهان، مقامها، گردهم‌آیی، نشست» و امثال اینها بجای «مراسم، مطلقان، مقامات، اجتماع، جلسه» در برنامه‌های خبری - که بتازگی آغاز شده - در برابر عیبهایی که در زبان فارسی راه یافته چندان محسوس نیست. بعلاوه این چاره‌گریها باید در درجه اول متوجه کلمه‌ها و مفهومیهای جدید و طرز تعبیرهای فرنگی روزافزون باشد تا تبدیل لغات و ترکیبات رایج و مانوس که اصل آنها عربی بوده است .

* تاکنون که این مقاله در این کتاب انتشار می‌یابد دستگاه رادیو و تلویزیون خود چندین برنامه و نظرآزمایی و نیز جلساتی با شرکت فضلا و نویسندگان و صاحب‌نظران برای اختیار «زبان معیار» تشکیل داده و دربارهٔ مسائل زبان‌فردسی از جهات گوناگون بحث شده است که جای خوشوقتی است .

اندیشمند ، اندیشه‌مند

یکی از کلماتی که اخیراً در زبان فارسی رایج شده کلمه «اندیشمند» است. مثلاً می‌گویند و می‌نویسند: «مردی اندیشمند ، نویسنده‌ای اندیشمند ، شاعری اندیشمند، اندیشمندان» و امثال آن . مفهومی که در این موارد از این کلمه اراده می‌شود یعنی کسی که اهل اندیشه است و بافکرست و از لحاظ طرز فکر ارزشی دارد و به‌عبارت دیگر متفکرست و فکور^۱ . شاید بتوان این مورد استعمال را تا حدی مرادف دانست با کلمه *thiker* انگلیسی و *penseur* فرانسوی^۲ ، گرچه در هر دو کلمه اخیر تفکر عمیق مرادست و احياناً حکیمانه. منظور بنده از طرح این بحث آن است که استعمال این کلمه به این معنی که معاصران بکار می‌برند توأم است با نوعی مسامحه و با معنایی که فصیحای

۱- کلمه «فکور» را به این معنی از کلمات ساختگی می‌دانند .

۲- اگوست رودن (1840-1917) Auguste Rodin بیکر تراش فرانسوی، اثری معروف

دارد که به سال ۱۸۸۰ کار آن پایان پذیرفته و مجسمه مردی است که نشسته و دست خود را زیر چانه و آرنج را بر روی زانو نهاده و در حال تفکرست . این مجسمه نخست «شاعر» "le poète" نامیده می‌شده و بعد به "le Penseur" معروف گشته است، رک:

Grand Larousse encyclopédique, Paris, 1963.

زبان فارسی در قدیم از آن می فهمیده اند بکلی فرق دارد. ممکن است گفته شود که معنی کلمات در طی قرن‌ها، بواسطه کثرت استعمال، دگرگون می شود و بسیارست کلماتی که در فارسی قدیم مفهومی دیگر داشته و امروز بنوعی دیگر رایج است. این سخن درست است و پذیرفتنی منتهی این اصل شاید بیشتر در مورد واژه‌هایی صادق است که از دیرزمان به حیات خود ادامه داده یعنی در زبان و قلم مردم رواج داشته و بمرور معنی آنها تغییر کرده است مثل کلمات «خسته، شوخ، آزادی، افسوس، نگاه داشتن، سوگند، سوار، صحبت، مرغ، دفتر» که در قدیم بمعانی «مجروح، چرك، سپاس و حق-شناسی، ریشخند، مواظبت و مراقبت، آب‌گوگردار، کسی که اسب را می برد یا اسب او را می برد، همنشینی و همدمی، پرنده یا جانور بالدار، دسته‌ای کاغذ جاد شده» بوده است و امروز بترتیب به این معانی معمول است: «مانده، بذله‌گو، حریت، دریغ و حسرت، حفظ کردن، قسم، راکب، گفتگو، مایگان یا مرغ خانگی، اداره».

به تعبیر دیگر همان طور که کلمات وقتی فراوان یکار روند تحولات لفظی را بیشتر می پذیرند، تغییر معانی آنها نیز - بنا به علی که در علم دلالت یا معنی شناسی^۳ بحث می شود^۴ - ناشی از تداول و استعمال بسیار^۵ است مگر آن که کلمه‌ای پس از مدتها متروک ماندن بمعنی جدیدی اصطلاح و ترویج شود.

۳- Sémantique

۴- ركة: دکتر پرویز نائل خانلری، تاریخ زبان فارسی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

(۲۴)، تهران ۱۳۴۸/۱، ۱۳۷-۱۴۲؛ ایضا، زبان شناسی و زبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران

(۴۵)، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۷، ۱۳۰-۱۳۷؛ دکتر منصور اختیار، معنی شناسی، تهران ۱۳۴۸

۱۲۶-۱۶۰، ۱۷۶-۱۹۶

۵- Fréquence.

اجازه فرمایید نخست به معنی کلمه در آثار فصیح زبان فارسی توجه کنیم سپس بحث خود را ادامه دهیم . این کلمه به دو صورت «اندیشه‌مند» و «اندیشمند» در کتابها دیده می‌شود، از این قرار :

* «جعفر ابوزکار را گفت: مرا امشب دل‌همی ترسد. گفت: ایها الوزیر، هرگز امیر المؤمنین تو را و اهل بیت تو را چندان نوازش نکرد که امروز، تو را بر این شکر واجب و خوش باید بودن . جعفر گفت: یا ابوزکار، سخت اندیشه‌مند (یعنی نگران و غمگین) و اندوهناکم.»^۶

* «خوارزمشاه آلتونتاش با وی بود، اندیشمند (نگران) تا در باب وی چه رود؟»^۷

* اندیشه‌مند (در فکر ، دل‌واپس ، منتظر) بودند که [آلتونتاش] باز گردد یا نه؟»^۸

* معتصم خلیفه که با درخواست افشین در کشتن بودلف موافقت کرده بود، می‌گوید: «دوش سهوی افتاد که از بس افشین بگفت و چندبار رد کردم و باز نشد اجابت کردم. و پس از این اندیشه‌مندم (ترسان و نگرانم) که هیچ شك نیست که او را چون روز شود بگیرند.»^۹

* «خواجه احمد مرا گفت: ... غازی نیز بر افتاد و این از من یاددار. و برخاست و به دیوان رفت و سخت اندیشه‌مند (در فکر فرورفته و

۶- تاریخ بلعی، به نقل از لغت‌نامه دهخدا . در مورد برخی شواهد دیگر نیز از لغت‌نامه استفاده شده است .

۷- تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی‌اکبر لیباض، از انتشارات دانشکده ادبیات و علوم

انسانی مشهد (۲)، ۱۳۵۰ ، ص ۹۷ .

۸- همان کتاب ۹۹ .

۹- همان کتاب ۲۱۵ .

مضطرب) بود.»^{۱۰}

* «آن روز که حسنک را بر دار کردند استادم بونصر روزه بنگشاد و سخت غمناک و اندیشه‌مند (نگران و افسرده) بود که به هیچ وقت او را چنان ندیده بودم.»^{۱۱}

* «بزرگمهر اصیل بود و از خاندان ملک و اندیشمندی (نگرانی و دل‌واپسی) انوشروان از وی بیشتر از این جهت بودی.»^{۱۲}

* «و من که بونصرم سخت غمناک بودم از زایل شدنِ حشمت این محتشم (احمد بن حسن میمندی) و نماز دیگر به درگاه نرفتم و اندیشه‌مند (افسرده و غمگین) و ملول به‌خانه رفتم.»^{۱۳}

* «هر چند که عمر و این اعتقاد نداشت، و نیکن خلیفه از این معنی اندیشه‌مند (نگران) بود.»^{۱۴}

از این موارد معلوم می‌شود اندیشمند و اندیشه‌مند بیشتر کسی را می‌گفته‌اند که در فکر و اندیشه فرو رفته، غمگین، مضطرب، نگران و ترسان بوده‌است، نظیر معنایی که هنوز برای «اندیشناک» قائل هستیم و «اندیشمندی» یعنی اندیشناکی، بفکر فروشدن، اضطراب و بیم‌ونگرانی.

۱۰- تاریخ بیهقی ۲۹۷.

۱۱- همان کتاب ۲۳۶.

۱۲- ابن البلخی، فارس‌نامه، به اهتمام سیدجلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۱۲، ص ۷۵.

۱۳- سیف‌الدین عقیلی، آثار الوزراء تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»،

از انتشارات دانشگاه تهران (۵۲۸) ۱۳۳۷، ص ۱۷۳. ص ۱۷۳؛ نیز رك: ص ۱۶۹.

۱۴- نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، تصحیح دکتر جعفر شعار، تهران (کتابهای جیبی)

ص ۲۲، ۱۳۴۸.

به همین سبب است که در فرهنگ آندراج نیز «اندیشمند و اندیشه‌مند و اندیشناک یا اندیشه‌ناک» را مرادف هم ذکر کرده و این بیت را از نظامی بعنوان مثال آورده‌اند:

در آن رهگذرهای اندیشناک پراگنده‌شد بر سرم مغزپاک^{۱۵}

اگر گاهی هم برخی از محققان معاصر اندیشمند را «متفکر» معنی کرده‌اند^{۱۶}، منظورشان کسی است که در فکر فرو رفته نه آن‌که بسیار با فکر و صاحب نظر است.

در دستورالاحوان - که فرهنگی است عربی به فارسی و گویا در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم در هند تألیف شده^{۱۷} - «العناية» به «اندیشه‌مند شدن به کار کسی» معنی شده که آن هم با معنی اصل کلمه بی‌تناسب نیست یعنی توجه و دل‌سوزی به کار کسی.

بنابراین معنی کلمه در اصل و در عرف فصحای فارسی زبان با آنچه امروز ازان اراده می‌کنند بکلی فرق دارد. ترکیب مورد نظر ازان گونه‌واژه‌ها نیست که بگوییم در زبان عموم وجود داشته و بمرور تغییر معنی داده‌است بلکه کلمه‌ای است از نوع کلمات فاضلانه و خواص^{۱۸} که مدت‌ها از یاد رفته بوده و اخیراً رواج یافته‌است. بعلاوه نمی‌توان گفت که کلمه‌ای بوده‌است قدیمی و

۱۵- نیز رك: سید محمد علی دامی الاسلام، فرهنگ نظام، حیدرآباد ۱۳۴۸-۱۳۵۸، ذیل

«اندیشه».

۱۶- دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران ۱۳۴۲-۱۳۵۲.

۱۷- تألیف قاضی‌خان بدر محمد دهرا، تصحیح دکتر سعید نجفی اسداللهی، پهباد

فرهنگ ایران (۱۰۴، ۹۶)، تهران ۱۳۴۹-۱۳۵۰.

۱۸- Les mots savants

متروک که بمعنایی جدید آنرا پیشنهاد و اصطلاح کرده‌اند مانند «دارایی» که در قدیم بمعنی ثروت بود و بعد بجای «مالیه» مرسوم شد.

آنچه بیشتر محتمل بنظر می‌رسد این است که شاید در سالیهای اخیر برخی از معاصران این کلمه را در نوشته‌های فارسی کهن دیده و پسندیده و می‌گویند معنی آن را درست درک نکرده‌اند و آن را بمعنایی دور از مفهوم سابق بکار برده‌اند، نه بصورت اصطلاح بلکه بطور اشتباه. این گونه استعمال نظیر دارد چنان که در حال حاضر بعضی از اهل قلم «پایمرد» را - که بمعنی میانجی، دستگیر و مددکار است - گاه بجای «پایداری کننده و مقاوم» می‌آورند و یا «فرزانه» را - که دانشمند و خردمند است - بجای «شیدا و شوریده» بکار می‌برند.

ممکن است گفته شود پس برای این مفهوم امروزی، بجای اندیشمند، چه کلمه‌ای بگوییم بهتر است؟ بنده کلماتی نظیر «اندیشه‌ور»، «اهل اندیشه»، «صاحب نظر»، «اندیشه‌گر» را پیشنهاد می‌کنم.

شاید این نکته به فکر برخی خطور کند که این همه اهتمام و دقت در بکار بردن کلمات چه ضرورت دارد؟ و حال آن که زبان دائم در تحول است و تلفظ و معنی کلمات دگرگون می‌شود. بدیهی است کسی منکر تطور زبان نمی‌تواند بود. زبان نیز مانند دیگر پدیده‌های زندگی بشر در معرض تغییر است منتهی حق این است که وقتی چیزی می‌گوییم و می‌نویسیم معنی آن دقیق و روشن باشد. هر نوع سهل انگاری در تعبیر، به صراحت و رسایی زبان صدمه می‌زند. اهل ادب، خاصه اهل قلم، باید پیش از آن که اشتباهی رواج و شیوع یابد آنرا اصلاح کنند و گرنه بعد مجبور خواهند شد بدان گردن نهند و مجموع این مسامحات از توانایی و دقت و وسعت تعبیر زبان خواهد کاست.

اول آذر ۱۳۵۳

نظری در چند کتاب

نامه‌های رشیدالدین و طواط *

در روزهایی که در کتابخانه آستان قدس به مطالعه نسخه خطی دیوان رشید و طواط سرگرم بودم کتاب «نامه‌های رشیدالدین و طواط» بتوسط دوستی به دستم رسید. مطالعه کتاب را غنیمت شمردم و از مطالب آن بهره بردم؛ اینک نگارش این مختصر را بی‌فایده نمی‌بینم.

اشعار و نوشته‌های رشیدالدین و طواط شاعر و کاتب معروف قرن ششم از چند نظر درخور مطالعه است. وی از تربیت یافتگان این زمان است؛ دوره‌ای که حوزه تعلیم زبان و ادب عربی و علوم دینی در ایران وسعت فراوان یافته و آثار آن در شعر و نثر این عصر پیدا است. شعرونش در این زمان کم از سادگی به تصنع گراییده چندان که غالباً همین توجه به قالب و لفظ، از لطف معنی کاسته است. فرهنگ ایرانی و داستانها و معتقدات کهن بتدریج از ذهن گویندگان و نویسندگان فراموش شده و جای آن را سوابق ذهنی مربوط به افکار اسلامی و سامی گرفته است چنان که گاه سبک تفکر و تخیل

* نامه‌های رشیدالدین و طواط، به مقدمه‌ای به قلم دکتر قاسم تویسرکانی، از انتشارات

دانشگاه تهران، ۱۳۳۸. مقدمه ۱۳۳ ص - نامه‌های رشید و خاتمه ۲۶۲ ص. این مقاله بخشی

است انتقادی درباره این کتاب.

شعرای جاهلی در شعر فارسی بچشم می‌خورد. اختلافات و مناقشات مذهبی و سختگیری اهل ظاهر چنان رواج گرفته که بعضی از گویندگان مانند خاقانی و گاه سنائی باحن فقها از علوم عقلی انتقاد می‌کنند؛ بخصوص که در مدارس نظامیه و دیگر مراکز تدریس و تعلیم این فکر تلقین می‌شده و تعلیم فلسفه و علوم عقلی ممنوع بوده است. بعضی از شاعران این دوران در درباره‌های کوچکی بسر می‌برده‌اند که ممدوحان آنان خود نسبت به زبردست‌تر از خویش فرمانبردار بوده‌اند. روح انزوا و بدبینی، گله از گردش روزگار، دعوت مردم به زهد و ترک، در آثار این عهد نمایان است. مهاجرات و سخن هزل گفتن، بر اثر نفوذ ادب عربی و فساد اخلاق عمومی، چندان در زبان فارسی راه یافته بوده است که کسانی مانند سوزنی بدین شیوه نامبردارند.

در شعر و نثر رشید برای مطالعه بسیاری از مسائل مذکور در فوق شواهد خوبی بنظر می‌رسد بخصوص که وی هم شاعر بوده است و هم کاتب دیوان، هم به زبان فارسی سخن گفته و چیز نوشته و هم به زبان تازی. از این رو گفته شد که آثار او از جهات مختلف درخور مطالعه است و نکات فراوانی را دربر دارد که مؤلف کتاب نامه‌های رشیدالدین و طواط به بسیاری از آنها توجه کرده است.

هنگام مطالعه این کتاب نکته‌ای که پیش از هر چیز توجه مرا جلب کرد لحن مؤلف در مقدمه مفصل کتاب بود. مؤلف در این قسمت، برخلاف روش بعضی از نویسندگان که در مقدمه بتفصیل زحمات خود را برمی‌شمرند و گاه از این حدود نیز فراتر می‌روند، با فروتنی بسیار مطالب خود را نوشته است و از این گونه سخنان ابدأ بمیان نیاورده و خویشتن را در خلال سطور هر- صفحه بنحوی نشان نداده است. گویی فروتنی وی بین نویسندگان و خواننده صمیمیتی پدید می‌آورد که محسوس است.

در مقدمه نظر نویسنده متوجه انواع آثار رشیدست بدین سبب از شعر و نثر فارسی و تازی او و ارزش آنها سخن گفته و نیز درباره شرح احوال رشید باختصار بحث کرده است. لیکن در مورد روابط او با شعرا و فضیلت عصر خود به بعضی از قسمت‌ها فقط اشاره‌ای شده است از جمله ارتباط رشید و خاقانی (ص ۵) و موضوع رباعی معروف رشید و انوری (خاتمه ص ۱۵۵) و برخی موارد دیگرست که برای اطلاع بیشتر به مقدمه مرحوم عباس اقبال بر حدائق السحر می‌توان رجوع کرد.

در مقدمه کتاب که شامل یکصد و سی و سه صفحه است معرفی آثار فارسی رشید و سبک اشعار و مراسلات او از دیگر قسمت‌ها مشروح‌تر و مفصل‌ترست. پس از مقدمه، بخش یکم کتاب یعنی متن نامه‌های فارسی عرائس الخواطر و نفائس النوادر شامل «بیست و پنج نامه پارسی در معانی مختلف و رقعهای چند موجز» قرار دارد. در بخش دوم ده نامه پارسی در «معانی مختلف» از اباکار الافکار فی الرسائل و الاشعار نقل شده است و بخش سوم محتوی بیست و یک نامه دیگر به فارسی است که در نسخه‌ای از عرائس الخواطر - که عکس آن مأخذ مؤلف بوده - به خط کاتب همان نسخه پس از پایان عرائس به آن الحاق شده است.

در خاتمه کتاب که نسبتاً مفصل (از ص ۱۴۷ تا ۲۵۹) است شرح حال هفتاد نفر از رجال عهد وی - که در آغاز کتابها و رساله‌های رشید نامشان آمده و بیابسیاری از رجال معاصر او در نواحی خراسان و خوارزم و ترکستان و کسانی که اسمشان در نامه‌های فارسی و تازی رشید مذکورست - باختصار بیان شده نام آنان بترتیب حروف الفبا منظم گشته است. این قسمت از کتاب نیز در حد خود مفیدست و خواننده را بکار می‌آید.

در پایان کتاب فهرستهایی شامل: اسامی امکنه در نامه‌های رشید، مراجع و مأخذ مورد استفاده مؤلف، مطاب مقدمه کتاب و عنوان نامه‌های

رشید افزوده شده و نیز غلطنامه مختصری است که فقط مربوط به متن نامه‌هاست. بطوری که از متن کتاب و فهرست مآخذ بر می‌آید مؤلف مجموعه‌هایی از منشآت و قواعد انشاء را که مربوط به این عصر بوده از قبیل التوسل الی الترسل بهاءالدین محمد بغدادی و عتبة‌الکتبه منتجب‌الدین بدیع و امثال اینهارا که طبعاً در بحث راجع به نامه‌های فارسی رشید و طواط بکار می‌آمده از نظر گنرانده و گاه در مقایسه بین آنها اشاراتی کرده است.

مؤلف سعی داشته که در اشعار و عبارات تازی و اسامی و دعاها عموماً حروف با اعراب نوشته‌شود و این نکته خود بر فایده کتاب افزوده و نیز جای‌جای بعضی از نسخه‌هایی را که از آثار رشید باقی مانده معرفی کرده است. از نکات سودمندی که در مقدمه مؤلف بنظر می‌رسد فواید انتقادی آن است. برخلاف بعضی از مؤلفان روزگار ما که در معرفی آثار گذشتگان به شیوه عوفی در لباب‌الالباب اوصافی برای آنها می‌آورند و یا بکلی از هر نقد و قضاوتی شانه خالی می‌کنند نویسنده این مقدمه گاه‌بگاه به نقد آثار رشید و بیان عیوب آنها پرداخته چنان که صفحات ۲۲، ۲۳، ۳۶، ۵۳ و ۵۴ از این قبیل است. نیز هر جا رشید را در کاری مقلد دیگران دیده این نکته و گاه ناتوانی رشید را با ذکر شواهد و موارد باز نموده است (ص ۱۰، ۱۸، ۷۱). دیگر از فواید این مقدمه حسن استنباط نویسنده در زمینه بعضی از مطالب است از آن جمله: رنگ مذهبی قصاید رشید (ص ۹)، اصطلاحات و تمثیلات دینی او (ص ۲۷)، لفتهای رسمی و دیوانی در اشعار رشید (ص ۲۹)، صنعت در اشعار رشید (ص ۳۲)، زمینه فکری و نوع مضامین در قصاید رشید (ص ۳۹)، مضامین عامی در اشعار رشید (ص ۴۳)، مقایسه نثر دوره بیهقی با نثر دوره رشید (ص ۷۳)، چرا نامه‌های رشید شیرین و دلنشین و با نحنی استوار نیست؟ (ص ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳).

موضوع اصلی کتاب نامه‌های فارسی رشیدالدین و طواط است از این‌رو

مؤلف در مقدمه در باب نامه‌های رشید بتفصیل سخن گفته است. این مباحث از صفحه ۷۸ تا ۱۳۳، بخصوص شکل کلی نامه‌ها (ص ۸۸-۹۲)، خصائص دستوری (ص ۹۳-۱۰۳)، عبارتها و عنوانهای ادب و احترام (۱۱۹-۱۲۱) خواندنی و سودمندست.

مرحوم عباس اقبال در سال ۱۳۰۸ شمسی حدائق السحر رشید وطواط را در تهران چاپ کرده و بر آن مقدمه‌ای مفصل نگاشته است. مؤلف کتاب حاضر در مقدمه خود در بعضی از موارد از جمله خدمت رشید در دربار ایل ارسلان پسر اتسز (ص ۶) و اطلاق نام نثر اللئالی بر رساله «مطوب کل طالب من کلمات عالی بن ابی طالب» (ص ۶۲) با نظر مرحوم اقبال موافق نیست و دلالتی برای اثبات منظور خود آورده است.

مطالعه نامه‌های فارسی رشید از دو مجموعه عرائس الخواطر و نفائس النوادر و ابکار الافکار فی الرسائل والاشعار - که بخش یکم و دوم و سوم این کتاب را تشکیل می‌دهد - برای آشنایی با تاریخ گذشته و بعضی از مسائل اجتماعی و سیاسی آن زمان و وظایف متصدیان امور و روابط رشید با معاصران خود و نیز پی بردن به اسلوب ترسل در دیوانها فواید بسیار دربر دارد از آن جمله است بخصوص نامه هفتم، نامه هشتم، نامه نهم، نامه دهم، نامه یازدهم، نامه سیزدهم، نامه چهاردهم، نامه پانزدهم، نامه شانزدهم، نامه بیستم، نامه بیست و یکم، نامه بیست و دوم و نامه بیست و چهارم از عرائس الخواطر و نامه اول، نامه دوم، نامه چهارم از ابکار الافکار و نامه یازدهم از بخش سوم.

از این مطالب که بگردیم در ضمن مطالعه این کتاب چند نکته بنظر رسید که اینک باختصار یادآوری می‌شود و رعایت آنها بر فواید این کتاب می‌افزاید: چنان که از مطالب کتاب برمی‌آید و مؤلف نیز خود صریحاً در مقدمه (ص ۷۸) نوشته است، «موضوع اصلی این کتاب نامه‌های فارسی رشیدالدین وطواط است» و همه سخن درین باب است از این رو به نظر بنده شاید بهتر آن

بود که این کتاب را هم چنین می‌نامیدند، در این صورت نام کتاب معرفِ مطائب آن بود.

با همه دقتی که در چاپ کتاب بکاررفته غلطهایی در مقدمه و متن‌نامه‌ها دیده می‌شود که در غلطنامه هم تصحیح نشده است. غلطنامه مختصر کتاب فقط شامل ده مورد آن هم مربوط به متن نامه‌هاست. ولی در بخش نامه‌های رشید نیز اغلاطی هست که در این غلطنامه مذکور نیست.

مثلاً موارد زیرین بعضی از اشتباهات چاپی است که اینک صورت صحیح آنها در این جا نوشته می‌شود: ص ۵ س ۱۲ (بالاستقلال)، ص ۱۹ س ۱۱ (خشك)، ص ۳۴ س ۱۱ و ۱۲ (مشكل)، ص ۴۶ س ۲ و ۴ ص ۴۷ س ۱۵ ص ۶۶ س ۱ بخش یکم ص ۲۶ س ۸ بخش سوم ص ۱۲۳ س ۷ خانمه ص ۱۵۵ س ۱۳ (لشكر)، ص ۶۳ س ۴ (نامگذاری)، ص ۶۶ س ۱ (مصاییح) ، ص ۱۲۳ س ۱ (مضله)، ص ۱۲۳ س ۷ (گذشته)، بخش یکم ص ۱۹ س ۷ (فهر اعدائه)، بخش یکم ص ۳۱ س ۹ (برخاست)، بخش یکم ص ۳۴ س ۵ (نواهی)، بخش دوم ص ۷۵ س ۱۳ (اولوالالباب)، بخش دوم ص ۷۵ س ۳ (مصلحت)، بخش دوم ص ۷۷ س ۱۲ (کنند)، بخش سوم ص ۱۰۰ س ۱ ص ۱۰۱ س ۹ (نفذهاالله). نظیر این گونه اغلاط چاپی در این کتاب باز هم وجود دارد. بعلاوه گویا مؤلف محترم طرفدار این سلیقه است که کلمات مختوم به تنوین را در هر صورت باید با الف نوشت زیرا غالباً دیده می‌شود که آنها را بصورت (نسبتاً ص ۱۷ س ۱۳ ص ۴۵ س ۹)، (حقیقتاً ص ۸۰ س ۱۰)، (عادتاً ص ۱۲۳ س ۶) نوشته و قاعده مربوط به این گونه کلمات را رعایت نکرده است.

نکته دیگر آن که البته نقطه گذاری در جمله‌ها مطلب را روشن و مفهوم می‌کند چنان که مؤلف در این کتاب سعی کرده است این شیوه را بکار برد اما باید گفت در بسیاری از موارد در این کار بخصوص استفاده از نشانه (۶) افراط شده چندان که گاهی بدان نیازی نبوده است ازین قبیل:

«چه، با آن که آنچه از وی استفاده کرده، و در این کتاب بکار بسته، بیش از آن است که بر آن افزوده، با این حال، آن را بسختی نکوهش کرده است» ص ۱۱ س ۱۲-۱۵.

«بل، فرضی است که قضای آن از مواجب است، و همیشه، مجالس شریف، زاده‌الله شرفاً، دولت قاهره را در حدوث مهمات، و نزول ملامت ناب احد و رکن اشد، و حصن امنع، و عماد ارفع بوده است. تا آخر نامه که به همین منوال است: گمان نرود که این عبارت، برای تمثیل در این باره، گزین شده است، بلکه، انتخاب و نقل آن از روی تصادف بوده است.» ص ۱۰ س ۷-۱۱.

آنچه مؤلف دربارهٔ خصائص دستوری اشعار و نامه‌های رشیدالدین دریافته و نوشته است بجای خود سودمند است اما مباحثی از قبیل جمع- بستن کلمات تازی به فارسی (ص ۳۰) و یا افزودن (تر) بر صفت تفضیاتی عربی (ص ۹۷) - که نمودار اعمال قواعد دستور زبان فارسی در مورد کلمات دخیل عربی و یکی از مطالب مفید زبان‌شناسی و تاریخ زبان فارسی است - شاید درخور بحثی بیشتر است و پیش از رشید هم در نشر و شعر دیگران دیده می‌شود.

یا افزودن یاء در فعل شرط و جزای شرط در ماضی (ص ۱۰۲) و این گونه یا‌های مجهول که در آخر افعال می‌آمده سوابقی دارد که پس از رشید هم تا چندی معمول بوده است. گویا مؤلف برای احتراز از اطناب از اشاره به این نکات و تفصیل بیشتر در این زمینه‌ها صرف نظر کرده است.

در مورد لغت‌های فارسی و ترکیبات مخصوص نامه‌های رشید (ص ۱۰۵ تا ۱۰۹) و نیز اصطلاحات دیوانی (ص ۱۱۴-۱۱۸) مؤلف دقتی کرده است. اگر این گونه لغات و اصطلاحات را بترتیب حروف الفبا منظم کرده بودند بهتر بود. بعلاوه در اصطلاحات دیوانی به رواج یکی از آنها در زمان غزنویان (مشاهده ص ۱۱۵ و ۱۱۶) اشاره کرده‌اند. اگر می‌خواستند چنین تحقیقی

کنند برخی دیگر از این اصطلاحات نیز (مانند: مثال، عمل، حشم، مسرع، فتحنامه، رقعہ و امثال اینها) پیش از دورہ رشید معمول بوده است و تنها کلمه (مشاهره) چنین نیست.

وقتی «صنعت در منشآت رشید» (ص ۱۲۱) موضوع سخن بوده اشاره شده است که انواع صنایعی که در نثر رشید بکار رفته نه زیاد است و نه تکلف آمیز و او در جستجوی «غرائب الفاظ و اشارات» سخن را از صورت طبیعی خارج نساخته و حال آن که نمونه‌هایی از آثار رشید در همین کتاب هست که بواسطه التزام به بعضی از صنایع لفظی و بکار بردن لغات تازی مهجور و اطناب فراوان متکف است چنان که مؤلف خود جای دیگر به این نکته اشاره کرده است (ص ۱۲۴ و ص ۱۲۲).

در باب «هزل در منشآت رشید» مؤلف نوشته است: «وی نیز مانند بیشتر شعرا و نویسندگان ذوق هزل و طیبت داشته» آری در روزگار رشید - همان طور که در مقدمه این بحث اشاره شد - هزل و هجو معمول غالب شعراست چنان که دیوان کسانی مانند سوزنی انوری، عمیق بخارایی و دیگران شاهد این سخن است. از این رو این موضوع را باید یکی از مضامین شعری این دوره شمرد ولی در ادوار دیگر این گونه سخن گفتن تا این حد رواج نداشته که شیوه بیشتر شعرا و نویسندگان بشمار آید. شاید اگر مؤلف فصای به سبک شعر و بخصوص نثر این زمان از جهت شیوه بیان و مضامین و افکار اختصاص می‌داد و باختصار در این زمینه‌ها سخن می‌گفت بسیاری از مطالب و فوائد مذکور در فوق را دربر داشت اگرچه اندکی بر تفصیل مقدمه می‌افزود.

موضوع دیگر آن که مؤلف در مورد نسخه‌های عرائس الخواطر - که مختصات املائی یکی از آنها (مکتوب به سال ۵۷۶ هجری) بیان شده (ص ۸۵) -

از چگونگی نسخه دیگر سخن نگفته فقط در حواشی مختصر مربوط به متن نامه‌ها گاهی به نسخه دوم اشاره‌ای شده است. چنین بنظر می‌رسد که همان نسخه بالا را متن قرارداد و ازان استفاده کرده‌اند و نسخه دوم با نسخه منظور چندان تفاوتی نداشته است.

زبانِ قدیمی‌ترین آثار نثر فارسی *

ایران‌شناسانی که در خارج از کشور ما برای معرفی فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی کوشش می‌کنند خدمتی به‌سود ایران انجام می‌دهند که در حد خود مشکور است. یکی از این اشخاص آقای ژیلبر لازار استادِ کوشای مدرسهٔ زبانهای شرقی پاریس است که سال گذشته دو کتاب از آثار و تألیفات ایشان منتشر شده است: یکی کتاب «اشعار پراکندهٔ قدیمی‌ترین شعرای فارسی‌زبان از حنظلهٔ بادغیسی تا دقیقی» در دو جلد که جلد اول به زبان فرانسوی شامل مقدمه‌ای مفصل و ترجمهٔ اشعار و جلد دوم حاوی متن فارسی اشعار است، دیگری کتابی است که ایشان دربارهٔ قدیمی‌ترین آثار منشور فارسی نوشته‌اند و اینک مورد نظر است.

نخست باید اشاره کرد که بحث دقیق در باب این کتاب ارجمند - که در پانصدوسی و پنج صفحه با حروف ریز طبع شده - از حوصلهٔ مقاله‌ای کوتاه بیرون است و این مختصر فقط برای معرفی کتاب به علاقه‌مندان نگاشته -

*La Langue des plus anciens monuments de la prose Persane, par **

Gilbert Lazard, Paris, Librairie C. Klincksieck, 1963 .

مقاله‌ای است که به سال ۱۳۴۲ در معرفی کتاب مزبور نوشته و منتشر شده .

می‌شود. در ابتدای کتاب پس از دیباچه‌ای مختصر و اظهار تشکر از اشخاصی که نویسنده را بنحوی یاری کرده‌اند، طرز نمایش حروف الفبای فارسی (ص ۳-۴) سپس علامات اختصاری و نشانه‌هایی که در متن کتاب بکار رفته (ص ۵-۹) بیان شده‌است. از صفحه یازده تا چهارصد و نود و دو متن کتاب است و پس از آن فهرستی از اعلام و مفاهیم دستوری و زبان‌شناسی ترتیب داده (ص ۴۹۳-۵۰۰) و فهرستی نیز از کلمات کهنه فارسی که مورد بحث واقع شده فراهم کرده‌اند (ص ۵۰۱-۵۱۳) و در ذیل آن فهرست کلمات متعلق به زبانهای دیگرست (ص ۵۱۳-۵۱۷). در آخر کتاب قسمتی شامل اضافات و تصحیحات (ص ۵۱۹-۵۲۹) و بعد از آن فهرست تفصیلی مندرجات قرار گرفته‌است (ص ۵۲۱-۵۳۵).

متن کتاب با مقدمه‌ای مفصل (ص ۱۱-۲۷) آغاز می‌شود. در این قسمت نویسنده نخست از مطالعاتی که در اروپا در زمینه زبان فارسی صورت گرفته و اول بمنظور آموختن زبان و خواندن متون و بعد از نیمه دوم قرن نوزدهم از نظر زبان‌شناسی بوده یاد می‌کند و از آثار کسانی مانند فولرس Vullers، پد. هرن P. Horn، دارمستتر Darmsteter و هوبشمن Hübschmann نام می‌برد (ص ۱۱) که بعضی از آنها هنوز از مآخذ اصلی بشمار می‌رود (ص ۱۲) و لزوم مطالعه در زمینه تاریخ زبان فارسی را یادآور می‌شود و از لهجه‌های محلی و نفوذ آنها در زبان فارسی پس از اسلام و کلمات دخیل عربی بحث می‌کند. مؤلف در ضمن اشاره می‌نماید که گردآوری لهجه‌های عامیانه تا سالهای اخیر مورد غفلت بوده‌است. سپس از مطالعاتی که در باب نهج تاجیکی انجام

۱- برخی از معاصران در این مورد کلمه «آوا نگاری» را در برابر Transcription

بکار می‌برند.

شده (ص ۱۵-۱۶) و نیز از تحقیقاتی که راجع به لهجه فارسی دیگر نقاط از جمله افغانستان صورت گرفته (ص ۱۶/ ۲۵ ح) و از تحقیقات مربوط به لهجه تهرانی (ص ۱۶/ ۲۸ ح) سخن رفته است^۲. بعد از این مقدمات راجع به نفوذ لهجه‌های ماوراءالنهر و خراسان در زبان فارسی پس از اسلام و مشکلات قطران تبریزی در درک متون فارسی دری و سبب آن بحث شده که برای ایرانیان آشنا به این مباحث موضوعی روشن است و بیشتر برای خارجیان مفید تواند بود.

در ضمن این مقدمه، نویسنده به آثار لهجه‌ای در متون فارسی پرداخته و از این نظر به برخی از آنها بعنوان مثال توجه کرده است و بعد از اشاره به تغییراتی که در زبان فارسی، در روزگاران، از نظر دستور و زبان‌شناسی پیدا شده (ص ۱۹) ضرورت و فایده تحقیق در کهنه‌ترین آثار زبان فارسی را بیان می‌نماید (ص ۲۰-۲۱) و معتقدست چون در باب شعر مطالعاتی شده و در نثر، از سبک‌شناسی مرحوم ملک‌الشعراء بهار که بگذریم، کاری صورت نگرفته بعلاوه بسیاری از آثار منشور قدیم هنوز چاپ نشده و ناشناخته مانده است و از طرفی دیگر نثر مثل شعر صورت و قالب خاصی پیدا نکرده و به همین سبب بیشتر قابل انعطاف و به زبان مردم نزدیک‌تر و از لهجه‌ها اثر پذیرتر است، باید به آثار نثر قدیم توجه خاصی مبذول شود (ص ۲۲). این نکته گفتنی است که مؤلف برای کتاب سبک‌شناسی شادروان بهار - که مورد

۲- راجع به دیگر لهجه‌های فارسی نیز تحقیقاتی بتوسط ایرانیان و دیگران صورت گرفته و می‌گیرد که فهرستی از برخی از آنها در فرهنگ ایران زمین و مقدمه برهان قاطع چاپ دکتر محمد معین و دیگر مراجع آمده است و مؤلف البته از آنها اطلاع داشته‌اند، ولی در این جا فقط باجمال به آنها اشاره‌ای شده است.

مراجعة وی بوده است. مقام و اهمیت خاصی قائل می‌شود و می‌گوید که با وجود برخی نقائص این کتاب، استاد فقید راهی را که تا دوره اخیر مورد توجه نبوده به دیگران نموده و در این زمینه تحقیق کرده است (ص ۲۲).

کتاب حاضر متوجه کاوش و تحقیق در متنهای منشور قرن چهارم و پنجم هجری و زبان آنهاست و هدف مؤلف آن بوده که این کار را به شیوه‌ای علمی با رجوع به همه متنها، حتی آنهایی که چاپ نشده است انجام دهد (ص ۲۴) و بدین جهت هنگام نقل شواهد علاوه بر ذکر شماره صفحه و سطر متون چاپ شده، نمره اوراق نسخه‌های خطی مورد نظر را نیز بدست داده است (ص ۲۵-۲۶). مطالعه این کتاب علاوه بر آن که ساختمان زبان فارسی را در دوره مورد نظر روشن می‌کند مقایسه آن را با زبان فارسی کنونی ممکن و کیفیت تحولش را آشکار می‌سازد و و از لحاظ زبان‌شناسی و تحقیق در نهج‌های فارسی متضمن فواید گوناگون است (ص ۲۶-۲۷).

پس از این مقدمه که در کمال اجمال به آن اشاره‌ای شد قسمت اول کتاب قرار دارد که موضوع آن بررسی انتقادی متون (ص ۳۱-۱۳۴) است. مؤلف با طرح این قسمت خواسته است بخصوص متنهای قرن چهارم و پنجم را باختصار معرفی و ارزش آنها را از لحاظ زبان‌شناسی و تأثیر از لهجه‌های محلی و کلمات نادر و یا قابل ملاحظه‌ای که دارند روشن کند و نسخه‌های موجود از هر یک را، از لحاظ قدمت و اعتبار، معرفی نماید و اگر برخی از آنها چاپ شده شیوه نقد و تصحیح آنها را بسنجد و محاسن و یا موارد ضعفشان را بازگوید. این قسمت از کتاب شامل فواید بسیارست زیرا در بحث از هر کتاب علاوه بر معرفی اثر و نویسنده آن از کلیه چاپها و ترجمه‌های آن کتاب و تحقیقاتی که راجع به آن در ایران و دیگر کشورها تا به امروز، به زبانهای مختلف، صورت گرفته است سخن رفته و علاوه از کلیه نسخه‌های خطی که از کتاب

منظور در دنیا موجود است یاد شده است، حتی در برخی قسمت‌ها علاوه بر نسخه‌های مذکور در فهرست‌های کتابخانه‌های مشهور، نسخه‌هایی نامعروف و گمنام - که آقای لازار در ضمن مطالعات و یا مسافرت‌های خود بخصوص در روسیه شوروی بر آنها دست یافته - معرفی شده است. مطالعه این بخش از کتاب درجه کوشش و پشتکار نویسنده محترم و وسعت اطلاع ایشان را در کتاب‌شناسی رشته مورد نظر بخوبی نشان می‌دهد. خاصه که غالباً از آخرین چاپ‌های هر اثر نیز غفلت نشده و گاه از متنهایی که اشخاص در صدد چاپ آنها هستند و پس از این منتشر خواهد گشت یاد شده است (ص ۹۲/۶ ح).

در بررسی انتقادی متون، کتابها بترتیب تاریخی معرفی شده و متنهای بدون تاریخ در جای احتمالی خود قرار گرفته است (ص ۳۶) مگر وقتی که از این نظر ابهام زیاد بوده که آنها را در ردیف آثار همانند خود آورده‌اند.

در این قسمت پس از مقدمه‌ای مختصر و اشاره به قطعات فارسی منقول در کتابهای عربی و آثار منثوری که اسمشان باقی مانده و از آنها اثری نیست و برخی مطالب دیگر (ص ۳۱-۳۶) برای هر یک از آثار زیرین بترتیب عنوانی قائل شده و آنها را از جهات مذکور در فوق مطالعه کرده‌اند از این قرار:

مقدمه شاهنامه ابومنصوری (ص ۳۶ - ۳۷) ، ترجمه تاریخ طبری^۳
 (ص ۳۸ - ۴۱) ، ترجمه تفسیر طبری (ص ۴۱ - ۴۵) ، کتاب‌الابنیه^۴

۳- بر چاپ‌های ترجمه تاریخ طبری که در کتب ذکر شده چاپ اخیر را که به تصحیح

مرحوم بهار و به اهتمام آقای محمد پروین گنابادی انجام شده است باید افزود .

۴- این کتاب یک بار به سفارش وزارت فرهنگ بتوسط شادروان احمد بهمنیار در سال

۱۳۲۹ تصحیح شده است و نویسنده این سطور پاکتویسی بعضی از تعلیقات و حواشی و مقابله

متن را در خدمت استاد فقید عهده دار بود. متن مصحح استاد بهمنیار، به اهتمام آقای حسین

محبوبی اردکانی به سال ۱۳۴۷ جزء انتشارات دانشگاه تهران چاپ شد .

(ص ۴۵ - ۴۸) ، هدایة المتعلمین^۵ (ص ۴۸ - ۵۰) ، المدخل الى علم
احکام النجوم (ص ۵۰ - ۵۳) ، حدود انعام (ص ۵۳ - ۵۴) ، شرح قصیده
ابوالهیثم (ص ۵۴ - ۵۵) ، تفسیر کیمبریج (ص ۵۶ - ۵۸) ، التفهیم (ص ۵۸ - ۶۲) ،
آثار فارسی ابن سینا (ص ۶۲ - ۶۷) ، شرح تعرف (ص ۶۷ - ۷۱) ، زین الاخبار
(ص ۷۱ - ۷۳) ، تاریخ سیستان (ص ۷۴ - ۷۵) ، تاریخ بیهقی^۶ (ص ۷۶ - ۷۸) ،
آثار ناصر خسرو (ص ۷۹ - ۸۶) ، دیگر آثار اسماعیلی (ص ۸۶ - ۸۸) ، آثار
عرفانی: کشف المحجوب هجویری (ص ۸۸ - ۹۱) ، ترجمه رساله قشیریه (ص
۹۱) ؛ تفسیر سورآبادی (ص ۹۱ - ۹۴) ، تفسیر اسفرائینی یا تفسیر طاهری
تألیف عمادالدین ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفرائینی بهام تاج التراجم فی
تفسیر قرآن الاعاجم (ص ۹۴ - ۹۶) ، کتابهای سرگذشت پیغمبران (قصص
الانبیاء) (ص ۹۶ - ۱۰۰) ، قابوس نامه (ص ۱۰۰ - ۱۰۳) ، آثار شهردان بن
ابی الخیر (ص ۱۰۳ - ۱۰۵) و دیگر آثار علمی (ص ۱۰۵ - ۱۰۷) ؛ ترجمان
البلغه (ص ۱۰۸) ، آثار خواجه عبدالله انصاری (ص ۱۰۹ - ۱۱۲) ، سیاست

→

آقای منوچهر امیری تصحیح این کتاب را بعنوان رساله دکتری خود برعهده گرفته اند.
۵- بغير از نسخه استانبول و نسخه بادلیان که مؤلف محترم اسم برده اند نسخه ای دیگر
از این کتاب در کتابخانه ملی ملک موجود است . آقای دکتر جلال متینی استاد دانشکده ادبیات
و علوم انسانی مشهد هدایة المتعلمین را با مقابله هر سه نسخه تصحیح کرده اند و جزء انتشارات
دانشگاه مشهد منتشر شده است .

۶- مؤلف محترم در معرفی چاپهای تاریخ بیهقی از فواید حاصل از حواشی چاپ مرحوم
ادیب پیشاوری ، اگرچه قسمتی از آنها خارج از موضوع است ، بادی تکرده و باختصار برگزار
کرده اند.

نامه^۷ (ص ۱۱۳-۱۱۶)، دیگر آثار آخر قرن پنجم هجری مانند: بیان الادیان (ص ۱۱۶)، کتاب المصاادر زوزنی^۸ (ص ۱۱۶)، دستور اللغة العربیة نطنزی (ص ۱۱۶)، کتاب الاسامی فی الاسامی ابو الفضل میدانی (ص ۱۱۶)، آثار فارسی غزالی مانند کیمیای سعادت^۹ (ص ۱۱۷) و غیره، آثار اسماعیل گرکانی بخصوص ذخیره خوارزمشاهی (ص ۱۱۸) و آثار قرن ششم هجری (ص ۱۱۸-۱۲۱) از قبیل فارسنامه ابن بلخی، تفسیر زاهدی، کشف الاسرار میبدی، مجمل التواریخ والقصص، انس التائبین شیخ احمد جام (ص ۱۱۹)، تفسیر ابو الفتوح رازی، تاریخ بیهق، اسرار التوحید^{۱۰}، راحة الصدور (ص ۱۲۰)، تذکرة الاولیاء، معارف بهاء اولد، و تاریخ جهانگشای جوینی (ص ۱۲۱).

بعد متونی که تاریخ تألیف آنها معلوم نیست ولی شیوه نثرشان رنگِ قدمت دارد، از جمله برخی تفسیرها و تاریخ برامکه و نورالاعوام و ام الكتاب، از آثار اسماعیلی که ایوانف آنرا متعلق به اواخر قرن پنجم می داند، و رمانهای منسوب به ابوطاهر طرسوسی یا طرطوسی و اسکندرنامه منشور باختصار معرفی شده (ص ۱۲۱-۱۲۸) و سرانجام متون یهودی فارسی از قبیل کتیبه ها،

- ۷- برچاپهای سیاست نامه که در کتاب مذکورست چاپ اخیرا نیز که به تصحیح آقای هیوبرت دارک از طرف انجمن ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است می توان افزود .
- ۸- کتاب المصاادر زوزنی در دو جلد به تصحیح آقای تقی بینش بتوسط کتابفروشی باستان در مشهد بطبع رسیده است .
- ۹- در مورد نسخه های کیمیای سعادت از نسخه خطی موزه بریتانیا نیز که به سال ۱۶۴۴ هـ کتابت شده و در فهرست دستی کتابخانه به شماره Or. 11923 ضبط است می توان نام برد .
- ۱۰- در بحث از کتاب اسرار التوحید به منتخبی که شادروان احمد بهمنیار از این کتاب برای دبیرستانها فراهم آورده و بخصوص مقدمه ای مفید بر آن نوشته و از طرف وزارت فرهنگ به سال ۱۳۲۰ منتشر شده است نیز می توان اشاره کرد .

نامه‌های خصوصی و متن‌ها و فوایدی که از آنها بدست می‌آید و آثار چاپ شده و مقالات مربوط به این مباحث را نام برده‌اند که تحقیقات در این زمینه بیشتر بتوسط شرق شناسان صورت گرفته و برای ما فارسی‌زبانان بسیار قابل ملاحظه است (ص ۱۲۸-۱۳۴). بر روی هم بخش اول کتاب در ۷۲ بند تنظیم شده و دارای مطالب بسیارست.

قسمت دوم شامل بررسی این آثار از لحاظ فونتیك است (۱۴۸ بند، ص ۱۳۵-۱۹۲) و در آن از مسائل مربوط به علم حروف از قبیل حذف، قلب، ابدال، تخفیف حرفها، مباحث راجع به حروف باصدا و بی‌صدا و دیگر تغییرات و تحولات مربوط با ذکر نمونه‌ها و شواهد و موارد یکایك آنها سخن رفته که بسیار خواندنی است خاصه شواهدی که مؤلف بر اثر استقصاء و باحوصله و دقت فراوان جسته‌اند قابل ملاحظه است. مثلاً کافی است در باب ابدال «و»، «ب» به مثالهای زیرین که از خلال متون مختلف یافته‌اند توجه شود: بیاوان، ویاپان (بیابان)، تواهی، تواهکاری (تابهی، تباهکاری)، سورِد (نبرد)، زَوَر (زبر)، زَوَرین (زبرین)، تاوه (تابه)، تاوَرش (تابش)، فریو (فریب)، شکيو (شکيب)، خواو (خواب)، شوانی (شبانى)، آسیاوان (آسیابان)، پشتیوان (پشتیبان)، پالیزوان (پالیزبان)، شتروان (شتربان)، ستوروان (ستوربان)، سگوانی (سگبانى)، نگهوان (نگهبان)، وین (بین)، ویشتر (بیشتر)، وها (بها)، وراور (برابر)، وورده (برده)، آردویل (اردبیل)، باول (بابل)، گورکی (گبرکی)، گورکان (گبرکان) و یابرعکس: نانابایی، نانابیان (نانوایی، نانوایان)، برزیدن (ورزیدن)، برزش (ورزش)، بزَن (وزان)، بیران (ویران)، پرباز (پرواز)، ربان (روان) و غیره (ص ۱۳۹-۱۴۰).

قسمت سوم کتاب (بند ۱۴۹-۸۵۸، ص ۱۹۳-۴۹۲) به مطالعه آثار منشور

قدیم از نثر صرف و نحو اختصاص داده شده و در آن بشرح تمام مختصات دستوری آثار منظور را باتکیه به متنهای چاپی و نسخه‌های خطی و ارائه مثالهای متعدد در هر باب بیان کرده‌اند. خواننده از مطالعه دو قسمت اخیر کتاب، خاصه شواهدی که برای هر موضوع در بردارد، فواید بسیار می‌تواند برد چنان‌که نویسنده این سطور یادداشتهای زیادی از آنها ترتیب داده است. بحث انتقادی در این باب و نیز بیان برخی نکاتی که در این کتاب محل تأمل است محتاج فرصتی بیشتر است و این سطور برای معرفی آن کفایت می‌کند.

با آرزوی توفیق روزافزون مؤلف محترم در خدمات علمی خود، با این مختصر پایان می‌دهد.

یادداشتی در تصحیح متون

دوست ناضل بنده آقای دکتر محمد دبیرسیاقی که مجموعه اشعار لبیبی، شاعر خراسانی اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، را گردآورده و به سال ۱۳۳۴ شمسی در کتابی بنام «گنج بازیافته» با شرح حال و اشعار پنج تن شاعر دیگر، نیز بطور جداگانه چاپ و منتشر کرده اند در ایام تابستان چند روزی در مشهد بودند و چون اطلاع یافتند که نویسنده این سطور سرگرم تصحیح کتاب قابوس نامه است و نسخه ای قدیمی در اختیار دارد خواستند که ضبط دقیق مصراعی از لبیبی را که در قابوس نامه مذکورست در این نسخه بجویم و ببینم آیا تمام بیت آمده و یا به ذکر مصراعی اکتفا شده است؟ به اشاره ایشان در این باب تفحص کردم و چون نتیجه ای که حاصل شد نمونه ای از لغزشهایی را که در استنساخ و خواندن متون پیش می آید نشان می دهد شاید این یادداشت خالی از فایده ای نباشد.

نخستین چاپ قابوس نامه که به تصحیح مرحوم رضاقلی خان هدایت و همراه مقدمه ای از ابوسعیمه تزوک تیموری به سال ۱۲۸۵ قمری در تهران منتشر شده است ظاهراً حاوی مصراعی از لبیبی است. در پایان باب بیست و پنجم وقتی نویسنده خواسته است مطلب را به «باب بیست و ششم اقدر زن خواستن» پیوند دهد، نوشته است: «وبی شك ترا هم زن و فرزند

بود روزی چنان که لبیبی گوید ع: هر که او مرد است جفت از زن کند والسلام» (ص ۱۱۲).

در چاپ استاد دانشمند جناب آقای سعید نفیسی که به سال ۱۳۱۲ شمسی بر اساس نسخه‌ای مکتوب به سال ۷۵۰ هجری با مقدمه و حواشی منتشر شده این قسمت چنین آمده است: «بی شک آخر ترا زن باشد و فرزند، آن جنانک [لبیبی گوید]: هر که مرد است جفت او زن بود» (ص ۹۲). بنابراین آنچه آقای سعید نفیسی در مقدمه (ص کد) نوشته‌اند جمله [لبیبی گوید] را از چاپ هدایت افزوده‌اند و چون جمله بعد موزون نیست و به شعر نمی‌ماند در حاشیه صفحه ضبط چاپ هدایت را نقل کرده‌اند: «هر که او مرد است جفت از زن کند.» و در همه کتاب نیز بیش از یک بار از لبیبی یاد نشده است. بنابراین معلوم می‌شود در نسخه آقای سعید نفیسی ذکر از لبیبی و مصراع مزبور نبوده است و ایشان با توجه به چاپ هدایت نام لبیبی را آورده‌اند.

در نسخه‌ای از قابوس نامه که اینک اساس کار بنده است و به سال ۶۲۴ هجری قمری بتوسط ابوعلی الحسن بن ابراهیم بن ابی بکر الساماسی الوراق کتابت شده و تاجایی که اطلاع حاصل است و محقق دانشمند جناب آقای مجتبی مینوی تأیید فرموده‌اند از همه نسخه‌هایی که می‌شناسیم قدیمی‌تر است، این قسمت چنین آمده است: «بی شک آخر ترا هم زن و فرزند بود روزی جنانک کسی گوید هر کسی او مرد است جفت او زن باید» (ص ۵۳). از این قرار می‌توان پنداشت کلمه «کسی» را در نسخه‌ای که هدایت در اختیار داشته یا در تصحیح و چاپ بصورت «لبیبی» آورده‌اند زیرا این دو کلمه باسانی باهم اشتباه می‌شوند. بعلاوه باید توجه کرد که در نسخه آقای نفیسی مکتوب به سال ۷۵۰ و نسخه بنده مکتوب به سال ۶۲۴ جمله منظور صورت مصراع را ندارد و به‌ترست.

نیز در قابوس نامه‌ای که به تصحیح آقای دکتر روبن لیوی Reuben Levy

استاد فارسی دانشگاه کیمبریج، جزء سلسله انتشارات اوقاف گیب به سال ۱۹۵۱ میلادی در هارتفورد از شهرهای انگلستان بطبع رسیده است و متن آن بیشتر مبنی بر نسخه‌ای به تاریخ ۷۱۹ هجری است^۱، چنین می‌خوانیم: «بی‌شک آخر ترا زن باشد و فرزندان، چنانکه گویند هر که مردست جفت او زن بود» (ص ۷۲). آقای ایوی از ضبط چهار نسخه دیگر خود یاد کرده فقط در حاشیه نوشته‌اند که نسخه M (موزه بریتانیا به شماره Or. 3252 مکتوب به سال ۱۵۸۶)^۲ این قسمت را بکلی فاقدست. در ترجمه انگلیسی قابوس‌نامه نیز که به نام *A Mirror for Princes* بتوسط ایشان صورت گرفته و به سال ۱۹۵۱ میلادی در لندن بطبع رسیده است چون بر اساس متن فارسی است که خود فراهم کرده‌اند سخنی از لیبی و مصرعی از بیتی نیست (ص ۱۱۶).

آقای دکتر عبدالمجید بدوی هم قسمت منظور را در چاپ خود (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۵ شمسی) چنین آورده است: «بی‌شک آخر ترا زن باشد و فرزندان، چنانکه گویند: هر که مردست، جفت او زن بود» (ص ۱۰۹). ترجمه عربی ایشان و آقای محمد صادق نشأت به نام: کتاب النصیحة المعروف دسم قابوس‌نامه (چاپ مصر ۱۳۷۸ هـ) نیز که مبنی بر متن فارسی چاپ آقای دکتر عبدالمجید بدوی است اسم لیبی و مصرعی از او را ندارد (ص ۱۳۹).

بنا به قراین بالا، بنده گمان می‌کند که جمله مورد نظر مصرعی از بیتی نیست بلکه شاید در اصل به نثر بوده است و بعید نیست در نسخه هدایت کلمه «کسی» با اشتباه «ایببی» نوشته و یا خوانده شده و بدین صورت بطبع

۱- Leiden Cod. 449 Warn, Catalogue vol. 4, p. 207 (no. 1954)

۲- Rieu, Supplement to the Persian Manuscripts, no. 145

رسیده باشد و جمله پس از آن را نیز بصورت مصراع اصلاح کرده باشند تا صورت سخن با گوینده که لبیبی شاعر تصور شده است متناسب باشد حتی حرف «ع» را بعلامت مصراع پس از جمله «لبیبی گوید» افزوده اند. در این صورت این مثال نمونه بسیار خوبی است که چگونه اندکی اشتباه در کتابت و یا قراءت متون ممکن است موجب پدید آمدن نتایج نادرست و خطاهای دیگر شود. عجاله نویسندگان به استناد نسخه های مختلف و دلایل مذکور در فوق چنین تصور می کنند که نه این کلامه «لبیبی» است و نه این جمله مصراع است از او مگر آن که دلیل و قرینه ای دیگر برخلاف این پیدا شود و یا مثلاً در جایی این مصراع لبیبی را پیدا کنیم؛ البته این نیز محتمل است که همان ضبط نسخه هدایت درست باشد و دیگران خطا کرده باشند، والله اعلم.

دانشنامه میسری

چندی پیش با آقای ژیا بر لازار، استاد مدرسه زبانهای شرقی پاریس، گفتگو از کتابی بود که اخیراً ایشان به نام: «اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان» در سلسله انتشارات قسمت ایران شناسی انستیتوی ایران و فرانسه بطبع رسانده اند و بمناسبت از نسخه خطی منظومه ای در پزشکی از میسری حکیم، سخن بمیان آمد که برخی از اشعارش در کتاب مزبور نقل شده است. نگارنده این سطور چون این نسخه قابل ملاحظه را در کتابخانه ملی پاریس از نظر گذرانده است معرفی آن را سودمند می شمرد.

در جلد دوم فهرست بلوشه (ص ۸۲) جزء نسخه های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس نسخه ای معرفی شده که در آن کتابخانه به شماره ۳۱۰ ضبط است. بلوشه عنوان این رساله پزشکی منظوم را «دانشنامه یا کتاب متصوری» نوشته است و نام منصوری و میسری حکیم را از خاتمه نسخه دریافته که نوشته شده است: «تمت. سپری شد این کتاب منصوری بنظم از گفتار میسری حکیم» (۱۶۴، ۳) و نیز بدلیل مصراع‌های از گوینده: «و پس گفتم زمین ماست ایران» (ب) اصل او را از ایران دانسته است. از اشعار منظومه معلوم می شود که میسری آن را میان سالهای ۳۶۷ تا ۳۷۰ هجری یعنی پیش از شاهنامه فردوسی، در چهل و شش سالگی پس از دیگر آثار خود

بنظم درآورده است .

من این گفتار را اندام دادم
و دانشنامه اول نام دادم
من این را گفتم اندر ماه شوال
به شصت و سیصد و هفت آمده سال (ب)

* * *

به سال سیصد و هفتاد بودیم
کز این نامه همی پردخته شویم
خدای آسمان را شکر بسیار
که مارا بهره داد از عقل و گفتار...
من از دو بیست و سه برگزیدم
و دیوان جوانی بر نوشتم
در این مدت بسی زحمت کشیدم
جهان از چند گونه نیز دیدم
بسی نامه نبشتم به دستم
بسی نعمت از هر گونه بدستم

(۱۶۳ب - ۲۱۶۴)

از این قرار باید سال تولد وی در حدود ۳۲۴ (= ۶۴-۳۷۰) هجری بوده باشد. توجه به یادداشتی که در حاشیه صفحه اول کتاب است: «کتاب المنصوری بائطب للرازی» و نیز عنوان «کتاب منصوری» در صفحه آخر، این فکر را به خاطر می آورد که ممکن است این اثر جز صورت جدید و منظومی از کتاب المنصوری فی الطب تألیف محمد بن زکریای رازی (م ۳۱۱ هـ) به عربی، چیز دیگری نباشد. ابیات آخر کتاب نیز که گوینده پس از درخواست دعا برای خود، برای نویسنده رساله هم از خواننده تمنای دعای خیر دارد

حاکمی از این است که شاید اصل کتاب از میسری نبوده و او فقط آنرا بنظم آورده است، اما تبیین منبع اصلی نظم او محتاج استقصای بیشتر است .
و نیز آنرا که این نامه بخواند

دعائی زی نویسنده رساند

به طب انور از این به من ندیدم

ازیرا گفتن این برگزیدم (۲، ۱۵۴)

از دیگر اشعار منظومه برمی آید که این کتاب به ناصرالدوله سپهسالار ابران اهدا شده (۲۵). بلوشه معتقدست وی امیر کردنژاد حسنویه بن حسین است که در حدود سال ۳۵۰ هجری از طرف عضدالدوله پادشاه بوی حکومت کردستان و از خلیفه عباسی لقب ناصرالدوله را یافته است و به سال ۳۷۰ هجری پسرش ناصرالدین ابوالنجم بدر بن حسنویه جانشین او شده است و نیز بعید نمی داند که دانشنامه به شخص اخیر اهدا شده باشد . از خلال کتاب برمی آید که گوینده بر مذهب اهل سنت است و علی (ع) را خلیفه چهارم می داند (۱۶۳ ب) اگرچه جایی نیز بر علی و فاطمه و حسن و حسین و یکایک فرزندان ایشان (ع) درود فراوان می فرستد (۳ ب) .

دانشنامه میسری به خط نستعلیق خواناست و کتابت آن بتوسط محمود تبریزی شاهنامه خوان در تاریخ چهارشنبه سوم ماه ربیع الآخر سال ۸۵۲ هجری پایان رسیده است (۲، ۱۶۴) و مختصات رسم خط آن روزگار را دارد؛ برر وی هم دارای ۱۶۴ ورق به ابعاد ۱۳×۱۸ سانتیمتر و قریب پنج هزار بیت است . بعید نیست که نسخه کتابخانه ملی پاریس نسخه منحصر بفرد آن باشد . زیرا نگارنده در فهرست دیگر کتابخانه ها هنوز نشانی از نسخه ای دیگر نیافته است و جای خوشوقتی است که تمام این مثنوی کهن اینک موجود است .

نسخه حاضر با ستایش خداوند و ابیات زیرین آغاز می‌شود که یادکردنی است:

به نام پاکِ دادار جهان است
 که بخشایا و دانای نهان است
 خدای بر شده هفت آسمان است
 خداوند زمین و آن زمان است
 ز اندیشه مر او را دور دانم
 ره دانستنش چونین توانم
 هر آن چیزی که یزدان آفریدست
 ازان خود کردگار خود پدیدست
 نه اندر جای ونه جای و نه برجای
 نه برجایی کز او می‌جای بر پای (کذا)
 رواناید که هرگز جای گیرد
 و یا خود جای را هرگز پذیرد
 نیازش گر سوی جا افتادی
 که کم‌بُد جای چون [او] ایستادی
 پس آنکه گر بُدی جایی بکارش
 همیشه همچو بایست بارش
 که تا او بود بی دستور بودست

ز مانستن به چیزی دور بودست (اب)
 و بعد از نعت پیغمبر و یاران و اهل بیت سبب نظم کتاب به فارسی و
 نیز موجب اختصار آنرا چنین بیان می‌کند:

چو بر پیوستنش دل بر نهادم
 فراوان رایها بر دل گشادم

که چون گویمش من تا دیر ماند
 هرکس دانشِ او را بداند (۲۴)
 بگویم تازی ار نه پرسی نغز
 ز هر در من بگویم مایه و مغز
 و پس گفتم زمینِ ماست ایران
 که بیش از مردمانش پرسی دان
 و گر تازی کنم نیکو نباشد
 که هرکس را از او نیرو نباشد
 دری گویمش تا هرکس بداند
 و هرکس بر زبانش بر براند...
 بدان این نامه را کوتاه کردم
 که هرکس را سوی او راه کردم
 که گر بسیار بودی سیر ماندی
 که بر خواندش مردم دیر ماندی (۲۵)

بعد به مدح ناصراندوله سپهسالار ایران می پردازد و سرانجام به آن جا
 می رسد که:

شه ما را هنرها بی شمارست
 گرش پیدا کنی بسیار کارست
 کنون این نامه را آغاز کردم
 در کار پزشکی باز کردم (۲۶)

پس از این مقدمات و تعریف علوم ستاره شناسی، هندسه، پزشکی و
 علم دین و بیان اهمیت دانش پزشکی، مطالب کتاب آغاز می شود و از ترکیب
 مردم و مزاجهای گوناگون و تعریف دردها و بیماریهای مختلف و علامتها و

داروهای آنها و کیفیت علاج هر يك و طرز ترکیب و صفات داروها و بسیاری چیزهای دیگر بشرح تمام سخن می‌رود. در این قسمت از برخی مباحث مانند صفت مزاج مردم، از لحاظ عقاید آن عهد که چگونه نشانهای ظاهر را بر اخلاق اشخاص حمل می‌کرده‌اند اطلاعاتی می‌توان یافت که بسیار قابل ملاحظه است (۲۱ب-۲۸۰). نصیحت او در این زمینه که شاگرد باید در ساختن دارو در خدمت استاد تجربه‌ها کند تا ورزیده گردد و بی‌رعایت این شرط به داروسازی نپردازد بدین منوال است:

تو یا شاگرد تا دانا نگردی

به هر نیک و بدی بینا نگردی

نبش‌ناسی کم و بیشی علّت

به هر دردی ندانی کرد حیات

و طبع دردمندان نبض و قوت

ندانی بی‌گمان حرکت و شهوت

و داروها همه یک یک ندانی

بسی نامه بر استادان نخوانی

نبینی کو به‌پشت دارو سازد

ز یک دارو به دیگر درگذارد

نگردد بر تو بسیار آزموده

نگردی نزد استادان ستوده

نباید کردنت تدبیر دارو

از او بسیار عیب آید بر تو (۲۱ب)

وقتی نیز می‌خواهد دردها و داروی هر يك را برشمارد می‌گوید اگر نااستادی بخواهد از روی این کتاب دارو بسازد روز قیامت دامنش را می‌گیرد (۷۳ب). هنگامی که ترتیب عیادت و پرسش طبیب را از بیمار بیاز می‌کند نکات بسیاری را که هر طبیب بصیر باید بداند یادآور می‌شود،

آنجا که چیزی را شنیده و شاید به صحت آن یقین ندارد، از جمله راجع به خاصیت مومیایی در پیوستن استخوانهای شکسته، نقل مطلب او با «شنیدم» آغاز می‌گردد (۱۸ آ). جایی دیگر که برای برهم نشانیدن شکسته استخوانها دارویی نمی‌شناسد می‌گوید که «این کار خدای آسمان و علاجش از مخلوقش نهان است» (۳۰ آ و ب) و سرانجام کتاب را که پایان می‌برد از اضطرار بشر در برابر مرگ چنین سخن بمیان می‌آورد:

من این نامه بکام دل بگفتم

بسی علم اندر این نامه نهفتم

نشان دردهای گونه گونه

بگفتم من تورا چون و چگونه

علاج دردمندان نیز گفتم

به هر دردی علاجی چند جستم (۱۶۱ ب)

و نام دارو و هم طبع دارو

در این نامه بگفتستیم هر دو . . .

نماند اندر جهان از دارو و درد

ز ترو خشک نیز از گرم و از سرد

که نه در نامه‌ام در یاد کردم

بسی دل‌های غمگین شاد کردم

ولیکن مرگ را چاره ندانم

بجای مرگ بیچاره بمانم

طیب ار مرگ را چاره توانید

نخستین خویشان را زو رهانید

به دارو گر کسی از مرگ رستی
 همه گیتی مگر دارو پرستی
 حکیمان جهان هرگز نمردی
 نه پاکیزه تن اندر خاک بردی (۲۱۶۲)
 چو پیغمبر مهین مردمان مُرد
 همه گیتی بمُرده باید اشمرد . . .
 ندارد سود نزد مرگ دانش
 و نه بسیار عقل و آزمایش
 نه ملك و نه سپاه و خیل بسیار
 نه مال و گنج‌خانه پر ز دینار
 نه دهقانی نه مردی نه سواری
 نه تندی، نه بدی، نه بردباری (۱۶۲ اب)
 گر از دارو کسی بهتر نگرود
 و درد از داروت کمتر نگرود
 منه زین بر طیبان تو بهانه
 مگیر از سویی دارو تو کرانه . . .
 نه هر دردی ز دارو گشت بهتر
 نه دارو هر کسی را هست درخور
 که درد مرگ باشد هیچ دارو
 ندارد سود با این دانش او
 که مرگ آید ندارد سود تریاک
 به وقت مرگ چه تریاک و چه خاک
 شکسته پای و دردِ سال فرسود
 ندارد مومیایی نزد او سود (۲۱۶۳)

در این کتاب ، با آن که اثری علمی است ، اشعار خوب می توان جست
از جمله در ستایش مدوح به مهربانی و نرم گویی گفته است :

نوازنده زبان چرب گویش
کزو چون موم گشته سنگ و رویش
مر او را هر کجا آزاد مردست
به گفتار نکو چون بنده کردست
سخن بران تر از شمشیر تیزست
که با شمشیر مردان هم ستیزست
زبان تیز با آن پرسش گرم
دل آزاد مردان را کند نرم . . .
ز گفتار نکو دشمن نیاید
وزو با دوست نزدیکی فزاید
براین بر داستان موبد نکو گفت
که بنشست او به خوان بر باگوی زفت
وگر نانت نباشد گندمین روی

سخن باری به خوان بر گندمین گوی
(هـ ب- ۲۶)

گاه مانند دوبیت اخیر مثلهایی در ضمن منظومه آمده است، چنان که
این بیت نیز از این گونه است :

شنودستم که گر نیکی به جیحون
ببندازی بیاید زو به بیرون (ه ب)

طرز بیان گوینده در مسائل علمی نیز روان و روشن است از جمله در
«علاج خارشر انگشتان در زمستان بامدادان» گوید :

کسی کانگشتکانش در زمستان

بخارد سخت وقت بامدادان

نمک لختی در آب گرم آمیز

وزان آب آنکهی بردست اوریز (در اصل: ریزد)

که باب گرم انگشتانش شستی

نباید کردن اندر کار مستی

بدهن ورد گو دستش بیندای

به يك هفته از این داروش فرمای... (۱۱۱۱)

از این مطالب که بگردیم قراین بسیاری از لحاظ مختصات دستوری ،

حاکمی از کهنگی شعر و متن منظومه است که برای احتراز از تفصیل به شمردن

آنها اکتفا می‌تود از این قرار :

استعمال: ابا، ابی، ازیرا، کجا بمعنی که؛ یای شرط در آخر فعل؛

شروع کردن مصراعها با واو عطف بفرآوانی ؛ آوردن ضمیر «او ، وی»

برای بی‌جان؛ تشدید حروف کلمات بضرورت وزن شعر؛ تمام کردن قافیه

با الف اطلاق؛ استعمال حرف اضافه «به» بمعنی اندر، بر، در و آوردن

کلمات اخیر پس از اسم؛ سکنه در وزن شعر و تخفیف و تغییر تلفظ کلمات

بواسطه ضرورت شعری؛ حذف کسره اضافه در بعضی از موارد؛ جمع بستن

کلمات عربی به شیوه دستور فارسی و بکار بردن : طیبی بجای طبابت و

دایمی بجای دائماً و امثال آنها؛ جمع بستن کلمات جمع عربی مانند: کتبا و

شیره؛ ساکن کردن حرف قبل از ضمیر متصل؛ استعمال فعلها با پیشوندهایی

که متروک شده است و بکار بردن «با» بجای «به» و «اگر و گر» بمعنی «یا» و

«شود» با اشباع ضمه بجای «شد» و نیز تلفظ «تو و دو و خوشی» با اشباع

ضمه بجای تلفظ معمول؛ آوردن فعلهای نهی بصورت: بگذر ، بمنشین ،

بزدای و امر بصورت می‌ده، می‌پراگن و جمع‌هایی مانند: رخان، مخان،
 ادهان، ناختان و صرف صیغه‌هایی از فعلها که بعد متروک شده است مثل:
 ابوی بجای «باشی»، «اندای» از اندودن و «آماید» از مصدر آمودن و
 امثال اینها.

بعلاوه بکار رفتن کلمات بصورت‌های زیرین نیز نمودار قدمت منظومه
 نواند بود؛ بسیاری از این کلمات بعد کم کم از رواج افتاده است:

ماتستن، چونین، پیمودن (اندازه گرفتن)، زفان، غمی،
 چنان چون و چنین چون، پیدا کردن بمعنی آشکار کردن و بیان کردن،
 گستریدن، مبتلائی بمعنی گرفتاری و فریفتگی، آهو بمعنی عیب،
 خسته بمعنی مجروح، گرماوه، افتیدن و فرو زیر افتیدن، بساو
 بجای بسای، بخاصه، پلپل (بجای فلفل)، انگوین بجای انگبین،
 اشنوا و اشنوایی، ریاس بجای ریواس، دریاب بجای دریا، سوزیده،
 کشفته بمعنی پریشان و آشفته، توانید بجای توانست، اشمردن (که پهلوی
 آن نیز ushmartan است)، پردخته بجای پرداخته و پردخت بمعنی فارغ،
 بیران بجای ویران، برزش (از برزیدن)، خوه بمعنی عرق و خوی، آغاریدن
 بمعنی سرشتن، گسنگی، بمعنی گرسنگی، تشنی بجای تشنگی، آبست بمعنی
 آبستن، کالم (زن شوی مرده یا طلاق گرفته در برابر دوشیزه)، باد فتک،
 کنج بمعنی قوزدار و احدب، پلپت یا فلپت، پلپته = فتیله، ناکار، نیازومند،
 گواریدن، پانودن، چابوک (که در پهلوی هم Čāpūk است)، زاد بمعنی سن،
 خوارمایه (اندک)، خوار بمعنی آسان، آگندن، آبزن (ظرفی که بیمار را در
 آن می‌نشاندند و آب گرم و ادویه جوشانده در آن می‌کرده‌اند)، ماندگی
 بمعنی خستگی، گش (از جمله اخلاط چهارگانه)، غند (صفت پیشانی گرد و
 پیش آمده)، خرسند بمعنی سیر، بنیرو (صفت روییدن مو)، کامه و امثال
 اینها.

در این منظومه لغات و ترکیبات عربی نیز دیده می‌شود که یا مانند: جسم، غذا، خادم، خدمت، زلت، مضرت کلمات عربی مصطلح و رایج زمان است و یا از قبیل: عظام، عصب، دماغ، مفاصل، جاذبه، ماسکه، هاضمه، صفرا، هضم کردن، استرخا، قلیل الفهم، غضوب، ضیق النفس، تسکین، استفراغ، و نامهای داروها و بیماریها و دیگر اصطلاحات فراوان علمی بضرورت اقتضای موضوع به عربی آمده است. برخی کلمات نیز مثل: افراط کردن، استعمال کردن، ذکر کردن، زحمت کشیدن، محکم کردن و نظایر آنها نسبت به مصطلحات دیگر کمی رنگِ تجدید دارد. در سرتاسر منظومه فقط در ورق (۱۴ آ) يك بيت ملمع بصورت ساده‌ای وجود دارد که مصراع اول آن مرکب از نعوتی برای خداوند به عربی است.

بعضی کلمات و تعبيرات و اصطلاحات قابل ملاحظه در این منظومه دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آنها فهرست وار ازین قرار است:

بخشایا، جایگیر (هر چه محتاج به مکان باشد)، یکانی (بجای وحدت)، از ناکام (ناگزیر)، اندام‌دادن، بیدادی، گندا، غم‌دار، بدمردی، بی‌کامی و بی‌کامه، جنبان (صفت دندانی که استوار نیست)، پُری (بجای امتلاء معده)، خوردن و خوردنك (بجای يك بار خوردن از دوا که در اصطلاح طبی dose است)، ناربا، کدوبا، غوره‌با، انبوییدن و انبویاندن (بمعنی بوییدن و بویاندن)، ستم (بزور و برخلاف طبع)، دیرینه (مرض مزمن)، دندان‌خورده (بمعنی فاسد)، گوشت‌آبه، خورشید‌دادن (آفتاب‌دادن)، علت‌انگیز (بیماری‌آور)، پرهیزانندن، بن (مقعد)، درد جاودان (دائمی)، تب سوزنده (محرقه)، درنگی (پابدار)، جهنده (صفت رگ و نبض که ابن سینا نیز در رساله نبض بکار برده است)، دردسال فرسود، زیریر (یرقان) و گوشت فزوده (بمعنی گوشت زیادی در جراحی).

نقل همه یادداشتهای نگارنده باشواهد وییالاقل ذکر شماره اوراق
 نسخه سبب تفصیل بسیار می شود و همین مختصر برای آشنایی خوانندگان
 علاقمند با این منظومه کافی بنظر می رسد.

۱- این مقاله به سال ۱۳۴۳ در مجله راهنمای کتاب نشر شده است. برای آخرین تحقیق
 در باب این کتاب، رکن: دکتر جلال متینی، درباره دانشنامه میسری، مجله دانشکده ادبیات و
 علوم انسانی مشهد، سال هشتم، شماره سوم (پاییز ۱۳۵۱)، ص ۵۹۳-۶۲۸.

نمونه نظم و نثر فارسی *

اخیراً به همت جناب یغمایی مدیر دانشمند محترم نامه گرامی یغما یکی از جنگهای قدیمی متعلق به قرن هفتم یا هشتم هجری تصحیح شده و بطبع رسیده است که از جهات بسیار کتابی خواندنی و قابل ملاحظه است . به قول دوست دانشمند آقای ایرج افشار که مقدمه ای مختصر و مفید برای کتاب نوشته اند: «در این نوع کتب بهترین اشعار و شیرین ترین حکایات و ناب ترین کلمات و روان ترین آثار منشور و دلچسب ترین ترسلات و منشآت و انتخابیات کتب را مندرج می ساخته اند . به همین لحاظ است که جنگها و سفینه ها و مجموعه ها و بیاضها اکثر مشحون از آثار خواندنی و جاودانی است .» علاوه بر این چایسا که می توان از آثار مندرج در این جنگها برای تصحیح متون مختلف سود جست و یا قطعاتی در آنها یافته می شود که در جای دیگر مذکور و مسطور نیست .

همان طور که مندرجات هر جنگ نمودار ذوق و سلیقه جامع آن در انتخاب اشعار و کلمات و جز آن است ، انتخاب جنگ حاضر از میان

* نمونه نظم و نثر فارسی، از آثار اسامید متقدم، به اهتمام و تصحیح حبیب یغمایی ،

میران ۱۳۴۳، ۲۷۲ ص. این نوشته یادداشتی است کوتاه در باب این کتاب .

مجموعه‌های مختلف کتابخانه مرکزی دانشگاه بتوسط ادیب گرانمایه و شاعر استاد حضرت یغمایی که خود سخنور و سخن‌شناس است از ارزش و مجموعه منظور حکایت می‌کند خاصه که صحت ضبط اشعار این مجموعه بتوسط ایشان تصریح و تأکید شده است .

کتابهایی که تاکنون به همت جناب یغمایی تصحیح و منتشر شده همه علاوه بر نفاست و زیبایی چاپ و روشنی حروف، کمال دقت ایشان را در تصحیح متون نشان می‌دهد . جنگ حاضر نیز به همین صورت آماده طبع گشته و بچاپ رسیده است . مصحح محترم برای تصحیح قسمت‌های مختلف مجموعه نسخه‌های خطی متعددی را که یافته می‌شده است با متن جنگ مقابله کرده‌اند چنان‌که رساله مدخل منظوم در معرفت تقویم منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی و یا عبدالجبار خجندی، با چهار نسخه مقابله شده و نوشته خواجه نصیرالدین طوسی در کیفیت واقعه و سقوط بغداد بانسخه قدیمی دیگری برابر گشته است .

در مواردی دیگر که متنی قبلاً بچاپ رسیده بوده بخصوص در باب اشعار گویندگان، کتابها و دیوانهای چاپی در مقابله و تصحیح مورد نظر بوده است .

در ابتدای جنگ حاضر رساله عشق از سیف‌الدین باخرزی عارف قرن هفتم قرار گرفته است که نسخه‌ای دیگر از آن شناخته نیست . علاوه بر آنچه ذکرش گذشت منظومه کارنامه اوقاف تاج‌الدین نسایی در اوضاع و احوال اجتماع قرن هفتم و بخصوص مکتوبهای عطاملک و شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان و عمیدالدین اسعد فارسی از نظر مطالب و نکته‌های تاریخی و شیوه نویسنده و نیز منتخب اشعار گویندگان مختلف درخور دقت و ملاحظه است .

در این مجموعه اشعاری از شمس طبسی ، لامعی گرگانی ، معزی ،

عنصری ، فرخی سیستانی ، منوچهری ، عبدالواسع جبلی ، کمال‌الدین اسماعیل ، سنائی ، ناصر خسرو ، نصیرالدین طوسی ، مسعود سعد سلمان ، انوری ، خاقانی ، امامی هروی ، سعدی و برخی شاعران کم‌شهرت‌تر نیز بنظر می‌رسد. فهرست مندرجات مجموعه و اشعار گویندگان ، مراجعه به کتاب را آسان کرده و تنوع مطالب آنرا بصورتِ متنی متناسب مطالعه دانشجویان ادبیات درآورده است .

توجه به کوشش خستگی‌ناپذیر جناب یغمایی در نشر مجله ارجمند یغما و تصحیح متون نفیس فارسی مانند ترجمه تفسیر طبری و قصص-الانبیاء و کتاب حاضر در سالهای اخیر ، پایه سعی و همت این استادسالخورد را نشان می‌دهد و جادارد که جوانان از کوشش او سرمشق بگیرند . خداوند وی را جزای خیر و طول عمر و عزت بسیار عطا فرماید و بر خدمات ارزنده‌اش بیفزاید که کاری شریف‌تر از خدمت در راه نشر علم و معرفت نیست .

مفتاح النجات*

احمدجام زنده‌پیل از مشایخ معروف قرن ششم هجری (۴۴۰-۵۳۶) با همه شهرت و نام‌آوری چنان‌که باید شناخته نشده است. چند سال پیش با تصحیح و نشر کتاب مقامات زنده‌پیل اثر خواجه سدیدالدین محمد غزنوی به اهتمام آقای دکتر حشمت مؤید سنندجی^۱ قدمی در راه احیای نام و آثار مربوط بدو برداشته شد که البته سودمند و مفتم بود، ولی تصویری که سدیدالدین غزنوی در کتاب خود از احمد جام نقش کرده است «گمان نمی‌رود که تماماً با حقیقت وفق دهد» و کتاب مقامات با همه ارزش، «چون بیشتر جنبه افسانه‌ای دارد منبع صحیحی برای تحقیق در عقاید احمد نیست»^۲. شاید بتوان گفت وی احمد جام را بدان صورت که خود می‌نمداشته و

* مفتاح النجات، تصنیف شیخ الاسلام احمدجام «زنده‌پیل»، تصحیح دکتر علی لاضل،

تهران (بنیاد فرهنگ ایران) ۱۳۴۷. این مقاله شامل ملاحظاتی است درباره این کتاب.

۱- از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰. مصحح علاوه بر تصحیح

انگلیسی متن، مقدمه‌ای مفصل بر این کتاب نوشته و منابع شرقی و غربی درباره احمدجام را معرفی کرده است.

۲- مقامات زنده‌پیل، مقدمه، ۱۲، ۱۸.

می‌پسندیده معرفی کرده نه چنان که در حقیقت بوده است .

اینک مفتاح النجات نخستین کتاب از آثار احمد جام است که به روشی درست تصحیح شده و انتشار یافته است و مطالعه این کتاب ، و دیگر آثار شیخ، در شناخت او بسیار سودمند تواند بود .

لزوم تأمل در احوال احمد جام و شناسایی سیمای حقیقی او موجب آمده است که مصحح محترم در مقدمه خود در معرفی وی سخن گوید . در این شرح روشن از نام و کنیه و لقب و مولد و تحصیلات و سوانح حیات مؤلف بدقت بحث شده است ، هم از دوران بطالت و میخوارگیش - که «مجال تحصیل سواد و کسب علوم ظاهری» نداشت - و هم از روزگار توبه و اعتزال و ریاضت او و کسب معرفت و دانش و معلوماتش . تا سرانجام پس از چهل سالگی زمان تعلیم و ارشاد وی فرامی‌رسد. آنگاه در تہذیب اخلاق مردم و دعوت آنان به پرهیزگاری می‌کوشد و علاوه بر مجلس گفتن و وعظ به تألیف کتب و رسالاتی هم در این زمینه می‌پردازد که از آن جمله است مفتاح النجات. در مقدمه مصحح «اخلاق و طرز فکر» و صراحت بیان احمد جام و شمه‌ای از آرای عرفانی او بیان شده و سرانجام از وفات و مزار او و فرزندان و بازماندگانش سخن رفته است. دیگر از قسمتهای قابل ملاحظه این مقدمه معرفی آثار احمد جام است^۳ مرکب از چهارده کتاب و رساله به نثر و یک دیوان شعر. مصحح در معرفی هر رساله حاصل تبصّرات دنیور خود را باختصار آورده و بخصوص نسخه‌های خطی موجود از هر کتاب را بشرح ذکر کرده است .

کتاب مفتاح النجات شامل يك مقدمه و هفت باب و دو فصل است، در ۱۴۴ صفحه. شیخ مفتاح النجات را به درخواست فرزندش خواجه نجم الدین ابوبکر - که تائب شده بود - نوشت و خود می گوید: «چون ایزد سبحانه و تعالی به فضل و کرم و منت خود، فرزند ما خواجه نجم الدین ابوبکر را، لباس توبه پوشانید، و راه درگاه خود بر او گشاده گردانید، و توفیق رفیق وی کرد تا او مجالست پراکندهگان و اهل فساد، با مجالست و صحبت عزیزان درگاه بدل گردانید، و از مادرخواست و استدعا کرد تا آنچه حالی وی را بدان احتیاج افتد از مقدمات راه دین، و حق و حقیقت، و اسباب دین وی، هر چه به لفظ موجزتر و مختصرتر بنوشتم...» (۶۲-۶۳) .

مفتاح النجات کتابی اخلاقی و عرفانی است و در ضمن در آن پاره‌ای از افکار و عقاید احمد جام را در باب مسائل مورد نظر می‌توان یافت که با صراحت تمام بیان شده است. از آن جمله است شکوه او از اوضاع زمان خویش^۴ و ایرادهای وی بر کسانی که با غفلت از شریعت ترویج سماع را وسیله فساد قرار داده^۵ و خاقانها را به دکان جلب مرید بدل کرده بودند و نیز رد سیره کسانی که در زیر عنوان طریقت، زندگی عملی را نفی و طرد می‌کردند^۶.

۴- «امروز روزگار سخت شکل است؛ حقا را و سننها را نقاب مهجوری به روی درکشیده اند و اغلب خلق حق را منکر» ۱۲۶ .

۵- مفتاح النجات ۱۴۰-۱۴۱، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۷۰ .

۶- «هرگز خدای تعالی و رسول علیه السلام، دنیا را و کسب دنیا را حرام نکردند، بلکه دوستی دنیا و کز حق تعالی بسر آن در دادن حرام است، و آنرا بر آن جهان و بر کار خدای مزوجل اختیار کردن حرام است... پس درست شد که نذر و سیم است که می زبان دارد، بلکه دوستی آن است و حب الشهوات که می زبان دارد. چون کسی را از وی نفع و ضرر نباشد، و او را به میبودی نگیرد، اگر همه جهان از آن وی باشد زبان ندارد» ۱۴۷-۱۴۸ .

در این مختصر جای بحث در باب آراء و نظرهای احمد جام و مقایسه کتاب او با دیگر آثار عارفانه نیست، ولی می‌توان گفت که مفتاح‌النجات از وسعت معلومات و محفوظات نویسنده حکایت می‌کند. تأمل در معارف اسلامی و آیات قرآنی و احادیث نبوی و خواندن آثار پیشینیان از خلال سطور این کتاب هویدا است. آنچه در این میان بسیار قابل ملاحظه است نثر ساده و روان و بلیغ اوست. راست است که آثار عرفانی غالباً به نثری روشن و همه‌کس فهم نوشته شده، ولی شیوایی نثر مفتاح‌النجات، با وجود استشهاد فراوان به آیات و احادیث، در بین نوشته‌های نظیر خود ممتاز است.

اکثر صفات بارز و مطلوب نثرهای قدیمی از قبیل سادگی و ایجاز، نزدیکی به زبان گفتار، بکار رفتن پیشاوندها و دقت الفاظ در ادای معانی، اعمال قواعد دستور زبان فارسی بر کلمات دخیل و کمی لغات و ترکیبات عربی در نثر مفتاح‌النجات هست، ولی برخی اختصاصات نوشته‌های کهن مانند استعمال کلمات قدیمی مهجور و احیاناً ناهموار در آن بنظر نمی‌رسد. وجود اصطلاحات و تعبیرات گوناگون عامه در کتاب، نثر آن را جاندار کرده است.^۷ بعلاوه مفتاح‌النجات از لحاظ اختصاصات دستوری قابل مطالعه است. گاهی در شیوه بیان مؤلف لحن مذکران و واعظان در ایراد جملات مشابه و هم‌آهنگ به گوش می‌رسد^۸، ولی در همه جا سخن وی رنگ خاصی دارد که از آن اوست و از هرگونه تقلید بدور.

۷- از قبیل: «از این صد هزاران حکایت، آن روز که بکار باید به یک‌تیره نخرند» ۱۵۷، نظیر آنکه امروز می‌گوییم: این را ببری دکان سبزی فروش یک پول سیاه نمی‌خرد. یا «به هر رسن در چاه مشوید» ۱۵۷، نظیر: بهر بسمان پوسیده کسی به چاه مروید.

۸- از جمله رك: ص ۱۰۲-۱۰۳ در بیان فضیلت توبه و نیز برخی مخاطبات او در جاهای

از این مهمتر ذوق لطیف و قدرت نویسنده است در ابداع کلمات و ترکیبات برای معانی مورد نظر. برخی از استعمالات قابل ملاحظه این کتاب قرار زیر است:

مذهب گری، خصومت گری (۱۶۵، ۷۴)، پژوهش بردن (= غبطه خوردن، ۸۴، ۶۰، سرپی (۱۴۶)، ستهندگی کردن (۹۲، ۸۶)، چربش (۱۳۹)، دیو پرده (۱۴۰، ۱۷۵)، ترسکاری (۱۶۲)، زندیقی گری (۱۶۵)، پیرآموز (۱۷۲)، شوایدن (۱۹۶، ۱۹۹)، پوستین گری کردن (۱۹۸)، شباروز (۹۰، ۱۰۰)، فراآموختن (۱۰۹)، ناتائب (۱۳۷، ۱۰۹)، نوتائب (۱۳۶، ۱۳۵، ۱۷۵)، یار بهین، دوست بهین (۱۲۰)، فرادست آوردن (۱۲۷)، بسامانان (۱۲۸)، دست بردارنده ترین مردمان (۱۲۹)، کننده ترین (۱۲۹)، مسافرانه (۱۳۱)، نماز چهارگانی (۱۳۱)، ناپیراسته، ناپیراستگان (۱۳۴، ۱۹۴، ۱۹۸)، بفرقت (= بفریفت ۱۳۵)، سگواز، سگواتی (۱۱۱، ۱۱۲)، سلیم دل (۱۱۸)، سخنهای شهد گوارزهر آمیز (۱۳۵)، تنگسال (۱۳۹، ۱۴۹)، نراسر آوردن (۱۴۴، ۱۶۴)، مارانسا (۱۵۰)، گنج نامه، گنج دار (۱۵۷)، غروردادن کسی را (۱۵۷)، دست فرا کردن (۱۵۹)، فراشیلدن (۱۶۰)، یادکرد (۱۶۳، ۱۷۰)، راست کاری، راست گفتاری (۱۶۴)، کوههای بیخ آورسرافراشته (۱۷۲)، ملاح راه دان (۱۷۴)، سخنان سیم اندود (۱۷۵)، سماع هوا آمیز (۱۹۳)، حکایت بدروغ فرا بافتن (۱۹۴) و غیره.

بعلاوه چون نویسنده مقید بوده است که در مقام استشهاد، آیات قرآن و احادیث نبوی را به فارسی نیز درآورد، ترجمه های ساده و بلیغ او و کلمات و ترکیباتی که در برابر الفاظ عربی اندیشیده و بکار برده نمودار حسن انتخاب و تسلط او بر زبان فارسی است. مصحح محترم در مقدمه محققانه خود پاره ای از این هر دو گونه استعمالات نویسنده را نقل کرده است. در عین حال خواننده علاقه مند پس از خواندن متن این کتاب نفیس آرزو می کند که کاش فهرستی جامع از تمام این لغات و ترکیبات در پایان

کتاب فراهم می‌آمد و راهنمای جویندگان بود.

آنچه در باب ارزش کتاب مفتاح النجات به عرض رسید، اندکی از بسیار بود، اما کوشش فراوان و حوصله و دقت مصحح محترم خود جداگانه در خور احترام و یادکردنی است. مقدمه پر فایده مصحح نمودار استقصا در تمام آثار احمد جام و مراجع مربوط به اوست یعنی سعی کرده‌اند وی را درست بشناسند و خوب بشناسانند. برای تصحیح کتاب نیز پنج نسخه از کتابخانه‌های ترکیه، آلمان، افغانستان و اتریش فراهم آمده و پس از تحقیق کافی نسخه کتابخانه سلطنتی وین - که قدیمی‌تر و درست‌تر تشخیص داده شده - اساس کار قرار گرفته است. در مقدمه مصحح شرح لازم در باب معرفی نسخه‌های پنجگانه و اختصاصات آنها درج شده است. تصحیح کتاب با دقت و امانت صورت گرفته و حتی المقدور از دست بردن در متن و توسل به تصحیحات شخصی احتراز شده اما در مورد هر کلمه و هر جمله هر نکته مفیدی در نسخه بدلها بوده یا هر حدسی بنظر می‌رسیده در حاشیه آمده است. حواشی و تعلیقات مصحح، خود به اندازه متن کتاب است^۹، و در آن هر کلمه و ترکیب و اصطلاح و اسم خاصی محتاج توضیح بوده بدقت شرح شده است. از خلال سطور این قسمت می‌توان با درجه پشتکار و اهتمام مصحح آشنا شد که چگونه با پی‌جویی بسیار و تفحص در کتب متعدد هر نکته‌ای را جسته و بیان کرده است. شرح بعضی از موضوعات در تعلیقات محتاج تفصیل بوده و توضیح موضوع فایده بیشتری را سبب شده است از آن جمله است موضوع مسح کشیدن بر موزه (۲۱۴)، قراء (۲۳۴)، دجال (۲۵۵)، انوا (۲۸۳) مصرفی منابع و مراجع مربوط به هر موضوع نیز

علاقه‌مندان را بکار می‌آید نظیر آنچه در ذیل کلمه «زندیق» آمده^{۱۰}. تنظیم جدول احادیث مذکور در کتاب، بترتیب حروف الفبا و تشخص در مراجع مربوط و ارائه سند و ماخذ آنها^{۱۱} نیز نمودار قسمتی دیگر از سعی و زحمت مصحح است. کسانی که با این نوع تحقیقات سروکار داشته‌اند از دشواریهای این کار بخوبی آگاهند. در پایان کتاب فهرست آیات، فهرست مراجع و فهرست اعلام قرار گرفته است که هر یک در حد خود موجب مزید فایده کتاب است.

بر روی هم تصحیح مفتاح انجات بصورتی مطلوب انجام پذیرفته است. امید می‌رود مصحح دانشمند - که در پایان نامه تحصیلی خود به تحقیق در شرح حال و آراء و عقاید و تصنیف شیخ الاسلام احمد جام پرداخته و نیز در یکایک آثار او مطالعه کافی کرده و نسخه‌های آنها را فراهم آورده و مورد استفاده قرار داده است - بتدریج دیگر کتابهای شیخ را نیز به همین شیوه تصحیح و منتشر فرماید؛ چه مناسب‌تر از آن که معرفی و نشر آثار پیر و عارفی خراسانی را فاضلی هم از مردم خراسان تعهد کند و حق او را بخوبی ادا نماید؛ معرفی این کتاب را نمی‌توان پایان برد بی‌یاد آن که در چاپ آن نیز دقت و حسن سلیقه بکار رفته است.

۱۰ - ص ۲۰۷-۲۰۹ .

۱۱ - ص ۲۰۲-۲۲۲ .

یادداشتی دربارهٔ قابوس‌نامه

در شماره ۹-۱۲ سال چهاردهم مجلهٔ راهنمای کتاب (ص ۸۰۲-۸۰۹) مقاله‌ای از آقای عزیزالله جوینی در باب کتاب قابوس‌نامهٔ تصحیح این جانب ملاحظه شد. با اظهار امتنان از حسن ظن آقای جوینی نسبت به بنده و اوقاتی که صرف مطالعه و نکته‌یابی در قابوس‌نامه کرده‌اند، برای مزید اطلاع ایشان و برخی از خوانندگان محترم اشارات زیر را خالی از فایده نمی‌داند، اگرچه این نوع پاسخگویی‌ها را چندان نمی‌پسندد.

۱- متن کامل قابوس‌نامه به سال ۱۳۴۵ بتوسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب بطبع رسیده است و منتخب آن در ۱۳۴۷. عنوان مقاله آقای جوینی مربوط می‌شود به منتخب قابوس‌نامه چاپ ۱۳۴۹ (؟) اما مطالب مقاله‌شان راجع به متن کامل کتاب است. دلیل این اختلاف معلوم نشد.

۲- رسالهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی آقای امین عبدالمجید بدوی «بحث دربارهٔ قابوس‌نامه» بوده که در ۱۳۳۵ ش. بتوسط کتاب‌فروشی ابن سینا در تهران بطبع رسیده. نه ترجمهٔ قابوس‌نامه به زبان عربی که در ۱۹۵۲ م. قبل از آمدن ایشان به ایران در مهرماه ۱۳۳۳، با همکاری شادروان محمدصادق نشأت صورت گرفته بوده است و در ۱۹۵۸ در مصر چاپ شده.

بعلاوه ترجمه عربی منظور را می‌توان بیشتر با آن متن فارسی کتاب که مورد استفاده مترجمان بوده مقایسه کرد نه با دیگر چاپها.

۴- قواعد مربوط به همزه «ابن» بر این جانب مکتوم نبوده و در پشت جلد و صفحه اول کتاب قابوس‌نامه - که در تهران بتوسط ناشر فراهم آمده - نیز رعایت شده است. منتهی چون نام مؤلف در دو سطر جای‌گزین شده، یک‌بار کلمه «ابن» را که در اول سطر دوم قرار گرفته با همزه نوشته‌اند بدین صورت :

عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر

ابن قابوس بن وشمگیر بن زیار

این شیوه‌ای است مورد قبول همه کسانی که از موارد کتابت و حذف همزه «ابن» آگاهند و با مسائل مربوط به طبع کتاب سروکار دارند .

۴- در ص ۷۲-۷۳ قابوس‌نامه آمده است: «تا بیدخوش نبود مهمان مکن که همه روز خود مردمان نان خورند سیکی خوش و سماع خوش باید تا اگر در خوان و کاسه تقصیری افتد عیبِ خوان تو بدان پوشیده گردد . و نیز سیکی خوردن بزه است چون بزه خواهی کردن باری بزه بی‌مزه مکن ، سیکی که خوری خوشترین خور ، و سماع که شوی خوشترین شنو ، و اگر حرامی کنی با کسی نیکو کن تا اگر اندران جهان مأخوذ باشی بدین جهان معیوب و مدموم نباشی» .

بعدازان که نویسنده مکرر تصریح کرده است که اگر می‌خواهی با مهمانان شراب بنوشی خوشترین شرابهارا بنوش، باز آقای جوینی جمله «اگر حرامی کنی با کسی نیکو کن» را چنین معنی کرده‌اند که «اگر نبیدی را که در شریعت نهی شده و حرام است خواستی با کسی خوری خوشترین و بهترین آنرا خور» . کلمه «نیکو» می‌تواند در جمله اخیر صفت «کسی»

باشد اما صفت شراب ناشد کور در جمله نمی‌تواند بود. در نسخه ل نیز چنین است: «با نیکو کسی کن».

جملات «چون بزه خراهی کردن باری بزه بی‌مزه مکن الخ...» بیشتر بیان يك فكر کلی است که اگر خلافی مرتکب می‌شوی از نوع سیکی خوردن، سماع شنیدن یا کار حرامی دیگر، گناه بی‌لذت مکن. از این رو در تعلیقات ص ۳۱۱ آمده است: «حرامی کرین یعنی کار حرام کردن و در این جا ظاهر منظور فسق و فجور و همخوابگی با کسی از طریق حرام است». بنابراین مفهوم جمله آن است که اگر فعل حرامی می‌کنی آن را باشخصی نیکو - یادرمصاحبت شخصی نیکو - مرتکب شو، نه با شرابی نیکو. در ترجمه عربی قابوس‌نامه نیز این جمله، با اندک اختلاف ضبط فارسی، چنین بیان شده: «و اذا ارتکبت الحرام فارتکبه مع شخص لطیف؛ و در ترجمه انگلیسی بدین صورت است:

If you commit a forbidden act, let it be with a beautiful partner .

البته اگر مراد از این کلمه حرام، فسق و فجور و احیاناً همخوابگی با کسی باشد مقصود ارتکاب این عمل با مهمان نیست بلکه باشخصی است نیکو، یا احیاناً به همراهی شخصی نیکو، چنان که «خوشترین سیکی و خوشترین سماع» نیز برای نوشیدن و سماع کردن بعنوان موضوع عمل سفارش شده است. نکته دیگر آن که اشاره مؤلف درباره میل به زنان و غلامان در باب پانزدهم کتاب نیز از گرد آمدن نامشروع با آنها نفی حرام بودن نمی‌کند.

۵- در ص ۸۳ قابوس‌نامه می‌خوانیم: «به روزگار جدمن شمس المعالی خبر آوردند که: بازرگانی به بخارا بنده‌ای دارد بهایی. احمد سفدی این حکایت پیش اسیر بگفت و گفت: ما را کسی باید فرستادن تا آن غلام را بخرد». کلمه

«بهایی» بمعنی «۱- گرانبها، ۲- فروشی» بر مصحح پوشیده نبوده ولی در نسخه اساس - که بدون ذکر دوهزار دینار بهای بنده نیز جمله مفید معنی است - «بهایی» بمعنی گرانبها مناسبت دارد زیرا وقتی به شمس المعانی خبر آوردند که بازرگانی در بخارا بنده‌ای گران قیمت دارد که باید کسی را برای خرید او فرستاد، این موضوع برای وی خبر جالب توجهی می‌توانست بود نه آن که در بخارا بازرگانی بنده‌ای فروشی دارد. اما این که پیشنهاد کرده‌اند بعد از کلمه «بهایی»، دوهزار دینار بهای بنده از نسخه‌های ل و ن بر متن افزوده شود تا «بهایی» معنی «فروشی» بدهد سلیقه‌ای است. در این صورت، یعنی با اضافه کردن دوهزار دینار بهای بنده در متن، می‌توان کلمه «بهایی» را «فروشی» معنی کرد. اما با توجه به آنچه در مورد روش تصحیح کتاب در ص ۵۵ مقدمه ذکر شده و با در نظر گرفتن این که ضبط نسخه اساس خللی در معنی ایجاد نمی‌کند، مصحح افزایش جمله مذکور در نسخه ل را در متن ضروری ندیده است. توضیح این که نسخه ن کلمه «بهایی» را فاقدست و بجای آن نوشته شده: «بهای وی دوهزار دینار» مثل برخی از چاپهای قابوس نامه و وجود این عبارت در آنها بجای کلمه «بهایی» ممکن است این تصور را بوجود آورد که شاید کاتبان آنها مراد از کلمه بهایی را دریافته و آن را به عبارت «بهای وی دوهزار دینار» تحریف کرده باشند.

۶- در مورد عبارت «مارا قطع افتاد» - که در ص ۱۳۳ س ۱۵ متن کامل قابوس نامه آمده و در ص ۳۶۸ تعلیقات آن، استنباط شادروان سعید نفیسی یاد شده - در ص ۱۲۰/۲۷ ح منتخب قابوس نامه به اهتمام این جانب - که عنوان مقاله آقای جوینی مربوط به آن است - نظر استاد فقید بدین صورت اصلاح شده است: «مارا قطع افتاد: مارا راه زدند، قطاع الطريق بر ما حمله بردند». بنابراین، توضیح اخیر با دریافت آقای جوینی از عبارت مورد نظر

مطابقت ندارد.

۷- معنی هزج مکفوف - که در ص ۱۹۰ س ۹ قابوس‌نامه مذکور است - همان است که در تعلیقات ص ۳۰ نوشته شده یعنی چهاربار مفاعیل^۱ به ضم لام چنانکه خواجه نصیر طوسی در معیار الاشعار ۳۵-۳۶ و از محققان صاحب‌نظر معاصر آقای دکتر پرویز ناتل خانلری در کتاب وزن شعر فارسی ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۶۹، ۱۷۰ نیز متذکر شده‌اند. مؤلف قابوس‌نامه «هزج مکفوف» نوشته ن «هزج مکفوف مقصورا» که دومی در تعلیقات توضیح داده شود. نوعی هم که از تعلیقات کتاب هست توضیح مختصر و مفیدست در باب آنچه در کتاب مذکور است نه آنچه مؤلف نوشته. اما چون هجای کوتاه در آخر اوزن شعر فارسی واقع نمی‌شود و تبدیل هجای کوتاه آخر به هجای بلند کمیّت کلی بحر را از اندازه مقرر بیرون می‌برد از این رو در وزن مورد نظر هجای کوتاه آخر حذف می‌شود نظیر این ابیات که هزج مکفوف محذوف (مفاعیل^۱ مفاعیل^۱ مفاعیل^۱ فعولن) است (وزن شعر فارسی ۱۸۹، ۲۲۹):

بمیرید. بمیرید. در این عشق بمیرید

در این عشق چو مردید همه روح پذیرید
(دیوان شمس)

مرا عشق دونا کرد به هنگام جوانی

چرا باز پرسى تو ز حال چو ندانى
(المعجم ۸۰)

وای جان این گونه نکات و یا منشعبات بحر هزج مکفوف و امکان جمع آن با قصر، خرب، حذف و غیره در کتابهای مربوط به عروض است نه در تعلیقات کتابی چون قابوس‌نامه که باید با ابجاز و پرهیز از تطویل و اظهار فضل

نگاشته آید. اما این که نوشته اند: «بحر هزج مکفوف هیچگاه بتنهایی در شعر
شمرای ایران نیامده است یعنی شاعری تاکنون شعری یاغزلی نگفته است
که مصراع هربیت آن چهار بار مفاعیل به ضم لام باشد» سخنی است محتاج
استقصای دقیق در تمام متون فارسی قدیم و جدید و آمارگیری در این
باب و تنها به رجوع به المعجم - که بر آن ایرادها وارد است - و عروض همایون
که مختصر اولی است نمی توان اکتفا کرد.

۸- منظور از ذکر کلمه «اوفتادن» در فهرست لغات و ترکیبات ص ۹۰
و اشاره به صفحات ۲۸، ۵۹، ۲۳۶، ۲۴۰ نشان دادن مواردی بوده است که
املای این کلمه و مشتقات آن بدین صورت است و همراه با «و»، چنان که در
تعلیقات ص ۳۰۲ به این موضوع و پیشوند مرده *ava* در ابتدای کلمه اشاره شده
(نظیر ذکر «چنان» به ضم اول و امثال این گونه کلمات در همین فهرست) نه
آن که مصحح «اوفتادن» را در همه این صفحات به يك معنی گرفته باشد.
به همین سبب دیگر مواردی که «افتادن» بی «و» در کتاب آمده در فهرست
لغات و ترکیبات مذکور نیست. بعلاوه وقتی مصحح «اوفتادن» را در
صفحات مذکور در فوق معنی نکرده چگونه می توان حکم کرد که وی همه
آنها را به يك معنی گرفته است؟!

۹- «ملاهی» هم بمعنی لهو و لعب است (جمع ملهی به فتح میم) و هم
بمعنی آلات لهو (جمع ملهی به کسر میم). اما می دانند که «لهو» معانی مختلف
دارد و منحصر به موسیقی و خنیاگری نیست. از این رو در مورد جمله «باید که
اندر ملاهی ترا دست بود، چیزی بدانی زدن تا مگر خلوتی بود که مطرب را
جای نبود تا بدانچه دانی وقت او (پادشاه) خوش همی داری» (ص ۲۰۴) ، در
تعلیقات ص ۴۳ نوشته شده است: از قرائن چنین برمی آید که در این جا
ملاهی بمعنی موسیقی و سازهای آن است. حصر معنی «ملاهی» را به

آلات موسیقی ناگزیر باید از ترائن مذکور در جمله دریافت .

۱- در مورد کلمه «زینی» ضبط نسخه ل- بجای «زینتی» در ص ۲۰۳، ۵ و تقابل و تناسب لفظی این کلمه در برابر «شیننی» توضیح داده شده منتهی چون مصحح روش التقاطی را پیروی نکرده به این نکته در تعلیقات ص ۴۳ اشاره کرده است .

۱۱- در باب جمله «من طلب الكل فاته الكل» (ص ۲۱۶ س ۵) با توجه به موضوع کلام: «همه خود را خواه که گفته اند: من طلب الكل فاته الكل که همه به تو ندهند»- مفهوم آن باقتضای مقام در تعلیقات ص ۵۲ چنین آمده «هر کس همه چیز را خواهد همه چیز از او فوت می شود» بخصوص که جمله منظور در نأیید «همه خود را خواه» بکار رفته و در ترجمه انگلیسی نیز «همه خود را خواه» به Do not covet everything for yourself تعبیر شده است . شادروان سعید نفیسی نیز در منتخب قابوسنامه خود (ص ۲۵/۶ ح) همین معنی را آورده است .

۱۲- راجع به کلمه «لیت» (ص ۲۵۸ س ۸) نیز مصحح در تعلیقات ص ۸۲ به ایجاز فناعت کرده که «بمعنی چرایی است مأخوذ از (اسم) به کسر اول و فتح دوم) = چرا؟» لوك: رساله تحقیقی استاد مجتبی مینوی در باب - بیت مصدری ۶). بخصوص که روش بنده در تعلیقات اکتفا به توضیحی مختصر و در حد لزوم بوده است . این نکته هم قابل توجه است که در باب تشدید حرف دوم در منسوب آوردن این گونه کلمات دو حرفی میان علمای زبان عربی اختلاف آراء و بحثهاست در وجوب و جواز آن (لوك: عباس حسن، الذهو الوافی، ج ۴ ص ۶۶۹-۶۷۰/۱ ح، چاپ دوم، دارالمعارف، مصر ۱۹۶۸). اسناد مینوی نیز در صفحات ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۲۳ از رساله مذکور این کلمه را همین صورت مرقوم فرموده اند .

در پایان از خوانندگان محترم پوزش می‌طلبد که قسمتی از صفحات
مجله را بادر ج این یادداشت گرفته است .

۱۳۵۱

روضه‌المدنبن وجنة‌المشتاقين *

هشت‌سال پیش که یکی از آثار قلمی احمدجام به‌نام مفتاح‌النجات به‌همت آقای دکتر علی قاضل استاد محترم دانشگاه ملی ایران بصورتی انتقادی و دقیق تصحیح و چاپ شد ابراز امیدواری کردم که وی بتدریج کتابهای شیخ‌رانیز به‌همان شیوه تصحیح و منتشر فرماید. اینک موجب مسرت است که دو کتاب دیگر این عارف مشهور هم به‌سعی همان مصحح دانشمند احیا شده و در دسترس همگان قرار گرفته‌است. یکی انس‌التائبین که به‌سال ۱۳۵۰ در تهران منتشر گشت و دیگری روضه‌المدنبن که امسال عرضه‌شده‌است.

شیخ احمد جام زنده‌پیل عارف خراسانی - که از سال ۴۴۰ تا ۵۳۶ ه.ق. زیسته - دارای کتابها و آثار متعددی است. اگرچه برخی از نوشته‌های

روضه‌المدنبن و جنة‌المشتاقين، تصنیف شیخ‌الاسلام ابونصر احمد جام نامقی «زنده‌پیل»، تصحیح دکتر علی قاضل، تهران (بنیاد فرهنگ ایران) ۲۵۳۵ (۱۳۵۵). این نوشته، مختصره‌است در معرفی این کتاب.

۱- رك: راهنمای کتاب سل‌بازدهم، شماره ۱۰-۱۲ (اسفند ۱۳۴۷)، ص ۶۰۲.

او مفقود شده خوشبختانه نسخه خطی بسیاری از آنها هنوز موجود است و تا این آثار مورد تحقیق و توجه قرار نگیرد نمی‌توان به شخصیت حقیقی و افکار و تعلیمات او بدرستی پی بُرد.

مصیح فاضل روضة‌المدنبن - که سالهاست به مطالعه در این زمینه و جستجو و تحقیق آثار احمد جام اشتغال دارد - پیداست بیایان رساندن این کار بزرگ را برعهده خویش شناخته‌است و همه پژوهندگان درباره احوال و اندیشه‌های ژنده‌پیل از برکت کوششهای او بهره‌ور خواهند بود. روضة‌المدنبن به سال ۵۲۰ ه.ق، یعنی در حدود ۸۷۶ سال پیش، در روزگار سلطنت سلطان سنجر سلجوقی نوشته شده. نویسنده در آن موقع هشتادسال داشته و مردی بوده‌است در کمال سن و تجربه و دانایی. کتاب در ۲۳ باب است و همان‌گونه که از عنوانش برمی‌آید هدف مؤلف امیدوار - گرداندن و براه آوردن کسانی است که در زندگی به‌افزشهایی دچار آمده‌اند اما هنوز شوق حقیقت و نجات و رستگاری در ایشان بر می‌کشد و می‌خواهند مردمی شوند خداشناس، حق‌پرست و بهتر و شریف‌تر از آنچه بوده‌اند.

احمد جام - به قول مصیح - «بکار افتادن پیروی عظیم این گروه - تصفیه شده و تازه نفس را در جهت نیکیبختی جامعه و تکان دادن خواب‌آلودگان - بدکار ارج می‌نهد». از این رو کتابی خاص، خطاب به آنان فراهم آورده که اینک در دسترس ماست. بدیهی است این‌گونه دستگیری و راهنمایی به دل‌سوازی و صمیمیت و همت بخشیدن نیازمند است و با خطاب و عتاب - ناصحان تلخ‌گفتار سازگار نمی‌نماید. احمد جام با هوشیاری و معرفتی که به روان آدمی دارد، در این کتاب لحنی نرم و مشفقانه و دلپذیر اختیار کرده که لابد در جان مخاطبان اثر داشته‌است. در این جا دوستی نیک و بد آزموده

و راه‌شناس با خواننده در سخن است نه ملامتگری سردسخن . « این کتاب چنان کسانی را باید که هیچ کس در ایشان ننگرد و اوگنده همه خلق باشند و دست نهی و آلوده گناه، همه خلق از ایشان اعراض کرده، بشولیده روزگار ، خجل و تشویرزده ورد کرده همه رد کردگان باشند» (ص ۲۲۲) .

نویسنده در بیست و سه باب، پس از بیان توحید، سنت و جماعت و معرفت و هدایت حق به مباحثی از این گونه می‌پردازد: فضل توبه و تائبان، حرمت مؤمن گناهکار، فضیلت فرزندان آدم ، کیمیای طاعت و عبادت ، نیکوگمانی به خدای عزوجل، نعمت منعم و شکر گزاردن ، معجب و مرائی ، پنداشت بوسر آدمی، عشق و محبت، وعظ برادران، اسرار ربوبیت، کار برای خویش کردن و تقلید مقلدان، قدر مؤمن مخلص، لطف و کرم حق، طریق آزاد مردانه فقر، مجاهدت، خوف و رجاء .

احمد جام در این کتاب با ذکر تمثیلهای، آیات و احادیث و سخنان نکته آموز دیگران به اندیشه‌ها و آراء خویش استواری و روشنی می‌بخشد . بعلاوه نثر روان و ساده و نصیح او مزیتی است دیگر برای این اثر و جاذبه‌ای تواند داشت برای دوستداران زبان و ادب فارسی . غور در انشای مؤلف به همه نویسندگان و اهل قلم نکته‌ها تواند آموخت و بهره‌ها خواهد داد .

تصحیح کتاب بر اساس دو نسخه خطی موجود با کمال دقت و امانت صورت گرفته و مصحح این اثر نفیس را در حقیقت زنده کرده و از این راه به زبان فارسی و ادب و فرهنگ ایران خدمتی نموده است درخور قدردانی و تحسین . اما نواید کار وی به این حدود پایان نمی‌پذیرد. مقدمه‌ای که او در یکصد و سی و نه صفحه بر کتاب افزوده خود رساله‌ای است سودمند و حاوی نکته‌های بسیار . با وجود مقدمه‌های پر مطلب وی بر مفتاح النجات ، و انس التائبین در معرفی احمد جام و احوال و آثارش، در این جا نکته‌هایی تازه

در افزوده که خواندنی است. در این مقدمه پس از نام و نشان شیخ جام و درگذشت او، از فرزندان وی و آثارشان سخن می‌رود. بعلاوه برخی از اسناد قابل توجه در این قسمت عرضه شده است مانند نامه ابوبکر تایبادی به امیر تیمور درباره فرزندان شیخ جام و نامه معین‌الدین جامی به امیر تیمور در توصیه وی به دادگری به نقل از کتاب «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» تألیف دکتر عبدالحسین نوایی.

گمان می‌کنم از زیباترین قسمت‌های این مقدمه بخشی باشد که مصحح به تصویر سیمای حقیقی احمد جام پرداخته و با نشان دادن گوشه‌هایی از اندیشه‌های وی، خواننده را با این عارف شهیر آشنا ساخته است. این فصل مشتمل است بر قطعاتی از سراج‌السائرین، بحار الحقیقه، کنوز الحکمه، انسر التائبین از آثار زنده‌پیل. خرده‌گیری شیخ جام بر ریاکاران آن عصر و متظاهران به تقوی و فضیلت یا داعیه‌داران طریقت و نیز صراحت بیان او چشم‌گیرست و به‌نثر وی گرمی و تأثیر خاصی می‌بخشد. بی‌مناسبت نیست این چند جمله را نقل کنم:

«سه قوم در میان مسلمانان - هم از مسلمانان - راه دین بر امت محمد مسوش کردند: اول، قومی از این علمای عوان‌طبع دنیا ساز دین سوز؛ دیگر قومی از میان این درویشان بیرون آمدند و به درویشی و شیخی دست بیرون کردند و قومی نادان کم‌عقل سردرپی ایشان دادند... یارب تو شر ایشان از سر مؤمنان و حلقه درویشان کفایت کن!... دیگر آن فرایان نماز فروش دنیا دوست؛ دین اسلام در سر این قوم شد ای مسلمانان! از این سه قوم حذر کنید! اگر می‌خواهید که دین سلامت ببرید. می‌دام که اغلب مردمان بدین سه قوم تولی دارند و همه مرا بد خواهند گفت و مرا به دشمنی گیرند... حق می‌گوییم و از خلق باک نیست» (سراج‌السائرین، باب ۱۵).

این‌نیز تصویری است از قرن ششم هجری در نظر شیخ احمد جام :
 « همه سیگردان شده‌اند... نه در مردان حمیت ماند، نه در زنان شرم ماند،
 و نه در کردگان ادب ماند... و نه در پیران خرد ماند ، و نه در جوانان حرمت
 ماند... از برادران بیایید تا در این کار بنگریم و در اندیشیم و تدبیر و مشاورت
 بایکدیگر بکنیم... و توبه کنیم که هنوز توبه سود می‌دارد» (همان کتاب ،
 باب ۵) .

مقدمه مصحح شامل معرفی کتاب و اختصاصات آن نیز هست. از جمله
 حکایت پردازیه‌ها و تمثیله‌ها و استنهاد نویسنده به آیات قرآنی و احادیث نبوی
 و ترجمه فارسی آنها، و اختصاصات دستوری نثر کتاب بتفصیل - که برخی
 از آنها مثل استعمال بازان، فزان (= با آن)، بازین (= با این)، بازو (= با او)،
 بازیشاز (= با ایشان) درخور توجه خاص است .

فیده دیگری که مصحح بر کتاب مزید کرده فهرست آیه‌های شریف
 قرآنی است و فهرست احادیث و معرفی اسناد و وسایط خبر که همراه است
 با شرح اقوال بزرگان شریعت و مشایخ طریقت درباره هر حدیث، با ذکر
 نکته‌ها و لطایف صوفیانه. کافی است مثلاً عرض کنم درباره حدیث «الاسلام
 بدأ غریباً و سيعود غریباً كما بدأ فطوبی للغریاء» به‌سی منبع معتبر رجوع
 شده و حاصل تحقیق سه صفحه از کتاب را (۲۴۵-۲۴۸) دربر گرفته است .
 هد، فهرست دعاهاست و پس از آن واژه‌نامه سودمند کتاب که نمودار
 قدرت تبیر نویسنده و تسلط اوست بر زبان فارسی. در این واژه‌نامه، لغات و
 ترکیبان درخور توجه فراوان است مانند: آدمیگری ، آهسته (بی‌اعتنا)،
 آینگی، بارانیدن، باژوانان، بی‌داشتی ، بیمار دلان، پژوهش بردن، پنداشت -
 آلود، پدانه، پی‌خشت ، پیوسیدن ، توش (به فتح اول و کسر دوم) ، چنگ
 (به کسر اول، منقار) ، حسابگه ، خویشتن‌پسند، دروایست، دست‌زده (در

مقابل بکر)، دست‌ماله، دنیاساز، دین‌سوز، راست‌دلان، روسپی‌بچه، ساوس‌گر، شناسا، شوان (شبان)، گندا و غیره .

فهرست نام اشخاص و فهرست منابع آخرین بخش کتاب است .

فهرست اخیر دویست و هجده عنوان را دربر می‌گیرد که مصحح به آنها رجوع کرده است .

دکتر علی فاضل مصحح دانشمندان کتاب محقق است پر حوصله و

دقیق و کوشا و جوینده، بامایه علمی و وسعت اطلاع وافی که بی‌سروصدا

به خدمات گران‌قدری از این قبیل دست می‌یازد و توفیق می‌یابد. در

روزگار ما که فرهنگ و ادب ایران به خدمتگزارانی صدیق نیازمند است

کوشش امثال دکتر فاضل بسیار مفتنم است و شایسته قدرشناسی .

کامیابی هرچه بیشتر وی را در این گونه کارهای پرثمر ادبی آرزو مندم .

تاریخ ایران

یادداشتی راجع به نوروز

با آن که در اوستا صریحاً از نوروز یاد نشده، از قرائن مختلف به اهمیت این جشن و آیین باستانی پی می‌بریم از جمله این که نوروز در روز هرمزد^۱ از ماه فروردین^۲ واقع شود و نام عانی‌ترین مظهر دین زردشت بدین روز نهاده شده است (زیرا مطابق رسوم زردشتی هر یک از سی‌روز ماه به نام فرشته‌ای بوده همچنان که رام نام روز بیست و یکم ماه و خرداد نام ششمین روز ماه و هرمز نام نخستین روز ماه است). مشهور بود که نوروز از زمان کیخسروست که چون او کاخها ساخت و به مردم استخراج معادن

۱- نام مظهر نیکی و آریدگار زردشتی مرکب از دو جزء: اهورا *ahura* یعنی

سرور و *mazda* یعنی حافظ یعنی هوشیار و دانا.

۲- فروردین از کلمه *fravartinām* فرس قدیم است صیغه جمع فروری *fravarti*

است که در بهلولی فروهر *fravahr* می‌باشد یعنی وجود روحی و ازلی مردم که ایزد نگهبان انسان سعادتگراست و پس از او جاوید می‌ماند. «وزعم ان ارواح الموتى تعود الی منازلهم فی ایام القورودجان (ظ. فروردجان)» فرراخبارملوكالفرس، تعالیه، چاپ زنتبرگ، پاریس. ۱۹۰۰.

سیم وزر و آهن و صنایع و بدست آوردن بویهای خوش را آموخت، نوروز را بنانهاد و همین مطالب را به جمشید^۳ نیز نسبت داده اند که وی ایام فروردین را تقسیم کرد یعنی پنج روز اول را برای اشراف و پنج روز دوم را نوروزِ شاهی و پنج روز دیگر را برای خدمتگزاران شاه و پنج روز چهارم را جهت خواص پادشاه و پنج روز پنجم را برای سپاه و پنج روز آخر را مخصوص فرودستان معین نمود که جمعاً سی روز می باشد^۴ و باز می گفتند در آن روز خوشبختی را بین مردم تقسیم کرده اند و ایرانیان این روز فرخنده را روز آرزو هم می گفته اند.

عقیده دیگر این بود که چون اهرمن (که در اوستا angra mainyava) بمعنی خرد پلید نامیده می شود و مظهر بدی است) همه نعمتها و خوبیها را از جهان برد و مردم از قحط و سختی بجان آمدند جم با راهنمایی یزدان به گریزگاه او حمله برد و سپاه بدی و ظلمت را از عالم براند و کار مردم به اعتدال اول بازگشت و مردم گفتند: روز نو و هر کس گرداگرد خانه خود هفت نوع از غلات بکاشت و این آیین فرخنده بماند.

از آداب دوره هخامنشی اطلاعات دقیقی نداریم. بیشتر افسانه ها و روایات مربوط به دوره ساسانی است. از جمله می گفتند که پس از جمشید تمام پادشاهان فروردین ماه را جشن گرفتند و آنرا شش قسمت کردند که تقسیماتش در روایات مختلف تا اندازه ای مطابق آنچه گذشت، می باشد. رسم خسروان (اکاسره) ایران در این روزهای پنجگانه این بود که روز اول، مردم را بار می دادند و روز دوم بزرگان دهقانان و مردم اصیل و روز سوم سواران و موبدان بزرگ و روز چهارم خویشاوندان و روز پنجم فرزندان را؛

۳- ركة شاهنامه فردوسی، پادشاهی جمشید.

۴- المعاسن والأضداد جاحظ، چاپ لبنان، ص ۲۷۶-۲۷۷.

و به هر کس فراخور او احسان می کردند و روز ششم خود نوروز می گرفتند و باندریمان خویش بسر می بردند و پیشکشها را به نزد ایشان می بردند.^۵

جاحظ^۶ در باب نوروز ساسانیان نوشته است که چون مجلس شاه آراسته می شد مردی که روی خوش و نام و زبان خوش داشت به پیش او می رفت. شاه از وی می پرسید کیستی و از کجا آمده ای و به کجا خواهی رفت و بانو که بود؟ با که آمدی و با تو چیست؟ او می گفت من از جانب دو همایون آمده ام و پیش دونیکبخت می روم و هر که پیروز بود بامن آمد و زامم خجسته است و با خود سال نو و برای پادشاه درود و مژده آورده ام. و معمول بود که بیست و پنج روز پیش از نوروز، در دوازده استوانه در سرای پادشاه دانه هایی مثل گندم و جو و برنج و عدس و باقلا و غیره می کاشتند و آنها را بعدها با ساز و سرود درو می کردند و تا روز مهر از ماه فروردین از بین نمی بردند و به آنها فال خوب می زدند و در حضور پادشاه سرودهایی که مخصوص بهار و نوروز بود خوانده می شد و آن سرودها را آفرین و خسروانی و فلهبذ می خواندند. اسم بعضی از آنها نیز مثل باد نوروز، نوروز بزرگ، نوروز کيقباد، نوروز مزدک، نوروز خارا مانده است.^۷ جای دیگر جاحظ می گوید^۸ که در زمان ساسانیان خاص و عام برای پادشاه هر هدیه ای را بیشتر می پسندیدند می بردند و آن هدیه به نام شخص در دیوان نوشته می شد و هنگام احتیاج، هدیه دهنده بسته به طبقه و شأن او،

۵- الأثار الباقية ابوربحان بیرونی، تصحیح زاخانو، چاپ لایپزیگ ۱۹۲۳، ص ۲۱۵-۲۱۹.

۶- المحاسن والاضداد ۲۷۷.

۷- ركة: سعيد نفیسی، نوروز در زمان ساسانیان، مجلة شرق، ۱/۱۹۷-۲۱۱ که از آن

بهره برده ام.

۸- کتاب التاج، تصحیح احمد زکی پاشا، قاهره ۱۹۱۴، ص ۱۴۶-۱۵۰.

هدیه‌اش هرچه بود، از دیوان به‌وی کمی شایسته می‌شد و اگر خود وی در یادآوری، بعمد کوتاهی می‌کرد شش‌ماه از توشه‌اش محروم می‌شد. مشهورست که اردشیر بن بابک و بهرام گور و انوشروان جامه‌های زمستانی خود را به‌خاصان و دیگران می‌بخشیدند و نگاهداشتن آنها را خوش نداشتند.

ملوك عجم در دو موقع یکی در نوروز و یکی هنگام مهرگان بارعام می‌دادند و پیش از جشن منادی آگهی می‌داد که بار داده خواهد شد و روز موعود منادی مردم را بر حذر می‌داشت که مبادا کسانی را که قصد دادخواهی دارند مانع شوند. آنگاه ملك در تقاضای دادخواهان بانصاف می‌نگریست و هر کسی هرگونه مطلبی داشت مطابق آیین و کیش بدان رسیدگی می‌شد.^۹ پادشاه بزرگان درگاه را هم می‌فرمود که عدالت را رعایت کنند و مردم را خشنود گردانند. این آیین در زمان یزدگرد اول متروک شد.^{۱۰}

خیام در کتاب نوروزنامه که از آداب نوروز و تقویم آن سخن رانده و مخصوصاً حفظ این جشن را حتی بر اقوام ترك و رومی نیز واجب‌شمرده است و به‌آن‌ان پند داده که جشن نوروز را ترك نکنند^{۱۱} در موردی می‌نویسد که چگونه تقویم ایرانی و نوروز مفید واقع شد: «متوکل وزیری داشت نام او محمد بن عبدالملك، او را گفت افتتاح خراج در وقتی می‌باشد که مال در آن وقت از غله دور باشد و مردمان را رنج می‌رسد، و

۹- رك: كتاب التاج ۱۵۹-۱۶۳.

۱۰- نیز رك: سیاست‌نامه، نظام‌الملک طوسی، چاپ دکتر شمار ۶۰-۶۲؛ لطائف‌الحکمة،

سراج‌الدین محمود ارموی، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۳۶، ۲۴۶-۲۴۸

۱۱- نوروزنامه، منسوب به خیام، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ تهران ۱۳۱۲، ص ۱۰.

آیین ملوک عجم چنان بوده است که کیسه کردند تا سال بجای خویش بازآید. مردمان را به مال گزاردن رنج کمتر رسد چون دستشان به ارتفاع رسد. منوکل اجابت کرد و کیسه فرمود و آفتاب را از سرطان به فروردین بازآوردند و مردمان در راحت افتادند و آن آیین بماند.^{۱۲}

و در همین کتاب نوروژنامه تحت عنوان «آفرین موبد موبدان به عبارت ایشان» می نویسد که وی در نوبروز به پادشاه چنین می گفت: «شها به جشن فروردین به ماه فروردین آزادی کن^{۱۳} بریزدان و دین کیان، سروش آورد تورا دانی وینایی به کاردانی، و دیر زیو با خوی هژیر و شادباش بر تخت زرین و آتوشه خور به جام جمشید و رسم نیاکان در همت بلند و نیکوکاری و ورزش داد و راستی نگاه دار، سرت سبز باد و جوانی چو خوید، اسپت کامگار و پیروز و تیغت روشن و کاری به دشمن و بازت گیرا و خجسته به شکار و کزرت راست چون تیر، و هم کشوری بگیر نو، بر تخت با درم و دینار، پیشت هنری و دانا گرامی، دردم خوار و سرایت آباد و زندگانی بسیار»^{۱۴}

ایرانیان این عید را بسیار گرامی می داشته اند. چنان که می دانیم فردوسی به ابران و شوون ایرانی علاقه فراوان دارد و این محبت در اشعارش

۱۲- نوروژنامه ۱۲. فقال البحرى فى ذلك لصيدة بمدح فيها المنوكل ويقول:

ان يوم النبروز قد عاد للمهدى الذى كان سنة اردشير

فافتحت الخراج فيه فللمسرة فى ذاك مرفق مذکور

الازار الباقیه ۲۲

۱۳- آزادی کردن: سیاس داشتن .

۱۴- نوروژنامه ۱۸-۱۹ .

جاوه گریست. از جمله در وصیت دارا به اسکندر پس از آن که دخترش روشنک را بدو می سپرد آرزو می کند از او فرزندی پدید آید که دین زردشتی و جشنهای ایرانی و نوروز را زنده و جاوید گرداند :

مگر زو بینی یکی نامدار کجا نو کند نام اسفندیار
 بیاراید این آتش زردهشت بگیرد همی زند و استا به مشت
 نگهدارد این فر و جشن سده همان فر نوروز و آتشکده

همچنین زرتشت بهرام پژدو^{۱۵} در کتاب زراتشت نامه در سر آمدن هزاره زردشت و احوال مردم ایران در آن زمان ، از غفلت مردم نسبت به نوروز و مهرگان سخت اظهار تأسف می کند :

یزشهای^{۱۶} یزدان ندارند یباد دگرگونه گردد همیدون نهاد
 نه نوروز دانند و نه مهرگان نه جشن و نه رامش نه فروردیان^{۱۷}

فخرالدین اسعد گرگانی هم در ویس و رامین بشادی و خوبی از نوروز یاد می کند :

ز روی هردوان، شب روز گشته ز شادی روزشان نوروز گشته^{۱۸}

و نیز وقتی ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی سخت نفوذ می کنند و معتمد خلیفه عباسی هم مراسم اعیاد ایرانی را احیا می کند بحتری شاعر عرب این جشن را چنین می ستاید :

۱۵- راجع به این شاعر ، رک: کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، دکتر محمد معین، تهران ۱۳۲۶، ص ۴۶۸-۴۸۵ .

۱۶- یزش: پرستش .

۱۷- فروردیان: جشن اموات، یشتها، ۱/۵۹۳، بمبئی ۱۳۰۷ .

۱۸- ویس و رامین ، تصحیح مجتبی مینوی، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۸۲ .

ان للمهرجان حقاً علی کلب کبیر من فارس و صغیر
 عید ابائک الماوی ذوی اتی جان اهل انهی و اهل الخیر
 من تباد و یزدجرد و فیرو ز و کسری و قباهم اردشیر^{۱۹}
 بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم جشن فرخنده نوروز و آیینهای آن
 پابپای ملت و تمدن ایرانی پیش آمده و همیشه یکی از مظاهر ملیت ما
 بوده است و خواهد بود.

۱۳۳۱

ابومسلم، تبردار خراسان *

ابومسلم خراسانی که در تاریخ اسلام و ایران شهرت بسیار دارد و نیز کشته شدنش موجب پدید آمدن دسته‌ها و قیامهای متعدد شده هنوز کاملاً شناخته نشده است و جادارد که راجع به او مطالعه و تحقیق شود. از نظری دیگر نیز زندگانی ابومسلم قابل ملاحظه است و آن تأثیری است که سرگذشت او در ادبیات کرده و داستانهای پهلوانی، معروف به «ابومسلم نامه»، در زبان فارسی و ترکی پدید آورده است. از تحقیقاتی که در سه چهار سال اخیر، تا حدودی که بنده بیاد می‌آورد، راجع به ابومسلم و ابومسلم نامه‌ها شده یکی سلسله مقالات ارجمند آقای دکتر علی اکبر فیاض استاد دانشگاه است که در نشریه فرهنگ خراسان چاپ شده و یادداشت‌هایی از متن سخنرانی ایشان برای دانشجویان بوده است و مقاله مفید آقای دکتر محجوب در مجله سخن که هنوز هم در این باب سرگرم مطالعه و در صدد چاپ

*Abū Muslim Le "Porte-hache" du Khorassan dans la tradition **

épique Turco-Irانيenne, Irène Mélikoff Paris, Adrien Maisonneuve, 1962

مقاله‌ای است حادی ملاحظاتی درباره کتاب مزبور و در سال ۱۳۴۲ منتشر شده .

ابومسلم نامه‌اند و دیگر کتابی است که خانم ایرن ملیکوف در صدوشصت صفحه به زبان فرانسوی نگاشته و چنان که از عنوان آن پیداست بیشتر به شهرت و شخصیت ابومسلم در روایات فارسی و ترکی داستان پهلوانی مربوط به او پرداخته است (ص ۷) .

خانم ملیکوف دارای درجه دکتری در ادبیات از سوربن است و اینک در مرکز تحقیقات علمی کشور فرانسه کار می‌کند و علاوه بر مقالات خود دو کتاب دیگر نوشته است. مهمترین اثر وی کتابی است راجع به ملک دانشمند^۱ و کتاب «ابومسلم» دومین رساله اوست .

کتاب حاضر دیباچه مختصری دارد (ص ۷-۸) و فهرست مآخذ و مراجع آن (ص ۱۱-۲۰) نشان می‌دهد که مؤلف تا حد مقدور به بسیاری از منابع رجوع کرده است از جمله از بیست و چهار نسخه خطی استفاده کرده که برخی از آنها داستانهای ابومسلم موجود در کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه‌های ترکیه به فارسی و ترکی است و عکس بعضی از صفحات آنها نیز چاپ شده. مطالعه این قسمت خواننده را از نسخه‌های خطی موجود از این داستان پهلوانی آگاه می‌کند ولی مؤلف از ابومسلم نامه‌های مضبوط در کتابخانه سلطنتی ایران و جامع گوهرشاد مشهد نامی نبرده و از آنها اطلاع نداشته است چنان که از مقالات آقای دکتر فیاض و آقای دکتر محجوب و بعضی دیگر از مراجع فارسی نیز یادی نشده است .

کتاب بر روی هم دو قسمت است و هر قسمت مقدمه‌ای جداگانه دارد. قسمت اول (ص ۲۵-۸۳) علاوه بر مقدمه حاوی چهار فصل است که در

۱- *La Geste de Melik Dānīshmend*, 2 vols., Paris 1960

حقیقت تحقیق راجع به ابومسلم نامه‌هاست . در قسمت دوم (ص ۸۵-۱۴۵) مقدمه وسی‌وسه فصل بنظر می‌رسد که بعضی مفصل^۳ و برخی مختصر- ترست و شرح وقایع داستان ابومسلم باختصار آورده شده. در پایان کتاب نیز فهرست اعلام (ص ۱۴۷-۱۵۷) و فهرست مندرجات (ص ۱۵۹-۱۶۰) قرار گرفته است .

مؤلف در مقدمه با فروتنی نوشته است که این کتاب مقدمه تحقیق^۴ وسیع‌تری است که باید انجام پذیرد زیرا موضوع منظور به ادبیات اصناف بخصوص اخی‌ها مربوط می‌شود^۲ که ابومسلم را بصورت قهرمان خود در آورده‌اند و نیز تکمیل بحث محتاج مطالعه در احوال برخی از دسته‌های درویشان مانند بکتاشیان است که تبر ابومسلم بر روی دیوار خانقاهای آنان بنظر می‌رسد (ص ۷) ؛ بعد خواهیم دید که تبر در داستانها اسلحه خاص ابومسلم معرفی شده است . نیز مؤلف اشاره می‌کند که چگونه افراد اصناف و درویشان شخصیت تاریخی ابومسلم را دگرگون کرده‌اند و بصورت قهرمانی افسانه‌ای در آورده‌اند و در پایان از آقای هانری ماسه و شادروان ژان دنی که مشوق^۳ و مددکار او بوده‌اند تشکر کرده است .

آنچه در این کتاب بخصوص برای ما فارسی‌زبانان قابل ملاحظه است نفوذ و شهرت ابومسلم در ادبیات ترکی است. چون خانم ملیکوف زبان ترکی را خوب می‌داند و یکایک داستانها را به ترکی خوانده و به آن دیار سفر کرده کتاب وی از این لحاظ سودمندست. مؤلف جای جای نوشته است

۲- نگارنده این سطور از مدتی پیش، در ضمن مطالعه باب چهل و چهارم قابوس‌نامه، به

جوانردان و اهل فتوت و عیاران و گروه معروف به «اخی» توجه پیدا کرد و اینک دبری است

که بمطالعه در این زمینه اشتغال دارد .

که اگرچه ابومسلم رهبر نهضتی ایرانی بود مردم ترك آسیای مرکزی و کوه‌نشینان داغستان او را مانند قهرمانی ملی محترم می‌دارند و قصه او در میان دسته‌های ترك درویشان بکتاشی زنده است و در بین ترکان هنوز این داستان رواج دارد. نسخه‌های رمان ابومسلم فراوان است چنان‌که فقط کتابخانه ملی پاریس نه نسخه ازان به ترکی و چهار نسخه به فارسی دارد و در کتابخانه‌های استانبول از ترجمه ترکی این داستان تا نوزده نسخه خطی دیده می‌شود. به عقیده ترکان ابومسلم فردی از قوم ایشان و رسالت تاریخی او انتقام واقعه کربلاست. در میان نشریه‌های عامیانه موجود در اکثر دهکده‌ها می‌بینیم که چگونه تاریخ با تخیل آمیخته شده و آثاری مانند: «انتقام کربلا و قهرمان ترك، ابومسلم خراسانی» را بوجود آورده است. ازبکها و ترکمانان ابومسلم را هموطن خود می‌دانند که در زیر بیرق سیاه عباسیان ترکان ماوراءالنهر و خوارزم را گرد آورده است و او را در اشعار و قصه‌هاشان تجلیل می‌کنند و نیز يك رمان ترکی مربوط به ابومسلم، متعلق به حدود ۵۵۰ هجری (۱۱۵۵ میلادی) در خیوه بتوسط H. Vambéry کشف شده است (ص ۲۵، ۵۶، ۸۲). پروفیسور فواد کوپروا و نیز در تأیید احتیال ترك بودن ابومسلم، با توجه به نظر مؤلف در ران تیجان او را از ترکان اوغوز Oghuz می‌شمارد! و تصور می‌کند که خاطره وی بتوسط ترکان اوغوز از آسیای مرکزی آمده و در آناتولی به حیات خود ادامه داده است (ص ۲۵-۲۶).

خانم مایکوف در صحت این انتساب تردید کرده ولی خود بقطع اظهار نظری ننموده است فقط اشاره کرده که لا اقل بیقین می‌توان گفت که ابومسلم عرب نژاد نبوده است (ص ۲۶) و با آن که ابومسلم سلسله‌ای را بر انداخت و سلسله‌ای دیگر روی کار آورد و برخی از ایرانیان او را به درجه پیغمبری رساندند ولی در نزد ترکان است که خاطره او به مدتی طولانی تر تجلیل و

تعظیم شده است (ص ۲۷). سپس مؤلف اظهار عقیده می‌کند که شهرت و رواج داستان ابومسلم در آناتولی بواسطه این نبوده که ترکان اوغوز آن را باخود آورده باشند بلکه وسعت فراوان نهضت اخی‌ها در آناتولی ابومسلم را در ادبیات این منطقه جاودان ساخته است (ص ۲۷).

اهل فتوت باتبایغ رمانهای حماسی در میان اصناف و عامه مردم بی‌سواد نفوذ می‌کردند و در نظر این طبقات که در برابر طبقه نخبه و زبده برخوردار، مشاغل حقیری داشتند قهرمان داستان پهلوانی بصورت قهرمانی مذهبی و مدافع مردم در برابر زبردستان بود؛ از این رو ابومسلم در محیطهای پیشه‌وری و صنفی به شکل مظهر دلیری و قهرمانی کامل تجسم یافته است. خانم ملیکوف معتقدست ابومسلم که به اتکای طبقات عامه مردم - که شاید بیش از دیگر طبقات از فشار اجتماعی و اقتصادی فاتحان در رنج بودند^۳ - بر حکومت عربی اموی توفیق یافته بود، در میان پیشه‌وران و اصناف بصورت قهرمانی درآمد و بتوسط ایشان یعنی افراد اصناف و اهل فتوت رمان او به قفقاز و آناتولی برده شد و در آنجا پیشرفت زیاد کرد و بعد به خانقاههای بکتاشیان راه یافت (ص ۲۷).

سپس نویسنده راجع به داستانهای حماسی که بعد از فردوسی به تقلید از شاهنامه سروده شده و اکثر آنها نمودار تنزل شیوه حماسه‌سرایی است اشاره می‌کند و معتقدست که این داستانها از لحاظ مطالعه و تحقیق تأثیر اسلام و فکر عامه مردم در آنها، قابل ملاحظه است (ص ۲۹-۳۰) و نیز فصلی به ابوطاهر طوسی اختصاص می‌دهد که می‌نویسند قصه‌گوی ملازم

۲- این نظر درخور تأمل است زیرا بنا بر برخی قراین عدم رضایت نجیب‌زاده‌گا و

اشراف ایرانی از تسلط عرب، اگر بیشتر از عامه مردم نبوده، کمتر نیز نبوده است.

دربار محمود غزنوی بوده و از آمدن نام او و کسانی دیگر از این قصبه‌گویانِ دربار محمودی در نسخه‌های خطی و وجوه دیگر ضبط نام وی (طرسوسی، طرسوسی) و سبب آن و داستانهایی که به او نسبت داده شده و شهرت او و موجب انتسابش به دربار محمود غزنوی و امکان ارتباط رمان ابو مسلم به دوره سلجوقی یاد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اگر داستانهای منسوب به ابوطاهر در اصل به فارسی نوشته شده باشد روایات زیادی از آنها به ترکی است بخصوص که در دوره سلجوقیان، زبان فارسی در آسیای صغیر در میان طبقات درس خوانده رایج بوده است.

در صفحات بعد نویسنده به تحلیل قصبه‌های پهاوانی و از جمله روایات منسوب به ابوطاهر می‌پردازد. و از دخالت دیوان و پریان و مرغان افسانه‌ای مانند سیمرغ در وقایع، سخن بمیان می‌آورد و اشاره می‌کند که چگونه در داستان ابو مسلم بجای ارواح نیکوکار و عناصر دوره شرک، علی (ع) مدافع ضعیف و ستم‌دیدگان است و موقع خطر به یاری قهرمان می‌آید چنان که وقتی وی در حال ازپا در آمدن است دستی مسلح به ذوالفقار به کمک او می‌رسد (ابو مسلم نامه ترکی، کتابخانه ملی پاریس شماره ۵۹، ورق: (۳۰۰-۳۰۳) (ص ۳۷-۳۸). تحلیل داستانهای ترکی محض و موارد اختلاف و مشابهت داستانهای ترکی و فارسی موضوع بحث صفحات بعد است و سرانجام مؤلف نتیجه می‌گیرد که عناصر ایرانی و ترکی در داستانها و روایات مختلف بر اثر تمدن مشابه باهم تلفیق شده و ترکان بیشتر قهرمانهای داستانهای ایرانی را در داستانهای خود آورده‌اند بنحوی که تفکیک این عناصر از هم دشوار است و هدف این کتاب نیز نیست (ص ۳۸-۴۳).

در فصلی که راجع به طرح تاریخی داستان است از فشار عمال بنی امیه مانند حجاج بن یوسف بر مردم و گرد آمدن عامه به پیرامون افراد ناراضی

از حکمت اموی در خراسان، و تبعید یغیان به این ناحیه و استعداد خراسان برای هر گونه فغیان (ص ۴۵-۴۶) و پدید آمدن فرقه‌های گوناگون و استفاده عباسین از عدم رضایت مردم و حتی دعوت آنان به گرفتن انتقام شهیدان کربلا، مختصری راجع به سرگذشت ابومسلم قبل از قیام و اسم و نسب ایرانی او و روایات گوناگون در این باب، و گرد آمدن مردم بر ابومسلم و انتظار و برای فرصت مناسب (ص ۴۷-۵۰) و جنبه‌های شخصی و اخلاقی وی و پرورش و روی کار آمدن عباسیان و روابط ابومسلم با ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور (۵۱-۵۳) و وقایعی که منجر به کشته شدن او گردید (ص ۵۴-۵۵) و قیامهای بعد از او (۵۶-۵۹) سخن بمیان می‌آید.

در فصل بعد، پس از تجزیه و تحلیل عناصر رمان ابومسلم (ص ۶۲-۶۳)،

اهمیت این داستان در میان اصناف و پیشه‌وران و شخصیتی که وی در میان اهل نتوت و اخی‌ها پیدا کرده است^۴ و روایات مختلف که از این داستان بوجود آمده و دیگر داستانهای پهلوانی ترک را تحت تأثیر قرار داده و این که چگونه پس از ضعف شدن اخی‌ها در امپراطوری عثمانی و پناه بردن آنان به دسته‌های درویشانی مانند بکتاشیان - که با آنها ارتباط داشتند - نفوذ این داستان در میان بکتاشیان آغاز شده و موارد این نفوذ موضوع بحث است (ص ۶۳-۶۶)؛ در ضمن نویسنده با شرح تصویرهای شماره ۶ و ۱۰ کتاب *The Bektashi Order of Dervishes* تألیف John K. Birge (چاپ لندن ۱۹۳۷) و نقل آن تصاویر شرح می‌دهد که تبری که بر روی دیوار تکیه‌های بکتاشیان دیده می‌شود تبر مذکور در رمان ابومسلم و منسوب به اوست (ص ۶۶-۶۸) و نیز می‌گوید که بعضی دیگر از گروههای درویشان هم در

۴- نیرک : Calien (claude), *Arabica*, VI (1959), p.44

کمر بند خود تبر کوچکی دارند که آن را تبر ابومسلم می‌نامند (ص ۶۸). مقصود آن است که رمان ابومسلم وارد اصناف شد و بتوسط آنان در آناتولی رواج یافت زیرا در قاهره و سلجوقیان روم چنان که ابن بطوطه گفته، و متأخران نیز تحقیق کرده‌اند، نهضت اخیها قوت داشته است (ص ۶۸-۶۹).

بدین ترتیب ابومسلم قهرمان محبوب ادبیات پهلوانی ترک شد و در تکیه‌های بکتاشی نامش ماند اگرچه در ایران زودتر فراموش گشت (ص ۶۹) حتی در اوایل قرن نوزدهم در ۱۸۲۳-۲۴، دو سال قبل از قتل عام ینی‌چریها و از میان بردن گروه بکتاشی، شخصی به نام حافظ فردی صورت منظومی از رمان ابوطاهر طوسی را پدید آورد و قهرمان خراسانی و نیز علی (ع) و شهدای کربلا و دوازده امام را ستود و بعد از قریب پنجاه سال این کتاب به چاپ رسید (ص ۶۹).^۵ این منظومه که از آن نسخه‌های خطی فراوان موجود است امروزه در کافه‌ها خوانده می‌شود و در حقیقت ادبیات عامیانه‌ای را پدید آورده که جزوهای آن در اکثر دگه‌ها در ترکیه بفروش می‌رسد و در آن ابومسلم قهرمانی ترک و در پی خونخواهی شهدای کربلاست (ص ۷۰).

در فصل بعد از نسخه‌های خطی موجود از رمان ابومسلم و موارد اختلاف آنها (ص ۷۱-۷۲) یاد شده و مؤلف اشاره کرده که برخی ابومسلم‌نامه‌ها فارسی و بیشتر آنها به ترکی است و در کتابخانه‌های موزه بریتانیا در لندن، ترینتی کالج در کیمبریج، کپنهاگ، درسدن، لایپزیگ، وین، دانشگاه استانبول و کتابخانه‌های بلدییه و علی‌امیری استانبول وجود دارد. بعلاوه نسخه خطی که بتوسط H. Vambéry در خیسوه پیدا شده و نسخه‌ای فارسی که به سال

۱۸۴۲ بنیسط خایکوف از بخارا آورده شده (ص ۷۲) و بعد بحث از مشخصات نسخه‌های خطی رمان منظور در کتابخانه ملی پاریس و دیگر نسخه‌های خطی موجود و ارتباطها و شباهتها و تفاوت‌های آنهاست (ص ۷۲-۷۹). سپس خانم ملیکوف با توجه به نسخه‌ای خطی متعلق به لوئی ماسینیون که شامل سه فتوت‌نامه فارسی مکتوب در قرن هفدهم میلادی، بودبادآوری می‌کند که در این نسخه احمد زمچی از یاران ابومسلم نیز رئیس صنتی است و نام ابومسلم هم در این نسخه آمده است و همین احمد زمچی است که بعد به خونخواهی ابومسلم برمی‌خیزد و زمچی‌نامه به نام اوست. بنابراین ابومسلم نه تنها خود در رمان منظور رئیس اخیا معرفی شده بلکه یارانش نیز رئیس صنفهای مختلف تلقی شده‌اند (ص ۷۹-۸۳).

از صفحه ۸۷ بعد قسمت دوم کتاب است که مؤلف داستان ابومسلم را تجزیه کرده و خلاصه‌ای از وقایع عمده داستان را با حذف آنچه موجب اظناب بوده آورده و برای روشنی فهم مطلب عنوانهایی قائل شده است. در رمان ابومسلم که خلاصه‌ای از آن جا تا آخر کتاب را گرفته است، سرگذشت کودکی ابومسلم و پدر و مادرش و قهرمانیهای او در دوازده ساگی و کشتن مردانگن و پلنگ افکن (ص ۹۱-۹۶) و کشته شدن پدر او در عشق خاندان پیغمبر (ص) و این که دوستان خانوادۀ پیغمبر و علی (ع) در این رمان «سنی» نامیده می‌شوند (ص ۹۷) و پیغمبر کمر ابومسلم را می‌بندد و در خواب، ساختن نبر را بدو دستور می‌فرماید (ص ۹۸) و تفصیل این تبر که بنوسط اخی خردک پس از مدتی ساخته می‌شود و بیعت اخیاها با ابومسلم و گریستن آنان بر سرگذشت امام حسین (ع) که از ابومسلم می‌شنوند (ص ۹۸-۱۰۲) و دعای ابومسلم و آمدن رعد و برق و از خطر جستن و رمایی یافتن (ص ۱۰۲) و یاری زنی خواننده از اهل فتوت به ابومسلم و

استنباط نویسنده که زنان نیز به اهل فتوت می‌گرویده‌اند (ص ۱۰۶-۱۰۷) و گرفتاری ابومسلم (ص ۱۰۶-۱۰۷) و آمدن سلمان فارسی به خواب او و کوشش ابومسلم برای نجات اخیها (ص ۱۱۴-۱۱۵) و فرمان گرفتن ابومسلم از ابراهیم امام درزندان (ص ۱۱۷) و پیوستن همه بزرگان و نیکمردان به او و سرانجام پیروزیهای ابومسلم و خلافت عباسیان و ناسپاسی ابوجعفر منصور و کشته شدن ابومسلم به فرمان او و اشتباهی تاریخی که در پایان داستان هست و ابوجعفر و منصور دوتن تصور شده‌اند، قابل ملاحظه است.

علاقه‌مندان به این‌گونه مباحث با مطالعه کتاب ابومسلم نکته‌های دیگری را - که در این‌جا برای پرهیز از تفصیل از ذکر آنها خودداری شده است - در آن توانندیافت و بطور کلی این کتاب از نظر مطالعه در ابومسلم‌نامه‌های فارسی و ترکی سودمندست .

انعکاس اوضاع اجتماعی

در آثار رشیدالدین فضل‌الله*

آنچه در این جا به عرض می‌رسد حاصل تتبع در چند کتاب عمده رشیدالدین فضل‌الله است یعنی مجلّات متعدد جامع‌التواریخ، مکاتبات رشیدی، بعبارت دیگر آثاری مورد مطالعه قرار گرفته که در آنها اوضاع اجتماعی بیشتر و بهر منعکس شده است.

در مقدمه باید دو نکته دیگر را نیز یادآور شود: نخست آن که بنده به آنچه در کتابهای رشیدالدین مذکورست توجه داشته‌ام و وارد این بحث نخواهم شد که چه قسمتهایی به قلم اوست یا وی در آثار خود تا چه حد از نوشته‌های پیشینیان اقتباس یا تقلید کرده است. نکته دوم آن که بدیهی است در این مجال مختصر نمی‌توان همه موضوعات اجتماعی را - بنحوی که در آثار رشیدالدین مندرج است - بیان کرد بلکه نمونه‌هایی فهرست وار عرضه خواهد شد بخصوص که بحث در تاریخ دوره مغول مورد نظر نیست.

نوشته‌های رشیدالدین فضل‌الله از چند نظر اهمیت دارد: یکی آن که

* این مقاله صورت مشروح سخنرانی نویسنده این سطورست در «مجلس علمی و تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی» با همکاری وزارت علوم و آموزش عالی، دانشگاه تهران، و دانشگاه تبریز. تهران، تیریز ۱۲-۱۶ آبان ۱۳۴۸

این کتابها از کسی است که سالیان دراز در دستگاه حکومت ایلیخانان مغل^۱ بعنوان طبیب خاص و وزیر مقامی مهم داشته و دیری به سرانگشت تدبیر امور مملکتی پهناور را اداره می کرده و منشأ اقدامات بسیار شده است . از طرفی دیگر آثار رشیدالدین بخصوص از لحاظ مطالعه تاریخ ایران در عصر مغل یکی از منابع مهم و گاه منحصر بفردست. اگر بیاد آوریم که استیلای مغل بر ایران تا چه حد در همه شوون زندگانی مردم این سرزمین از نظر حکومت، قوانین مدنی و سازمان اداری، اوضاع اجتماعی، مذهبی، حتی زبان و آداب و رسوم و خلیقات دگرگونیهای بسیار پدید آورد آنگاه ارزش کتابهای رشیدالدین فضل الله - که تا حد زیادی این عصر را نمایش می دهد - بیشتر آشکار می شود .

بغیر از مکاتبات رشیدی - که بمنزله مجموعه ای از اسناد تاریخی است - ما با کتاب مفصل و پر مطلب جامع التواریخ سروکار داریم . رشیدالدین فضل الله نخست به دستور و تشویق غازان به نوشتن تاریخ اقوام ترک و مغل همت گماشت . این کتاب کمی بعد از مرگ غازان پایان رسید و به فرمان اولجایتو، تاریخ غازانی نام گرفت . آنگاه اولجایتو، رشیدالدین فضل الله را مأمور کرد تاریخ کلیه مللی را که مغولان با آنان سروکار داشته اند بنویسد و بدین طریق در سال ۷۱۰ ه.ق. به قول کارل یان^۲ اولین تاریخ عالم به فارسی فراهم آمد^۳ .

۱- آباقاخان ۶۶۳-۶۸۰، ارغون خان ۶۸۳-۶۹۰، گیخانوخان ۶۹۰-۶۹۴، غازان خان

۶۹۴-۷۰۳، اولجایتو ۷۰۳-۷۱۶ .

۲- Karl Jahn

۳- تاریخ فرنگ از جامع التواریخ، هشت، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۹ .

اتفاقات مساعدى نیز سبب شد این کار مورد توجه و حمایت واقع شود. مهمترین عامل، علاقه‌خاص قوم مغول به تاریخ و سرگذشت بود خاصه آن که در این کتاب بیان احوال این طایفه موضوع اصلى و محور همه وقایع بشمار می‌آمد. رشیدالدین فضل‌الله در این باب می‌نویسد: «عادت مغول آن است که نسبت آباء و اجداد را نگاه دارند... و از این جهت هیچ‌یک از ایشان نباشد که قبیله و انتساب خود نداند و بغیر از مغول دیگر اقوام را این عادت نیست الا عرب را»^۴. حتى رسم داشتند که «هر سخن که پادشاه بگوید روق بروز بنویسند»^۵. وقتی نیز مردی ختائی از گله‌بانی به وزیرى جفتای^۶ رسید زیرا بر اخبار گذشتگان بخصوص چنگیز خان واقف بود و «دفتری بیرون آورد که تمامت قضایا و تواریخ گذشته که مطلوب بود روزبروز در آن جا ثبت کرده» بود^۷.

هنگامی که رشیدالدین فضل‌الله به تالیف کتاب خود پرداخت فصول تاریخ مغول در خزانه موجود بود و نیز از اقاولیل پیران روزگار و روایات شفاهی معتبر سود جست^۸. بدین ترتیب تاریخ او تا حدود زیادی مبتنی است بر بایگانی قوم مغول و به عبارتی دیگر تاریخ رسمی آنان و نیز بر روایات

۴- جامع التواریخ ۱/ ۱۷۰، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران ۱۳۲۸=جامع التواریخ (ک).

۵- جامع التواریخ ۱۹۵، تصحیح ادگار بلوشه E. Blochet، لیدن ۱۹۱۱=جامع التواریخ (ب).

۶- جفتای Jaghatāy دومین پسر چنگیز است. چنگیز کاشغر، بلخ، فزنین و ماوراءالنهر را بدو داد (۶۲۴-۶۲۹ ه. ق.). فرزندان او تاچندی در این نواحی حکومت کرده‌اند.
۷- جامع التواریخ (ب) ۱۹۴-۱۹۵.

۸- جامع التواریخ (ک) ۱/ ۱۸، ۱۶۶؛ کارل بان، تاریخ فرنگ، هفت.

اشخاصی خبیر و آگاه بخصوص غازان خان و امیر پولادچینگ سانگ، سفیر خان اعظم در دربار ایلخان، و دیگران. در مورد تاریخ اروپا نیز کارل یان حدس می‌زند که شاید منبع اطلاعات رشیدالدین، ایولوس داپیزا^۹ باشد. که در مقدمه کتاب از او بعنوان پادشاه پیزا یاد شده و به دوستی وی با سلاطین مغول اشاره کرده است. و بعید نمی‌داند که همین شخص و یا کسانی نظیر او موجبات استفاده رشیدالدین را از تاریخ مارتینوس اوپاوینسس^{۱۰} و مآخذ دیگر فراهم آورده باشند^{۱۱}. رشیدالدین در مقدمه جامع التواریخ از اشخاصی نام می‌برد که در تنظیم قسمت‌های مختلف تاریخ عمومی با وی همکاری داشته‌اند نظیر لیستچی و مکسون در مورد تاریخ چین و زاهد کشمیری در باب تاریخ هند و «دانیان و حکمای ختای هند و اویفور و قبچاق و دیگر اقوام و اعیان... و همه اصناف طوایف مردم» که ملازم دستگاه ایلخان بوده‌اند^{۱۲}. بعلاوه کتاب‌های تاریخی فارسی و عربی نیز مورد استفاده او و همکارانش بوده و چه بسا قسمت‌هایی از آنها انتخاب و با اندک تغییری در عبارت نقل می‌شده است.

این مقدمات و وسائل را وجود حکومت مغولی - که در حقیقت ممالک آسیای مرکزی و آسیای شرقی و غربی و اروپارا بهم پیوسته بود - فراهم آورد. کارل یان در این باب می‌نویسد: «در هیچ یک از ادوار تاریخی گذشته، حتی در دوران امپراطوری روم، شرایط و اوضاع برای تألیف و تصنیف کتب

۹- Iolus da Pisa

۱۰- Martinus Oppaviensis که به مارتینوس پولونوس Polonus نیز شهرت

داشت (۱۱۷۸ م.).

۱۱- تاریخ فرنگ، دوازده - بیست.

۱۲- جامع التواریخ (ک) ۱۹/۱.

درباره تاریخ عالم مانند نخستین قرن بعد از تأسیس امپراطوری اوراسیائی^{۱۳} مفعول به دست چنگیز خان مساعد نبوده و در هیچ کدام از ممالک این امپراطوری عظیم این کار بقدر ایران امکان موثقت نداشته است. فتوحات مفعول با این که باعث تلفات جانی عظیم و نابودی بسیاری از آثار گرانبهای فرهنگی گردید نتایج مثبتی نیز دربر داشت و یکی از مثبت‌ترین و سودمندترین نتایج آن این بود که افق دید بشر تا نقطه‌ای که تا آن زمان بی سابقه و بی مانند بود وسعت یافت»^{۱۴}. به همین سبب است که کارل یان تاریخ رشیدالدین را کتابی می‌شمرد «متکی بر اسناد معتبر و در نوع خود بی نظیر... با شیوه‌ای صحیح و منین»^{۱۵}. هر قدر احتیاط بخرج دهیم باید بگوییم این کتاب لا اقل در باب تاریخ مفعول در زمینه‌های مختلف زندگانی اجتماعی منبعی گرانبها و کم نظیر است اگر چه در برخی ابواب دیگر نیز برای آن اهمیت خاص قائلند و از جمله قسمت مربوط به فاطمیان و نزاریان را بهترین کتابی شمرده‌اند که به زبان فارسی درباره اسماعیلیان نوشته شده است^{۱۶}.

۱۲- «فرانسوی Eurasie (آلمانی Eurasien) در اصطلاح جغرافیا نام دو قاره اروپا و آسیا می‌باشد و نتی که این دو را بعنوان يك واحد جغرافیایی در نظر گیرند و در فارسی می‌توان آن را به قیاس اوراسیا [یا اوراسی] گفت» مترجم.

۱۴- تاریخ فرنگ، پنج.

۱۵- همان کتاب، هفت، هشت؛ نیز رك: اظهار نظر کاترمر Q'satremère راجع به

اهمیت جامع التواریخ:

E.G. Browne, *A Literary History of Persia*, Cambridge, 195, III, 75.

۱۶- محمد تقی دانش پژوه، محمد مدرس زنجانی، جامع التواریخ، مقدمه ۱۲، ۱۴،

نهران ۱۳۲۸= جامع التواریخ (د).

رشیدالدین فضل‌الله خود به‌وظیفه خطیری که در تألیف این کتاب برعهده گرفته آگاه بوده‌است. در مقدمه می‌نویسد که چگونه روایات و اخبار تاریخی در نقل و عبارت‌کردن دستخوش تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان و از معتقدات راویان متأثر می‌شود. حتی احتیاط را به‌جایی می‌رساند که می‌گوید: «به تجربه و محسوس معلوم و محقق است که قضیه‌ای که دیروز واقع شد اگر صاحب واقعه امروز تقریر باز کند... در هر مجلسی که بازگوید در عبارت و الفاظ تغییر و تبدیلی واقع شود» چه برسد به آن که کسی بخواهد تاریخ اقوام و ملل گذشته را بقلم آورد. مع‌هذا معتقدست که این دشواری و احتمال اعتراض مردم نباید موجب شود که «قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم» شوند بلکه «وظیفه مورخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه بموجبی که ایشان در کتب خویش آورده‌باشند و بر آن روایت تقریر کنند از کتب مشهور متداول آن قوم و از قول مشاهیر و معتبران ایشان نقل می‌کند و می‌نویسد». آنگاه روش کار خود را چنین شرح می‌دهد: «چون این ضعیف به تألیف این کتاب جامع‌التواریخ مأمور شد هر آنچه در کتب مشهور هر طایفه‌ای مسطور یافت و آنچه نزد هر قومی به‌نقل متواتر شهرت داشت و آنچه دانایان و حکمای معتبر هر طایفه‌ای بر حسب معتقد خود تقریر کردند هم بر آن منوال بی‌تغییر و تصرف در قلم آورد و ممکن که بسبب قصور فهم و اهمال، راوی بعضی از آن جمله فوت شده باشد و مع‌هذا دلخواه بود که در تنقیح حکایات اجتهادی هر چه تمامتر رود لیکن در آن باب زیادت سعی میسر نشد»^{۱۷}.

بنابر این آثار رشیدالدین مجموعه‌ای است گرانبها از روایات و اخبار که هر چند محتاج بررسی و تطبیق اسناد و ارزیابی است اهمیت اطلاعات فراوان مذکور در آنها بجای خود محفوظ است .

اما نکته دیگری که بر قیمت آثار رشیدالدین فضل‌الله می‌افزاید انعکاس جلوه‌های مختلفی از زندگانی جامعه در آنهاست . در نوشته‌های رشیدالدین نه تنها از وقایع حیات، احوال، افکار و رفتار ایلخانان، دستگاه حکومت ایشان و اعضای هیأت حاکمه سخن رفته بلکه وضع مردم، مشکلات زندگانی آنان، مسائل اقتصادی، طرز معیشت، امور تجاری و کشاورزی، اوضاع مذهبی، سازمان اداری و طرز ساوک عمال دولت با رعایا، احوال طبقات مختلف اجتماع، و بسیاری نکات دیگر با کمال روشنی نقش شده است. این صفت، به نظر بنده، مهم‌ترین و ارجمندترین خصیصه آثار رشیدالدین است بخصوص که در خلال نوشته‌های او می‌توان حال و روز ملت ایران را در عصر مغول به چشم دل دید و ناله آنان را از پس دیوار قرون به گوش جان شنید .



شناسایی مغول

یکی از فواید عمده‌ای که از مطالعه آثار رشیدالدین فضل‌الله حاصل می‌شود شناسایی طایفه مغول است چنان که بوده‌اند با همه آداب و معتقداتشان . کتابهای رشیدالدین از این حیث در زبان فارسی کم نظیر است. این شناسایی از انبیا مهم است که قوم مغول مدتی دراز بر ایران حکومت داشته و زندگانی مردم این سرزمین را مطابق عقاید و رسوم خود اداره کرده‌اند .

در جامع التواریخ اطلاعات سودمند و فراوانی در باب اقوام اترک و مغول، محل زندگانی، عادات و آداب، مشاغل، سلسله‌نسب، طرز معیشت، شیوه تربیت، سپاهگیری، سوانح حیات، و همه مظاهر زندگیشان مندرج است. اگرچه برخی از این روایات گاه افسانه‌آمیزست^{۱۸} و گاه در وجه نسبیۀ طوایف نمودار فقه‌اللفه‌ای عامیانه^{۱۹}. در این قسمت می‌خوانیم که مغول نام يك طایفه از اترک بوده بعد دیگران بواسطه قدرت یافتن چنگیز و اولاد او از باب تفاخر خود را مغول نامیده‌اند و این کلمه اسم جنس شده است^{۲۰}. به همین سبب نیز بحث از همه این طوایف در جامع التواریخ به ارتباط ایشان با چنگیز و طایفه او منتهی می‌شود و مقدمه‌ای است برای معرفی خاندان وی.

همه مطالب این فصول نشان می‌دهد که اترک و مغول مردمی بوده‌اند ابتدائی و نیمه وحشی و از تمدن بدور. مقررات و آدابشان نیز از يك زندگانی بیابانی و صحراگردی حکایت می‌کند مانند صورت تمفاهای^{۲۱} پسران اوغوز و اونقون^{۲۲} جانوران و اندامهای گوشت که به هر يك از

۱۸- مانند داستان کودکی و خداپرستی اوغوز، جامع التواریخ (ك) ۳۰/۱.

۱۹- از جمله، رك: همان کتاب ۱/۳۳-۳۵.

۲۰- همان کتاب ۱/۵۷-۵۸.

۲۱- تمفا tamghā بمعنی نشان، داغ، علامت، و مهر فرمانها.

۲۲- اونقون: «هر شعبه‌ای از این شعب... جانوری را مخصوص کرده‌اند که اونقون ایشان باشند. و اشتقاق این لفظ از انیقاست - به لقب ترکی مبارک باشد... - و عادت آنست که هر چه اونقون قومی باشد، چون او را جهت تفأل بمبارکی معین گردانیده‌اند، آنرا قصد نکنند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند» جامع التواریخ (ك) ۱/۳۷-۳۸.

در زندگی مغول به حیوانات توجهی خاص می‌شده مثلاً مونگوقاآن فرمان داد در روز جلوس او هیچ کس به هیچ وجه متعرض انواع حیوانات نشود، جامع التواریخ (ب) ۲۸۵.

ایشان مخصوص بوده است.^{۲۳}

تأمین غذا و سرتع و آبشخور هدف عمده زندگی مفلول بوده است. «نقل می‌کنند که در زمان اوگتای قاآن، پدر او در سال قحط به وقت دست‌تنگی او را به راتی گوشت‌گاو به امیری از قوم جلایر... فروخته» است.^{۲۴} عدم محدودیت آنها در ازدواج با محارم نیز نموداری دیگر از همین زندگانی بدوی است. موکای خاتون از زنان چنگیز مورد علاقه فراوان او بود «بعد از وفات چنگیز خان این خاتون را اوگتای قاآن^{۲۵} ستده و از دیگر خواتین دوسر داشته چنان‌که بر او رشک می‌برده‌اند و جفتای - پسر دوم چنگیز - نیز این موکاخاتون را دوست داشته و پیش از آن که او را معلوم شد که اوگتای قاآن ستده، پیغام فرستاد که از مادران و یاری‌کنان پدر این موکا خاتون را به من دهبه اوگتای قاآن جواب داده که او را من ستدم. اگر پیش از این پیغام می‌رسید، به تو می‌فرستادم. اگر به دیگری رغبت است تا بدهم. جفتای گفت که مطوب من او بود، چون نیست دیگری را نمی‌خواهم»^{۲۶}.

غذاهای منولی بنوعی دیگر معرف بدات آنهاست از جمله شکنبه گرسندرا خزن در میان آن کرده می‌پخته‌اند^{۲۷} و در تنگی و بی‌آزوقگی ابائی نداشتند که «گوشت آدمی و تمامت حیوانات و علف خشک» بخورند.^{۲۸}

۲۳- ركه: جامع التواریخ (ك) ۱/۲۸-۴۳.

۲۴- همان کتاب ۱/۷۱.

۲۵- اوگتای Ugtay پسر سوم چنگیزست و پادشاهی او متعاقب چنگیز واقع شد.

۱۱۶۱-۱۱۶۲ ه. ق.

۲۶- جامع التواریخ (ك) ۱/۱۰۸-۱۰۹.

۲۷- همان کتاب ۱/۲۷۲.

۲۸- ركه: جامع التواریخ (ب) ۱۹-۲۰، سال ۶۲۸ ه.

بزرگترین سوگندشان چنین بوده «که اسب ایفر و گاو بوکا و قوچ و سگِ نر را باتفاق به شمشیر بزنند و گویند: ای خدای، و ای آسمان و ای زمین! بشنو که ما چنین سوگند می‌خوریم، ... اگر ما به سخن خود نرسیم و عهد بشکنیم، همچنین شویم که این حیوانات»^{۲۹}. و نیز به خون سوگند می‌خورده‌اند و از برای سوگند قدری خون در شاخی کرده به نزد همدیگر می‌فرستاده‌اند^{۳۰}. عادت دیگرشان این بود که اوگتای قاآن پس از جلاوس بجای چنگیز «بموجب یاساق قدیم و رسم و آیین ایشان... چهل دختر خوب منظر از نسل واروق^{۳۱} امرا که ملازم او بودند اختیار کرد و با جامه‌های گرانبایه به مرصعات و جواهر آراسته با اسپان گزیده پیش روح او فرستادند»^{۳۲}.

طرز مداوا و درمان مفعول نیز از همین گونه نادرست و ابتدائی بود. مثلاً به سال ۷۰۳ هـ. در تبریز برای رفع عارضه رمه دو موضع از وجودِ غازان را داغ کردند بخصوص شکمش را چنان که بر اسب نمی‌توانست

۲۹- جامع‌التواریخ (ک) ۱/۲۷۴ .

۳۰- همان کتاب ۱/۲۹۰-۲۹۱ . رسمهایی دیگر هم در سوگند خوردن داشته‌اند چنان‌که «زر به شراب حل کرده در کاسه زرین می‌خورده‌اند» - رک: تاریخ مبارک غازانی ۶۷/۲، ۶۲، ۷۱، تصحیح کارل یان، هرنفورد ۱۹۴۰؛ تاریخ مبارک غازانی ۱۳/۱، تصحیح کارل یان، لندن ۱۹۵۷ - و نیز یکدیگر را کاسه‌داشتن و کاسه‌گرفتن نوعی سوگند خوردن به وفاداری بوده است، رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۹۱ . اظهار اطاعت حاضران به قاآن جدید در نوربلتای با برداشتن کلاهها و گشادن کمرها و زانو زدن و کاسه‌گرفتن هم قابل ملاحظه است، رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۴۵، ۲۷۸، ۲۸۳؛ تاریخ مبارک غازانی ۱/۶۲ .

۳۱- ارووق، اوروغ Urūgh : خانواده، دودمان .

۳۲- جامع‌التواریخ (ب) ۱۷ .

نشست^{۳۳}. در بیمارنِ او گنای قآن، قامان، یعنی جادوگران مفلول، «افسون خوانده بودند و رنج او را به آب در کاسه چوبین شسته» بودند. چون برادرش، تونوی خان^{۳۴}، آن کاسه را نوشید پس از چند روز درگذشت و قآن بهبود یافت، می‌گفتند تواری جان خود را فدای برادر کرد^{۳۵}.

برزترین موضوعی که طرز تفکر خام مفلول را نشان می‌دهد خرافات آنهاست. احوال ملت ایران با سوابقی که در تمدن و فرهنگ و معرفت داشته در ایام استیلای این قوم قابل تأمل است. مفلوها در وقت ضرورت و استیصال به «جدامیشی»^{۳۶} متوسل می‌شدند و آن سنگی چند متنوع بود که معتقد بودند چون آنها را «در آب نهند و بشویند در حال اگر خود در قلب تابستان باشد باد و سرما و برف و باران و دمه پدید آید» و گاه

۳- ركه: تاريخ بلوچ غازانی ۱۵۰/۲-۱۵۱.

۳۴- تولوی، تولی اللّٰه از پسران چنگیز و مؤسس خاندان تولی مغلستان.

۳۵- ركه: جامع التواریخ (ب) ۲۳-۲۴؛ ۲۲۰-۲۲۱؛ این کار را «قاملامیشی» می‌خواندند. نیز، رنة شیوه معالجة مفلوان هنگامی که به شاخ گاو کوهی شریان آباقاخان گشاده شده بود و خون بند نمی‌آمد، تاریخ مبارک‌غازانی ۱/۲۸. چاره‌گرهای آنان در برابر مسائل و پیش‌آمدهای زندگی از جهانی دیگر نیز قابل تأمل است مانند آن که وقتی جوجی، سرچنگیز، در راه سفر بدنیاب‌الله «چون راه مخرب بود مجال مقام و ترتیب گهواره نیافتند» با قدری آرد خمیری نرم فراهم‌زدند و بچهره آن بیچیدند تا اعضای او بدرد نیاید، ركه: جامع التواریخ (ک) ۱/۲۲۲؛ ۵۲/۱-۸۹.

۳۶- جدامیشی *Jadāmīshī* جادوگری بوسیله سنگ‌جده (=یده) است به اعتقاد معرلان و ترکان؛ برای اطلاع بیشتر در این باب ركه: حواشی برهان قاطع ذیل «یده» ج { ص

۱۳۴۲، تصحیح دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۲.

در جنگها به این حيله‌ها دست می‌زدند که دشمن مقهور شود.^{۳۷}

رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «اول یاسا و یوسون^{۳۸} مغولان چنان است که در بهار و تابستان به‌روز کسی در آب ننشیند و دست در جوی نشوید و به اوانی زر و نقره آب بر ندارد و جامه شسته در صحرا بازنیفگند چه به‌زعم ایشان این معانی موجب زیادتی رعد و صاعقه باشد و ایشان از آن عظیم هراسان و گریزان باشند». با این احوال بدا به حال کسی که از این قاعده و خرافه مغول تخطی می‌کرد چنان که «روزی قآن با چفتای به‌شکار بودند و می‌آمدند. مسلمانی را دیدند در آب نشسته غسل می‌کرد. چفتای - که در کار یاسا بغایت باریک‌گرفتی - خواست که آن مسلمان را بکشد. قآن گفت: بیگانه است و ما مألول، او را امشب نگاه دارند و فردا او را پرسیده به یاسا رسانیده آید»^{۳۹}.

۳۷- رك: جامع التواریخ (ب) ۲۱-۲۲ .

۳۸- یاسا، یاساق لغتی است مغولی بمعنی قاعده، قانون، کیفر، قصاص و «به یاسا

رسانیدن» یعنی مجازات کردن و کشتن . یوسون نیز ترکی است بمعنی عادت، طریقه، رسم .

۳۹- جامع التواریخ (ب) ۶۱-۶۲؛ بقیه واقعه چنین است: «او را به دانشمند حاجب

سپرد و در خفیه فرمود تا بالشی نقره در موضع غسل او در آب اندازند و با وی گفتند

که به‌گاه یارغو (= یارغو Yarghū این‌جا یعنی بازپرسی و محاکمه) گوید که مردی کم‌بضاعت

بودم و سرمایه که داشتم در آب افتاد فرورفتم تا برآرم. دیگر روز هنگام تفحص بدان عذر تمسک

نمود و چون آن‌جا فرستادند بالش در میدان آب یافتند. قآن فرمود که یارای کسی تواند بود

که از یاسای بزرگ تجاوز نماید؟ اما این بیچاره از غایت عجز و فروماندگی خود را فدای این

محقّر کرده بود. او را بخشید و فرمود تا ده بالش دیگر از خزانه به‌وی دادند و بر او حجّت

گرفتند تا من بعد بر چنان جسارت اقدام ننماید» .

در نظر مغول نیز مانند هر قوم بدوی عوارض طبیعی مورد تفسیرهای گوناگون قرار می‌گرفت (برحسب آنها مسیر زندگی خود را تعیین می‌کردند. مثلاً روزی که تندبادی وزید و خیمه اریق بوکا^{۴۰} را بدرید و ستون را بشکست «ارکان دولت را امرای حضرت او آن حال را از روی فال مقدمه زوال اقبال او دانستند و بکلی دست از وی برداشتند و جمله از او متفرق شدند»^{۴۱}. قوبیلای قاآن^{۴۲} قصری را که برای خود بنیان نهاده بود بر اثر خوابی که شبی دید ره کرد و در صدد برآمد کاخی دیگر بسازد^{۴۳}.

در میان چنین طایفه سست‌اندیشه‌ای بود که مردی ختائی می‌توانست دعوی کند که می‌میرد و بعد از چهل روز زنده می‌شود و عده‌ای از جمله وزیر قوبیلای قاآن بدو گرویدند و چاره کار خود را از او می‌خواستند^{۴۴}. یا هنگامی که تیمور قاآن^{۴۵} دوازده تن از امرا و وزرا را به جرم رشوه گرفتن از بازرگانان و دلایان بزنندگان افکنده بود خاتونان و متعلقان ایشان به یکی از بخشیان^{۴۶} التجا نمودند. اتفاقاً در آن روز ستاره ذوذابه^{۴۷} برآمده بود.

- ۴۰- اریق بوکا *ariq būkā* پسر ششم تولوی خان که خواست قاآن شود و با برادر مهتر خود قوبیلای قاآن مخالفت ورزید .
 ۴۱- جامع التواریخ (ب) ۱۴ .
 ۴۲- قوبیلای قاآن پسر تولوی خان و نواده چنگیز، ۶۵۸-۶۶۳ ه.ق.
 ۴۳- جامع التواریخ (ب) ۶۴ .
 ۴۴- همان کتاب ۵۱۵-۵۱۶ .
 ۴۵- تیمور قاآن ۶۹۴-۷۰۶ ه.ق. نواده و جانشین قوبیلای قاآن .

۴۶- بخشی *bakhshī* لغتی مغولی است بمعنی کاهن و روحانی بودایی و نظیر «لاما» در تبت. در کتابهای تاریخ، مثل ونحل بخشیان در ردیف ساحرانند و دیانت آنها عبادت اصنام است. این گروه در نزد مغولان و سلاطین آنان حرمت و نفوذ کلام بسیار داشته‌اند؛ برای اطلاع ←

وی پیش تیمورقاآن فرستاد که برای پرستش ستاره‌دنباله‌دار چهل‌زندانی را خلاص باید کرد و بدان سبب ایشان رهایی یافتند^{۴۸}. و نیز «ارغون‌خان^{۴۹} بغایت معتقد بخشیان و طریقه ایشان بود و همواره آن ظایفه‌را تربیت و تقویت می‌فرمود. از جانب هند بخشی آمد و دعوی عمر درازی کرد. از وی پرسید که بچه طریق عمر بخشیان آن‌جا دراز می‌گردد؟ گفت: به دارویی مخصوص. ارغون‌خان سؤال کرد که آن دارو این‌جا یافت شود؟ گفت: شود. اشارت فرمود تا آن را ترتیب کند. بخشی معجونی ساخت که در آن گوگرد و زیبق بود و قرب هشت ماه آن را تناول می‌فرمود و در آخر به قلعه تبریز چاه‌ای برآورد». سرانجام بر اثر این داروها پس از چندی بیماری درگذشت^{۵۰}.

بدیهی است که قوم مفلول به سحر و جادو اعتقاد داشتند و ازان نیز بسیار می‌ترسیدند چنان‌که پیدا شدن خطی از این‌گونه بر پاره پوستی در میان اثاثِ مجدالمَلک یزدی وزیر، در روزگار احمد تگودار^{۵۱} موجبِ مباحثات بسیار شد و در محاکمه او «بخشیان و قامان گفتند این تعویذرا

→

بیشتر در این باب رلا: دائرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۴۵.

۴۷- ذونواحه: ذوزنب، دنباله‌دار Comète.

۴۸- جامع التواریخ (ب) ۶۱۴-۶۱۷.

۴۹- ارغون‌خان: پسر باقاخان و نواده هولاکوخان و چهارمین پادشاه از سلسله ایلخانان ۶۸۳-۶۹۰ ه. ق.

۵۰- تاریخ مبارک غزانی ۷۷/۱-۷۸.

۵۱- احمد تگودار tagūdār سومین پادشاه سلسله ایلخانان ۶۸۰-۶۸۳ ه. ق. و پسر هولاکوخان.

در آب آغشته عصارهٔ آزدا [مجدالملك] بیاشامد تا شر جادویی بدو عادی گردد و مجدالملك را بر آن کار الزام کردند او اباء نمود»^{۵۲}.

شگفت آن که امرای مغل در سختیها و جنگها گاه به درختی متوسل می‌شدند و نیت می‌کردند که اگر پیروز شوند آن درخت را زیارتگاه خویش سازند و پس از فتح چنین می‌کردند و آن را به جامه‌های ملون زیبا می‌آراستند^{۵۳}. پیداست که این گونه آداب و خرافات وقتی به اقوام متمدن تحت استیلای مغل تحمیل می‌شد چه نتایج غم‌انگیزی بار می‌آورد! بخصوص که یاسا در نظر مغل لازم‌الاجراء بود و تخلف ازان مجازاتهای سخت داشت^{۵۴}. برای مثال روایتی نقل می‌کنم تا دریابیم بر مردم ایران

۵۲- تاریخ مبارک غزانی ۱/۶۱ نیز ركه: ص ۷۸ که قامایان سبب بیماری ارغون‌خان را سحر می‌دانستند و بدین‌تهدت چندتن از زنان حرم را به‌چوب و شکنجه بازپرسی کردند و به آب انداختند. این تصوران واهی کافی بود موجب سوءظنی شود و جان گروهی را بر باد دهد چنان‌که به‌سال ۶۸۵ هـ در اران ارغون‌خان «روزی موی خود را شانه می‌زد بسیاری ازان موی باشانه فرود آمد. فرمود: که این اثر زهرست که وجیه پسر عزالدین طاهر به‌من داده و ازان حال در غضب رفته نمود که تا او را به‌یاسا رسانیدند» و حال آن‌که خود پنج‌سال پس‌ازان نیز زیست و زهرن بدو نداده بودند، تاریخ مبارک غزانی ۱/۶۷.

۵۳- تاریخ مبارک غزانی ۲/۱۴۲.

۵۴- ركه: جامع‌التواریخ (ك) ۱/۵۱ نیز ركه: جامع‌التواریخ (ب) ۵۸۹-۵۹۰ که تیمور قآن را بدان سبب بر برادرش - که پاره‌ای لکنت داشت - ترجیح دادند و سزاوار تاج و تخت دانستند که فرمانهای چنگیزخان را بهتر تقریر می‌کرد. از جمله مأموریت‌های هولاکو در ایران و دیگر نواحی نیز سبب داشتن یاسای چنگیزی در کلیات و جزویات بود، جامع‌التواریخ (ك) ۲/۶۸۶.

در آن زمان چه می گذشته است !

قوم مفلول رسم داشتند که حلق گوسفند و دیگر حیوانات را - که گوشتشان مأكول بود - نمی بریدند بلکه سینه و شانه آنها را می شکافتند . روزی قوبیلای قآن به جمعی از بازرگانان مسلمان از سر لطف آتش تعارف کرد . چون دید ایشان نمی خورند و آنرا از گوشت مردار می دانند برنجید و دستور داد « که مین بعد مسلمانان و اهل کتاب گوسپند نکشند و به رسم مفلول سینه و پهلو می شکافند و هر کس که گوسپند بکشد او را همچنان بکشند و زن و بچه و خان و مان او بانفاق دهند » . بر اثر این فرمان برخی از عیسویان و گروهی مردم مفسد و سودجو به جان مسلمانان افتادند و « بدان بهانه مال بسیار از مردم بستند » و غلامان آنان را نیز به وعده آزادی فریفتند که بر مخدومان خود جاسوسی کنند . اینان هم بطمع بر خواجگان خود بهتان می نهادند . عاقبت کار به جایی رسید که مسلمانان از ترس چهار سال فرزندان خویش را سنت نتوانستند کرد و هفت سال گوسفند نکشند . اندک اندک از ولایت ختانیز مهاجرت کردند و بازرگانان مسلمان به این دیار نیامدند تا پس از چند سال با رشوه ای که اکابر مسلمانان به وزیر دادند وی وضع ایشان را به قآن عرضه داشت و آن فرمان لغو شد و اجازه یافتند گوسفند بکشند^{۵۵} . این خود نمونه ای است که چگونه اجرای رسمی مفلولانه زیانهای اجتماعی بزرگ بیار می آورده است .

بدیهی است مفلولان مانند دیگر اقوام ابتدائی در اخلاق و رفتار خود خشونتی فطری داشتند و بدبختانه خواست و اراده شان را بصورتی وحشیانه به مرحله اجرا در می آوردند . طوایفی که به قول رشیدالدین

فضل‌الله بواسطه اندک گفتگویی از سرِ جهل یکدیگر را به‌کارد و شمشیر بی‌محابا می‌زدند^{۵۶} پیداست در مقام دشمنی انتقامشان چه خونین و وحشت‌انگیزست! چنگیز وقتی بر اشکرتايجیوت چیرد شد دستور داد هفتاد دیگ بر آتش نهادند و جماعتی از دشمنان را که گرفته بود در آن دیگها بجوشانیدند^{۵۷}. کیفرها و مجازاتهای سختی که به دستور مغولان صورت می‌گرفته از خشونت طبع و توحش این قوم پرده برمی‌دارد. مثلاً تولوی خان، پسر چنگیز، پس از پیروزی بر قوم ختا، بسبب آن که ایشان مغولها را استهزاء کرده بودند، فرمان داد «تا با جمعی ختائیان که گرفته بودند عمل قوم لوط بتقدیم رسانیدند»^{۵۸}. از این قبیل است مجازاتهایی مانند سنگ در دهانِ محکومان کوفتن، یا اعضای کسی را به لگد نرم کردن^{۵۹}، نجاست در دهانِ وزیر نادرستکار کردن و او را کشتن^{۶۰}، و گوشت ملك کامل را در میا فارقین به دستور هولگو بریدن و در دهانش نهادن تا هلاک شود^{۶۱}. همین هولگو در مورد ملك صالح پادشاه موصل - که نافرمانی کرده بود - «فرمود تا ظاهرش در دنبه گرفتند و به‌نمد و ریسمان استوار بیستند و به آفتابِ تابستانی، انداختند تا دنبه بعد از هفته‌ای گرم شد و آن شور بخت را به خوردن گرفت تا در آن بلا، بمدت يك ماه جان شیرین بداد و پسر سه‌ساله او را به موصل

۵۶- جامع التواریخ (ك) ۵۷/۱ .

۵۷- همان کتاب ۱/۲۴۵ .

۵۸- جامع التواریخ (ب) ۲۳ .

۵۹- همان کتاب ۲۹۷، ۲۹۸ .

۶۰- همان کتاب ۵۲۵ .

۶۱- جامع التواریخ (ك) ۲/۷۲۷ .

فرستادند تا او را به کنار دجله دونیم کردند و تن او را جهت اعتبار از دوجانب بیاویختند تا بپوسید و بریزید»^{۶۲} . حتی زنان مغول نیز فرمان سربریدن می دادند چنان که در روزگار ارغون، اولجای خاتون در مورد امیر زنگی، امیر اردوی خود، چنین دستوری داد و اجرا شد^{۶۳} .

مغولان در مقام کینه توزی و کیفردادن از مردگان نیز صرف نظر نمی کردند. وقتی قویلای قاآن، پس از قتل امیر احمد فناکتی وزیر دانست که او جواهری را - که بازرگانان برای قاآن آورده بودند - خود پنهان داشته است فرمود تا وزیر را «از گور بیرون آوردند و ریسمان در پای او بسته بر سر چهارسوی بازار بردار کشیدند و گردونه ها بر سر او می راندند و اینچو خاتون او را نیز بکشتند و چهل خاتون دیگر و چهار صد قمای^{۶۴} که داشت بخش کردند و اموال و اسباب او را جهت خزانه برداشتند و پسرانش امیر حسن و امیر حسین را بزدند تا پوست باز کردند و دیگر اطفال و فرزندان دیگر او را ببخشیدند»^{۶۵} .

۶۲- جامع التواریخ (ک) ۷۳۱/۲ نیز رک: تاریخ مبارک غازانی ۴۷/۱: سرانجام مجدالملك یزدی وزیر که به دستور احمد تگودار او را کشتند و سرش را پُرگاه کردند؛ نیز ص ۷۲؛ و صدرالدین زنجانی وزیر که به فرمان غازان خان او را از میان به دونیم کردند، تاریخ مبارک غازانی ۱۲۰/۲ .

۶۳- تاریخ مبارک غازانی ۷۲/۱ .

۶۴- قمای به ضم اول زن غیر محترمه مانند متعه و امثال آن که مرد بر سر عقده یا محترمه خود گیرد، کنیزک، زن مملوکه (لفت نامه دهخدا) .

۶۵- جامع التواریخ (ب) ۵۱۹-۵۲۰؛ نیز رک: تاریخ مبارک غازانی ۴۸/۱ که به فرمان ارغون خان جسد نجم الدین اصفهر، نایب علاء الدین صاحب دیوان، را از خاک بر آوردند و در راه انداختند .

همه این مطالب در باب مغل در آثار رشیدالدین فضل‌الله مندرج است. وی پژوهنده مسائل تاریخی و اجتماعی را با این قوم - که چون سیای خروشان بسیاری از ممالک را در نور دیده‌اند - آشنا می‌کند. آنگاه می‌توان دریافت تسلط مغل بر سرزمینها و بلاد متمدن آن روزگار از جمله ایران چه وضعی را بوجود آورده است.

از مفیدترین قسمت‌های جامع‌التواریخ، تاریخ چنگیزخان است که بعد از داستان آباء و اجدادش^{۶۶} تدوین شده است و تمام احوال چنگیز، مبارزات قبیله‌ای، سرگذشت پدر و مادر و کسان او، و خلاصه همه فراز و نشیب زندگیش را نشان می‌دهد^{۶۷}. بعلاوه با مطالعه در سخنان و افکار و رفتار وی - که در کتاب مذکورست - می‌توان مردی را شناخت که نه تنها فرمانده و رهبر این قوم مهاجم و اشغالگر بوده بلکه مفزمتفکر و قانون‌گذار آنان بشمار می‌آمده و یاسای او تا دیرباز حکم قانون اساسی را در ممالک مفتوحه پیدا کرده است. قانونی که در عین حال از رسمها و دستورهای زندگانی ابتدائی و مغوی حکایت می‌کند. چنگیز می‌گفت: «عیش مرد آن است که یاغی را... از بیخ براندازد و چشم عزیزانشان را بگیرد و اختگان فربه به زین زرین ایشان را برنشیند و شکم و ناف خاتونان ایشان را جامه خواب سازد و لب و دهان ایشان را می‌بوسد»^{۶۸}. برای دودمان و اعقاب خود نیز

۶۶- ر.ک: جامع‌التواریخ (ک) ۱/۱۶۵-۲۰۰؛ پدرش بسوگای بهادر، ۱/۲۰۲-۲۱۱.

۶۷- ر.ک: همان کتاب ۱/۲۱۳ ببعد. در خلال سطور جامع‌التواریخ از جزئیات زندگی چنگیزخان می‌توان اطلاع حاصل نمود حتی از موم‌روغنی که چنگیز از میوه درختی می‌ساخته و بر سبلیت خود می‌مالیده و با اسب او، جیکی، که می‌بایست تازیانه را بر بال او بمالند تا بدود نه آن که به تازیانه‌اش بزنند، سخن رفته است، همان کتاب ۱/۶۷۰، ۶۷۱.

۶۸- همان کتاب ۱/۴۴۱-۴۴۲.

چنین چیزها را آرزو می‌کرد^{۶۹}. بی‌سبب نیست که در جامع‌التواریخ می‌خوانیم در روزگار قدرت قریب پانصد خاتون و کنیز داشته که هر یکی را از قومی گرفته بوده‌است، بعضی را بطریق نکاحِ مفلوانه و برخی را به‌غارت، و در این میان پنج خاتون بزرگ بوده‌اند^{۷۰}. بدیهی‌است فرزندان و پیروان او نیز در هر کار بدو تشبه می‌جسته‌اند^{۷۱}.



حملة مغل

قومی با چنین خصائصی به‌سرکردگی مردی شجاع و جنگجو و در عین حال مدبر و بااراده به ایران و دیگر بلاد اسلامی حمله آورد. وی از صفات لازم برای فرماندهی مغل بغایت برخوردار بود و به‌اجرای دستورهایش نیز نهایت اهتمام را داشت^{۷۲}. بر اثر حمله مغل در ایران

۶۹- جامع‌التواریخ (ك) ۱/۴۲۷-۴۲۸. تختگاه و تجمل دستگاه اوگتای‌قان، ثروت و بخششهای بی‌حد و حصر او (جامع‌التواریخ (ب) ۴۸، ۶۵-۸۳) و نیز بارگاه هزارمبخی زراندود و خرگاه عالی هولاکو با جمله لوازم و مجلس‌خانه‌ای مناسب آن از اوانی زر و نقره مرصع به‌جواهر نفیس در هنگام جلوس او بر تخت، جلوه‌ای از تحقیق‌یافتن آرزوهای چنگیزست، رك: همان‌كتاب ۲/۶۸۹.

۷۰- همان‌كتاب ۱/۲۲۲.

۷۱- پسر و جانشین چنگیز «اوگتای‌قان» را خاتون بسیار بوده‌اند و شصت قُمای داشته، جامع‌التواریخ (ب) ۳.

۷۲- چنان‌که برادر خود را بواسطه اندک‌تخلی مجازات می‌کرد، رك: جامع‌التواریخ (ك) ۱/۲۸۳.

و ممالک دیگر تغییرات اجتماعی فاحشی پدید آمد که آثار رشیدالدین نمودار بسیاری از آنهاست.

امروز بسیاری از محققان را عقیده بر این است که چنگیز در آغاز کار قصد نداشت به کشورهای اسلامی حمله آورد بخصوص که پاره‌ای مسائل اقتصادی نیز ایجاب می‌کرد که با این ممالک روابط تجاری برقرار کند و بدین کار نیز مایل بود. اصولاً چنگیز از ابتدای کار بعنوان يك رئیس قبیله و فرمانده مغول در صدد بود قوم خود را به آب و نان و علف رساند و معیشت آنان را تأمین کند^{۷۳}. پس از قدرت یافتن نیز قصد داشت با ممالک متمدن مجاور داد و ستد داشته باشد تا افراد او بتوانند با عرضه کردن مواد اولیه و مصنوعات ساده خود، دیگر وسائل زندگانی را از قبیل سلاح و مابوس و غیره از بازرگانان و کاروانیان خریداری و احتیاجاتشان را رفع کنند. «میل چنگیز به ایجاد روابط تجاری میان ممالک خود و کشورهای ثروتمند اسلامی از اقدامات... او از قبیل امن کردن راهها و گماشتن «قرقچی» در آنها و پذیرفتن بازرگانان اسلامی و خریداری اجناس آنان به بهای کافی و فرستادن هیأتی برای عقد معاهده دوستی نزد خوارزمشاه بنیکی برمی‌آید.

۷۲- چنگیز در این باب گفته است: «همت و نیت من همه آن است که به شیرینی شکر سیورغامیشی (کلمه *suyūrghāmishi* یعنی التفات کردن، عنایت فرمودن، فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۲-۱۳۴۷) دهانهای ایشان را شیرین گردانم و پس و پیش دوشهای ایشان را به جامه‌های زربفت بیاریم و ایشان را بر اختگان راهوار سوار گردانم و آبهای صافی خوشگوار بیاشامانم و چهارپایان ایشان را علف خوارهای نیکو ارزانی دارم و از شاهراه و جاده‌ای که شرع تمام باشد خار و خاشاک هر چه مضر باشد بفرمایم تا دور کنند و در صورت نگذارم که خار و خس روید» جامع التواریخ (ک) ۱/ ۴۳۹.

گویا بعد از عقد این معاهده در سال ۶۱۵ بود که چنگیز تحف و هدایایی برای سلطان محمد، و بازرگانانی با اموال فراوان به طرف ممالک اسلامی گسیل کرد»^{۷۴}.

در جامع التواریخ رشیدالدین مندرج است که چگونه چنگیز گروهی از بازرگانان را با هدایا و پیامهای مسالمت آمیز به نزد محمد خوارزمشاه فرستاد و او را «فرزند عزیز» خواند و دوستی و روابط تجاری را خواستار شد. لیکن امیر اترار^{۷۵} اینالجوق، ملقب به غایر خان، در اموال ایشان طمع کرد و همه افراد این هیأت را به حیلہ کشت. چنگیز در جنگ با محمد خوارزمشاه و حمله به ماوراءالنهر شتاب نمی ورزید و حتی المقدور راه صحیح را باز می گذاشت. در جامع التواریخ می خوانیم که چگونه دولت خوارزمشاهی بواسطه مشکلات داخلی و اختلاف امرای سپاه و عدم امنیت محمد خوارزمشاه در میان ایشان و ضعف تدبیر او، موقع باریک و دشوار را درک نکرد بلکه قدم بقدم چنگیز را به جنگ و حمله برانگیخت. چون جنگ روی نمود نقشه محمد خوارزمشاه برای مبارزه و دفاع مؤثر و کافی نبود. اکثر لشکرها - که قریب چهارصد هزار سوار بودند - در ولایات پراکند و خود با روحیه ای ضعیف - که لشکر و رعیت را دل شکسته می کرد - پیشتر رو به هزیمت نهاد تا سرانجام کشته شد. آنگاه مردم در سراسر قلمرو او گرفتار بلائی بزرگ شدند و آن استیلای قوم مغول بود. همه این مراحل

۷۴ - دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ۶/۳، تهران ۱۳۴۱.

۷۵ - اترار، اطرار *utrār* شهری بر ساحل سیحون نزدیک فاراب (معجم البلدان

۲۱۰/۱، تصحیح و وستنفلد، لایپزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۰ م.) یا همان فاراب قدما بوده است (یادداشت های قزوینی ۲۱/۱، به کوشش برج افشار، دانشگاه تهران ۱۳۳۲-۱۳۴۸) ترکستان

شوروی کنونی (دائرة المعارف فارسی).

بشرح تمام در جامع‌التواریخ رشیدالدین مذکورست و از قسمتهای خواندنی این کتاب است.^{۷۶}

فجایع مغول

رشیدالدین با آن که در دستگاه اولادچنگیز عهده‌دار مقام وزارت بوده و در جلب رضای مخدومان منافع بسیار داشته‌است در تاریخ خود فجایع حمله مغول را شرح داده و پرده از اعمال این قوم برگرفته‌است بنحوی که بامطالعه کتاب او می‌توان بروشنی دید که بر طبقات مختلف جامعه در این واقعه بزرگ چه گذشته‌است. در این روزگار که قوم وحشی مغول بقصد انتقام حمله آورد هیچ شهر و دیاری نیست که از قتل و غارت مصون مانده باشد.

در بخارا - با آن که مقاومتی نشد و مردم تسلیم شدند - هر چه بود به یغما بردند «و صنایع مصاحف را آخور اسبان ساختند و چنگ و شراب در مسجد بینداختند و مغنیان شهر را حاضر کردند تا سماع ورقص می‌کردند، و مغول بر اصول غنای خویش آواز برکشیده، واعیان سادات و ائمه علمای و مشایخ و ستور در یک سرطویاه ایستاده و امثال احکام آن

۷۶- ر.ک: جامع‌التواریخ (ک) ۱/۲۴۲-۲۴۸، ۲۶۴-۳۶۹؛ نیز ر.ک: عباس اقبال، تاریخ

مغول ۱۹-۴۰، تهران ۱۳۴۱ (چاپ دوم)؛ دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ۳/۶-۹؛

پتر اوری: «عوامل حمله چنگیز به ماوراءالنهر»، مجله دانشکده ادبیات [تهران] سال هفتم

ص ۲۶-۵۰؛ شماره اول (مهرماه ۱۳۳۸) Bertold Spuler, *Die Mongolen in Iran*,

S. 22 ff., Berlin 1955 .

قوم را التزام کرده . . . آتش در محلات زدند و بیشتر شهر به چند روز بسوخت مگر جامع و بعضی سرایهایی که از آجر بود»^{۷۷} . در فناکت^{۷۸} «لشکریان و ارباب و رعایا را جدا جدا بنشانند . لشکریان را بعضی به شمشیر و بعضی به تیرباران هلاک کردند و فرزندان و زنان را به هزاره و صده^{۷۹} قسمت کردند و جوانان را به حشر^{۸۰} بیرون بردند»^{۸۱} . در سمرقند پس از جنگ و خونریزی و کشتن مردم «بازماندگان را شماره کردند و از آن جمله سی هزار مرد را به اسم پیشه‌وری^{۸۲} معین گردانیدند و بر سران و امرا و خواتین بخش کردند و همان قدر را بر سبیل حشر نامزد کردند . . . و بعد از آن چند نوبت دیگر حشر را طلب می‌داشتند و از آن حشرها کم کسی خلاص یافت . بدان سبب آن دیار بکلی خراب شد»^{۸۳} . در خوارزم پس از

۷۷- جامع‌التواریخ (ك) ۱/۳۶۱ .

۷۸- فناکت = Fanākat = بناکت و معرب پناه‌کت = کد ، نام قدیم تاشکند (فرهنگ

فارسی) .

۷۹- هزاره، صده: واحدهای سپاهی مرکب از هزارتن و صدتن .

۸۰- حشر: لشکر غیررسمی، چریک. فاتحان مفعول از میان مردان جوان و کارآمد

شهرها گروهی را بصورت بیگاری به خدمت سپاه خود می‌گماشتند .

۸۱- جامع‌التواریخ (ك) ۱/۳۵۶ نیز، رك: ۱/۳۵۴ به حشر بردن مردم اترار به بخارا

و سمرقند .

۸۲- مغولان در هر شهر عده‌ای از مردان را، از ارباب صناعت و حرفه، که قوه کارکردن

داشتند بعنوان پیشه‌وری می‌گرفتند و برای پیشه‌های گوناگون و برزگری و بندگی و خدمت

با خود می‌بردند یا به دیگر شهرها می‌فرستادند و چه بسا بقیه مردم را می‌کشتند از جمله در

خوارزم، جامع‌التواریخ (ك) ۱/۳۷۳، و تون ۲/۶۹۱ .

۸۳- جامع‌التواریخ (ك) ۱/۳۶۴ .

برگزیدن اهل حرفه و صنعت و به اسیری بردن زنان جوان و کودکان^{۸۴}
 «باقی مردمان را بر لشکریان قسمت کردند تا ایشان را به قتل آوردند .
 تفریر می‌کنند که هر یک را بیست و چهار مسلمان رسیده بود و عدد لشکریان
 مفلو از پنجاه هزار افزون بودند»^{۸۵}. در ترمذ پس از گشودن شهر و کشتن
 مردم «عورتی پیر گفت مرا مکشید تا شمارا مرواریدی بزرگ دهم . آنرا
 طلب داشتند ، گفت فرو برده‌ام. شکمش بشکافتند و مروارید برداشتند و
 بدان سبب مردگان را شکم می‌شکافتند»^{۸۶}. در ولایات سند به اسیران
 «چنگیز خان یاسا داد که در هر خانه به هر یک سر ، چهار صد من برنج پاک
 کنند، امثال فرمان نمودند»^{۸۷}.

این قتل و غارتها فقط در دوره چنگیز نبود^{۸۸} بلکه در روزگار ایلخانان

۸۴- در قم نیز چنین کردند، رک: جامع التواریخ (ک) ۱/۳۸۰. مفلوها به کودکان هم
 رحم نمی‌کردند چنان‌که پس از جنگ و برآب سند زدن و نجات یافتن سلطان جلال‌الدین
 خوارزمشاه، «فرزندان نربینه او را تا اطفال شیرخواره جمله را بکشتند» همان کتاب ۱/۳۷۶.

۸۵- همان کتاب ۱/۳۷۳.

۸۶- همان کتاب ۱/۳۷۵.

۸۷- همان کتاب ۱/۳۷۸. سرانجام نیز فرمان داد همه اسرا را کشتند، رک: تاریخ

جهانگشا ۱/۱۰۹، تصحیح محمد قزوینی، لیدن ۱۳۲۹ ه. ق.

۸۸- شدت عمل مفلو نسبت به طوایف هم‌نژاد خود نیز از همین قبیل بوده است مانند
 رفتار اوگتای قاآن با چهار هزار دختر از قبیله اویرات، از هفت سال به بالا، که برخی از آنان
 را به حرم فرستاد «و بعضی را به یوزبانان و جانورداران داد و بعضی را به هرکس از ملازمان
 درگاه و چندی را به خرابات و رسول‌خانه فرستاد و آنچه باقی ماند فرمود تا حاضران از

نیز ادامه داشت. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که چگونه بخارا بارها مورد هجوم بوده است چنان‌که در سال ۶۷۱ هـ. آقبک نام مستحفظ قلعه آمویه به آباقاخان گزارش داد که «لشکرهای بیگانه که از آن جانب آب می‌آیند از بخارا قوت می‌گیرند و عازم این دیار می‌شوند صلاح در خرابی آن جاست». آباقاخان حاکم خراسان را نامزد بخارا کرد و دستور داد که «اگر اهل آنجا به جلای وطن و آمدن به خراسان راضی باشند ایشان را تعرض مریسان و الا بخارا را تاراج کن». لشکر مغول به سوی بخارا آمدند. در راه کش و نخشب را غارت کردند و چون برخی از اهل بخارا خدمتکار آقبک را - که به رسالت به شهر رفته بود - کشتند، مغول «دست به قتل و نهب کردند و جوی خون در شهر روان کردند. مدرسه مسعودبک را - که معظمترین و معمورترین مدارس آنجا بود - آتش در زدند و با نفایس کتب سوختند و یک هفته به قتل و غارت اشتغال نمودند و شب آخر خواستند که آتش در شهر زنند ناگاه سواری چند مغول رسیدند و خبر آوردند که چاپای و قپان پسران الفوبن بایداربن جفتای با ده هزار سوار می‌رسند. آقبک و نیکپی از آنجا کوچ کردند و با اموال بسیار و چهارپایان و بردگان و اسیران از آب جرامگان بگذشتند و بامداد زود قپان و توقو و نقو از آن جانب به کنار آب رسیدند و بانگ زدند که چرا بر چنین کار اقدام نمودید؟ امرا جواب دادند که به فرمان آقای تو آباقاخان کرده‌ایم و اینک یرلیغ او. و قپان

→

مغول و مسلمان ایشان را در بردند و پدران و برادران و شوهران و اقربای ایشان نظاره‌کنان و هیچ‌کدام را یار و مجال دم‌زدن نه. گناه این قبیله آن بود که مایل نبودند بموجب فرمان دخترانشان را به فلان جماعت بدهند و «از خوف بیشتر آن دختران را در میان همدیگر نامزد شوهران» کرده و بعضی را تسلیم نموده بودند، جامع‌التواریخ (ب) ۸۴-۸۵ نیز رك: جامع‌التواریخ (ك) ۷۳۳/۲ حمله لشکر هولاکو به قرارگاه برکای .

چون صلاح ندید که بگذرد و برایشان زند قریب پنج هزار سوار زیاده نداشت از آق بك و نیکی سوقات خواست. نصیبی از ان اموال و غنائم بهوی فرستادند او نیز بازگشت و بقیه شمشیر را تمام کشت و قریب پنجاه هزار آدمی بقتل آمده بودند و تامت سه سال برآمد از طرفین آق بك و قبان و چوپای قتل و غارت کردند تا چنان شهری معظم و ولایات آن بکلی خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالی هیچ جانور نبود»^{۸۹}.

شیوه آدمکشی را مغولان در همه جا داشتند. در دوره هولگو وقتی به سال ۶۵۶ هـ. بغداد فتح شد، به دستور وی، خلیفه - که تسلیم شده بود - «به شهر فرستاد تا نداکند که مردم شهر سلاح بیندازند و بیرون آیند. اهل شهر گروه گروه سلاح انداخته بیرون می آمدند و مغولان ایشان را بقتل می آوردند...» . سه روز بعد قتل و غارت عام در گرفت. «لشکر به يك بار در شهر رفتند و تر و خشک می سوختند». شاید عفونت هوای بغداد - که يك هفته بعد هولگورا مجبور کرد از آن جا کوچ کند و به دیه وقف و جلابیه فرود آید - نیز ناشی از همین کشتارها بوده است^{۹۰}. در واسط چون مردم ایل نشدند

۸۹- تاریخ مبارک غازانی ۱/۲۹-۳۰.

۹۰- جامع التواریخ (ک) ۲/۷۱۲-۷۱۳. نکته قابل ملاحظه آن که خلیفه تالحنات آخر می اندیشید که به يك اشارت او مسلمانان روی زمین مغولان را درهم خواهند نوردید (همان کتاب ۲/۷۰۱، ۷۰۳) و اعتقاد داشت که خلافت عباسی «تا قیامت پایدار خواهد بود» و هر پادشاه قصد این خاندان و بغداد کند عاقبت او و خیم خواهد شد نظیر یعقوب لیث و دیگران (همان کتاب ۲/۷۰۴). اما وقتی سکست خورد و اسیر شد، «به حوضی پراز زر درمیانه سرای معترف شد. آنرا بکاویدند، پُر از زرسرخ بود، تامت درسته ای صدمشقال. و فرمان شد تا

←

مغول «شهر را بستند و قتل و غارت آغاز کرد و قرب چهل هزار آدمی بقتل آمدند»^{۹۱}.

لشکر مغول وقتی به کشتن و ربودن مال و اسیر گرفتن روی می آورد ایلخان نیز بدشواری می توانست از این کارها بازشان دارد. چنان که در جامع التواریخ می خوانیم به سال ۶۹۳ هـ. - در دوره غازان خان - وقتی نیشابوریان حاضر نشدند جماعتی از اهل شهر را - که بامغولان مخالفت کرده بودند - به دست ایشان سپارند و در این کار تعللی کردند غازان فرمان داد تا نیشابور را محاصره کنند «اهالی شهر پناه به مسجد جامع بردند. لشکریان محلات شهر غارت کردند و هر یک روی به مسجد نهادند و به یک ساعت چند موضع از دیوار مسجد سوراخ کردند. فریاد و فغانِ الامان از زنان و مردان برخاست. شهزاده ... لشکریان را از قتل و تاراج منع کرد و بجهت آن که لشکر به یک بارگی در جنگ آمده بود منع ایشان میسر نمی شد بنفس مبارک سوار گشته در شهر رفت و چند کس از لشکریان به یاسارسانید و اعضای ایشان را فرمود تا از دروازه ها بیاویختند تا لشکر دست از قتل و

→

حرمهای خلیفه را بشمارند ، هفتصد زن و سربت و یک هزار خادم بتفصیل آمدند» (جامع-النواریخ (ک) ۷۱۲/۲) . سرنوشت او نیز به جایی کشید که وقتی از جان نومید شد «اجازت خواست تا در حمام رود و تجدید غسلی کند . هولاکوخان فرمود تا با پنج مغول در رود. گفت : صحبت پنج زبانیه نمی خواهم و دوسه بیت از قصیده ای می خواند که مطلعش این است :

و اصبحنا لنا دار کجنت و فردوس و امسینا بلا دار کان لمن بالامس»

و باقتل او خلافت پانصدساله عباسی پایان پذیرفت ، جامع التواریخ (ک) ۷۱۴/۲ .

۹۱- همان کتاب ۷۱۵/۲ .

تراج بازداشتند»^{۹۲}.

شگفت آن که مغولان با کسانی هم که مطیع و ایل می‌شدند برخلاف نص یاسا ستمگری می‌کردند. بسیار اتفاق می‌افتاد که پیمان می‌کردند اگر مردم یا اشخاصی تسلیم و مطیع شوند در امان باشند مع‌هذا عهدشکنی می‌کردند بدین سبب به نقض پیمان معروف شده بودند و کسی به قول و قرارشان اعتماد نداشت^{۹۳}. در جامع‌التواریخ موارد متعددی از این اعمال غیر انسانی مذکورست نظیر رفتاری که به دستور مونگوقاآن با رکن‌الدین خورشاه اسماعیلی کردند و خود او و متعلقانش را تا کودک‌تهوره از میان بردند^{۹۴} و کاری که هولگو با خلیفه عباسی و مردم بغداد کرد^{۹۵} و کشتن تاج‌الدین اریلی^{۹۶}.

مقاومت در برابر مغول

موضوع قابل توجه دیگر از اوضاع اجتماعی این عصر در آثار رشیدالدین فضل‌الله مقاومت‌هایی است که در شهرهای مختلف از طرف طبقات مردم در مقابل مغول صورت گرفته است. مؤلف در عین حال که جای جای نقص فرماندهی و گرایش به تسلیم و شکست و ضعف روحیه عموم و نیز خیانت برخی از اشخاص را بیان کرده، جلوه‌های گوناگونی از این پایداریها

۹۲- تاریخ مبارک غازانی ۴۳/۲ .

۹۳- جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۲/۲، ۷۲۵ .

۹۴- همان کتاب ۶۹۶/۲-۶۹۷ .

۹۵- همان کتاب ۷۱۱/۲ .

۹۶- همان کتاب ۷۱۶/۲ نیز رک: ۷۰۵-۷۰۶ رفتار هولگو با حسام‌الدین عکه .

را نیز نشان می‌دهد. از جمله مردم اترار بودند که «مدت پنج‌ماه جنگها کردند» و غایر خان امیر این شهر - که خود جنگ را سبب شده بود - تا لحظه آخر مردانه جنگید و کشته شد^{۹۷}. در جند^{۹۸} نیز اهالی چندی جنگ کردند^{۹۹}. مقاومت مردانه تیمور ملك امیر خجند^{۱۰۰} و مردم آن دیار در شهر و بر روی جیحون، از صفحات درخشان استقامت در برابر مغول و از قسمتهای خواندنی کتاب رشیدالدین فضل‌الله است^{۱۰۱}. در خوارزم مردم هفت‌ماه در برابر مغول مقاومت نمودند و بسیاری از لشکر مغول بکشتند و از استخوانهای ایشان پشته‌ها جمع کرده بودند حتی وقتی شهر سقوط کرد «بر سر کوجه‌ها و محلات جنگ از سر گرفتند» و کوی به کوی می‌جنگیدند. در همین شهر بود که چنگیز به شیخ نجم‌الدین پیغام فرستاد که «من خوارزم را قتل خواهم کرد، آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون آید و به ما پیوندد. شیخ رحمة‌الله علیه در جواب گفت که هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این طایفه بسر برده‌ام، اکنون که هنگام نزول بلاست اگر بگریزم از مروت دور باشد. بعد از آن او را از میان کشتگان باز نیافتند»^{۱۰۲} در

۹۷- جامع‌التواریخ (ك) ۲۵۴/۱.

۹۸- جند Jand از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر (معجم البلدان ۱۲۷/۲).

۹۹- جامع‌التواریخ (ك) ۳۵۵/۱.

۱۰۰- خجند Khujand شهری مشهور در ماوراءالنهر و بر ساحل سیحون (معجم-

البلدان ۲/۲۰۴) که امروز جزء جمهوری تاجیکستان شوروی است (دائرة المعارف فارسی).

۱۰۱- رك: جامع‌التواریخ (ك) ۳۵۷/۱؛ نیز تاریخ جهانگشا ۷۰/۱-۷۲.

۱۰۲- جامع‌التواریخ (ك) ۳۷۳/۱-۳۷۴. هر قدر این مردانگیها تحسین‌انگیزست رفتار

تسانی مانند سلطان عزالدین روم اسف‌آورست. وی - که از رنجش هولاگو در بیم بود-

قزوین مردم سخت ایستادگی نمودند و در شهر باکارد جنگ می‌کردند.^{۱۰۳}
اصفهان نیز سالها به ترغیب قاضی شهر در برابر مغول تسلیم نشد.^{۱۰۴}

از خلال آثار رشیدالدین می‌توان دریافت که چگونه قیام جلال‌الدین خوارزمشاه بر ضد مغول، مردم را به طغیان برمی‌انگیخت و از جنگاورها و شجاعت او سخن می‌رود که چنگیز را هم، به اعجاب افکنده بود.^{۱۰۵} و نیز می‌خوانیم که رکن‌الدین محمد، پسر دیگر سلطان، پس از شش ماه حصار ی بودن در قلعه فیروزکوه و اسیر شدن، مغولان «چندان که تکلیف کردند که زانو زند، نزد عاقبت‌الامر او را با متعلقان شهید کردند»^{۱۰۶}. ولی افسوس که اکثر این پایدارها نه تابع نقشه‌ای خاص است و نه در آنها هم آهنگی و وحدت عمل ملحوظ بوده است. بدین سبب ناگزیر به نتیجه‌ای سودمند نینجامیده و مغولها را به انتقام و خونریزی بیشتر برانگیخته است.

→

در شعبان سال ۶۵۶ هـ. پس از تسلط ایلخان بر بغداد در حدود تبریز بدو رسید. «خواست تا به دقایق حیل خود را ... مستخلص گرداند. فرمود تا موزه‌ای دوختند بغایت نیکو و پادشاهانه، و صورت او را بر نعلچه نقش کردند و در میانه تکشمبشی آنرا به دست پادشاه داد. چون نظرش بر آن نقش افتاد... زمین بوسید و گفت: مأمول بنده آن است که پادشاه به قدم مبارک سر این بنده را بزرگ گرداند. هولاکو خان را بر وی رحم آمد و دو توز خاتون او را تربیت کرد و گناه او بخواست. هولاکو خان او را ببخشید» جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۷/۲.

۱۰۳- جامع‌التواریخ (ک) ۲۸۰/۱.

۱۰۴- نیز رک: منهاج سراج، طبقات ناصری ۷۰۲/۲، تصحیح عبدالحی حبیبی،

لاهور ۱۹۵۴.

۱۰۵- جامع‌التواریخ (ک) ۳۷۶/۱.

۱۰۶- همان کتاب ۳۹۷/۱.

نکته قابل ملاحظه آن که در این مبارزه‌ها و کوششها، در بسیاری از شهرها، غالباً عامه مردم هستند که جان بر کف دست می‌نهند و با مغول درمی‌افتند. رشیدالدین فضل‌الله در اکثر موارد اینان را «اوباش ورنود» خوانده است^{۱۰۷}. وی نشان می‌دهد که چگونه طی سالهای بعد نیز مسلمانان با مغولان می‌جنگیده و گاه به پیروزی‌هایی هم نایل می‌شده‌اند. از این قبیل است صدور فرمان جهاد از طرف المستنصر بالله (۶۲۳-۶۶۰ هـ) و علما و فقهای بغداد بر ضد مغول و دفاع از دارالخلافة و پیروزی بر مغولان^{۱۰۸}. مردم قلعه اربیل^{۱۰۹} نیز در برابر هولاکو پای فشردند و برایشان شبیخون زدند^{۱۱۰}. در حلب هم هولاکو با پایداری مردم روبرو شد^{۱۱۱}. از آن سخت‌تر جنگِ ملك عادل و مردم میافارقین^{۱۱۲} بود که هولاکو شهر را در حصار گرفته بود و کار به جایی رسید که «در شهر قوت و غذا نماند و چهارپایان نیز نماندند و آغاز مردار خوردن کردند و تا سگ و گربه و موش بخوردند». وقتی شهر تسخیر شد «تمامت شهر مرده و برهم افتاده بودند مگر هفتادکس نیم-

۱۰۷- از جمله ركه: جامع التواریخ (ك) ۱/۳۵۵، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۸۰؛ ۲/۶۹۱؛ تاریخ

مبارك غازانی ۱/۳۰.

۱۰۸- ركه: جامع التواریخ (ب) ۲۵۹-۲۶۰.

۱۰۹- اربیل، اربل: از اعمال موصل (معجم البلدان ۱/۱۸۶).

۱۱۰- جامع التواریخ (ك) ۲/۷۱۶.

۱۱۱- همان کتاب ۲/۷۱۹.

۱۱۲- میافارقین: شهری بر سرحد میان ارمنیه و جزیره و روم (حدود العالم ۱۶۰،

لصحيح دكتور منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰؛ نیز ركه: معجم البلدان ۴/۷۰۳).

مرده»^{۱۱۳}. ملك سعيد صاحب قلعهٔ ماردین^{۱۱۴} نیز هشت ماه دفاع کرد و تسایم نشد^{۱۱۵}. موصلیان هم چندی در ایستادند و به پیروزی‌هایی نایل شدند ولی سرانجام از پا درآمدند^{۱۱۶}. در سقوط بغداد و انقراض سلسلهٔ عباسی به سال ۶۵۶ هـ. به دست هولاقو، خلیفهٔ عباسی مستعصم دفاعی از سرِ نو میدی کرد و ای سودمند نیفتاد^{۱۱۷}.

در آثار رشیدالدین مبارزات مردم در گوشه و کنار ایران بصورت پراکنده و بی‌اثر کم‌وبیش بچشم می‌خورد. حتی می‌خوانیم که به سال ۶۷۴ هـ. جمعی از اهالی اران در شکارگاه بر آباقاخان ناگهان حمله می‌برند که او را از میان بردارند و ای موفق نمی‌شوند^{۱۱۸}. سرانجام در روزگار هولاقو به سال ۶۵۸ هـ. لشکر شکست‌ناپذیر مغول در عین جالوت^{۱۱۹} در برابر مسلمانان، به فرماندهی الملك المظفر سیف‌الدین قدوز (قطز) از مماليك ایشویی مصر، منهزم می‌شود^{۱۲۰} و در ۶۷۵ هـ. سپاه آباقاخان از الملك الظاهر بیبرس بندقداری در روم شکست می‌خورد^{۱۲۱}. این شکستها در دل مسلمانان و ایرانیان نور امیدی بر می‌افروزد که روزی لشکر اسلام بر سپاه کفر

۱۱۳- جامع التواریخ (ک) ۷۲۶/۲-۷۲۷.

۱۱۴- ماردین: دژی مشهور نزدیک نصیبین (معجم البلدان ۴/۳۹۰)

۱۱۵- جامع التواریخ (ک) ۷۲۸/۲.

۱۱۶- همان کتاب ۷۲۹/۲-۷۳۰.

۱۱۷- همان کتاب ۷۰۷/۲.

۱۱۸- تاریخ مبارک غزانی ۱/۳۵.

۱۱۹- عین جالوت: ناحیه‌ای در فلسطین (معجم البلدان ۳/۷۶۰).

۱۲۰- جامع التواریخ (ک) ۷۲۳/۲.

۱۲۱- تاریخ مبارک غزانی ۱/۳۱.

پیروز گردد و از استیلای مفعول بپسندند .



موضوعات اجتماعی، اقتصادی و اداری

از خواندنی‌ترین قسمت‌های آثار رشیدالدین فضل‌الله نکاتی است که دربارهٔ اوضاع اجتماعی، اقتصادی، طرز حکومت و سازمان اداری دورهٔ مفعول، فساد هیأت حاکمه و عمال آن دولت بقلم آورده است . این مطالب در خلال کتابهای او پراکنده است. خوانندهٔ نکته‌یاب می‌تواند آنها را گرد کند و بر روی هم تصویرری از احوال جامعهٔ مردم ایران در دورهٔ مفعول پیش چشم آورد. در مجلدات مختلف جامع‌التواریخ موضوعاتی اقتصادی مندرج است که با زندگی طبقات مختلف اجتماع بستگی داشته است از این قبیل: اوگتای قآن در اوائل حکومت مالیات چهارپای را از قرار هر صد سر یک سر و مالیات غله را از هر ده تغار^{۱۲۲} یک تغار برای مصرف مساکین معین کرد^{۱۲۳}؛ یا نرخ مالیات متمولان و درویشان در دورهٔ مونگو قآن چه قدر بوده است و چه کسانی به فرمان چنگیز از مالیات دادن معاف بوده‌اند^{۱۲۴}؛ یا مفعولان رسم اورتاقی^{۱۲۵} داشتند یعنی بازرگانان برای گذراندن امور تجارتنی خود از خزانه وامی می‌گرفته و بعد ادا می‌کرده‌اند^{۱۲۶}. چگونه بر اثر حملهٔ مفعول، در

۱۲۲- تغار taghār واحد وزن، بر طبق فرمان غازان برابر ده کیلو (فرهنگ فارسی).

۱۲۳- جامع‌التواریخ (ب) ۴۲ نیز رک: ۳۱۴ .

۱۲۴- همان کتاب ۳۱۲-۳۱۴ .

۱۲۵- اورتاق، ارتاق، اورتاغ، ارتاغ urtāgh، ارتق یعنی بازرگان، شریک (فرهنگ فارسی).

۱۲۶- جامع‌التواریخ (ب) ۶۵، ۶۶، ۶۷ .

عهد هولاکو «از بغداد تا به روم برویوم خراب و بکلی از جفت و گاو و تخم افتاده بوده» است^{۱۲۷}. یا این که ابتکار صدرالدین زنجانی، وزیر گیخاتو خان، در وضع چاو^{۱۲۸} یا پول کاغذی به سال ۶۹۳ هـ. با مقاومت سخت مردم تبریز روبرو شد و زیانهای اقتصادی فراوان بار آورد بحدی که بازارها و دکانها خالی شد و مردم از تبریز مهاجرت کردند، با این که هرگز در معاملات خود از قبول چاو سر باز می‌زد به مرگ محکوم می‌شد. از جانبی دیگر با ترویج پول جدید مجال سوء استفاده برای جمعی اوباش فراهم آمد تا حکومت ناگزیر چاو را منسوخ کرد^{۱۲۹}. اینها نکاتی مربوط به برخی مسائل اقتصادی در آن دوره بود.

اما مسائل اداری از این گونه است: اطلاع از چگونگی استقرار یامها^{۱۳۰} برای ایلیان^{۱۳۱}؛ طرز ارسال پانصد گردون پر بار از اطعمه و اشربه از ولایات به قراقرم^{۱۳۲} در هر روز به عهد اوگتای قاآن^{۱۳۳}؛ رواج صدور

۱۲۷- جامع التواریخ (ک) ۷۲۲/۲ .

۱۲۸- چاو ch'ao از کلمه چینی ch'ao مشتق است بمعنی اسکناس امروزی (فرهنگ

فارسی) نیز، رک: پورداد، هرمزدنامه ۲۳۸، تهران ۱۳۳۱ .

۱۲۹- تاریخ مبارک غزانی ۸۷/۱-۸۸ .

۱۳۰- یام کلمه‌ای مفردی است بمعنی ایستگاه پیکها (فرهنگ فارسی) .

۱۳۱- جامع التواریخ (ب) ۴۲ .

۱۳۲- قراقرم کنار رودخانه ارقون بوده است این رود در شمال شرقی آسیا، قرار

گرفته است و قسمتی از مرز بین روسیه و منچوری را تشکیل می‌دهد (دائرة المعارف فارسی؛

نیز رک: یادداشتهای قزوینی ۱۴۲/۶) .

۱۳۳- جامع التواریخ (ب) ۴۹ .

یرلیغ و پایزه^{۱۳۴} بتوسط خواتین و شهزادگان قبل از مونگو قاآن و فرمان او در بازخواستن و منع صدور آنها^{۱۳۵}؛ مراتب مختلف شهرها در چین شمالی بر حسب اهمیت آنها و وجه تسمیه هر یک و مقام حکامشان بر طبق آن^{۱۳۶}؛ مراتب امرا و وزرا و دیگر متصدیان امور دربار قویلای قاآن و نام و رتبه هر یک و دیوانهای ششگانه و وظایف هر کدام؛ تشکیلات حکومت؛ اقوام و طوایف و اشخاصی که عهده دار این کارها بوده اند^{۱۳۷}؛ شهزادگان و امرای بزرگ سرحدات و حکام در دولت قویلای قاآن^{۱۳۸}؛ ضبط خط انگشت^{۱۳۹} اشخاص در دیوان بزرگ برای استناد بدان؛ ثبت نام و حضور

۱۳۴- یرلیغ Yarligh لغتی است ترکی بمعنی حکم و فرمان؛ پایزه Pāyiza پایزه،

بایزه لغتی است مغولی مأخوذ از «پایتزه» چینی ... لوحه ای بوده است از زر یا نقره و بعض اوقات هم از چوب بر حسب اختلاف رتبه اشخاص به عرض کف دست و طول تقریباً نصف ذراع و نام خدا و پادشاه با نشان و علامت مخصوص روی آن محکوک بوده است و پادشاهان مغول آنرا به کسانی که لطف مخصوص در حق ایشان داشتند و مخصوصاً به رؤسای قشون از امرای صده و هزاره و امرای تومان عطا می کرده اند (فرهنگ فارسی).

۱۳۵- جامع التواریخ (ب) ۳۱۰-۳۱۱.

۱۳۶- همان کتاب ۴۶۶-۴۶۹.

۱۳۷- همان کتاب ۴۷۰-۴۹۷ نیز ۵۲۷-۵۳۳.

۱۳۸- همان کتاب ۴۹۸-۵۰۲.

۱۳۹- «معنی خط انگشت آن است که بتجربه معلوم و محقق شده که بند انگشتان مردم متفاوت است هر گاه که یکی را حجّتی باز دهند آن کاغذ در میان انگشتان او نهند و بر ظهر آن حجّت نشان خط بر موضع بند انگشتی او کشند تا اگر وقتی منکر شود با ندهای انگشتان او مقابله کنند و چون راست باشد منکر نتواند شد» همان کتاب ۴۸۲.

و غیاب بیتکچیان^{۱۴۰} در دیوان و کسر حقوق ایام غیبت از ایشان^{۱۴۱}؛ و موضوعاتی از این قبیل که مربوط می‌شود به تشکیلات اداری و راه و رسم حکومت و مقررات آن.

آنچه بدان اشاره شد نمونه‌ای بود از این گونه مطالب که جای‌جای در آثار رشیدالدین فضل‌الله هست اما بهترین قسمت از آثار او که در آن مسائل اجتماعی، اداری، و اقتصادی زمان طرح شده و هم مفصل است و هم جامع، داستان غازان است در تاریخ مبارک غازانی. در سرتاسر این کتاب نکات سودمندی از این قبیل مطرح است بخصوص در قسم سوم از سرگذشت غازان. در این بخش نویسنده طی چهل حکایت خواسته است فضائل غازان و اصلاحاتی را که به دست او انجام شده شرح دهد اما در هرباب نخست نقائص رسوم پیشین و زیان‌هایی را که نصیب مردم مملکت می‌شده با نظر انتقادی گفته آنگاه پرداخته است به راه و روش غازان در این زمینه و اقداماتی که بر طبق یاسای غازانی صورت گرفته است. البته کاردانی رشیدالدین فضل‌الله در مقام وزارت در این اصلاحات تأثیر داشته از این رو وقوف او بر مفاسد و عیوب گذشته و طرز چاره‌اندیشی در رفع آن مشکلات نیز بر فواید این مبحث مهم افزوده است.

وضع خزانه و بی‌بولی دولت

توجه به آثار رشیدالدین وضع اقتصادی دولت مغول را نشان می‌دهد

۱۴۰- بیتکچی لغتی است ترکی مغولی بمعنی مأمور مالیات.

۱۴۱- «وچند بیتکچی معین‌اند که وظیفه ایشان آن است که نام آن‌کس که هر روز به دیوان بیاید بنویسند تا چندان روز که نیامده باشند جامگی از او وضع کنند و اگر یکی کمتر به دیوان آید که او را عدلی واضح نباشد او را معزول گردانند» جامع‌التراخیخ (ب) ۴۸۳.

که تاچه حد امور مالی مختل بوده و زیان همه این خرابیها عاید عموم مردم می شده است. رشیدالدین فضل الله می نویسد: «پیش از این معتاد نبود که کسی حساب خزانه پادشاهان مفلول نویسد یا آنرا جمعی و خرجی معین باشد چند خزانهچی را نصب فرمودندی تا هرچه بیارند بستانند و باتفاق بنهند و هرچه خرج رود باتفاق بدهند و چون نماند گویند نماند. و آن خزانه را فراشان نگاه می داشتند و ایشان بار می کردند و فروگرفتند و تا غایتی نامضبوط بود که آن را خیمه ای نبودی و در صحرا بر هم نهاده به نمدی می پوشانیدند و از این ضبط قیاس سایر احوال توان کرد»^{۱۴۲}.

رشیدالدین پس از آن از دزدیهای خزانه داران و فراشان خزانه و سوء استفاده حکام ولایات - که با پرداخت رشوه به خزانه داران «یکی را دو یافته می ستند» - سخن رانده و نوشته است که چگونه در هر چندسال مأموران یکی را بغرض می گرفتند که به خزانه دستبرد زده است تا نشان دهند بیدارند و مراقب کار. بدیهی است خزانه ای چنین، خالی می ماند و حکومتی با خزانه تهی، در وقت حاجت به جان مردم می افتاد. اصلاحات غازان در طرز خزانه داری قابل ملاحظه است و یاد کردنی. به فرمان او خزانه مرصعات، زرسرخ، جامه های خاص، زر سفید، انواع دیگر جامه ها، همه را جدا کردند. موجودی هر یک را در دفاتر خاص نوشتند. برای هر یک خزانه داری مسؤول معین کرد. خروج هر چیزی از خزانه ها موکول به پروانه ای معین بامهر و نشان شد و در دفترها ثبت می گردید. چون هر پرداختی از خزانه بی پروانه سلطان مقدور نبود قرض خواستن بزرگان از خزانه - که پیش از آن معمول بود - قطع شد. هر شش ماه یا هر سال وزیر عرض خزانه

باز می‌خواست که موجودی و پرداختها با دفترها مطابق باشد. حتی بر جامه‌هایی که به خزانه می‌آوردند مهری خاص می‌زدند که تبدیل آنها ممکن نگردد. خزانه که سامان‌گرفت حواله دادن موقوف‌گشت. هر چیز را نقد و عین تحویل می‌دادند. هیچ مأموری مجاز نبود از کسی چیزی توقع کند «و به هر صد دینار وجوه که از ولایات آرند دو دینار به رسم الخزانة معین» شد. هنگام ییلاق و قشلاق نیز آنچه لازم بود با نظارت شخص غازان معین می‌گشت و باقی خزانه در تبریز محفوظ می‌ماند. وزیر مسؤل عمده خزانه بود و در هر وقت می‌بایست با رجوع به دفترها حساب پس‌دهد. به روایت مؤلف تاریخ مبارک‌غازانی این تدبیرها خزانه‌داری را سامان بخشید و کارهای مالی را بصورت مطلوب درآورد^{۱۴۳}.

نویسنده وقتی هم که از بذل و عطای غازان سخن می‌راند، بعنوان مقدمه می‌نویسد که خزانه دولت ایلیخانی هنگام جاوس غازان تهی بود. بعد شرح می‌دهد که چگونه در دوره‌های پیشین اموال خزانه حیف و میل شده بود، بخصوص در دوره هولاقو و ارغون خزانه‌داران و امرا و دیگران هرچه بود برده بودند. آنگاه از مضیقه مالی دولت غازان و مشکلاتی که با آن روبرو شده بشرح یاد می‌کند. در نتیجه غازان «هر روز بنفس خویش از بامداد تا شبانگاه می‌نشست» و آنچه نوشتنی بود به قلم خود اصلاح می‌کرد. سپس اشاره می‌کند به شمه‌ای از تدابیر مالی‌وی که بواسطه آنها خزانه آبادان می‌شود و او می‌تواند علاوه بر تأمین مخارج دولت بخششهای فراوان کند^{۱۴۴}.

۱۴۳- تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۲۳۱-۲۳۵.

۱۴۴- همان کتاب ۲/۱۸۲-۱۸۴، ۱۸۶-۱۸۷.

مخارج اردوها

قسمتهای مختلف تاریخ مبارک غزانی حکایت می‌کند از پریشانی امور مختلف اقتصادی، ضعف و نابسامانی سازمانهای اداری مملکت، و اجحاف و ستمی که در نتیجه به مردم می‌شده است. مهمتر از همه آن که وضع وصول عواید دیوانی بغایت خراب بود حتی دستگاه سررشته‌داری^{۱۴۵} نمی‌توانست آتش و شراب اردوها را تأمین کند. حکام ولایات حواله‌های دیوان را نمی‌پرداختند و عذرهای گوناگون می‌آوردند. ایلچی فرستادن برای براتها نیز مخارجی بیشتر را ایجاب می‌کرد. همه در سوءاستفاده دست‌اندرکار بودند. ایداجیان - که گاه بروات دوساله دیوانی در دستشان بلاوصول می‌ماند - برای فراهم آوردن وسائل اردو بمرابحه قرض می‌کردند. بدین ترتیب مخارج افزون‌تر می‌گشت. مثلاً صدمن شراب - که بهایش پنج دینار بود - برای دیوان بیست تا چهل دینار تمام می‌شد. از این بدتر آن که غالباً شراب‌داران و قصابان مبلغی بابت مصارف اردو از دیوان طلبکار بودند و فریادشان به جایی نمی‌رسید. غزانی ناگزیر دست‌ور داد وجه آتش - ضروری را شش‌ماه شش‌ماه نقد از خزانه قبلاً پیردازند تا ارازم آن یکجا و به‌بهای ارزان خریداری شود و این نابسامانی پایان پذیرد. جلوگیری از افراطها و سودجوییهای اشخاص و خریداری مایحتاج بموقع موجب آمد که «از توفیر آن آتش در مدت دو سال چندان حاصل آمد که پانصد ستر و پانصد ستر استر از آن بخریدند و به دست ساربانان و آخر سالاران مشفق سپردند تا همواره جهت بارخانه شراب و آتش مرتب باشند»^{۱۴۶}.

۱۴۵- منظور سازمان ایداجیان است. ایداجی از مناصب وابسته به سررشته‌داری بوده است (فرهنگ فارسی).

۱۴۶- تاریخ مبارک غزانی ۲/۲۲۶-۲۲۹.

همین حالت را داشت اردوی خواتین. در زمان هولاکو این اردوهای خاص ممری برای تأمین مخارج خود نداشتند. دستور ارغون‌خان و حواله آنها به ولایات نیز مشکلی را نگشود. گاه میان مأموران وصول اردوها نیز نزاع می‌شد. غازان برای هر اردویی ولایتی از اینجوی^{۱۴۷} خاص معین کرد که عواید آنرا صرف مخارج خود کنند و وقف بر هر خاتون و اولاد ذکور وی باشد. بدین ترتیب زمینهای واگذاری آباد شد. خواتین هم علاوه بر پرداخت هزینه‌های خود و مرسوم خدمتکارانشان، عوائد اضافی را در خزانه می‌اندوختند. چندان‌که وقت حاجت‌غازان «فرمود که از وجوه خزانه ایشان مبالغ هزارهزار دینار به لشکر دهند»^{۱۴۸}.

تهیه سلاح

وقتی امور خزانه چنان بی‌نظم بود که عرض شد دیگر کارها هم سامانی نداشت. از کارهای مهم در دولت مغل تهیه اسلحه برای اردو و لشکریان بود. پیش از غازان در هر ولایت گروهی از صنعتگران^{۱۴۹} - از اسیران یا مغل - مأمور ساختن سلاحهای گوناگون بودند و در مقابل مواجب می‌گرفتند. پرداخته نشدن براتهای اجرت ایشان، طمع نواب و بیتکچیان در این وجوه به گفتگوها و نزاعهای انجامید. در نتیجه مبلغی گزاف خرج می‌شد

۱۴۷- اینجو: املاک خالصه .

۱۴۸- تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۳۲۹-۳۳۱ .

۱۴۹- اوزان با اوران بمعنی «مملجات و صنّاع» ظاهراً لغتی است مغولی که در این

مورد در تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۳۳۶، ۳۳۷ بکار رفته است؛ برای اطلاع بیشتر رکن: یادداشتهای

نزوینی ۱/۱۴۰-۱۴۱ .

ولی سلاح کافی فراهم نمی‌آمد و زرادخانه مغول بی‌ثمر بود. غازان دستور داد اهل هر حرفه‌ای را از هر شهری با هم گردآورند و در برابر هر چند دست سلاح که به خرج دیوان می‌سازند و تحویل می‌دهند، به قیمت عادلانه بازار اجرتشان پرداخته شود. مال یک ولایت را نیز بطور علی‌حده در وجه این سلاحها معین کرد تا به فرستادن ایاجی به ولایات مختلف نیازی نباشد.^{۱۵۰}

مقرر شد که همه ساله ده هزار مرده سلاح برسانند. علاوه بر اینها خزانه‌ای برای سلاحهای اضافی ترتیب داد که به وقت حاجت بکار رود و این همه بامخارجی نصف سابق حاصل شد. دیری نگذشت که بر اثر اشتغال اهل صنعت به حرفه‌های خود انواع سلاحهای مغرولانه به قیمت مناسب در بازار عرضه گشت. غازان پیشنهاد امرای سلاح را پذیرفت که از این پس بهای اسلحه‌ها به لشکریان بدهند تا سلاح موازق طبع خود و ارزان بخرند و فقط سلاحهایی به سفارش برای دیوان فراهم گردد که در بازار یافته نمی‌شود. بدین ترتیب هم زرادخانه سامان گرفت و هم توفیر فراوان در هزینه‌ها پدید آمد.^{۱۵۱}

سندسازی و دعوای باطل

از نکات بسیار قابل ملاحظه در آثار رشیدالدین فضل‌الله بیان این نکته است که چگونه در روزگار ایماخانان هیچ‌کس اختیار مال خود را نداشت.

۱۵۰- بخصوص که رفت و آمد ایلیچی برای حاجتی در حدود پنجاه یا صد دینار ،

مخارجی قریب پنجاه هزار دینار برای وجه اولاغ و علوفه و اخراجات او ببار می‌آورد ،

تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۳۹ .

۱۵۱- همان کتاب ۲/۳۳۶-۳۳۹ .

از يك طرف حکومت مغول به هر بهانه مردم را غارت می‌کرد و از طرفی دیگر سندسازی و دعویهای باطل و رشوه و فساد سبب شده بود که هر کس بتواند با حيله گری و فریب، دارایی دیگری را از چنگش برآید. رشیدالدین در شرح این که غازان در دفع این «تزویرات و دعاوی باطل» چه تدبیرهایی اندیشیده پرده از این اوضاع برمی‌گیرد.

غازان قضات و خطبائی را که در علوم شرعی ماهر نبودند از نوشتن قباله‌ها ممنوع داشت و نیز برای رفع اشکال و دعاوی محتمل دستور داد همه قباله‌های متشابه را به يك صورت بنویسند و باصطلاح اسناد متحد الشکلی بوجود آورد. سواد یرئیغهای پنجگانه او در تاریخ مبارک غازانی مسطورست. بموجب فرمان نخستین و نیز بر طبق یاسای چنگیزی قضات و دانشمندان و علویان از پرداخت قلان^{۱۵۲} و قویچور^{۱۵۳} و اولاغ^{۱۵۴} و پذیرایی الزامی از ایلچیان معاف شده‌اند. قاضی موجب خود را سال بسال مرتب می‌گیرد و پس از صدور حکم مطابق شریعت، حق ندارد از کسی چیزی بستاند. در این فرمان غازان دستور داده است که هرگاه قاضی سندی نو نویسد، سندهای کهنه را - که از اعتبار افتاده در طاس عدل اندازد و بشوید و نیز دعاوی و حجتهای کهنه را - که بیش از سی سال بر

۱۵۲- قلان به فتح و کسر اول اصطلاحی است مغولی بمعنی مالیات گله و عمله قلان

یعنی کارگر بی‌مزد، عمله بیگار (فرهنگ فارسی).

۱۵۳- قویچور، قویچور، قویچور، قویچور qubchūr مغولی است بمعنی ۱- مالیات، باج؛

۲- مالیات متعلق به مواشی و حیوانات در دوره ایلخانان (فرهنگ فارسی).

۱۵۴- اولاغ ulāgh ترکی مغولی است بمعنی کار بی‌مزد، پیک، اسب، و در اصطلاح

حقوق و عوارضی که برای پیکها یا چارباغان متعلق به پیکها می‌گرفتند (فرهنگ فارسی).

آنها گذشته - مسموع ندارد . پیش ازان تلجیه^{۱۵۵} رسم بود بدین معنی که کسی زمین خود را به صاحب قدرتی واگذار می‌کرد و تحت حمایت او درمی‌آمد. در دعاوی نیز همراه حامی خود حضور می‌یافت که از نفوذش سود جوید. غازان در این فرمان دستور داد «دیگر دعوی تلجیه نشنوند و کسی که تلجیه کرده باشد ریش او تراشند و برگاوشانند و گردشهر بر آرند و تعزیر تمام کنند» . و نیز قاضی تاوقتی که حامیان و ارباب قدرت از دارالقضاء بیرون نروند موضوع را طرح نکند. بعلاوه خاتونان و فرزندان و امیران مغول و دیگر متنفذان سابقاً قبالة املاك و معاملات مورد نزاع را به اسم خود می‌نویسائیدند که بعد آنها را بزور تصرف کنند . غازان قضات را از صدور چنین اسنادی ممنوع داشت و حل دعاوی مشکل بخصوص میان دو مغول یا يك مغول و يك مسلمان را به جماعتی از مردم با صلاحیت ارجاع کرد که ماهی دو روز در مسجد جامع بدین کار پردازند. دره لایات کوچک‌تر و نواحی تابعه حتی در دیه‌ها قضاتی با اختیارات محدود نصب می‌شدند که زیر نظر قاضی القضاة کار می‌کردند . در این فرمان غازان به ضبط تاریخ اسناد در دفتر روزنامه بتوسط معتمدین متدین توجه بسیار کرده است تا کسی نتواند ملکی را که فروخته یا به رهن نهاده باز فروشد یا به گرو نهاد . مجازات چنین شخصی این بوده که ریشش را تراشند و دور شهر بگردانند اما اگر تاریخ نویس «چیزی فهم کند و پنهان و مخفی دارد گناهکار و مُردنی باشد»^{۱۵۶} .

تزویر و جعل اسناد و بروات ، شهادتهای دروغی ، و طرح دعاوی

۱۵۵- تلجیه، تلجئه از التجاه

۱۵۶- تاریخ مبارک غازانی ۱۷/۲-۲۲۰ .

بی‌اساس و استناد به قدمت آنها و اسناد کهن - که در آن روزگار رواج داشته - غازان را به صدور فرمانهایی دیگر در این زمینه برانگیخته است . در این فرمانها - که در کتاب رشیدالدین فضل‌الله مذکور است - بروشنی می‌توان دید که چگونه سندها و محضرهای مجعول مالکیت مردم را به خطر می‌افکنده است و هر مزوری و سیاهکاری به حمایت قوی‌دستان املاک مردم را می‌گرفته است و می‌خورده‌اند . غازان در فرمانی اسنادی را که در مدت سی سال گذشته بموجب آنها دعوی مالکیتی نکرده باشند مسلوب‌الاثر شمرده^{۱۵۷} و متصرف ملک را - بشرط آن که دایمی در تردید استحقاق له نباشد - مالک دانسته است تا وارثان فرصت جوی نتوانند به مدد طامعان ذی‌نفوذ با ارائه اسناد کهنه و منسوخ ، بر املاک بفروش رفته پدرانشان - که گاه چند دست هم گشته است - ادعائی کنند . متن این فرمان و نیز حجتی که هر قاضی می‌بایست ذیل آن را امضا و بدان ترتیب حکم کند در تاریخ مبارک غازانی مندرج است . نیز می‌توان دریافت که نحوه عمل -

۱۵۷- بروز این‌گونه دعاوی در زمان ملکشاه سلجوقی نیز موجب آمد که سلطان و خواجه نظام‌الملک هم چنین فرمانی بدهند (تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۲۳۷-۲۳۸). رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد در روزگار هولاکو خان و آباقاخان و ارغون‌خان و گیخاتو خان نیز چنین برلیغی صادر شده بود ولی چون شرایط شرعی و عقلی و عرفی در آن رعایت نشده بود بعلاوه حکام و پیشوایان که بایستی احکام برلیغ را اجرا کنند خود می‌خواستند از این راه املاک بسیار به‌وجوه اندک بخرند و سوءاستفاده آنان جز بدین طریق ممکن نبود ، آن برلیغ را مهممل گذاشتند تا غازان با مشورت قضات بزرگ عالم کامل فرمان خود را صادر کرد و مولانا فخرالدین قاضی هرات - که از علما و افاضل نامدار و قاضی‌القضاة وقت بود - سواد آن برلیغ را مشتمل بر قیودی و شرایطی چند که در آن باب معتبرست نوشت . در اجرای آن نیز مراقبت صورت گرفت (تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۲۴۱-۲۴۲ ، ۲۴۲).

دسیسه‌گران در این سوءاستفاده‌ها چگونه بوده‌است^{۱۵۸}.

در یرلیفی دیگر طرز اثبات مالکیت بایع قبل از بیع بصور گوناگون پیش‌بینی شده‌است. بعلاوه فقط کاتبان دارالقضاء مجاز بوده‌اند که اسناد و قبانه‌ها را بنویسند و سند به‌خط دیگران معتبر نبوده. قاضی هنگام جلوس در دارالقضاء و صدور حکم، براتهای گذشته و بی اعتبار را در طاس عدل - که ظرفی پر آب بوده - می‌شسته‌است. بموجب فرمان هرگاه مورد معامله حصه‌ای از ملکی بوده، این موضوع در سند فروشنده و خریدار ثبت می‌شده. برای گواهیهای بدروغ و فروختن املاکی که در رهن است یا به دیگری فروخته شده مجازاتهای شدید تعیین گشته‌است. قضات مجاز نبوده‌اند بهیچ‌عنوان دانگی از کسی بستانند و اجرت کاتب^{۱۵۹} و دیگر اعضای دارالقضاء در هر مورد معین بوده‌است. قضات بایست تعهد کنند که مطابق فرمان اقدام کنند و گرنه معزول و مجازات می‌شده‌اند^{۱۶۰} چنان‌که قاضی اردبیل جان خود را بر سر این کار گذاشت^{۱۶۱}. رواج شهادت بدروغ موجب آمده‌است که غازان، قضات را به‌نهایت دقت در اظهارات گواهان و تناقض-گویی آنان و کوشش در کشف حقیقت فرمان دهد و هم در باب صلاحیت مزکیان^{۱۶۲}. بعضی از حيله‌گران می‌کوشیده‌اند در خطه‌ای غریب حکمی

۱۵۸- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۲۱-۲۲۵.

۱۵۹- «به هر جتی که به مبلغ صد دینار باشد يك درم بستاند و آنچه بالای صد دینار

باشد تا يك دینار بستاند».

۱۶۰- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۲۵-۲۲۹.

۱۶۱- همان کتاب ۲/۲۳۱.

۱۶۲- همان کتاب ۲/۲۳۱-۲۳۲.

به سود خود به امضای قاضی محل برسانند و بدان تمسک جویند. ناگزیر احتیاط و تحقیق در این گونه موارد هم تأکید شده است. تهیه مجموعه‌ای از مقررات و سوادى از متن هر نوع سند در يك مجلد، و ارسال آن به همه ممالك - که همه کاتبان و قضات احکام را بر وفق آن بنویسند - از دیگر اصلاحات غازان در امور قضائی و اداری است. پیش از این برخی از قضات نادرستکار در يك قصبه به دو غریم، دو مکتوب و حکم مخالف می‌دادند و از هر يك چیزی می‌گرفتند. استناد به این مکتوبهای ناصواب مشکلات فراوانی را بیار می‌آورد. غازان دستور داد در هر محکمه پس از تدقیق در صحت و سقم این مکتوبها، آنرا که خلاف است در طاس عدل بشویند و اگر در حال قضیه فیصله نیابد هر دو مکتوب را نگاه دارند تا طرفین به محاکمه حاضر شوند و حقیقت حال معلوم گردد^{۱۶۳}.

سوء استفاده از املاک وقف و فروختن موقوفات به دیگران و بعد طرح دعوی از طرف ورثه و استناد به وقف‌نامه‌ها یا اقرارنامه‌ها از زمان سلجوقیان مشکلات بسیاری را بیار می‌آورده است. غازان نیز دستور ملک‌شاه و اتفاق علمارا تأیید کرده که «هر ملك که شرعاً در دست متصرفی باشد بسبب آن که عقدی مخالف آن ملکیت ظاهر گردد از او باز نگیرند». گروهی دیگر تولیت خود را در وقف بدون اجازه واقف به دیگران تفویض می‌کردند. این گونه تفویض‌نامه‌ها را نیز باطل کرد^{۱۶۴}.

به فرمان غازان این یرلیفها و دستور عملها را هر ماه يك نوبت در تمام ممالك «علی رؤوس الأشهاد» می‌خواندند که مردم آگاه شوند؛ و برای اجرا

۱۶۳- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۳۲-۲۳۵.

۱۶۴- همان کتاب ۲/۲۳۵-۲۳۶.

به حکام و قضات بصورت کتبی ابلاغ می کردند^{۱۶۵}.

آشفته‌گی کار قضا

پیش از حمله مفلو کسی را شایسته منصب قضا می دانستند و برای این کار می گماشتند که علاوه بر اطلاع از قواعد شریعت، پرهیزگار باشد و متدین. اما بر اثر روی کار آمدن مفلوان در این وظیفه مهم آشفته‌گیهایی روی داد که سالها بعد غازان مجبور شد در این باب بذل توجه کند. رشیدالدین فضل الله این مسائل را بروشنی شکافته است: «در روزگار مفلو چنان اتفاق افتاد که بتدریج مردم را معلوم شد که ایشان قضات و دانشمندان را بمجرد دستار و دراعه می شناسند و قطعاً از علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند بدان سبب جهال و سفها دراعه و دستار و قاحت پوشیده به ملازمت مفلو رفتند و خود را به انواع تملق و خدمت و رشوت نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند و در آن باب یرلیغ صادر کردند». روی کار آمدن این گروه زیانهای بسیار ببار آورد. اندک اندک مردم شایسته و پاک اعتقاد از بیم آبروی خود دست از این کارها کشیدند. رقابتها و منازعات نو خاستگان بی ارج علمارا در نزد مفلو بی اعتبار کرد و همگان را چون ایشان پنداشتند. هر امیر و بزرگی به اقتضای منافع خود حامی یکی از این قاضیان می شد و هر روز کسی به این مقام می نشست. کار به جایی رسید که «عمل قضا را به ضمان می بستند و قاضی ... چون قضا به ضمان و مقاطعه گیرد توان دانست حال بر چه وجه باشد». در روزگار گیخاتو خان و پس از او ملک داشتن مصیبتی بزرگ بود از دست سندسازان و گواهان

مزور و قاضیان رشوه‌خوار و مرافعات پایان‌ناپذیر. مدعیان مالکیت به قباله‌های کهن نامعتبر استناد می‌جستند و گاه مردمی اوباش و بی‌سروپا بودند. برخی از دوتمندان به رعایت آبروی خود و رنج در دسر به ایشان چیزی می‌دادند که به دارالقضاء نروند. کم‌کم این‌گونه حق سکوت گرفتن برای بعضی سودجویان شفای پر درآمد شد. برخی دیگر به مدد کاتبان و مزورنویسان قباله‌هایی کهنه جعل می‌کردند؛ آنگاه به حمایت مفعولی و قوی‌دستی به محکمه می‌رفتند. قاضی نیز از بیم یا بمصاحبت سخنی نمی‌گفت. بعضی ملک دیگران را به یک صدم‌بهای اصلی به مفعولی می‌فروختند. مفعولان که هوس املاک بسرشان زده بود پس از این معاملات نامعتبر خود را مالک حقیقی می‌شمردند و بزور در صدد تصرف ملک بر می‌آمدند. منازعات ملکی - که گاه به شمشیرزدن می‌کشید - به جایی رسید که به قول رشیدالدین فضل‌الله «عموم خلق بر املاک و عِرْس و جان خود ناامین گشتند و قضات متدین از دست آن مفسدان مزور درماندند و قدرت تدارک نداشتند». این نابسامانیها غازان را وادار کرد که در کار قضا تدبیری بیندیشد. از این رو در این زمینه اصلاحاتی کرد و نیز گروهی از مزوران را بقتل رساند تا دیگران به جای خود نشستند^{۱۶۶}.

ستمکاری حکام و مأموران مالیات در ولایات

موضوعی دیگر از مسائل اجتماعی و اقتصادی که رشیدالدین فضل‌الله در کتاب خود آورده است طرز عمل ستمکارانه متصرفان است در ولایات. وی می‌نویسد که پیش از غازان «ولایات را به مقاطعه به حکام می‌دادند» در

برابر مبلغی. حاکم سالی هر چند بار می توانست از مردم مالیات و بجاج می گرفت بخصوص هر وقت ایلچیان از دیوان ایلخان می آمدند هر دفعه به بهانه ای رعایا را می دوشید. به شحنه و بیتکچیان نیز چیزی می داد که همداستان شوند. از آنچه می گرفت هرگز چیزی به خزانه نمی فرستاد. حواله های دولت را نمی پرداخت. در نتیجه بروات در دست طلبکاران می ماند و اعتباری نداشت. وزیر نیز با حکام ولایات هم دست بود و ایشان فقط حواله هایی را می پرداختند که مطابق قرار قبلی وزیر در آن علامتی مخصوص بکار برده بود و گرنه محصلان و ایلچیان با براتهای پرداخت نشده سرگردان می ماندند. استظهار به حمایت وزیر موجب شده بود حکام به انواع ظلم اقدام کنند. از طرف دیگر وجوه دولتی را به مصارفی که بایست نمی رساندند و حقوق و مرسوم اشخاص را نمی پرداختند. هر دم عذر می آوردند که آنچه دارند باید به ایلچیان دیوان که منتظرند بپردازند و این بهانه ای پیش نبود. خوشبخت کسی بود که می توانست طلب خود را به ربع اصل به نواب حاکم بفروشد. رشیدالدین فضل الله شرح می دهد که چگونه حکام با شرکت مستوفیان و بیتکچیان و وزیران مردم را غارت می کردند بخصوص صدرالدین چاوی در وزارت خود «این مفسدت و ناانصافی را به عیوق رسانید».

نتیجه این ستمها پریشانی امور، خالی ماندن خزانه، فقر و نیازمندی مردم و فرار آنها از دیه و خانه به ولایات غریب بود. ایلچیان برای بازگرداندن ایشان می آمدند و بجای استمالت، بستم از آنان مالیات می خواستند یا تعهد می گرفتند. اما «هرگز رعیت را با مقام خود نتوانستند برد و آنچه در شهرها مانده بودند اکثر در خانه ها بسنگ بر آورده بودند یا تنگ بار کرده و از بسام خانه ها آمد شد کردند و از بیم محصلان گریخته».

محصلان به راهنمایی برخی اشخاص، مردم را از گوشه‌ها و زیرزمینها و باغها و خرابه‌ها می‌کشیدند و اگر نمی‌یافتند زنانشان را می‌گرفتند و به پای از ریسمان می‌آویختند و می‌زدند. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که به چشم خود دیده‌است رعیتی هنگام فرار از پیش محصلان خود را از بام به زیر انداخته‌است. در یزد چنان شده بود که در همه دیه‌های آنجا آفریده‌ای دیده نمی‌شد^{۱۶۷}. معدودی که مانده بودند دیده‌بانی داشتند و تا او از دور کسی را می‌دید همگان در کاریزها و میان ریگ پنهان می‌شدند. در اکثر شهرها مردم از بیم آن که ایلیان را به خانه‌های ایشان فرود می‌آوردند در خانه‌های خود را از زیر زمین می‌کردند باراه‌گذرهای باریک «وچنان شد که کس خانه نمی‌یاریست ساخت و آنها که ساخته بودند گورخانه می‌کردند و اسم رباط و مدرسه بر آن می‌انداختند و مع‌هذا فایده نمی‌داد»^{۱۶۸}. ایلیچها به هر خانه که فرود می‌آمدند خانه را خراب می‌کردند، درها را می‌سوختند و آنچه بود می‌بردند^{۱۶۹}. باغها را خراب می‌کردند. درختها را

۱۶۷- بنا بر روایت رشیدالدین فضل‌الله، به سال ۶۹۱ هـ. که علی خواجه پسر عمر شاه سمرقندی حاکم یزد بود یکی از مالکان به دیه فیروزآباد رفت از دیه‌های بزرگ آن ولایت تا بابت حاصل خود چیزی بگیرد. «در سه شبانروز هیچ آفریده از کدخدایان بدست نتوانست آورد و هفده محصل صاحب برات و حوالت در میان دیه نشسته بودند و دشتبانی و دورعبت را از صحرا گرفته بودند و به دیه آورده و به ریسمان درآویخته می‌زدند تا دیگران را بدست‌آورد و ماکولی جهت ایشان حاصل‌کنند و قطعاً میسر نشد» تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۲۵۱.

۱۶۸- همان کتاب ۲/۲۵۷.

۱۶۹- رشیدالدین فضل‌الله مثالی می‌آورد که در سال ۶۹۵ هـ. سلطان شاه پسر نوروز

برای نیزه درست کردن و در زمستان برای سوختن می‌بریدند. اگر درباغی کاریزی بود و چارپایی در آن می‌افتاد یا رخنه‌ای بود و چارپا ازان بیرون می‌رفت، صاحب باغ را می‌گرفتند و چند برابر بهای چارپارا از او می‌ستدند. حکام از این راه نیز از مردم چیزی می‌گرفتند که ایلچی را به‌خانه آنان فرود نیاورند یا «هرسال به‌بهانه ایلچیان چندین هزار زیلو و جامه‌خواب و غزغان^{۱۷۰} و اوانی و آلات مردم می‌بردند»^{۱۷۱}.

→

و مادرش، در عهد سلطنت او، در خانه یکی از ائمه بزد فرود آمدند و پس از چهار ماه که رفتند چیزی در آن خانه نگداشته بودند از جمله در خانه‌ای که قریب پنجاه هزار دینار قیمت داشت بیش از دوهزار دینار درهای بغایت لطیف و پاکیزه را سوخته بودند. این حال مفتی‌شهر بود، احوال اهالی و آحاد و رعایا خود معلوم است، تاریخ مبارک‌غازانی ۲۵۰/۲ نیز رک: ۳۵۷/۲ که هم در بزرگ‌متعلقان‌شحنه هفتصدواند خانه را تصرف کرده بودند.

۱۷۰- غزغان، غزغن، غزغند لغتی است ترکی مغولی بمعنی دیگ طعام‌پزی (فرهنگ

. فارسی).

۱۷۱- تاریخ مبارک‌غازانی ۲۴۳/۲-۲۵۱؛ نیز رک: ۲۵۶/۲-۳۵۸: «چربیان (لغتی است مغولی، اسم گروهی) را صنعت آن بود که به‌هروقت که ایلچی رسیدی پیشرو او را در پیش گرفته به‌در خانه‌ها می‌رفتند که این‌جا فرو می‌آیند و چیزی می‌ستدند و در آن روز کمابیش دوپست خانه باز می‌فروختند و عاقبة الامر در خانه یکی که با وی رنجش داشتند فرو آوردند تا دیگر از ایشان بترسند... در هر محله‌ای که ایلچی فروآمدی خلق آن‌جا به‌بیک‌بارگی در زحمت و عذاب می‌افتادند چه غلامان و نوکران ایشان از بسام و در خانه‌های همسایگان در می‌رفتند و چیزها که می‌دیدند بر می‌گرفتند و کبوتر و مرغان ایشان را به‌تیر می‌زدند و بسیار بود که تیر بر اطعالم مردم آمدی و هرچه از ماکول و مشروب و جنس علف چهارپای یافتندی از آن هر آفریده‌ای که بودی ربودندی و

←

این است گوشه‌ای از احوال مردم در ولایات و ستمهایی که می‌کشیدند. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «روزی مردی پسر از کدخدایان صاحب ناموس به دیوان آمد و می‌گفت: ای امرا و وزرا و حکام، روا می‌دارید که من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من به سفرند و هر یک عورتی جوان در خانه گذاشته و دختران نیز دارم و ایلچیان به خانه من فرو آمده‌اند همه جوانان چابک و خوبروی و مدتی شد تا در خانه منند و آن زنان ایشان را می‌بینند به من و فرزندان به سفر رفته قناعت نتوانند نمود. و چون با ایلچیان در یک خانه‌ایم من شبانروزی ایشان را نگاه نتوانم داشت و بیشتر مردم را همین حالت واقع است چنان که می‌بینیم. چون تدبیر بر این نمط است تا چند سال دیگر در این شهر یک بچه حلال‌زاده بدست نیاید و تمامت ترک‌زاده و یکدش باشند^{۱۷۲}... آن مرد پیر آن حال می‌گفت و می‌گریست و در آن امرا و

→

خلایق در آن زحمت گرفتار و هر چند فریاد و فغان می‌داشتند هیچ آفریده از امرا و وزرا و حکام به فریاد نمی‌رسید».

۱۷۲- دنباله مطلب چنین است: «و بدین حال حکایتی چند تمثیل تقریر کرد که در عهد سلاطین سلجوق حدود نیشابور سلطان نشین بود و امرا و ترکان در خانه‌های مردم فرو آمدند و نه بدین علامت که این زمان هست. روزی ترکی در خانه‌ای نزول کرد و زن خانه خدا نومروس و پاکیزه بود. ترک طمع در وی کرد و خواست به بهانه‌ای مرد را بیرون فرستد. مرد واقف حال بود و بیرون نمی‌رفت. ترک مرد را می‌زد که اسپ مرا ببر و آب ده. آن عورت اسپ را بر دست گرفته به کنار آب می‌برد. چنان‌که عادت مروسان باشد، جامه‌های پاکیزه پوشیده بود و خود را آراسته. اتفاقاً سلطان می‌گذشت و نظرش

←

وزرا هیچ اثر نکرد» ۱۷۳ .

غازان در طرز جمع‌آوری مالیات نیز اصلاحاتی کرد . بهترین راه تأمین رفاه مردم را در آن دید که حکام محلی و بیتکچیان را از نوشتن هرگونه حواله برسر رعایا ممنوع دارد و فرمود حاکم متخلف را به یاسا رسانند و دست بیتکچی را که براتی نویسد ببرند . از دیوان بیتکچی خاص فرستاد که آمار روستاها و حدود عایدی و مالیات سابق آنها را معین کند بی زیاده و نقصانی . این اطلاعات و نیز صورت املاک متصرفی اشخاص را در دفتری نوشتند و برای هر ولایت یک بیتکچی معین کرد که ملازم دیوان بزرگ بود . وی در اول هر سال براتها را بموجب دفاتر ثبت، به نام هر ده می نوشت . پس از تأیید براتها را به ولایت می فرستاد و رعایا مالیات مقرر را به دو قسط به صاحب جمع هر ولایت می دادند که برخی را بصورت پول نقد به حواله داران می پرداخت و باقی را نقد به خزانه می سپرد . بدین طریق مردم از مقدار مالیاتی که مقرر بود باخبر بودند و می دانستند زیادتر از آن نبایست بدهند بخصوص که مجازاتهای سخت در

→

بر آن عورت افتاد . او را پیش خواند و از وی پرسید که چگونه است که تو زنی نوعروس اسپ بردست گرفته و می بری تا آب دهی؟ زن گفت: بواسطه ظلم تو . سلطان تعجب نمود و از کیفیت حال پرسید . آن قصه خود بشرح را بازگفت . آن سخن در سلطان اثر کرد و او را از آن حال غیرت آمد و فرمود که مین بعد هیچ آفریده از حشم در نیشابور فرو نیاید و تمامت امرا و اتراک هر یک جهت خود در حدود آنجا خانه سازند و شادباخ نیشابور که این زمان شهرت بدان سبب ساختند .

انتظار متخلفان بود. حاکم یکی از نواحی همدان - که این فرمان را سست انگاشته و اجازه داده بود بیتکچی براتی چند بر ولایت بنویسد - به مرگ محکوم شد و دست بیتکچی را بریدند. رؤسا و کخدایان دیه‌ها نیز مجاز نبودند چیزی زیادتر از حد مقرر از رعایا بستانند و سهم پرداختی هر کس معین و در دفترهای دیوان ثبت بود.

رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد در نتیجه این تدبیرها مردم آسوده شدند و مالیات خود را بطور مرتب می‌پرداختند. شهرها آبادی از سر گرفت. رعایا به وطن مألوف بازآمدند و بهای خانه‌ای که صد دینار بود به هزار دینار رسید. بر اثر وصول عایدات، با همه مخارج دوات، خزانه از جنس و نقد پر بود زیرا راه برات نوشتن حکام و متصرفان - که منشأ ظلم و فساد بود - بکلی مسدود شد و کسی حق نداشت «یک من گاه و حبه‌ای زر در برات کند»^{۱۷۴}.

متن فرمانی که غازان به سال ۷۰۳ هـ. در این باب صادر کرده است در تاریخ مبارک‌غازانی مسطورست و حاوی اطلاعات مفید بسیار. در ابتدای یرلیغ از مفاسد گذشته در موضوع وصول مالیات، و اصلاحات‌غازانی بتفصیل یاد شده است؛ و نیز در آن می‌خوانیم که چون نوشتن براتها و به‌صحه رساندن آنها مستلزم وقت بسیار بوده مقرر شده است تمام کتب و دفترهای مربوط به ولایات را در کتابخانه متصل به خانقاه تبریز جمع کنند که در مواقع ضرورت مرجع و مورد استناد باشد و از روی آنها نسخه بگیرند. نصب لوحه‌های فلزی و گچی حاوی شرط‌نامه‌ها و مقررات

مربوط بر در دیه یا مسجد و بر مناره پیش‌بینی شده‌است. این لوحه‌ها را برای اطلاع یهود و نصاری بر در معابدشان و برای آگاهی صحرائشینان بر میلی قرار می‌داده‌اند. شرح اقسام وجوه‌العین هر ولایتی که بر این لوحه‌ها می‌نوشته‌اند و موعد ادای آنها و «کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیر و سردسیر شتوی و صیفی» در تاریخ‌غازانی آمده‌است. در فرمان تصریح شده که در هر ولایت که به‌خواتین و خانزادگان و امرا داده شده یا به اقطاع به‌لشکر سپرده‌اند نیز این مقررات باید اجرا شود «تامتصرفان مذکور به‌دل خود متوجهات دیوانی زیادت ازان نتوانند ستد و اهل آن موضع نیز در زحمت نباشند»^{۱۷۵}.

رشیدالدین فضل‌الله بصراحت نوشته است که در روزگار مفلول

«کاوخ و خاشاک را در نظر حکام و غیرهم اعتبار بود و رعایا را نه و خاشاک شوارع آن کوفتگی نمی‌یافت که رعیت». آنگاه از اهتمام غازان در محافظت و رعایت رعایا و دفع ظلم از ایشان سخن می‌راند و خطابه‌های صریحی که در این باب با امرا و لشکریان می‌کرده‌است^{۱۷۶}.

مظالم ایلچیان

در حکومت مفلولی يك دسته از عملة ظلم ایلچیان بوده‌اند. هريك از خواتین، امیرزادگان، امرای اردو، شحنة و هرکس دستش به‌جایی بند بود به‌ولایات ایاچی می‌فرستاد. این فرستادگان نیز هرکار می‌خواستند به‌زور انجام می‌دادند. هرکس بادیگری خرده‌حسابی داشت با دادن چیزی به

۱۷۵- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۵۷-۲۶۷.

۱۷۶- همان‌کتاب ۲/۲۶۸-۲۶۹.

قدرتمندی بر سر طرف خود ایلچی می‌برد و با او هرچه می‌خواسته می‌کرد. کم‌کم عده ایلچیان در شهرها، یامها، راهها از مسافران زیادتر شد «چنان‌که همواره در هر شهری زیادت از صد و دویست ایلچی در خانه رعایا و ارباب فرو آمده بودندی»^{۱۷۷}. در منازل بین راه اسب گیر نمی‌آمد. ایلچیان علوفه و اسب و مال مردم را مصادره می‌کردند و در راه به دیگران می‌فروختند. راهزنان نیز برای پیش‌بردن مقصود خود و غارت کاروانیان بصورت ایلچیان در می‌آمدند و کاروانها حتی ایلچیان را می‌زدند. گاه میان ایلچیان نزاع در می‌گرفت و آنچه بدست آورده بودند از یکدیگر می‌ربودند. با کثرت ایلچیان قلابی، انجام دادن مأموریت ایلچیان حقیقی، از جمله وصول عایدات، متعذر بلکه محال بود بخصوص که دسته اول گاه دویست سیصد تا هزار سوار از دوستان و خویشان و هر جنس مردم به اسم نوکر با خود می‌بردند که مغلوب حریفان نشوند و دریامها اسب گیر بیاورند. رفتار ایلچیان در شهرها نیز پیش از این عرض شد. نتیجه همه این کارها فشار روزافزون به مردم بود که بر مال و جان خود ایمن نبودند^{۱۷۸}.

غازان ناگزیر شد چاره این کار را بکند. در هر سه فرسنگ یامی نهاد با پانزده سر اسب و آن را به امیری سپرد و مخارجش را تأمین کرد که متعرض کسی نشود. یامچیان فقط در برابر فرمان مخصوص اسب به ایلچیان می‌دادند. اعزام ایلچی را محدود کرد که جز بضرورت نروند و آن

۱۷۷- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۵۶.

۱۷۸- همان کتاب ۲/۲۷۰-۲۷۴ نیز رک: جامع التواریخ (ب) ۲۱۱-۲۱۲؛ اصلاحات

هم از طریق که «نه دبه بینند و نه شهر» و دستور داد خبرهای فوری بوسیله مکتوب و پیکان سریع فرستاده شود و سرعتی نیز در امر ارتباطات پدید آورد. مخارج راه از خزانه به ایلچیان نقد داده می‌شد که از مردم چیزی نستانند و جز شخص غازان کسی حق نداشت به جایی ایلچی فرستد. موجب یرایغ «در شهرها ایلچی‌خانه‌ها ساختند و فرش و جامه خواب و مایحتاج ترتیب کردند تا آنجا فرومی‌آیند و وجهی معین کرد تا در عمارت ایلچی‌خانه صرف کنند» و مزاحم احدی نشوند. بدین ترتیب مردم از ستم ایلچیان رهایی یافتند^{۱۷۹}.

سوءاستفاده از فرمانها و احکام

یکی از مشکلات مهم اداری و اجتماعی در روزگار مغول موضوع کثرت صدور یرلیغها و پایزه‌ها بود. به روایت رشیدالدین فضل‌الله چنین رسم شده بود که «خلق عالم هر یک به امیری التجا می‌کردند و بر حسب ارادت خویش یرلیغی می‌ستدند». این یرلیغها - که از طرف سلطان و دیگران در حالات مختلف صادر می‌شد و بستگی به مقصود درخواست^{۱۸۰} نده داشت - اکثر باهم متضاد بود. گاه اشخاص نویسندگان را می‌فریفتند و متن دستور را بصورت مطلوب خود درمی‌آوردند. گاه بیتکچیان رشوه‌ای می‌گرفتند و بی‌دستور امرای بزرگ یرایغ می‌نوشتند و مهر می‌زدند. و فور یرلیغها و نشر آنها در میان مردم موجب آمده بود که هر کس بنوعی از آنها سودجوید. در حقیقت تمشیت کارهای مملکت و رعیت به یرایغهای گوناگون منجر

می‌شد و اختلافات بسیار بروز می‌کرد. به همین سبب قضات نیز نمی‌توانستند مرافعات را فیصله دهند زیرا مستندات با هم متفاوت بود. از این رو هر ایلخانی جلوس می‌کرد در صدد برمی‌آمد یرلیغهای پیشین را جمع کند. اعزام ایلچی برای این مقصود هم مخارج زیادی را موجب می‌شد و هم آزارِ مردمان را. دارندگان یرلیغها نیز با رشوه‌دادن و انواع وسائل می‌کوشیدند دستور پیشین را از دست ندهند. همین حال را داشت پایزه‌ها - که لوحه‌ای حاکی از ابراز عنایت ایلخان مغول به خواص بود.

غازان دستور داد یرلیغها فقط در حال هشتمیاری عرضه شود^{۱۸۰} تا فرمانی خلاف مصلحت و بی‌تأمل صادر نگردد. بعلاوه برای بررسی مجدد و اصلاحات لازم در آنها قبل از تمغازدن^{۱۸۱} مراحل معین کرد. مسؤولان امر نیز موظف شدند یرلیغ را ببینند و بر آن صحه نهند. متن فرمانها نیز در دفترهای سالانه ثبت می‌شد که هم خلاف دستورهای پیشین حکمی صادر نگردد و هم در موارد اختلاف صورت اصلی فرمان موجود و محل استناد باشد. غازان تمغاها را از دست بیتکچیان گرفت و محفوظ داشت. برای مقاصد مختلف مهرهایی ساخت که امکان هیچ تقلبی نباشد. چون ممکن بود بررسی یرلیغها وقت بگیرد و کار مردم معوق بماند دستور داد متن مصوبی بسته به حوائج گوناگون برای یرلیغها قبلاً فراهم شود و در دفتر «قانون الامور» ثبت گردد تا بعد ازان احکام را بر وفق آنها بنویسند

۱۸۰- خواجه نظام‌الملک طوسی نیز به این موضوع توجه داشته‌است؛ رک: سیاست‌نامه

۱۱۱، تصحیح هیوبرت دارک، تهران ۱۳۴۰.

۱۸۱- تمغازدن: مهر زدن.

و اگر به اقتضای مورد زیادت یا نقصان چند لفظ لازم آید آن تغییر اندک را به عرض برسانند .

غازان پس از این دقتها در صدور و ضبط فرمانها ، انواع پایزه‌ها را نیز با مشخصات متفاوت معین کرد که هر کس پس از انجام دادنِ مأموریت آن را پس دهد. آنگاه دستور داد همهٔ یرلیغها - که پیش از این تاریخ صادر شده - باطل است مگر به دیوان دهند و دوباره تأیید شود. مهلتی شش ماهه نیز معین نمود که پایزه‌های کهن را تسلیم کنند . بدین ترتیب یرلیغهای ناسخ و منسوخ و پایزه‌ها جمع‌آوری شد و راه سوءاستفاده از آنها نیز مسدود گشت^{۱۸۲} .

راهزنان

رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که پیش از غازان مردم از دستِ راهزنان در راهها و سفرها ایمنی نداشتند بخصوص که جماعتی از اهل شهرها و روستاها با دزدان پیوستگی داشتند ، برای آنان جاسوسی یا راهنمایی می‌کردند و اجناس دزدی را بفروش می‌رساندند. دردستگاههای حکومت نیز دزدان به حمایت گروهی مستظهر بودند. ضعف روحیهٔ کاروانیان و تفرقهٔ ایشان - که هنگام حملهٔ دزدان یکدیگر را یاری نمی‌کردند - راهزنان را گستاخ‌تر می‌کرد . راهداران نیز بجای حفظ مال و جانِ مسافران با دزدان همکاری می‌کردند و قافله‌ها را به بهانه‌ای متوقف

۱۸۲- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۹۱-۲۰۰؛ نیزرک: جامع التواریخ (ب) ۳۱۰: اصلاحات

می‌داشتند تا دزدان آگاه شوند و بر سر راه روند. بدین ترتیب نه کسی در امان بود و نه کالایی به مقصد می‌رسید.

غازان دستور داد دزدان و همدستانشان را بیاسا رسانند و برای کسانی که از حمایت کاروانیان در برابر دزدان خودداری کنند نیز کیفری معین کرد. امیری را برای اجرای این فرمان برگزید و گروهی را سخت مجازات نمود. راهداران معتبر را نیز در برابر بازر مختصری که بنسبت چارپایان می‌گرفتند^{۱۸۳} مسوول قرارداد که «اگر قطع افتد هر راهدار که به آن موضع نزدیک‌تر باشد دزد را بدست آورد و الا از عهده مال بیرون آید». در راهها نیز میلهایی به سنگ و گچ ساخت و لوحی با ذکر عده راهداران آن موضع و شرایط بیاسا به نام لوح عدل، تهر کس نتواند مانند سابق به هر جا بخواهد بعنوان راهدار بنشیند و از مردم چیزی بستاند. مقرر شد در دیه‌ها، هر جا در حوالی آن دزدی هست، کاروانیان در خیل‌خانه‌ها فرود آیند که مصون باشند. امیری نیز مأمور این مهم شد که اسامی همه راهداران در نزد او بود و قریب ده هزار تن از لشکریان به این کار مشغول شدند که مسافران ایمن باشند. اندک‌اندک آسایشی پدید آمد و اگر سرقتی صورت می‌گرفت دزدان و اموال را بدست می‌آوردند و بیاسا می‌رساندند^{۱۸۴}.

ناامنی در شهرها

در حکومت مغول که قانون زور حکمفرما بود در شهرها نیز مردم

۱۸۳- «به هر چهار سر دراز گوش که بار بسته کاروان باشد نیم آقچه و به هر دوسر

شتر نیم آقچه». آقچه: زر یا سیم مسکوک.

۱۸۴- تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۲۷۷-۲۸۱.

امنیتی نداشتند . حتی کارِ باج گرفتن و زورگفتن به جایی رسیده بود که به قول رشیدالدین فضل الله «هر بزرگ معتبر صاحب ناموس و خواجه که در بازار رفتی بجهت معامله ای و استحمام ، چند خربنده پیرامن او درمی آمدند و می گفتند که ما را چندین زر بایدداد که امروز وجه شاهد و شراب و مطربان و نان و گوشت و حوائج و دیگر مایحتاج ما باشد بکار می آید و ترا می باید داد و اگر ندادی یا عذرگفتی سفاقت می کردند و عاقبة الامر با زر می ستند یا او را بسیار می زدند و بسیار بودی که زرنداشتی و قرضی بایستی کرد و زر و عرض و ناموس رفته از بازار بیرون بایستی آمدن». بر سر بازارها دسته دسته شتربانان ، قاصدان ، پیکان و دیگران ایستاده اشخاص را بدین ترتیب در روز روشن لخت می کردند و به روایت رشیدالدین «تمامت به خواتین... و امر [ای مفعول] تعلق داشتند» و کسی از بیم ایشان جرات اعتراض و مقاومت نداشت. در عیدها و مراسم این دسته با چارپایان آراسته به در خانه بزرگان می رفتند . اگر صاحبخانه حاضر بود آنچه می خواستند باصرار می گرفتند «و صد هزار هرزه و هذیان می گفتند و دشنام می دادند تا زیادت بستانند و بالضروره هم عرض می بردند و هم چیزی می ستند». اگر صاحبخانه نبود آنچه بدست می آوردند می بردند و پیش شراب فروشان به گرو می گذاشتند . جامه هایی را که ربوده بودند می پوشیدند. صاحبخانه بعد بایست چند برابر پول می داد تا اثاث و لوازم خود را بازگیرد. «هر سال پنج شش روز پیش ازان روزهای معهود و پنج شش روز پس ازان هیچ آفریده در میان راهها نیارستی گذشت که او را در پیچیدندی و هر چه لایق چنان قوم باشد با وی کردند و بدین شیوه ها بر در دکانها گردیدندی و از دست بی راهی ایشان بازار عاطل شدی» .

نکته قابل ملاحظه آن که ارباب قدرت از حرکات بی رسم نوکرانشان

لذت می‌بردند. کم‌کم دیگر اشخاصِ مفتخوار هم به خربندگان و شتربانان و پیکان پیوستند و «بر هر خربنده‌ای ده بیکار و رند و آتشرانی جمع می‌گشتند و به‌جایی رسید که دفع و تدارک آن از جمله مشکلات بود». غازان ناگزیر دستور داد «هر خربنده و شتربان و پیک که از کسی چیزی خواهد اورا بیاسا رسانند» و در عیدها و نوروزها هر وقت که آواز جرس و درای شتران و استران ایشان بلند می‌شد، به‌چماق سر و دست و پای این گروه را می‌شکستند. به‌عموم مردم هم اعلام شد که چیزی به خربندگان و شتربانان و پیکان و دیگران ندهند. بدین شیوه «عالم از شر ایشان ایمن گشت»^{۱۸۵}.

در شهرها مفاسد دیگر نیز کم نبود. شراب‌نوشی و بدمستی در معابر رواج داشت. مستان به‌نزاع می‌پرداختند و یکدیگر را مجروح و گاه هلاک می‌کردند. فسق و فجور و نواط رواج داشت. در شهرهای بزرگ زنان فاحشه را در پهلوی مساجد و خانقاهها و خانه‌های هر کس در ملا علم می‌نشانند. کنیزکان را که از اطراف می‌آوردند به خراباتیان می‌فروختند که بهای بیشتر می‌دادند و آنان را با جبار و اکراه به کار برد و می‌داشتند. بدین سبب است که غازان یرلیفی صادر کرد و مستی کردن در معابر را ممنوع داشت. هر جا مستی می‌دیدند می‌گرفتند و اورا برهنه می‌کردند و در میانه بازار بر درخت می‌بستند که مردم بر او بگذرند و متنبه شود. در ضمن کسی مجاز نبود به تفحص در خانه اشخاص برود تا مبادا عوانان راهی برای زحمت مردم پیدا کنند. در منع فسق و فجور و لواط هم

دستورها داد. در فرمانی دیگر نوشت: «خرابات نهادن و زنان فاحشه نشانیدن اصلاً کارِ محظور و مذموم است و دفع و رفع آن از واجبات و لوازم لیکن چون از قدیم الایام باز جهت بعضی مصالح در آن باب اهمال نموده‌اند و آن قاعده مستمر گشته دفعهٔ واحده منع آن متمشی نگردد بتدریج سعی باید نمود تا بتائی مرتفع گردد». اما فروش کنیزکان را به خرابات - در صورت عدم تمایل آنان - منع کرد و بخصوص مقرر داشت زنانی را که می‌خواهند از خرابات بیرون آیند مانع نشوند و «ایشان را در هر پایه و هر جنس قیمتی معین فرمود تا بدان بها ایشان را بخرند و از خرابات بیرون آرند و به شوهری که اختیار کنند بدهند»^{۱۸۶}.

ضعف پول

مشکل اقتصادی دیگری که مردم با آن روبرو بودند اختلال عیار زر و نقره و تفاوت مسکوکات در جاهای مختلف و سوءاستفاده‌ها از این کار بود چندان که پول نقد ارزش و اعتبار خود را از دست داده بود و «بازرگانان از راه ضرورت به قماش تجارت می‌کردند». هر کس پولی در دست داشت به کمتر از ارزش واقعی آن می‌توانست آن را بکاربرد آن هم به هزار زحمت بخصوص در روستاها و صحراها که مردم در معامله با مسکوک تردید می‌کردند. رشیدالدین فضل‌الله نوشته‌است که غازان فرمان داد در تمام ممالک سکه‌هایی واحد با نام خدا و رسول و نشان خاص به نام او زدند.

۱۸۶- تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۱۷۵، ۲۲۵-۲۲۶، ۳۶۴؛ مکاتبات رشیدی ۹۰، تصحیح

عیار سکه‌های رایج را یکسان کرد و در این باب دقت بسیار نمود. زر و نقره مفشوش و سکه‌های دیگر را جمع‌آوری کرد. در نتیجه پول ارزش خود را بازیافت و معاملات با آن رواج گرفت^{۱۸۷}.

آشفته‌گی در معاملات

نظیر چنین مشکلی در مقیاس اوزان از قبیل پیمانانه و قفیز و تفرار و غیر آن و نیز در میزان طول یعنی گز بود. اختلاف مقیاسات مشکلات بسیاری را در معاملات بوجود آورده بود. معامله‌گران به‌غریب و کسانی که زور نداشتند ظلم می‌کردند و قوی‌دستان هر چیز را «به‌زخم چوب تمام و زیادت نیز می‌ستند». رشیدالدین پس از بیان این معایب و ضررهای ناشی از آن، فرمان‌غازان را - که در باب این‌همه دو موضوع صادر شده - نقل کرده است. این فرمان خواندنی است بخصوص دقایقی که در آن مورد ملاحظه قرار گرفته است. بموجب یرلیغ‌غازان مقرر شد وزن تبریز در همه‌جا معمول گردد. سنگهایی از آهن به‌وزنهای مختلف معین شد که هر یک دارای مهر و نشان خاص بود. پیمانانه‌ها در همه‌جا یکسان گشت. کپله‌های ده‌منی برای انواع حبوبات جداگانه رایج گردید زیرا «بعضی از بعضی سبک‌تر و سنگین‌ترست». گز تبریز نیز ملاک عمل قرار گرفت. همه واحدها و مقیاسات مذکور به‌نشانه‌ها و مهرهای خاص مشخص شد که فقط آنها مجاز باشد و کسی نتواند چیزی از خود بسازد و تقلب کند^{۱۸۸}.

۱۸۷- تاریخ مبارک‌غازانی ۲/۲۸۲-۲۸۶.

۱۸۸- همان کتاب ۲/۲۸۶-۲۹۱.

رسم اقطاع

از موضوعات قابل مطالعه در تاریخ ایران یکی رسم اقطاع است و اثرات اقتصادی ، کشاورزی و اجتماعی آن^{۱۸۹} . رشیدالدین فضل‌الله در باب اقطاع در روزگار غازان اطلاعات سودمندی بقلم آورده است .

قبل از غازان لشکر مغل مرسوم و حقوقی نداشتند . تهیه سلاح هم باخودشان بود و هنگام صلح مائیات نیز می‌پرداختند . بعدها از جمله در اوائل عهد غازان برای لشکریان حواله‌هایی به ولایات صادر شد . مغل برای وصول حواله‌ها شدت عمل و خشونت بخرج دادند و بر رعایا ستم می‌کردند . از طرفی حکام و متصرفان نیز حواله را بموقع نمی‌پرداختند . در نتیجه بر آنها در دست لشکریان می‌ماند یا آنها را به نیمه‌بها به ایداجیان می‌فروختند . مردم گرفتار ظالم می‌شدند و به اشکر هم چیزی نمی‌رسید .

چهارپنج ساله اول حکومت غازان نیز وضع به همین منوال خراب بود . دستور او - که ارتفاع هر ولایت را در انبار ریزند و به شحنة ولایت بسپرنند تا حواله‌ها را نقد بدهد - نیز مشکلی را نگشود . لشکریان اظهار بی‌چیزی می‌کردند و به هر بهانه بخصوص هنگام لشکر کشیها مردم را آزار می‌دادند و چیزی می‌گرفتند ، هر که زورش بیشتر برخوردارتر . غازان به سال ۷۰۳ هـ . بموجب فرمانی ولایاتی را که محل بیلاق و قشلاق سپاهیان

۱۸۹- Ann k.S., Lambton, The Evolution of the Iqtā'in Medieval

Iran," *Iran (Journal of Persian Studies)*, vol.5 (1967), pp. 41-50.

بود به اقطاع به هر هزاره داد تا همگان به يك نسبت بهره‌مند شوند. در فرمان غازان جزئیات مقررات اقطاع مذکورست از سهم رعیت و چریک و دیوان و حقوق آب و زمین و مرتع و غیره. بخصوص تأکید شده که «رعایای هر دیه در موضع خود زراعت کنند» تا لشکریان به اسم آن که زمین اقطاع ایشان است رعایا را اسپر خود ندانند و نیز رعایت احوال ایشان و حقوق مردم دیه‌های مجاور بکرات سفارش شده است. بموجب همین فرمان صدور هر نوع براتی به اقطاعات ممنوع شد. حصه هر هزاره بتوسط اهل خبرت به صده و دهه تقسیم و به افراد تسلیم شد و در دفترها ثبت گردید. در مقابل هر يك نفر چریک موظف بود پنجاه من تبریز محصول به انبار خاص تحویل دهد. برای تشویق اقطاع داران به آبادانی مقرر گردید هر سال زراعت هر کس بررسی شود تا آن کس که در عمران کوشیده مورد لطف قرار گیرد و کسانی که تقصیر ورزیده‌اند مؤاخذه شوند. زمینهای واگذاری قابل فروش و بخشش نبود. در صورت فوت کسی برای تفویض حصه او به دیگران صورتهای مختلف پیش‌بینی شده بود. زیادت‌طلبان و کسانی که حساب‌عایدی خود را درست عرضه نمی‌کردند و نیز دیگر تخلف‌کنندگان مجازات می‌شدند. مقصود از صدور این فرمان از يك طرف چشم و دل لشکر را سیر کردن بود و بی‌نیاز کردنشان از حواله‌های خزانه و مصون داشتن مردم از تعدیات ایشان، و از طرف دیگر تشویق به کشاورزی و زراعت و آباد کردن نواحی مملکت^{۱۹۰}.

اقطاع دادن به لشکریان دست‌غازان را برای اصلاحاتی در امور

سپاه مفل و تازیك گشود . پادگانهایی در جاهای مختلف ایجاد کرد تا در موقع ضرورت محتاج لشکر خواستن از نواحی دور دست نباشد . در سرحدات قوایی مستقر نمود و همه را جامگی و اقطاع داد . برخی از افراد مفل فرزندان دیگر خانواده‌ها را به اسیری می‌گرفتند و می‌فروختند یا از بی‌چیزی فرزندان خود را بفروش می‌رساندند . غازان از سر غیرت دستور داد اینان را بخرند و قریب يك تومان (ده هزار نفر) شدند و لشکری خاص از ایشان بوجود آمد^{۱۹۱} .

ترویج کشاورزی و مسأله زمینهای بایر

غازان علاوه بر آن که از طریق اقطاع دادن ولایات به لشکریان در صدد عمران برآمد به کارهای دیگری نیز در این زمینه دست زد . بخصوص که در استیلای مفل همه بلاد ویران شده بود . رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد : «از راه تتبع تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز ممالک خراب‌تر از آن که در این سالها بوده نبوده خصوصاً مواضعی که لشکر مفل آنجا رسیده چه از ابتدای ظهور بنی‌آدم باز هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چنگیز خان و اوروغ او مسخر کرده‌اند و در تحت تصرف آورده میسر نگشته و چندان خالق که ایشان کشته‌اند کس نگشته ... بر جمله اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و در این عهدها هرگز کسی در بند آبادان کردن آن نبوده»^{۱۹۲} . وضع کشاورزی

۱۹۱- تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۱۰-۳۱۲ .

۱۹۲- نویسنده جهانگیری اسکندر و چنگیز را مقایسه می‌کند و می‌گوید اسکندر به

در ولایات بسیار خراب بود . رعایا بی‌چیز بودند و نمی‌توانستند به‌گاو و تخم خود زراعت کنند . بذری اندک را که از دیوان می‌گرفتند وقتِ گرانیِ غله خرج می‌کردند و کسی در فکر بی‌چیزی و نیازمندیِ ایشان نبود . این وضع هم به‌رعایا زیان می‌رساند و هم به‌دیوان . غازان برای حل این مشکل مبلغی از عوائد حاکم و مقاطع را برای تقاوی اختصاص داد و سهم ایشان و حصهٔ دیوان را از قرار سه یک معین کرد . نخست بعضی از متصرفان به‌گمان آن‌که وضع مانند سابق است نه‌به‌گاو و تخم دادن توجهی کردند و نه به‌فکر آن بودند که سهم دیوان را بایست داد . از این رو بهانه‌ها آوردند که مسموع نیفتاد . کم‌کم دستور غازان اجرا شد . در جاهایی هم که متصرفان بحیله بدررا تلف کرده بودند دوباره به‌زارعان تخم دادند . بمرور آبادانی و ارزانی پدید آمد .

در مورد دواب و طیور هم - که به‌هرکس سپرده بودند و به دیوان تعلق داشت - قرار بر سه یک نهادند . با تدبیر اخیر دواب و طیور مردم هم

→

هرجا می‌رسید مردم زود تسلیم می‌شدند و او آن ناحیه را می‌گشود و می‌گشت . بسلاسه عمرش کوتاه بود و فرزند و ذریه نداشت ازین رو پس از رفتن او نواحی مفتوحه دوباره به‌حال اول برمی‌گشت . ولی چنگیز کشورهای وسیعی را بتدریج مسخر کرد و پس از او فرزندان او کار وی را تکمیل کردند و «بسیار خلق ولایات باطول و عرض را چنان قتل کردند که بساو کسی بماند . . شهرها و دیه‌های خراب که خلق مشاهده می‌کنند زیادت‌تر از آن است که حصر توان کرد» . سپس رشیدالدین از برخی آبادانیهای هوس‌آمیز هولاگوخان و آباقاخان و ارغون خان و گیخاتو یاد می‌کند که هرجا خواستند بنائی بسازند ، باوجود صرف اموال بی‌حساب و خراب کردن دیگر ولایات بدان واسطه ، «یکی از آن مواضع آبادان نشد و به‌جایی نرسید» ، تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۴۹-۲۵۱ .

از تصرف عمال حکومت مضمون ماند بخصوص هنگام رفت و آمد مأموران و ایباخانان در ولایات. پیش از این هرکس از اعضای دیوان، درازگوش و چارپایان مردم را بی محابا می برد و هر سال بر سر این کار «چند هزار رعیت را سر و دست و پای می شکستند». - نتیجه رعایا از بزرگری و کارکردن بازمی ماندند. قوشچیان نیز مرغ و کبوتر مردم را می گرفتند^{۱۹۳}. اما پس از

۱۹۲- مظالم قوشچیان و پارسچیان (پارس: جانوری کوچک تر از بلنگ، بوز) در روزگار مغول خود داستانی است مفصل. جمعی از افراد جانوردار بودند و به فرمان امرای فوشچی و پارسچی در انظار مملکت، برای ایباخان جانور می گرفتند. در هرولایتی و جوهی به اسم علفه و جانگی برایشان مقرر بود. ولی این گروه به این بهانه به ضرب چوب هرچه می توانستند از مردم و رهگذران می گرفتند و نیز چارپایان را می بردند. «به هر ده که می رسیدند جهت خورش خود و طعمه جانور علی حده گوسفند و مرغ می ستند و جهت چهارپایان گاه و جو... و در راه هر که را می دیدند می غارتیدند». با این همه جانورانی را که می گرفتند بیشتر به دوستان و آشنایان خود می بخشیدند. رشیدالدین فضل الله می نویسد: «در هرولایت که سرگشته ای در صحرائی جانوری بگرفتی یا بخزیدی و خواستی که بدان بهانه یرلیفی ستاند که جانوردارست یا ترخان باشد و بر مردم زور و زیادتی کند و موجب و علفه و علفه گیرد، بیاوردی و هر سال چندین قوم بیامدندی و دو سه جانور که بیاوردندی یرلیغ می ستند که جانوردار باشند و موجب و علفه معین کرده و بازگشتندی». کسی جرات نداشت دور و بر خیمه و خانه جانورداران بگردد. اندک اندک این جماعت چندان قدرت یافته بودند که در همه کارها مداخله می کردند و مخالفان را به تجاوز به فروق شکارگاه و شکستن پر جانوران متهم می کردند و می آزدند. جور و ستم این گروه غازان را داشت که نخست تعداد لازم قوش و بوز را محدود و معین کرد و نیز عده قوشچیان را در هر ولایت منحصر به افرادی خاص نمود و برای هر یک بنسبت جانوران و جوهی مقرر ←

فرمانِ غازان در هر جا چهارپا برای رفع حاجت و مرغ و کبوتر برای مصرفِ مطبخ و جانور، هم از آن دیوان وجود داشت. مجموع این اقدامات رعایا را از برخی مشکلات آسوده کرد و عمارت و زراعت رونق گرفت^{۱۹۴}.

فراوانی زمینهای بایر در نواحی مختلف مملکت - چه املاک خالصه و چه ملک مردم - هم سبب گرانی و دشواری معیشت عموم بود و هم موجب نقصان عواید دولت. کسی نیز برای عمران و زراعت تأمینى نداشت چه ممکن بود ملکی آباد شود و بعد آنرا بازگیرند. غازان در این باب نیز به اصلاحاتی پرداخت. نخست بموجب یرلیفی زمینهای خالصه را که بایر بود به سه دسته تقسیم کرد: قسم اول آنها که آب و جویش موجود و آبادتر می نمود و خرج کمتر لازم داشت، قسم دوم آنچه عمارت آن متوسط بود، و قسم سوم آنچه خرابتر و آبادکردنش دشوارتر بود. برای تشویق زراعت در هر یک از این املاک، سال اول همه را از حقوق دیوانی معاف داشت. در سالهای بعد بسته به حدود بهره برداری، سهم زارع و حق السعی و حصه دیوان را در هر یک از سه قسم مذکور بتفاوت تا سه سال معین کرد و «شرط فرمود که این حصه حقوق به اسم خراج می رسانند». تسهیلاتی نیز فراهم

→

داشت و هر نوع تجاوز به مال مردم را منع کرد. بدین ترتیب هم دیوان را صرفه‌ای حاصل شد و هم صیادان و قوشچیان مدعی و سودجو از میان رفتند. مواجب قوشچیان ملازم حضرت و مخارج جانوران در عهده ایشان را نیز سالانه به‌مقدم ایشان دادند. مردم هم چون از این ترتیب آگاه شدند دیگر چیزی زیادت نمی دادند. رشیدالدین فضل‌الله با واقع بینی درباره قوشچیان و پارسچیان نوشته است: «هرچند از گرگ گوسفندی نیاید لیکن ظلم

ایشان عظیم کم شده» تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۴۱-۳۴۵.

۱۹۴- همان کتاب ۲/۳۴۶-۳۴۹.

آورد و مقرر داشت «هرکس آنچه آبادان کند ملك او باشد و مؤبداً بر او و فرزندان او مقرر و مسلم باشد و اگر خواهد به دیگری فروشد بیع آن جایزست... بعد از آن فرمود که چون در ممالک حزر^{۱۹۵} و مقاسمه باطل گردانیم حصه دیوانی بایرات نیز بموجبی که در هر ولایت مبصران بقیاس تعیین کنند مقرر و معین گردانند تا به اسم خراج می‌رسانند و عوانان و ظالمان را دست‌آویز حزر و مقاسمه و تکثیر بر رعایا نباشد و آن زحمات بکلی منقطع گردد». در هر ولایتی نیز يك دوبرگ معتمد را منصوب کرد و اصل یرلیغ شرط نامه به ایشان داد تا آن را چنان که هست به اطلاع عموم برسانند و هرکس خواهد بدین منوال به عمران و زراعت پردازد. آنگاه برای تمرکز دادن کلیه این امور «دیوان خاصات» را ایجاد کرد.

در مورد آباد کردن املاک بایر نیز دستور داد «هرچه در این نزدیکی آبادان بوده... هرکس که خواهد عمارت کند با خداوندان مشورت کرده معمور گرداند و آنچه قدیم البوار است بی‌مشورت هرکس که خواهد آبادان کند و چون مالک آن از راه شرع و شهرت تمام که به ملکیت او بوده بادی آید برقرار بر عامر مقرر باشد لیکن مقدار آن که بازدهد همان بود که در قسم دیوانی یاد کرده شد. اما از آن جمله که باز می‌دهد يك نیمه به مالک رساند و يك نیمه به دیوان». این قرار مربوط به ولایاتی است که ده يك به دیوان می‌داده‌اند در ولایاتی که چنین نبوده تمام آن حصه به مالک تعلق می‌گیرد. در هر حال مالک حق اعتراضی به آباد کننده نداشته است زیرا وی همان حکم را داشته که آباد کننده دیوانی.

غازان مواضع خرابی را که در بورت‌های مغولان بود بشرط آباد کردن

۱۹۵- حزر: نخمین کردن محصول مزرعه بامیوه درخت.

تابع حکم دوتسم مالکی و دیوانی قرارداد ولی چون مغولان مستولی بودند و خوی آنها را می‌دانست که اسیران و بندگان را به بیگاری خواهند گرفت و رعایا بی‌کسری محروم خواهند ماند، در شرایط مربوط به آنها احتیاطی بلیغ کرد.

غازان دستور داده بود از بایرات هر ولایت صورت برداری کنند و پس از تفویض آنها به اشخاص، هر دو سال یک بار رسیدگی کنند که تا چه حد آباد شده یا ویران مانده. با اگر برخی از نواب بعضی از این گونه اراضی را برای خود برداشته یا با کسی شریک شده‌اند و حصه دیوانی او را در دفاتر نیاورده‌اند، معلوم شود. به روایت رشیدالدین فضل‌الله این چاره‌گیریها در توسعه عمران مملکت و آباد شدن املاک بایر مؤثر افتاد. محصول افزایش یافت و در عیشت مردم گشایشی حاصل شد.^{۱۹۶}

آبادانی و عمارت

حکایت دوازدهم مربوط است به علاقه غازان به عمارت و آبادانی. البته اجداد او هم به این کار رغبتی نشان داده‌اند ولی به قول مؤلف «هر کجا بنیادی نهادند ببالغی اموال بر آن صرف شد و از ولایات وجوه تابقور^{۱۹۷} و چهارپای و آلات و مزدور می‌آوردند و خلایق را زحمات می‌رسید و اکثر تلف می‌شد و کسانی که بر سر آن می‌بودند انلیله حبلی می‌گفتند و مال از میانه می‌رفت و زیادت عمارتی میسر نمی‌شد و آن نیز

۱۹۶- تاریخ مبارک نازانی ۲/۲۵۱-۲۵۶؛ نیز رک: مکاتبات رشیدی ۱۷۶ دستور

رشیدالدین فضل‌الله در باب عمارت کردن زمینهای بایر.

۱۹۷- تابقور tābqūr لغتی است مغولی بمعنی فرع خراج (فرهنگ فارسی).

که کردند بر بنیاد نبود و به اندک زمانی خراب گشت»^{۱۹۸}. غازان بر سر عمارتها، «خواجهگان معتبر و نویسندگان درست قلم و معماران مهندس» را نصب می کرد. در تعیین قیمت مصالح اهتمام تمام می نمود. بر هر بنائی اشخاص امین را می گماشت که آلت های بد بکار نبرند یا از گچ و ساروج چیزی کم نکنند و خاک در آن نیامیزند؛ و نیز تمام آلات و چوب و آهن را به قیمت معین به مقاطعه می داد. بدین ترتیب آنچه او می ساخت استوار و دیرپای بود.

آنگاه مؤلف از آبادانیهایی که بتوسط غازان صورت گرفته سخن می گوید مانند ایجاد نهر غازانی در ولایت خلّه و بردن آب آن به کربلا و نتایج حاصل از آن و نهرها و کاریزهای دیگر، رونق گرفتن کارهای ساختمانی و اشتغال مردم بدان و بالارفتن قیمت خانه و باغ، دستور ساختن بارویی جدید در تبریز که همه خانه ها و باغهای شهر را فراگیرد، و پیش بینی افزایش جمعیت تبریز در سالهای بعد و احتیاج به عمارات دو سه طبقه، ساختن غازانیه در ناحیه شنب (شام) در مغرب تبریز، ساختن کاروان سراها و باراندازها بر هر دروازه تبریز برای رفاه حال تجار، آوردن نهال و بذر انواع درختان میوه دار و ریاحین و حبوبات بتوسط ایلچیان از همه ممالک به تبریز و کاشتن و به ثمر رساندن آنها^{۱۹۹}، ایجاد حمام و مسجد در همه دیه های مملکت و وقف کردن عواید گرمابه بر مخارج هردو^{۲۰۰}.

۱۹۸- تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۰۱-۲۰۲

۱۹۹- همان کتاب ۲/۲۰۲-۲۰۷؛ نیز رك: ۲/۲۰۱.

۲۰۰- همان کتاب ۲/۲۲۴-۲۲۵.

بلای رباخواران

از معاملات رایج دوره مغل یکی زر به سود دادن بود. این کار از نظر اقتصادی و نیز نتایج و زیانهای اجتماعی که بیار می‌آورده قابل مطالعه است. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد آغاز این کار از آنجا شروع شد که در روزگار آباقاخان گروهی چند دست سلاح و برخی چندراس اسب به نزد او آوردند و به سود فروختند. این منفعت دیگران را برانگیخت که به این گونه معاملات دست زنند و اگر خود سرمایه‌ای ندارند، زر به سود بگیرند و بدین مصرف رسانند. بدین طریق جمعی - «که فی عالم‌الله هیچ نداشتند» - با پول و قرض ربحی گرفتن و فروختن جنس از جمله متمولان شدند. ثروت چشم‌گیر اینان هزاران تن از مفاسان فرصت‌جوی را برانگیخت. این دسته هم قرض نزولی می‌کردند. سر و لباس خود را می‌آراستند و با رشوهای به امیری دادن رسیدی می‌گرفتند که مثلاً یک هزار دست سلاح مکمل تحویل داده‌اند. بیتکچیان رشوه‌خوار هم با دریافت حق سکوت حواله به ولایات می‌نوشتند. بدین ترتیب با شرکت و تقلب مغولان و حواله‌نویسان و حواله‌پردازان حتی جعل یافته‌ها^{۲۰۱} به خط مغولی همه به دزدی و ارتشاء سرگرم شدند. کار به جایی رسید که صورت اجناس فروخته شده بمراتب بیش از موجودی کل سپاه و خزانه بود. امرا و ارکان دولت همه حق سکوت خود را می‌گرفتند. معامله‌گران دزدپیشه با پرداخت اندک چیزی به امیری و خاتونی خود را در پناه حمایت او قرار می‌دادند. مطالبات سوداگران چندان دروغی و واهی بود که وقتی خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان به آنان پیشنهاد کرد که «به هر یک هزار، دویست دینار از پادشاه بستانم و میان ما

مناصفتی باشد چون به هر هزار دینار نیم دینار خرج نکرده بودند جمله راضی شدند». سرمایه‌داران و رباخواران - که بواسطه تأخیر بدهکاران از سود و سرمایه مایوس شده بودند - باز بر سر شوق آمدند و تقاضای وامخواهان را بیش از پیش اجابت کردند. جعل یافته‌ها دوباره شروع شد و افزونی گرفت. در نتیجه علی‌رغم تصور صاحب‌دیوان - که می‌خواست جاو این معاملات را بگیرد - تدبیرها باطل شد.

در این میان سرمایه‌داران و رباخواران از همه بیشتر سود می‌بردند. اندک‌اندک با معامله‌گران دروغی شریک شدند. برای وصول حواله‌ها از خاتونی یا امیرزاده‌ای ایلچی می‌گرفتند و به ولایات می‌رفتند. حکام ولایات نیز «به طمع آن که تاجنسی که ده دینار ارزد به سی و چهل دینار بدهند و به خزانه نقد باید داد کمرهای مرصع و مروارید و دیگر اجناس به بهای گران به ایشان می‌دادند و ایشان نیز می‌ساختند چه اگر سنگ و سفال در وجه آن معاملات نمی‌ستدند رایگان داشتندی و بدان سبب ایشان نیز آن مرصعات را به بهای اندک می‌فروختند و به محقر چیزی به رهن می‌نهادند و به شومی آن حرکت قیمت جواهر بشکست و بکلی کاسد گشت».

این وضع در عهد احمد و ارغون‌خان و گیخاتوادامه داشت. «کسانی که در این مدتها زر به سود می‌دادند اکثر مفلو و اویفور بودند». بیچاره بدهکاران مسلمان که سرنوشتشان در دست رباخواران مفلو می‌افتاد. حتی به روایت رشیدالدین فضل‌الله «گدایان سیاه‌کار چون ده‌ساله عمر مفلسانه به ده‌روزه تنعم مالکانه بدل می‌توانستند زر به سود می‌ستدند و به خدمتی می‌دادند و حاکمی ولایت می‌ستدند و به مناصب... معتبر می‌رسیدند». بدیهی است حکومت این گروه توأم بود با غارت رعایا به عناوین گوناگون و رشوه به اصحاب دیوان و بیتکچیان دادن که مانع نشوند و

سکوت ورزند .

در وزارت صدرالدین چاوی - که به قول رشیدالدین فضل‌الله گاوی به‌گوشی می‌فروخت - این مفسد افزایش یافت . مطالبات و اموال دیوان مورد معامله قرار می‌گرفت . مثلاً سودجویان از سرمایه‌داران ، ده‌دینار را به بیست دینار بقرض می‌گرفتند و آن را در برابر سی دینار مال دیوانی به وزیر می‌دادند . به همین نحو رباخواران و واسطه‌ها و وزیر کیسه خود را پر می‌کردند به ضرر دیوان و خزانه . کم‌کم همه قرض‌دار سرمایه‌داران رباخوار شدند حتی دولت و دیوان و همه متنفذان نیز با ایشان همکاری می‌کردند .

رشیدالدین فضل‌الله در ضمن بیان انواع معاملات حيله‌گرانه و مفسد مانی و اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن ، می‌نویسد سرانجام غازان به سال ۶۹۸ هـ. فرمانی صادر کرد و رباخواری و هر نوع معاملات مزورانه را منع کرد. بعضی بهانه آوردند که این محدودیت موجب رکود دادوستد خواهد شد یا پس از این حاجات خزانه به پول نقد تأمین نخواهد گشت . مشکلات دیگری را نیز طرح کردند ولی غازان از قرض به ربح دادن و بعضی تلبیسها که خواستند کرد بشدت جلوگیری نمود و سرمایه‌داران را تشویق کرد که سرمایه خود را در آبادانی و زراعت و تجارت بکار اندازند. در نتیجه معاملات صورت طبیعی و سالم پیدا کرد و مردم بهتر به کسب معیشت پرداختند و از صدمات رباخواران و دستیارانشان آسایشی یافتند^{۲۰۲}.

فساد حکومت مغول

گمان می‌کنم با آنچه عرض شد فساد دستگاه مغول بحد کافی بیان

شده باشد. همه این نکات در آثار رشیدالدین فضل الله مندرج است. در دولت مفلوی همه از عالی و دانی رشوه می گرفتند و دزدی و سوء استفاده رواج داشت. وزیر ^{۲۰۳} جواهراتی را که برای قویلای قآن آورده بودند بدو نداد و خود تصرف کرد و جان بر سر این کار نهاد ^{۲۰۴}. امرا و وزرا بسیاری چیزها را به چند برابر بهای واقعی از فروشندگان برای دیوان می خریدند. بازرگانان و دلالان هم حصه ای از فروش خود را به آنان می دادند ^{۲۰۵}. صدرالدین زنجانی به مقربان گیخاتو خان مالی وافر پیشکش کرد و وعده ها داد تا در رسیدن او به وزارت بکوشند ^{۲۰۶}. هر کسی به منصبی می رسید همه کسان و اطرافیان خود را به نان و نام می رساند چنان که صدرالدین زنجانی نیز چنین کرد ^{۲۰۷}. مکاتبات رشیدی خود نموداری است که چگونه رشیدالدین فضل الله در دوران وزارت حکومت همه نواحی مهم را به پسران و بستگان و برکشیدگان خود سپرده بوده است و در حقیقت خانواده او به نام ایلیخان فرمان می رانده اند ^{۲۰۸}.

۲۰۳- سنگه اویغور .

۲۰۴- جامع التواریخ (ب) ۵۲۲، ۵۲۴-۵۲۵ .

۲۰۵- از جمله رك: همان كتاب ۶۱۴-۶۱۵ .

۲۰۶- تاریخ مبارك غازانی ۸۵/۱-۸۶ .

۲۰۷- همان كتاب ۸۶/۱ .

۲۰۸- رك: مكاتبات رشیدی، مکتوب چهارم ۹، مکتوب پنجم ۱۰، مکتوب ششم ۱۲،

مکتوب هفتم ۱۵، مکتوب نهم ۱۹، مکتوب دهم ۲۲، مکتوب یازدهم ۲۷، مکتوب چهاردهم ۳۴،

مکتوب هفدهم ۵۲، مکتوب نوزدهم ۵۶، مکتوب بیستم ۷۰، مکتوب بیست و یکم ۷۸، مکتوب

بیست و دوم ۹۳، مکتوب بیست و هفتم ۱۴۵، مکتوب سی و چهارم ۱۸۳، مکتوب سی و نهم ۲۴۶،

←

ثروتی که وزرا و حکام گرد می‌آورده‌اند افسانه‌ای و اعجاب‌انگیز بوده‌است. هر قدر بناهای عام‌المنفعه و آبادانی‌ها و خیرات و صلوات و بخشش‌های برخی از آنان را بیاد آوریم باز این نکته را از خاطر نمی‌برد که ممکن نبوده این همه املاک و دارایی و زروسیم را از راه مشروع بدست آورده باشند. یکی از بهترین نمودارهای این گونه ثروت‌های هنگفت نامه‌ای است که رشیدالدین فضل‌الله «در حالت مرض هانک» به مولانا صدرالدین محمدتر که نوشته و در باب فرزندان خود و میراثش وصیت کرده‌است. این نامه نشان می‌دهد که در حقیقت در سرتاسر ممالک ایلخانی از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب ولایتی نبوده که در آن رشیدالدین قریه‌ها و املاک فراوان نداشته^{۲۰۹}. خودش می‌گوید: «اما پساتین مکروم و مشجر که در ولایات واقع است از چیز حد و مرکز عد بیرون است». سی هزار اسب، ده هزار شتر، پانصد

→

مکتوب چهارم ۲۴۷، مکتوب چهارم و سوم ۲۵۹، مکتوب چهارم ۲۶۲، مکتوب چهارم و نهم ۲۹۶، مکتوب پنجاه و یکم ۳۱۵، مکتوب پنجاه و دوم ۳۲۲. همه این نامه‌ها را رشیدالدین به کسان خود نوشته در حالی که هر یک ولایت مهمی را بر عهده داشته‌اند. در نامه‌ای به خواهرزاده خویش - که بر چند ناحیه حکومت داشته - می‌نویسد که اولجایتو سلطان محمد خدا بنده «خود بدین کمینه فرمود که فرزندان تو که بنده زادگان قدیم منند و آثار رشاد از جبین ایشان لایح . . . می‌خواهم که هر یک در زمان سلطنت ما قبای شهریاری در بر کنند و کلاه جهانداری بر سر نهند». آنگاه از مناصبی که به فرزندانش داده‌اند یاد کرده و خواهرزاده را بشارت داده‌است که «دولت ما روز بروز در تضاعف و تزايد است»، مکاتبات رشیدی ۱۶-۱۸.

۲۰۹- مثلاً راجع به خوزستان نوشته‌است: «اکثر قری که در ولایت مذکوره واقع است بقید ملکیت ما درآمده‌است، بعضی از آن املاک خریده و بعضی که بکلی خراب و بایر بوده احیاء ممت کرده»، مکاتبات رشیدی ۱۸۱.

گله گوسفند، هر گله پانصد رأس، ده هزار سر گاو ماده، بیست هزار مرغ، ده هزار غاز، ده هزار اردک، صد و بیست هزار گاو^{۲۱۰} غله، دو بیست و پنجاه تومانِ غازانی پول نقد، پنج هزار مثقال طلا، غلامان و کنیزان و وقفهای فراوان از هر چیز گوشه‌ای از این گنج بی‌کران است^{۲۱۱}. «اندک‌سوغاتی» که ملك علاء‌الدین از هندوستان برای خواجه رشیدالدین فرستاده و خود مالی‌گزار است از هر نوع^{۲۱۲}، مثنی از خروار و نمونه‌ای از دادوستدهای دستگاه مغول تواند بود.

توطئه‌ها

بدیهی است بر سر چنین سفره گسترده‌ای نزاع درمی‌گرفت. هر کس می‌خواست به مقام و قدرت برسد از این رو رقابت و توطئه و دسته‌بندی در دستگاه ایلخانان فراوان بود. از آن جمله است سعایت‌ها و اتهاماتِ مجدالملک یزدی در دولت آباقاخان بر ضد شمس‌الدین صاحب دیوان و برادرش عطاملک جوینی و سرنوشت این خانواده^{۲۱۳}، اقدامات صدرالدین

۲۱۰- گر: آن اندازه آب که در مکعبی بگنجد که هر یک از ابعاد آن سه وجب و نیم

باشد. نیز واحد وزن معادل ۱۲۰۰ رطل عراقی، ۴۸۰ من گندی‌شاپوری، ۱۲۵۰ من اهواز (فرهنگ فارسی).

۲۱۱- مکاتبات رشیدی ۲۲۰-۲۳۹ نیز در دیگر موارد قرائنی در باب ثروت رشیدالدین

فضل‌الله و مخارج دستگاه او در مکاتبات رشیدی مذکور است، رک: ص ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۵۲ -

۵۳، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۸۶-۲۰۷، ۲۴۴-۲۴۵، ۳۱۷-۳۲۰.

۲۱۲- رک: همان کتاب ۲۸۲-۲۸۹.

۲۱۳- رک: تاریخ مبارک‌غازانی ۱/۳۷-۴۰، ۴۶.

زنجانی برای برانداختن امیر نوروز^{۲۱۴}، و نیز سخن‌چینی و گزارشهای غرض‌آلود او بر علیه رشیدالدین فضل‌الله و دیگران^{۲۱۵}، نقشه مخائفان برای هلاک کردن خواجه رشیدالدین^{۲۱۶} و گزارشهای خصومت‌آمیز بر ضد پسرش خواجه جلال‌الدین حاکم روم به حضرت غازان^{۲۱۷}.

بی‌تدبیری و دهن‌بینی بخصوص سوءظن مغلان - که از خواص قدرتمندی و زندگی قبیله‌ای بود - سبب می‌شد که این‌گونه تلقینات را بپذیرند. از این رو چنان‌که مشهورست از همه وزیران ایشان تا سال ۷۲۴ هـ فقط يك‌تن ب مرگ طبیعی دوگذشت^{۲۱۸} بقیه همه بنوعی کشته شدند. رشیدالدین فضل‌الله خود از این گروه است که در پیری خودش را ریختند^{۲۱۹} پس وی حق دارد درباره پسر زاده سید اجل بخاری وزیر قوبیلای قآن

۲۱۴- رذ: تاریخ مبارک‌غازانی ۱۰۹/۲.

۲۱۵- رذ: همان‌کتاب ۱۱۸/۲-۱۱۹.

۲۱۶- مناجات رشیدی ۲۲۲.

۲۱۷- همان‌کتاب ۲۴۶-۲۴۷. خواجه رفع این‌خطر را در آن می‌بیند که جلال‌الدین «بجهت بندگی پادشاه غازان» در صحرای ملاطیه نهری وسیع از شط فرات حفر کند و بر آن نهر ده قریباً معنیر بنیاد کند و رعایا را از دیگر بلاد در آن‌جا ساکن گرداند و همه را تخم و مواعل و تقای و مواکله دهد و چنان سازد که بر صدر نهر از جانبین هشت ده باشد و به زیر نهر دوده، مطابق نقشه‌ای که فرستاده است.

۲۱۸- شغور تاج‌الدین علی‌شاه گیلانی است، تاریخ ادبیات در ایران ۳/۳۹۶، ۷۴.

۲۱۹- روزگار ابوسعید بهادرخان ایلخان مغول خواجه علی‌شاه گیلانی همکار رشیدالدین فضل‌الله، وی و پسرش خواجه ابراهیم را متهم کرد که اولجایتورا زهر داده‌اند. ابوسعید بر این سخن فرمود داد خواجه ابراهیم را پیش چشم پدرش گردن زدند سپس ←

بنویسد: «مدت بیست و پنج سال وزارت کرد و هرگز از ۱۰ ایفغانی^{۲۲۰}
بیرون نیامد و نکبتی نرسید و به اجل مسموم^۳
نوادریست»^{۲۲۱}.

در چنین احوالی هیچ چیز و هیچ کس نمی‌توانست محترم و محفوظ
بماند. مال ایلخان و دیوان را هم می‌بردند و می‌خوردند^{۲۲۲}. مباشران،
عایدی املاک و وزیر را درست نمی‌پرداختند و او مجبور بود برای وصول
آنها مأمور مخصوص بفرستد و نامه مؤکد بنویسد^{۲۲۳}. درسیواس متصدیان
و عمال، موقوفات دارالسیاده‌غازانی را به سود خود حیث و میل می‌کردند^{۲۲۴}.

→

رشیدالدین را در سن هفتاد و سه سالگی کشتند، ۷۱۸ هـ. دارایی و موقوفات و بناهای خیر
وزیر از جمله ربع رشیدی غارت شد. بدتر آن که قریب يك قرن بعد به دستور میران‌شاه پسر
امیر تیمور - که از اسب افتاده و حال جنون پیدا کرده بود - بقایای جسد او را از مقبره‌اش
دو آوردند و در گورستان یهود دفن کردند؛ ر.ک: E. G. Brown, *A Literary History*
of Persia, III, 71؛ عباس اقبال، تاریخ مفلول ۲۲۸-۲۲۹.

۲۲۰- ایفغان ayghāgh ترکی مفلولی است بمعنی نمام، سخن‌چین، ساعی (فرهنگ

فارسی).

۲۲۱- جامع التواریخ (ب) ۵۰۶.

۲۲۲- حتی قانچیان (شبانان و گله‌داران) شتر و گوسفندان خاصه را - که به ایشان

سپرده بودند - می‌دزدیدند و می‌فروختند و بهانه می‌آوردند که در سرماها تلف شده‌اند تا

غازان مجبور شد به این کار رسیدگی کند، ر.ک: تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۲۹-۲۴۰.

۲۲۳- ر.ک: مکاتبات رشیدی ۱۸۰.

۲۲۴- ر.ک: همان کتاب ۱۵۶.

ملك معين الدولة پروانه^{۲۲۵} از روم به رشیدالدین فضل‌الله می‌نوشت که امرای ترکان تجاوز و تعدی به رعیت را از حد گذرانده حتی زاویه شهاب-الدین ابو حفص عمر سهروردی (م. ۶۳۲ ه. ق.) را غارت و ویران کرده‌اند. مشایخ آن‌جا را به اسیری گرفته و شیخ مجدالدین سر حلقه ایشان را به ضرب چوب هلاک کرده‌اند، به قول او «ظهر الفساد فی ابر والبحر»^{۲۲۶}.

چنان‌که پیش از این عرض شد در حکومت فسادآلود مفلول سیاهی و تباهی همه‌جا را فراگرفته بود. قضات نیز که می‌بایست مرجع دادخواهی مردم باشند و وضعیتشان بدین‌سان بود که گذشت^{۲۲۷} و خود شریک دزد و رفیق قافله بودند. در احوال تیمورناان - نواده قوبیلای قآن - می‌خوانیم که علی‌رغم منع قوبیلای بسیار شراب می‌خورد و دانشمندی بخارایی ماقتب به رضی هم پیاله‌اش بود. «چون رقیبان و حافظان مانع شراب خوردن بودند رضی به وی آموخت تا در حمام رفتند و حمامی را می‌گفتند تا پنهان شراب بجای آب در جوی می‌ریخت تا به لوله‌ای به حوض حمام می‌رفت و ایشان می‌خوردند»^{۲۲۸}. این نیز طرز رفتار برخی از دانشمندان بود. بی‌سبب نیست که غازان در خطاب صریحی که با قضات و مشایخ و زهاد داشته مکرر از «هر که لباس دعوی او تلبیس باشد» سخن رانده که رسوا خواهد شد و آنان را تهدید کرده است که «من... پیشتر گناهان شما پرسم و خطاب باشما

۲۲۵- در باب او و پسرش و منصب «پروانه» ر.ک: حواشی محمدشفیع، مکاتبات رشیدی

۱/۲۷۲ ح.

۲۲۶- همان کتاب ۲۷۴-۲۷۷.

۲۲۷- ر.ک: ص ۷۴۲ کتب حاضر.

۲۲۸- جامع التواریخ (ب) ۵۴۲.

کنم و روی دل ننگرم و گمان مبرید که به لباس شما نظر کنم بلکه به افعال و اعمالتان»^{۲۲۹}.

دین و مذهب

یکی از موضوعات مهمی که منشأ آثار اجتماعی فراوان شده، وضع دین و مذهب است در دوره مغولان. آثار رشیدالدین فضل الله حاوی اطلاعات مفیدی در این زمینه است و از منابع مهم این بحث بشمار می آید^{۲۳۰}. از جمله می خوانیم زمانی کوشلوك خان، از قوم نایمان، پس از استقرار در قراختای مسلمانان را آزار می داد حتی به ترك اسلام و قبول مذهب نصاری یا بت پرستی مكلّفشان می ساخت تا سرانجام به دست چنگیز برافتاد^{۲۳۱}. در حکومت اوگتای قاآن امیری اویغور، شخصی مسلمان را - که نتوانسته بود چهار بالش نقره دین خود را بدو بپردازد - «الزام می نمود که یا از دین پاك محمدی انتقال کند و زنار بر میان بسته به بت پرستی درآید یا او را برهنه در بازار بگردانند و صدچوب زنند»^{۲۳۲}. در احوال هولگو آمده است که «بفایت عمارت دوست بود... و در خوی بتخانه ها بنا کرد»^{۲۳۳}. فرمان

۲۲۹- تاریخ مبارک‌غازانی ۱۹۷/۲-۱۹۹.

۲۳۰- از جمله آقای دکتر منوچهر مرتضوی در مقاله سودمند خود راجع به «دین و

مذهب در عهد ایلخانان ایران» نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال دهم، شماره اول (بهار

۱۳۲۷) ص ۱۷-۸۰ با مراجعه به آثار رشیدالدین به نکات قابل توجهی برخورد کرده اند.

۲۳۱- جامع التواریخ (ک) ۱/۲۳۷-۲۳۸.

۲۳۲- سرانجام اوگتای قاآن از او حمایت کرد و اویغور را مجازات نمود، رک: جامع-

التواریخ (ب) ۷۵-۷۶.

۲۳۳- جامع التواریخ (ک) ۲/۷۳۴.

آباقاخان در باب شرکت مجدالملک یزدی در وزارت با صاحب دیوان، در بتخانه مراغه به شاهزادگان و امرا و ارکان دولت ابلاغ گردید^{۲۳۴}. در تاریخ مبارک غزائنی قوشته شده: «شیوه بت پرستی که از بدو اسلام باز در جمیع دیار شعار آن بگلی مرتفع نشده بود در زمان ایشان (مغول) ظاهر گشت و از طایفه قوی حال شدند و اصناف بخشیان بت پرست را از بلاد هند و کشمیر و ختای و اویغور باعزاز و اکرام تمام بیاوردند و در هر موضع بتخانه‌ها ساخته و اموال فراوان بر آن صرف کردند و کار مذهب ایشان به عیوق رسید». غزانی نیز در زمان جدش آباقاخان - که بت پرست بود - تحت تعالیم بخشیان بت پرست می‌زیست و با ایشان «در بتخانه ملازم بود...» و روز بروز میل او به آن معنی زیادت می‌شد اما بعد مسامانی معتقد از آب درآمد^{۲۳۵}.

از فعالیت پیروان دیگر ادیان نیز در آثار رشیدالدین سخن رفته است از جمله گیو خان^{۲۳۶} تحت تأثیر دوتن از مریبان و معاشرانش - که عیسوی بودند - به نصاری توجه داشت. بدین سبب مسیحیان از ممالک مختلف به درگاه او روی نهادند و چون «از انکار دین اسلام خالی نبود... کار نصاری در عهد او بالا گرفت و هیچ مسلمانی را یارای آن نبود که با ایشان بانند سخنی گوید» و حل و عقد و قبض و بسط امور به دست امرای نصرانی مذهب بود^{۲۳۷}. در زمان قویلای قآن، چون ترسایان با مسلمانان بشدت تعصب^۵

۲۳۴- تاریخ مبارک غزائنی ۱/۲۹.

۲۳۵- همان کتاب ۲/۱۱۵-۱۶۶.

۲۳۶- گیو خان ۶۲۹-۶۴۷ ه. نواده چنگیز، پسر و جانشین اوگتای قآن بوده است.

۲۳۷- جامع التواریخ (ب) ۲۴۹، ۲۵۴.

می‌ورزیدند برای برانداختن اینان چاره‌گریهای خطرناک می‌کردند چنان که وقتی «عرضه داشتند که در قرآن آیتی هست که قاتلواالمشرکین کافیة^{۲۳۸} به تفسیری که قآن ازان رنجید» ؛ و اگر نکته‌سنجی مولانا حمیدالدین سابق سمرقندی نبود جان‌گروهی مسلمان بر سر این بحث بیاد رفته بود^{۲۳۹} .

از خلال آثار رشیدالدین فضل‌الله بخوبی درمی‌یابیم که چگونه سعد الدوله طبیب یهودی (۶۹۰ هـ ق) با عرضه‌داشتن توفیر اموال بغداد رگ

۲۲۸- سورة توبه (۹) آیه ۳۶. در کتاب جامع التواریخ نوشته شده است: اقتلواالمشرکین کافیة .

۲۲۹- روایت رشیدالدین چنین است که قآن «دانشمندان را طلب‌داشت و از بزرگ ایشان بهاءالدین بهائی پرسید که این آیت در قرآن شما هست یا نه ؟ گفت : هست. گفت : قرآن خدایی شنوید؟ گفت: بلی. گفت: چون خدا فرموده که کافران را بکشید چرا نمی‌کشید؟ جواب داد که هنوز وقت درنیامده است و ما را دست نمی‌دهد. قآن درخشم شد و فرمود که مرا باری دست دهد و فرمان داد تا او را بیاسارسانند . امیر احمد وزیر و قاضی بهاءالدین - که او نیز مرتبه وزارت داشت - و امیر داشمن (نسخه بدل: دانشمند) بی‌هانه آن‌که از دیگران نیز بپرسیم ، مانع شدند . مولا حمیدالدین سابق سمرقندی را که قاضی بود طلب داشتند و از او همین سخن پرسید. او گفت: این آیت هست. قآن فرمود که چرا نمی‌کشید ؟ گفت: خدای تعالی فرموده است که مشرکان را بکشید اگر قآن دستوری فرماید بگویم که مشرک کیست. فرمود: بگو. گفت: تو چون نام خدای بزرگ بر سر بر لب می‌نویسی مشرک نباشی. مشرک کسی باشد که خدای را نداند و او را انباز گوید و منکر خدای بزرگ بود . قآن را بفایب خوش آمد و آن سخن در دل او جای‌گیر شد و مولانا حمیدالدین را شریف داد و نواخت فرمود و دیگران به سخن او خلاص یافتند ، جامع التواریخ (ب) . ۵۲۴-۵۲۲ .

خواب ارغون خان مال در دست را بدست آورد و به وزارت رسید. دیری نگذشت که یهودیان بر سامانان مستولی شدند، حتی در بغداد قدرت یافتند. قتل عام خانواده جویی به فرمان ارغون خان سبب شد که «کار سعدالدوله... عظیم بالا گرفت. و در بغداد نوبتی از در دارالخلافه با در خانه او بردند». اما مرگ ارغون به اقتدار یهودیان پایان داد. امرای مغول سعدالدوله را کشتند و لشکریان، خیل خانه او و «خانه‌های مسلمانان و جهودان را که در آن جا بودند بکلی بگارتیدند»^{۲۴۰}.

اما وضع همیشه بدین منوال نبود. رشیدالدین فضل‌الله حکایت می‌کند که گاهی سلاطین مغول، نظیر اوگتای قاآن، از مسلمانان حمایتها کرده‌اند^{۲۴۱}، یا مونگوقاآن^{۲۴۲} - با آن که عیسوی بود - ائمه و مشایخ اسلام را از عطایای خود بهره‌ور می‌داشت و یک هزار بالش نقره داد و در بخارا مدرسه‌ای ساختند به توایت سیف‌الدین باخرزی. بعلاوه بر این مدرسه و مدرسان و طالب‌علمان آن، دیه‌ها وقف کرد^{۲۴۳}. گاه نیز شاهزادگان مغول بواسطه تأثیر مریان خود به اسلام گرویده‌اند. اننده - نواده قوبیلای قاآن - بدین

۲۴۰ - تاریخ مبارک غزانی ۱/ ۶۸-۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۸-۷۹.

۲۴۱ - جامع‌التواریخ (ب) ۶۲-۶۳، ۶۴.

۲۴۲ - مونگوقاآن ۶۴۸-۱۵۵ هـ. پسر تولوی خان و نواده چنگیز.

۲۴۳ - جامع‌التواریخ (ب) ۲۷۳-۲۷۴؛ ارغون نیز اگرچه سیاستش مبنی بر جلب هیسویان و ارتباط با سلاطین عیسوی بر ضد مصر بود و حتی به سال ۶۸۹ نزدیک عید رمضان به تبریز رسید «فرمود تا در شهر تبریز چهار منبر نهادند و قضات و ائمه و عموم مسلمانان حاضر شدند و بآیین هرچند نماز مید گزاردند و قضات و خطیب با تشریف و نواخت بازگردیدند»، تاریخ مبارک نازقی ۱/ ۷۷.

سبب مسلمان شدن دیری نگذشت که قریب صد و پنجاه هزار مغول از لشکر خود را مسلمان گردانید و «بیشتر مغول بچگان را سنت کرد». خشم و سختگیری تیمور قآن نیز نتوانست او را از مسلمانی بازدارد و به سجده بت برانگیزد. البته آوازه مسلمان شدن و بت شکنی محمود غازان هم در پایداری اننده بر اسلام بی تأثیر نبود. بعدها امرای او هم مسلمان شدند و در اردوها و یورتهای خود معابد و مساجد بنا کرد^{۲۴۴}.

گرچه سلطان احمد تگودار پس از جلوس به سلطنت اسلام آورد حتی قطب الدین شیرازی را که مردی دانشمند بود به رسالت به مصر فرستاد^{۲۴۵}، بارزترین جاوه رونق اسلام مربوط است به دوره غازان. در تاریخ مبارک غازانی می توان دید که چگونه بر اثر اسلام آوردن غازان، قوم مغول فوج فوج مسلمان شدند. ازان پس غازان به «نذور و صدقات در حق فقرا و مساکین» و نیز به «مشاهد اولیا و مزارات ابدال» روی آورد. اوائل شعبان سال ۶۹۴ هـ بود که غازان در حضور صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین حموی کلمه توحید گفت، پس ازان که در باب حقایق اسلام با او سخنها گفته بود. آنگاه به قول رشیدالدین «ماه رمضان رکن صیام را بجای اصنام نفاذی نمود و هر شب خلائق بسیار از تازیك و ترك اقطار و امصار بر بساط سماط او افطار می کردند»^{۲۴۶}.

ازان پس می خوانیم که غازان به درخواست امیر نوروز، آل تمغها^{۲۴۷}

۲۴۴- جامع التواریخ (ب) ۵۹۹-۶۰۲.

۲۴۵- تاریخ مبارک غازانی ۱/۴۷-۴۸.

۲۴۶- همان کتاب ۲/۷۶-۷۹.

۲۴۷- آل تمغها *al tamghā* ترکی مغولی است بمعنی مهر سرخ و آن مهری بوده است

مرکب سرخ که پادشاهان مغول بر فرمانها می نهادند (فرهنگ فارسی).

را به نام خدا و رسول مزین^۳ می‌گرداند^{۲۴۸} یا به زیارت مشهدِ علی (ع) و امام حسین (ع) می‌رود و مقیمان و مجاوران آن‌جا را انعام و صدقه می‌دهد^{۲۴۹}. برای دفع شر و تعدی شامیان از علمای اسلام استفتا می‌کند^{۲۵۰}. خضوع او به درگاه خداوند قبل از جشن تاجگذاری و نیز اندرزهایش به لشکریان و قضات به شیوه مسلمانانِ معتقدست^{۲۵۱}. به دستور غازان بتکده‌ها و دیگر معابد غیر اسلامی را از هنود و یهود و نصاری و مجوس خراب می‌کنند، «بت‌ها را شکسته و بر سر چوبها بسته گرد شهر» می‌گردانند. بخشیان یعنی روحانیان بودایی را به قبول اسلام یا بازگشت به هند و کشمیر و تب^۳ت و ا می‌دارند^{۲۵۲}.

رشیدالدین فضل‌الله نوشته‌است که غازان دو نوبت رسول خدا را به خواب دیده در عالم رؤیا با امام حسن و امام حسین (ع) پیمان برادری بسته بود. ازان تاریخ به اهل بیت نبوت ارادت می‌ورزید. ازان رو دستورداد همچنان که فقها و متصوفه و دیگر طوایف مسجد و خانقاه و موقوفاتی داشتند در شهرهای معتبر مانند اصفهان، شیراز، بغداد و امثال آن دارالسیاده‌ها ساختند تا «سادات آن‌جا فرو آیند» و برای مخارج ایشان وقف‌نامه‌ها تنظیم کرد. وی می‌گفت: «من منکر هیچ کس نیستم و [به] بزرگی صحابه معترفم لیکن... با اهل البیت دوستی زیادت می‌ورزم والا معاذالله که منکر صحابه شوم»^{۲۵۳}. بی‌سبب نیست که هنگام ورود غازان به تبریز

۲۴۸- تاریخ مبارک غازانی ۹۶/۲ .

۲۴۹- همان کتاب ۱۲۲/۲، ۱۴۴، ۲۰۸ .

۲۵۰- همان کتاب ۱۲۵/۲ .

۲۵۱- همان کتاب ۱۳۹/۲، ۱۴۲، ۱۹۷-۱۹۹ .

۲۵۲- همان کتاب ۱۶۹/۲، ۱۸۸-۱۸۹ نیز رکن: ۹۴ .

۲۵۳- همان کتاب ۱۹۰/۲-۱۹۱. در مکاتبات رشیدی ۱۵۶-۱۵۹ نیز نامه‌ای از

عُمای اسلام را در میان استقبال کنندگان می‌بینیم^{۲۵۴}. سوگواری قاطبهٔ مردم ایران در مرگ او به سال ۷۰۳ ه.ق. نیز قابل ملاحظه است^{۲۵۵}.

گوشه‌هایی از اوضاع مذهبی را در آثار رشیدالدین فضل‌الله می‌توان به چشم دید. در این میان همکاری برخی از شیعیان، مانند خواجه نصیر طوسی و مؤیدالدین ابوطائب محمد بن احمد العلقمی (۶۵۶ ه.) وزیر مستعصم، با ایخانان قابل تأمل است^{۲۵۶} و احتمال این که شاید به دست ایشان می‌خواسته‌اند مخالفان دیرین خود از قبیل اسماعیلیان و عباسیان را براندازند، بحثهای فراوانی را پدید آورده است^{۲۵۷}.

→

رشیدالدین فضل‌الله ضبط است خطاب به اهالی سیواس در باب موقوفاتی که برای دارالسیادهٔ غازی معین کرده است و تأکید در حسن اجرای وقفنامه‌ها؛ نیز رک: حواشی محمدشفیع، مکاتبات رشیدی ۱/۱۵۶ ص.

۲۵۴- تاریخ مبارک غازی ۱۳۷/۲، ۹۳-۹۴.

۲۵۵- همان کتاب ۱۵۹/۲-۱۶۰.

۲۵۶- از جمله رک: جامع التواریخ (ک) ۶۹۲-۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۴.

۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۸۱۴.

۲۵۷- از جمله رک: E. G. Browne, *A Literary History of Persia*, II, 457.

تاریخ ادبیت در ایران ۱۳۱-۱۳۷، ۱۵۵-۱۵۷. در جامع التواریخ می‌خوانیم که در روزگار موتوقاآن «قاضی القضاة شمس‌الدین قزوینی به بندگی حضرت حاضر شده بود، روز خود زره پوشیده در نظر قاآن آورد و تقریر کرد همواره از بیم ملاحظه این زره در زیر جامه پوشیده‌ام، و شطری از تغلب و استیلای ایشان به محل عرض رسانید». از آن پس قاآن برادران خود را مأمور بتهایی داد و از جمله هولاکو را به ایران فرستاد که قلاع قهستان را نیز خراب کند. جامع التواریخ (ک) ۶۸۴-۶۸۵، ۶۸۶.

مسلمان شدن غازان کیش مبین را از خطر ضعف رهاند. بعلاوه سبب شد بجای یاسای چنگیزی و بیلاکهای^{۲۵۸} او - که قانونی خشک و وحشی و ابتدائی بود - یاسای غازانی معمول گردد و اصول اسلامی رواج گیرد. یاسای غازانی - که رشیدالدین فضل‌الله جزء بجزء آن را بطور مشروح بیان کرده و فراوان ستوده است - نسبت به آداب و رسوم مغولی بهتر و مدنی‌ترست و بی‌شک تحت تأثیر تمدن اسلامی و وجود وزیری چون رشیدالدین فضل‌الله وضع شده است.^{۲۵۹}

تأثیر تمدن

رشیدالدین نشان می‌دهد که مغولان به بعضی فنون تمدن از قبیل ساختن رصدخانه و علم کیمیا علاقه داشتند^{۲۶۰}. و منجمان را می‌نواختند^{۲۶۱}؛ یا برخی از آنان مانند قویلای قآن، هولاکو خان و ارغون خان به شهرسازی

۲۵۸ - بیلک baylak بمعنی «سخنان خان که ثبت می‌شد و بعد از اجازه او در مجموعه‌ای راه می‌یافت»، تاریخ ادبیات در ایران ۱۰۰/۳؛ نمونه‌هایی از بیلکهای چنگیزی در جامع‌التواریخ (ک) ۱/۴۳۴-۴۴۲ مذكورست.

۲۵۹ - موضوع تأثیر وزیران ایرانی در تعدیل خوی مغول و سوق دادن آنان به جانب مدنیت و حفظ آثار فرهنگ و تمدن ایران خود موضوعی مهم و درخور بحثی جداگانه است.
۲۶۰ - رک: جامع‌التواریخ (ک) ۲/۷۱۸ در باب دستور موتوقاآن و هولاکو به خواجه نصیر در مورد ساختن رصدخانه؛ نیز رک: ۲/۷۳۴.

۲۶۱ - آباقاخان پس از جلوس خود در سوم رمضان سال ۶۶۳ هـ. «به اختیار خواجه نصیرالدین طوسی» و مستقر شدن بر سریر سلطنت «قریب صد دانشمند معتبر را از تلامذه استاد ابروالبشر خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله که ملازم درگاه بودند از انعام عام بهره‌مند گردانید» تاریخ مبارک غازانی ۱/۷، ۸.

و عمران و احداث باغها و امثال اینها راغب بوده و آثاری پدید آورده‌اند.^{۲۶۲} اما نمونه بارز تأثیر محیط و تمدن اسلامی را در اعمال و رفتار غازان خان باید دید. رشیدالدین در این زمینه بتفصیل سخن رانده است.

معلومات غازان در رشته‌های مختلف از احوال مذاهب، تاریخ، رجال، سپاه‌گیری، زبانهای مغولی، عربی، فارسی، هندی، کشمیری، تبتی، ختائی، فرنگی، صناعات گوناگون از قبیل زرگری، آهنگری، نجاری، نقاشی، ریخته‌گری، خراطی، فعل و انفعالات شیمیایی، طب، داروسازی، معدن-شناسی، نجوم، هیأت، و سخندانی و حسن جواب و فصاحتش اعجاب-انگیز است. به قول خواجه رشیدالدین «مهُوسُ جمله علوم» بود.^{۲۶۳}

از اینها مهمتر مؤلف، حکمت و خداشناسی غازان را می‌ستاید و می‌گوید سخنان عمیق او را در باب عرفان و تحقیق از هیچ حکیمی و عارفی نشنیده‌است! و «تمامت حکمت محض است». نیز می‌نویسد: «سبب اسلام او نه تقریر بعضی امرا و مشایخ بود الا هدایت ایزدی». جایی دیگر او را «ولیی از اولیای حق» می‌شمرد و بسبب آن که به اسلام ایمان آورد و بتخانه‌ها را ویران کرد، اجرش را در این باب مانند اجر ابراهیم خلیل (ع) می‌داند.^{۲۶۴} هر قدر این گزارشها و سخنان رشیدالدین فضل‌الله را در مورد غازان ارادت‌آمیز و احياناً توأم با مبالغه بدانیم، بسیاری از اقدامات او ارگرایش وی به مدنیت حکایت می‌کند، ازان جمله است ساختمان شنب

۲۶۲- رك: جامع التواریخ (ب) ۴۵۶-۴۵۷، ۴۵۹-۴۶۰؛ جامع التواریخ (ك) ۶۹۲/۲؛

تاریخ مبارک غازانی ۷۷/۱.

۲۶۳- تاریخ مبارک غازانی ۱۷۱/۲-۱۷۴، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۱.

۲۶۴- همان کتاب ۱۵۱/۲-۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴.

غازان، مسجد جامع، مدارس، خانقاه، دارالسیاده، دارالشفاء، بیت‌الکتب، گرمابه سبیل، مکتب و تعیین موقوفات برای کایه مخارج هر یک از آنها، وجه معیشت شاگردان، مواجب معلمان، خرج تربیت اطفال سرراهی، کمک به غربا، بیوه‌زبان بی‌چیز، هزینه تهیه سب و کوزه که «غلامان و کنیزکان و کودکان بشکنند»، خرج نظیف راهها و بستن پل بر جویها تا هشت فرسنگی تبریز، حتی هزینه چینه مرغان هوا و غیره^{۲۶۵}. غازان در دیه بوزینجرد از ولایت همدان نیز خانقاهی معتبر ساخت و املاک بسیار بر آن وقف کرد^{۲۶۶}. اختصاص یک‌دهم از کلیه عواید و اجناس خزانه به درویشان و مستحقان یکی دیگر از این‌گونه اقدامات اوست^{۲۶۷}.

توجه غازان به جزئیات امور زندگانی جامعه از حسن تدبیر او یا مشاورانش حکایت می‌کند مانند آن که لشکریان را از سخنان کفرآمیز منع کرد^{۲۶۸} یا مهر و کابین‌گران را موقوف‌داشت و آن را به نوزده‌دینار و نیم محدود نمود تا زن و مرد در صورت ناسازگاری باهم، بواسطه ناتوانی مرد در پرداخت کابین به ادامه زندگی نفرت‌آمیز مجبور نباشند^{۲۶۹}.

اندک‌اندک به‌علما و مشایخ توجهی فراوان مبذول می‌گردد هم از ناحیه غازان و هم از جانب وزیر او رشیدالدین. از مطالعه مکاتبات رشیدی

۲۶۵- تاریخ مبارک غزانی ۲/۲۰۸-۲۱۵ نیز در باب دیگر ابنیه غزانی، رک: عباس

اقبال، تاریخ مغول ۳۰۴-۳۰۷.

۲۶۶- تاریخ مبارک غزانی ۲/۲۱۵.

۲۶۷- همان‌کتاب ۲/۲۱۶.

۲۶۸- همان‌کتاب ۲/۲۰۰-۲۰۱.

۲۶۹- همان‌کتاب ۲/۳۲۲-۳۲۴.

می‌توان متوجه شد که چگونه دستگاه وزارت اهل علم بخصوص شریعتمداران را حمایت می‌کرده است. نامه خواجه به فرزندش امیر علی حاکم بغداد «در باب انعام علمای انام و فضیلتی کرام» و اعطای پول نقد و پوستین و مرکوب به آنان بر طبق صورتی مشروح^{۲۷۰}، انتصاب مولانا محمد رومی به تدریس در مدرسه ارزنجان - که رشیدالدین به مال خود احداث کرده بود - و تأمین وسائل رفاه او و بیست تن طلاب ساکن مدرسه^{۲۷۱}، انعام فراوانی که وزیر در پاداش دو رساله^{۲۷۲} برای صدرالدین محمد ترکه فرستاده^{۲۷۳} همه از دانش‌پروری او حکایت می‌کند و سیاستش در جلب علما .

درنامه‌ای دیگر به پسر خود خواجه سعدالدین حاکم قنسرین و عواصم نوشته است . «به استعجال تمام رسایل و قصائد... پیش علمای زمان و فضیلتی دوران... فرستادیم که عنان عزیمت به صوب ما معطوف فرمایند، و چنان کنیم که بعد از این گرد انکسار و غبار افتقار بر جبین همت و ذیل عصمت شما ننشینند... اکنون علما و افاضل... فوج فوج می‌رسند و به مراعات و مداراتِ خاطر شریف ایشان بر قدر مجهود سعی می‌رود» .

وسعت دستگاه ربع رشیدی - که در همین نامه شرح شده - قابل توجه است با بیست و چهار کاروان سرای رفیع ، هزار و پانصد دکان ، سی هزار خانه ، حمامها ، بستانها ، کارخانه‌های شعربافی ، کاغذسازی ، رنگرزانخانه ، دار -

۲۷۰- مکاتبات رشیدی ۵۶-۶۹ .

۲۷۱- همان کتاب ۱۷۲-۱۷۳ .

۲۷۲- حکمت رشیدی، و کنوز الافراح فی معرفة الاشباح والارواح .

۲۷۳- مکاتبات رشیدی ۱۲۸-۱۳۹، ۲۴۰-۲۴۳ نیز رک: ص ۲۵۴-۲۵۵ جایزه محمود بن

الیاس طبیب در برابر تألیف کتاب «لطفائف الرشیدیة» .

الضرب و جماعتی از هر شهری . در ربع رشیدی دویست نفر حافظ از کوفیان، بصریان، واسطیان، شامیان، خوارزمیان، تبریزیان به‌تعلیم قرآن اشتغال می‌ورزیده‌اند و خانه و مستمری معین داشته‌اند. چهارصد نفر از علما و فقها و محدثان «در کوچه‌علما» سکونت داشته‌اند و هزار طالب علم در «محلّه طلبه» با مواجب و «جامه سانیانه و صابون بها و حلواها» و غیره، بعلاوه شش هزار تن طلبه دیگر در تبریز - که هر یک مطابق استعداد خود در رشته‌ای از علوم نقلی و عقلی نزد مدرسی تحصیل می‌کرده‌اند . پنجاه طبیب حاذق از هند و چین و مصر و شام و دیگر ولایات در دارالشفاء بودند و پیش هر طبیبی ده تن از طالب‌علمان مستعد سرگرم آموختن . همچنین کحالان و جراحان و مجبران دارالشفاء هر یک پنج تن از غلامان را تعلیم می‌دادند. این گروه همه در «کوچه‌معالجان» خانه‌داشتند پشت دارالشفاء و نزدیک باغ رشیدآباد^{۲۷۴} .

بی‌سبب نیست که دانشمندان روزگار نیز یا از سرارادت و یا به امید عنایت وزیر، کتابها و رساله‌های خود را به نام او درمی‌آوردند یا بر آثار وی تقریظ می‌نوشتند^{۲۷۵} حتی جمعی از علما و فضلاء دیار مغرب بتوسط تاجری سی‌وهفت مجلد از آثار خود را به وزیر تقدیم کردند و خواهی‌برای همه ایشان عطایای شایسته مقرر داشت^{۲۷۶} . این قسمت از آثار رشیدالدین حکایت می‌کند که تدبیر او در حمایت و تشویق اهل علم و تحبیب آنان ، بخصوص پس از آن دوران پریشانیه‌ها، مؤثر افتاده و گروهی از ایشان را

۲۷۴- مکاتبات رشیدی ۳۱۷-۳۲۰ .

۲۷۵- همان کتاب ۱۳۷، ۱۳۸ نیز بک: دانش پژوه و مدرسی زنجانی، جامع‌التواریخ

(د)، مقلّمه ۱۳ .

۲۷۶- مکاتبات رشیدی ۲۴۷-۲۵۱ .

هواخواه حکومت کرده است .

کتابهای رشیدالدین فضل‌الله رواج و اهمیت تصوف در دوره ایلخانان را نیز نشان می‌دهد. اگر در نظر بیاوریم که تصوف با عموم مردم سروکار داشت و در خانقاهها از همه نوع طبقات رفت و آمد داشتند آنگاه درمی‌یابیم که آنچه در باب تعلیمات متصوفه و دستگاه ایشان بقلم آمده است نکاتی است قابل ملاحظه در پژوهش اوضاع اجتماعی آن عصر. مثلاً می‌توان فهمید که چگونه مخارج خانقاهها و مشایخ متصوفه و مریدانشان را اغلب دولت وقت تأمین می‌کرده است از آن جمله است خانقاهها که غازان در هر جا می‌ساخت بخصوص در شب (شام) غازان و بغداد و بوزینجرد همدان و وقف املاک بر آنها و مخارج فرش و آلات مطبخ و روشنایی و عطر و مصالح آتش بامداد و شبانگاه و سماع عام در ماهی دونوبت و مواجب شیخ و امام و متصوفه و قوالان و خادم و دیگران ، و صدقه فقرا و مساکین^{۲۷۷} و خانقاه سلطانیه^{۲۷۸} .

خواجه رشیدالدین نیز به امور خانقاهها کمال توجه را داشت و این موضوع از نامه‌های او هویدا است . در نامه‌ای به فرزندش امیر عالی حاکم بغداد رعایت شیخ مجدالدین بغدادی را سفارش کرده^{۲۷۹} و چون خود تولیت خانقاه غازانی را در آن شهر برعهده داشته مجدالدین بغدادی را

۲۷۷- تاریخ مبارک غازانی ۱۹۰/۲، ۲۰۹، ۲۱۵؛ مکاتبات رشیدی ۳۶ .

۲۷۸- مکاتبات رشیدی ۱۸۳ .

۲۷۹- رشیدالدین از مجدالدین با کمال احترام و بزرگداشت یاد کرده و در برابر او

خود را «به‌کدورات دنیای فانی ملوث شده» می‌خواند (مکاتبات رشیدی ۳۵) نیز درباره

فروتنی او نسبت به مشایخ و روحانیان، رک: همان کتاب ۱۲۶، ۲۴۰-۲۴۱ .

به شیخی و اداره امور آن نصب کرده است. در ذیل این نامه پرداختِ مواجب و مخارج و لوازم خانقاهیان از شیخ، مریدان، حفاظ، بواب، مؤذن، خازن کتب، مناول، طباح، فراش، و نیز هزینه ایالی متبرکه و سماعِ سبهای جمعه، با حضور اکابر و اعیان بغداد، دستور داده شده است. اما وزیر نه تنها شیخ خانقاه را خود برگزیده بلکه شرط کرده است کتابِ عوارف المعارف عمر سهروردی را تدریس کند. شرط برقراری سماعِ شبِ جمعه نیز دعای غازان است که بانی خانقاه بوده و وزیر که مسببِ خیرست^{۲۸۰}. اهتمام وزیر به کار خانقاهها و متصوفه از دیگر نامه‌های او نیز معلوم می‌شود. مکتوب ارادت آمیز او به شیخ صفی‌الدین اردبیلی همراه حواله نامه‌های مفصل شامل همه چیز از حاصل املاک غازانی و رشیدی برای مخارج سماع در شب میلادِ رسول اکرم (ص) با حضور «اعیانِ جمهور و صدور اردبیل» و درخواست دعای خیر، یکی از این اسنادست^{۲۸۱}. به پسرش امیر احمد حاکم اردبیل نیز نوشته که در جلب رضایت صفی‌الدین به هر نوع ممکن باشد بکوشد و کمر به خدمت او بسته دارد^{۲۸۲}. وقتی دیگر دستور می‌دهد از پشم پنج هزار گوسفند او در خوزستان برای خانقاه همدان و مدرسه خانقاه سلطانیه زیاو بیافند^{۲۸۳}. به فرزندش خواجه جلال‌الدین حاکم روم تعمیر خانقاههای قدیم را مانند مدارس و مساجد و معابد و قناطر و مصانع و رباطها - سفارش کرده است^{۲۸۴}. رشیدالدین خود نیز از تصوف آگاه بوده و

۲۸۰- مکاتبات رشیدی ۲۴-۴۰.

۲۸۱- همان کتاب ۲۶۵-۲۷۲

۲۸۲- همان کتاب ۲۰۹-۳۱۰

۲۸۳- همان کتاب ۱۸۲-۱۸۳.

۲۸۴- همان کتاب ۸۸.

پسر او امیر محمود در کرمان به سیر و ساوک اشتغال داشته است^{۲۸۵}. توصیه وی به فرزند دیگرش امیر شهاب‌الدین حاکم تستر و اهواز «خود را به زیور طریقت و خرقه حقیقت» آراستن است^{۲۸۶}.

از آثار خواجه برمی‌آید که غازان خود به زیارت تربت مشایخ مانند بنیزید و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابی‌الخیر می‌رفته^{۲۸۷} و بر روی هم ایلخان و وزیر صوفیان را حمایت می‌کرده‌اند. نفوذ کلام مشایخ و دم و دستگاه و تشریفات و فوایدی که نصیب خانقاهیان می‌شده است رفته‌رفته از معنویت این مکتب کاسته و آن را بصورت دکانی درآورده که بحق مورد ایراد و انتقاد کسانی مانند اوحدی واقع شده است^{۲۸۸}. نمایش این حقایق را تا حدود زیادی در نوشته‌های خواجه رشیدالدین می‌توان دید.

مکاتبات رشیدی

نامه‌های رشیدالدین فضل‌الله - که محمد ابرقوهی آنها را گردآورده است - علاوه بر آنچه گذشت متضمن فواید اجتماعی بسیارست و در شمار اسناد مهم تاریخی این دوره* . مثلاً خانواده‌هایی که فرزندان وزیر با آنها وصلت -

۲۸۵ - مکاتبات رشیدی ۲۸۹-۲۹۶ .

۲۸۶ - همان کتاب ۱۰۲-۱۰۳ .

۲۸۷ - تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۰۸ .

۲۸۸ - برای اطلاع بیشتر رک: دکتر منوچهر مرتضوی، «تصوف در دوره ایلخانان» ،

نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال نهم، شماره سوم (پاییز ۱۳۳۶) ص ۲۹۷-۳۲۷ ؛ تاریخ

ادبیات در ایران ۲/۱۶۰-۱۹۸ .

* چنان‌که در مقدمه عرض شد نگارنده به بحث در حدود صحت انتساب این مجموعه

به رشیدالدین فضل‌الله نمی‌پردازد و فقط به نکاتی که از این مکتوبات - در صورت اعتبار آنها -

برمی‌آید اشاره می‌کند .

کرده‌اند^{۲۸۹} یا عقیده رشیدالدین درباره اهل بصره و عدم اعتماد او نسبت به افراد و سیاستی که در مورد ایشان می‌پسندیده در این نامه‌ها مذکور است^{۲۹۰} و نیز توجه او به اهل شریعت^{۲۹۱}، قضات، دهقانان، تاجران و لشکریان پداست^{۲۹۲}. در سیاست دینی خواجه «قتل زنادقه و صاب ملاحده» و «تخریب دیار کفر» تأکید می‌شود^{۲۹۳}.

خواجه اصول‌کشورداری و سیاست مدن را - آن طور که خود معتقد بوده - در خلال نامه‌های نصیحت‌آمیزی بیان کرده است^{۲۹۴}. در این نامه‌ها عدالت و رعایت احوال مظلومان مکرر سفارش شده «که ریاست مهتری جز به دادگستری حاصل نگردد»^{۲۹۵}. اما این که تا چه حد این سخنان به مرحله عمل درمی‌آمده بحثی دیگر است. گوشه‌هایی از مظالم عمال حکومت نیز در مکاتبات رشیدی منعکس گشته است. مثلاً اهالی بم ازستم مأموران امیر محمود فرزند خواجه و مطالبه «فلان و قبجور و چریک و اخراجات متفرقه مستأصل شده‌اند» و از دیار خود کوچ کرده. رشیدالدین دستور می‌دهد آنان را به رفق و محبت به دیار خود بازگردانند و سه سال هیچ‌گونه مالیاتی

۲۸۹- مکاتبات رشیدی ۱۲۷-۱۲۲.

۲۹۰- همان کتاب ۶۹، ۱۲۴.

۲۹۱- رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای از میرلانا مجدالدین اسمعیل فالی دعوت می‌کند که برای شرکت در مراسم دامادی فرزندان وی به تبریز آید، ر.ک: مکاتبات رشیدی ۱۲۷؛ درباره مجدالدین اسمعیل فالی و خانواده او، ر.ک: ۲/۵۸ ح.

۲۹۲- همان کتاب ۱۳، ۸۰، ۲۰۱.

۲۹۳- همان کتاب ۸۷.

۲۹۴- همان کتاب ۷۰-۷۸، ۷۸-۷۸، ۹۳-۹۳، ۹۳-۹۳، ۱۲۰-۱۲۰، ۲۹۶-۲۹۶.

۲۹۵- نیز ر.ک: همان کتاب ۱۸، ۲۰-۲۰، ۲۳-۲۳، ۱۶۹-۱۶۹، ۲۶۲-۲۶۲.

از ایشان نطلبند^{۲۹۶}. در حوزه حکومت فرزند دیگر خواجه، عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار، با آن که قاضی محمد بن حسن سمنانی مورد نظر وزیرست آن قدر از او مالیات گرفته‌اند که به وزیر ملتجی می‌شود و او در سفارشنامه‌ای به پسر خود وی را از مالیات معاف می‌کند و باز منصب قاضی اقمضاتیش می‌دهد^{۲۹۷}. ولایات طرسوس و سوس و انطاکیه و قنسرین - که زیر نظر سعدالدین پسر وزیرست - بواسطه بی‌رسمیها و بیداد او به خرابی نهاده و سعدالدین به میگساری و عیاشی سرگرم است^{۲۹۸}. از این قبیل است پریشانی مردم اصفهان^{۲۹۹}، تجاوز بیتکچیان و نواب سلطانی به املاک عجزه در روم^{۳۰۰}، ظلم داروغگان و حکام در خراسان و فرستادن محمد خدا بنده، غیاث‌الدین محمد پسر وزیر را برای نظارت^{۳۰۱}، مال‌ستاندن طخطاخ انجو زیاده از حد مرسوم از مردم شیراز^{۳۰۲}.

علاقه رشیدالدین به آبادانی و ایجاد بناهای خیر نیز نکته قابل ملاحظه‌ای است که در نامه‌هایش بچشم می‌خورد^{۳۰۳}. موافقت او با دریافت خراج تستر به جنس هم بدان سبب است که «مردم به زراعت میل کنند و

۲۹۶- مکاتبات رشیدی ۱۱-۱۲.

۲۹۷- همان کتاب ۲۷-۲۸.

۲۹۸- همان کتاب ۲۲-۲۶.

۲۹۹- همان کتاب ۳۳.

۳۰۰- همان کتاب ۸۸.

۳۰۱- همان کتاب ۱۴۵-۱۴۶.

۳۰۲- همان کتاب ۱۶۹.

۳۰۳- همان کتاب ۲۶، ۲۷، ۱۴، ۲۴۶، ۲۵۶.

سبب عمارتِ ولایت گردد»^{۳۰۴}.

در مکتوبات رشیدالدین نکات دقیق دیگری از وضع اجتماعی و اقتصادی عصر مندرج است مانند میزان مالیات عادلانه‌ای که وزیر برای اهالی اصفهان معین کرده^{۳۰۵}، صورت دقیق وجوهات دیوانی خوزستان، محل به محل و قسمت به قسمت^{۳۰۶}، مزد سالانه اکره نخبستانهای املاک وزیر در خوزستان^{۳۰۷}، حقوق محمودبن الیاس، طبیب دارالشفای دروازه سلم در شیراز و متوالی موقوفات آن^{۳۰۸}، انواع سلاحهایی که از شیراز برای اردوی سلطانی خواسته است^{۳۰۹}، نیافت شدن روغنهای مختلف دارویی در دارالشفای ربع رشیدی و تعیین حدود مصرف آنها در سال در پایتخت و این که هر یک را از کجا بدست می آورده اند^{۳۱۰}، تهیه لوازم زمستانی هر سانه دستگاه رشیدالدین فضل‌الله، مقدار و محل فراهم آوردن اجناس و جنس مرغوب هرجا، از ایران و توران و هند و روم و مصر و شام و غیره^{۳۱۱}.



نکته دیگر آن که گمان می‌کنم توجه به لغات و ترکیبات ترکی مفوای

۳۰۴- مکاتبات رشیدی ۱۲۱.

۳۰۵- همان کتاب ۳۴.

۳۰۶- همان کتاب ۱۲۲-۱۲۳ نیز رکه: ۱۷۵-۱۷۷ دو مورد خوزستان.

۳۰۷- همان کتاب ۱۸۲.

۳۰۸- همان کتاب ۲۵۵-۲۵۶ نیز رکه: ۲۵۶-۲۵۹ در مورد دارالشفای همدان.

۳۰۹- همان کتاب ۳۲۷.

۳۱۰- همان کتاب ۵۴-۵۶ نیز در باب ادویه رومی که در دارالشفاهای رشیدی مورد

استفاده بوده، رکه: ۹۳.

۳۱۱- همان کتاب ۱۸۶-۲۰۷.

در آثار رشیدالدین فضل‌الله خود تصویری روشن از روزگارا و بدست‌دهد. زمانه‌ای که واژه‌هایی مانند سیورغامیشی، تمغا، یرلیغ، قوما، قوریل‌تای^{۳۱۲}، قپچور، بیتکچی، یرغو^{۳۱۳}، یاسامیشی^{۳۱۴}، جدامیشی و امثال آن مانند پاره‌استخوانی بدشواری در کام و دهانِ فارسی‌زبانان می‌گشت و با مفاهیم و مصادیق آن در زندگی روزانه ناگزیر روبرو بودند.



احوال جامعه در دیگر اعصار

آنچه به‌عرض‌رسید نموداری بود از اوضاع اجتماعی دورهٔ مفل تا آن‌جا که در آثار رشیدالدین فضل‌الله بچشم می‌خورد. اما اگر بخواهم از توجه نویسنده به این‌گونه مسائل در دیگر اعصار یاد کنم سخن بیش از این بپردازا خواهد کشید. البته آنچه در کتابهای خواجه راجع به زمانهای پیشین آمده به تفصیل عهد مفل نیست ولی در عین حال حاوی نکته‌های قابل ملاحظه‌ای است. از آن جمله است بخش اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان در جامع‌التواریخ. در این قسمت سخن می‌رود از خصائص «داعیان خردمند شیرین‌سخن» اسماعیلی^{۳۱۵}، کیفیت شروع و نشر دعوت

۳۱۲- قوریل‌تای *quriltāy* بمعنی اجتماع بزرگ شاهزادگان و امرای مملکت برای تعیین

قانون جدید (فرهنگ فارسی).

۳۱۳- یرغو (یارغو) *Yarghū* بمعنی عوارضی که برای رسیدگی به جرائم گرفته می‌شد،

سیاست، بازرسی و مجلس محاکمه (فرهنگ فارسی).

۳۱۴- یاسامیشی *Yāsāmishī* بمعنی نظم، آراستگی، تدبیر (فرهنگ فارسی).

۳۱۵- جامع‌التواریخ (د) ۸.

اسماعیلیه، عقاید و مقالاتشان^{۳۱۶}، حمایت دیلمیان ایرانی از ایشان^{۳۱۷}،
 عات آن که بنی‌عباس نسب ائمه اسماعیلی را تکذیب می‌کردند^{۳۱۸}، تباین
 قرامطه و اسماعیلیان^{۳۱۹}، فرمانهای الحاکم بامرالله خلیفه ششم فاطمی در
 ناب‌گشودن بازارها و برقراری معاملات به شب در مصر^{۳۲۰}، جلوگیری او
 از فسق و فجور و محدودیت رفت و آمد زنان در معابر و سختگیری بر یهود و
 نصاری^{۳۲۱}، اصول عقاید حسن صباح^{۳۲۲}، کارهای عمرانی او در نواحی
 مختلف^{۳۲۳}، زهد و تقوای وی و سختگیری او بر پسران و زن و دخترش^{۳۲۴}،
 قلعه‌های اسماعیلیان در سراسر ایران و تسلط روزافزونشان^{۳۲۵}، نفوذ
 اسماعیلیه در اصفهان^{۳۲۶} و شدت رفتار حکومت سلجوقی با ایشان^{۳۲۷}،

۳۱۶- جامع التواریخ (د) ۱۰ بجمد .

۳۱۷- همان کتاب ۲۰ نیز رك: مقدمه مصحح ۱۱ .

۳۱۸- همان کتاب ۲۴ .

۳۱۹- همان کتاب ۴۱ .

۳۲۰- همان کتاب ۵۴ .

۳۲۱- همان کتاب ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹ .

۳۲۲- همان کتاب ۱۰۶-۱۰۷، ۱۲۷-۱۳۰ .

۳۲۳- همان کتاب ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶ .

۳۲۴- همان کتاب ۱۲۴، ۱۳۴ .

۳۲۵- همان کتاب ۱۲۲-۱۲۳ نیز رك: ۱۹۱ وصف قلعه الموت . هرلاکو از دیدن

این قلعه بحیرت افتاد، جامع التواریخ (ک) ۶۹۶/۲ . عدد قلاع اسماعیلیه در قهستان و

رودبار و قومس نزدیک به صد بوده است با آلات و ذخایر، رك: جامع التواریخ (ک) ۶۹۵/۲ .

۳۲۶- جامع التواریخ (د) ۱۲۰ نیز رك: جامع التواریخ (آل سلجوق) تصحیح احمد

آنر، آنقره ۱۹۶۰، ص ۶۹، ۷۰-۷۱ .

۳۲۷- جامع التواریخ (د) ۱۲۲، ۱۳۱ .

مبارزات اسماعیلیان و مقاومت‌هایشان^{۳۲۸}، فهرست نام کسانی که به دست فدائیان کشته شده‌اند^{۳۲۹} و فعالیتها و چاره‌گریهای گوناگون آنان^{۳۳۰}، انتساب اسماعیلیه به مزدکیان و مانویان و پارسیان^{۳۳۱}، کارهای نابخردانه علاءالدین محمد بن الحسن داعی هفتم که کودکی مخبط بود^{۳۳۲}، سقوط رکن‌الدین خورشاه و کشتار اسماعیلیان به دستور مونگوقاآن تا بچه شیرخوار^{۳۳۳}.

جامع‌التواریخ گوشه‌هایی از اوضاع عصر غزنوی و سلجوقی را نیز عرضه می‌دارد مانند خرابیهای سبکتگین درهند - که «عمرانها می‌کند و می‌سوخت» و اطفال را به بردگی می‌گرفت^{۳۳۴}، خراج سنگین و جریمه محمود غزنوی بر اهل مولتان^{۳۳۵}، شرکت مطوعین برای رفتن به جنگ قنوج بطمع غنیمتها^{۳۳۶}، و ارزانی برده در این جنگ از دودرم تا ده درم^{۳۳۷}، بدرفتاری بهرام‌شاه غزنوی با رعایا و لعنت مردم بر سنجر که چنین کسی

۳۲۸- جامع‌التواریخ (د) ۱۲۱، ۱۴۰ بیعد .

۳۲۹- همان کتاب ۱۳۴-۱۳۷، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۶۰-۱۶۱ .

۳۳۰- همان کتاب ۱۷۰-۱۷۲ .

۳۳۱- همان کتاب ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱ .

۳۳۲- همان کتاب ۱۷۸-۱۸۰ .

۳۳۳- همان کتاب ۱۹۲-۱۹۴ .

۳۳۴- جامع‌التواریخ (غزنویان)، تصحیح احمد انش، آنقره ۱۹۵۷، ص ۱۴-۱۵ .

۳۳۵- همان کتاب ۱۴۷-۱۴۸ .

۳۳۶- همان کتاب ۲۰۲ .

۳۳۷- همان کتاب ۲۰۸ .

را تربیت می‌کرد^{۳۳۸}.

در کتاب ساجوقیان هم نکته‌های قابل تأمل کم نیست از این قبیل: کثرت عده ترکمانان سلجوقی^{۳۳۹}، اقطاع پنجاه هزار تن از سپاهیان ملکشاه در سراسر مملکت^{۳۴۰}، رقابت و خصومت احمدبن نظام‌الملک و امیر سید ابوهاشم همدانی در دستگاه محمدبن ملکشاه که هر یک خون دیگری را به‌بهای بیشتر از سلطنت می‌خرید^{۳۴۱}، عصیان امیرعلی چتری که سنجر او را از حد مسخرگی به امیر حاجبی و مقطعی هرات رسانیده بود^{۳۴۲}، ثروت حاکم سمرقند احمدخان بزرگ در عهد سنجر که دوازده هزار بنده زر خرید داشت^{۳۴۳}، پرنده بازی و شکار دوستی محمودبن محمدبن ملکشاه

۳۳۸- جامع‌التواریخ (غزنویان) ۲۱۹.

۳۳۹- جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۸-۹.

۳۴۰- همان کتاب ۴۷.

۳۴۱- همان کتاب ۷۵-۷۷.

۳۴۲- همان کتاب ۱۰-۹۱.

۳۴۳- همان کتاب ۸۱. نیز در سرای خاصبک چلنگری از رجال صاحب نفوذ دستگاه سلجوقی - که ابتدا مرتبتی نداشتند - پس از قتلش به فرمان محمدبن محمودبن محمدبن ملکشاه «سیزده هزار اطلس سرخ نابریده بود غیر رنگهای دیگر و آلات زرین و سیمین، هفت خم سیمین یافتند، و سه خم زرین گردن آن مرصع کرده، و مدت و تربیب پایگاه را قیاس نبود؛ هزار و چهارصد سر اسب و استر زینی همه اختیار، بغیر اسپان غلامان و حواشی سرای و آنچه به هر شهر و نواحی بسته بودند؛ فی‌الجمله آن مال و تجمل و نقد و جنس که از خاصبک به خزانه سلطان رسید، هیچ سلطانی را نبود، و دفابن و ودایع و ذخایر که با سر آن نیفتانند و ندانستند، خدای داند»^{۳۴۳}، جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۱۴۲-۱۴۳.

ساجوقی که «پروای هیچ کاری دیگر نداشت» و «چهارصد سگ شکاری داشت به قلاده زر، و بعضی مرصع و بندهای ابریشمین و جلّهای زربنت»^{۳۴۴}، شرح قتل و غارت غزان در مرو و نیشابور^{۳۴۵}، وضع لشکر ساجوقیان که اکثر مزدور بودند و از طوایف مختلف، زود بر کسی گرد می آمدند و زود از او می گسستند^{۳۴۶}.



شرح قحط و خشکسالی، بروز امراض، سایر حوادث مانند زلزله و سیل، و وضع مردم و شهرها در این احوال، از دیگر جلوه های زندگانی طبقات جامعه است در آثار رشیدالدین فضل الله^{۳۴۷} بخصوص که جامع-

۲۴۴- جامع التواریخ (السلجوق) ۱۰۶ .

۲۴۵- همان کتاب ۹۶، ۹۷-۹۸، ۹۹ .

۲۴۶- از جمله رك: همان کتاب ۱۴۴ .

۲۴۷- از جمله رك: زلزله نیشابور در سال ۶۶۹ هـ. بمدت پانزده روز، و زلزله

تبریز در سال ۶۷۱ هـ. تا چهار ماه که «سر منارها افتاد»، جامع التواریخ (ب) ۵۵۸؛ تاریخ

مبارك غازانی ۱/۳۱، ۴۲. سیل بغداد در ۶۵۴ هـ. و استیلای اوباش و ظلم بر مردم،

جامع التواریخ (ک) ۶۹۸/۲. تگرگ و تنگی در قراقوروم در زمان اوگتای قاآن، جامع-

التواریخ (ب) ۷۸. قحط سال ۴۰۱ هـ. در خراسان بخصوص نیشابور، جامع التواریخ

(غزنویان) ۱۶۹. قحط و وبای سال ۴۱۵ هـ. در مصر «چنان که رطلی نان به يك درهم رسید»،

جامع التواریخ (د) ۶۴. قحط در خراسان به سال ۶۹۱ هـ. «چنان که منی غله به يك دینار مفقود و

نهی وجود بود... چون آذوق لشکر تمام شد و اقلبه یافت نبود لشکریان اسب یکدیگر را

می نزدیدند و می خوردند»، تاریخ مبارك غازانی ۲/۲۲-۲۴. تنگی و گرسنگی در مجارستان

و بولونیه بر اثر قتل و غارت مغول که «مردم گوشت فرزندان می خوردند»، تاریخ

فرنگ ۵۱.

التواریخ در نقل وقایع تا حدودی صورت تطبیقی دارد یعنی نویسنده در بیان تاریخ هر یک از سلاطین مغول ، خلفا و پادشاهان معاصرِ او را در دیگر جاها و گاه پیش آمده‌های مهم را در آن ایام ذکر می‌کند^{۳۴۸} .

حاصل سخن آن که آثار رشیدالدین فضل‌الله حاوی موضوعات فراوانی است از اوضاع اجتماعی ایران در قرون گذشته . هر پژوهنده‌ای می‌تواند با تأمل در کتابهای او نکته‌های مهمی دریابد . آنچه در این جا به عرض رسید اشاراتی بود در این باب ، بدون هر نوع نقد و تجزیه و تحلیلی .

۳۴۸- از جمله در مورد دوره چنگیزخان ، رك: جامع‌التواریخ (ك) ۱/۲۳۴-۲۳۹ ،

۲۳۹-۲۴۰ ، ۲۸۹-۳۹۸ .

تاریخ آل جلایر

این روزها توفیق مطالعه کتاب «تاریخ آل جلایر» نصیبم شد. فوایدی که از خواندن این کتاب بر دم موجب آمد که سطری چند در معرفی آن بقلم آورم. البته نه بعنوان منتقدی که در موضوع کتاب تخصصی دارد، بلکه بعنوان خواننده‌ای کنجکاو و مستنید.

گذشته از اهمیتی که سلسله جلایری در دوره بین حکومت ایلخانان مغول و تیموریان داشته بر منطقه وسیعی فرمان می‌رانده‌اند، نبودن کتابی جامع در باب این خاندان و آثار دولت و سیاست آنان خود نکته دیگری است که لزوم تألیف کتاب منظور را آشکار می‌کند. کتاب تاریخ آل جلایر اثر نفیسی است بخصوص شیوه تألیف آن درخور توجه است. پیداست مؤلف محترم به مفهوم حقیقی تاریخ معرفت دارد و خواسته است کتاب خود را هرچه بیشتر ممکن شود بصورت تاریخی خوب عرضه کند.

نظری به فهرست مندرجات کتاب نشان می‌دهد که مؤلف فقط به

* بحثی است در باب کتاب تاریخ آل جلایر، دکتر شیرین بیانی (اسلامی)، تهران

(دانشگاه تهران) ۱۳۴۵ .

شرح احوال فرمانروایان و شکست و پیروزیهای آنان بسنده نکرده، بلکه قسمت عمده اثر خود را به بحث در زندگی اجتماعی (۱۱۴-۱۷۶)، تشکیلات اداری (۱۷۷-۲۸۷)، چگونگی شهرها (۲۸۸-۳۲۴) و هنر و ادبیات آن عصر (۳۲۵-۴۱۱) اختصاص داده است و در حقیقت از ۱۱ صفحه متن کتاب فقط ۱۱۳ صفحه آن، یعنی تقریباً یک ربع، مربوط به معرفی وقایع حیات امیران سلسله جلایری است و سه چهارم دیگر در باب مسائل مهم مذکور در فوق نگاشته آمده است.

در فصل اول کتاب پس از بیان اصل و نسب ایل جلایر، سلاطین جلایری باختصار معرفی می شود از این قرار: شیخ حسن بزرگ، سلطان اویس، سلطان حسین، سلطان احمد، سلطان والد، سلطان اویس دوم، سلطان محمود، سلطان حسین دوم. در ضمن وقایع عمده دوران حکومت هر یک از ایشان بیان شده است و گوشه ای از تاریخ سیاسی ایران در قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم هجری روشن می گردد.

در همین فصل مطالب خواندنی کم نیست و از خلال آن با وقایع و مصائب آن عصر تیره و فسادآمیز آشنا می شویم؛ از این قبیل است: داستان عشق سلطان ابوسعید ایلخان مفلو به بغداد خاتون، دختر امیر چوپان و همسر شیخ حسن بزرگ، و وادار کردن شوهر به طلاق زن و مسموم شدن ابوسعید بتوسط بغداد خاتون (۱۳-۱۶)، اعمال فضیحت بار حسن کوچک، پسر تیمورتاش و نوه امیر چوپان، که یکی از غلامان خود را به نام قراجری برگزید و مادرش را به اجبار به عقد او درآورد و غلام را بواسطه شباهت به نام تیمورتاش پدر خویش معرفی کرد و مدعی شد پدرش زنده است (۲۳)، روابط نامشروع سزت ملک، همسر شیخ حسن کوچک، با یعقوب شاه و کشتن شوهر خود (۲۹-۳۰)، رفتار بیرام بیک با کاووس شروان شاه که بر ضد سلطان

اویس شورش کرده بود. بگرام بیک او را اسیر کرد و در قفس آهنین به بغداد فرستاد (۴۱-۴۳)، خواستگاری شاه شجاع و شاه محمود از دختر سلطان اویس و رفاقت آن دو در این کار و تمجیح دادن سلطان اویس، شاه محمود «بنده و چاکر» را بر شاه شجاع که خود را «برادر مشتاق» خوانده بود (۴۴-۴۶)، داستان عشق منحرف اویس جلایر به پسر سلطان شاه خازن و قهر کردن این پسر از او و دستور اویس به سلمان ساوجی شاعر که مثنوی «فراق نامه» را در بیان رنج وی از دوری سرود (۵۰-۵۱)، پاسخ حاجی نوروز، هسر عادل آقا، به شاه شجاع که قصد جنگ داشت (۵۹) و یادآور جواب سبده مادر مجدالدوله دیلمی به محمود غزنوی است، خانه‌ای که امیر اسماعیل حاکم بغداد برای خود ساخت و سرانجام سرش را بر تیری که از دیوار همان خانه بیرون آمده بود آویختند (۶۳) و غارت اموال فراوان وی به دست مخالفان و ثروتمند شدن ناگهانی ایشان (۶۳)، رفتار تورسون با عبدالملک تمغاچی حاکم قبلی بغداد (۷۳)، وصیت نامه شاه شجاع برای سلطان احمد جلایری (۷۵)، چگونگی قحطی تبریز که «هر کس یک من حبوب نر خانه اش یافت می شد باشکنجه هلاک می گردید» (۸۰)، ظلم و تعدی رؤسای ترکان و امرای محلی در آذربایجان و غارت و برهنه کردن مردم بحدی که «اگر کسی مثلاً می مرد و اطرافیانش می خواستند او را دفن کنند باید به این دسته باج بدهند تا تشییع کنندگان از غارت مصون بمانند» (۸۱)، ریختن خمهای شراب سلطان احمد در دجله به دستور تیمور و مست شدن ماهیان و حرکات مستانه آنها (۹۲)، قتل عام تیمور در بغداد که در مدت چهل روز محاصر شهر «هریک از سپاهیان دستور داشتند که سر

يك مرد یا زن یا بچه را تحویل او دهند» (۹۷) .
 اینها و بسیاری نکته‌های قابل ملاحظه دیگر در این فصل دیده می‌شود.
 موضوع مهم آن که در این قسمت نیز مؤلف از احوال مردم غافل نمانده و
 جای جای از آنان سخن رانده است. بعلاوه داوری منصفانه او در باب اخلاق
 و اعمال و رفتار هر يك از فرمانروایان، امیران و حاکمان درخور توجه است.
 نقل نامه‌ها و تفسیر مطالب آنها و حتی استفاده از سفرنامه‌ها و دیوانهای
 شاعران برای پی‌بردن به اوضاع آن زمان کتاب را بصورت اثری مستند
 در آورده، نیز توجه مؤلف به ذکر نکاتی از قبیل لباس ملتزمان رکاب سلطان
 احمد هنگام ورود او به تبریز و توصیف چتر شاهی (۱۰۶) و شرح قبر
 سلطان اویس در نزدیکی تبریز و درج تصویر آن بر فواید این فصل افزوده است.
 اما در حقیقت مهمترین قسمت کتاب از این پس آغاز می‌شود که مؤلف
 به «زندگی اجتماعی» در این عصر پرداخته است. در این فصل مسائلی که مطرح
 می‌شود از این قرار است:

طبقات مختلف جامعه و مقام و اختیارات و مسؤلیت‌ها و وظایف و نوع
 اشتغال آنها: خاندان سلطنت (۱۲۱)، سپاهیان (۱۳۰)، روحانیون (۱۳۵)،
 صوفیان (۱۴۶)، دهقانان و صنعتگران (۱۵۴)، بازرگانان (۱۵۵)، قبایل
 (۱۶۸)؛ تشکیلات اداری: دیوان سلطنت (۱۷۸)، دیوان وزارت (۱۹۴)،
 مقرری و مرسوم (حقوق) متصدیان امور (۱۹۸)، حکام (۱۹۹)، دیوان استیفاء
 (۲۰۵)، طرز پرداخت مرسوم (۲۱۳)، مالیاتها (۲۱۶)، پول در این دوره
 (۲۳۳)، دیوان اشرف (۲۶۲)، دیوان الغبیتکچی (۲۶۳)، دیوان نظر، دیوان
 قضا (۲۶۴)، حکومت اوقاف (۲۷۲)، دیوان انشاء (۲۸۴) و غیره .

این عناوین نموداری است از مطالب مفیدی که در این فصل گنجانده
 شده است. مثلاً در این جا از اوضاع زندگی طبقات مختلف مردم آگاه می‌شویم

و دربارهٔ عدم رضایت ورنجهای عامه از رفتار مأموران مالیات آن عهد سخن می‌رود (۱۱۵-۱۱۶، ۲۳۰، ۲۳۱). دیگر موضوعات قابل توجه این فصل عبارت است از: ناامنیها، دزدیها، مساعدت و همکاری برخی از حکام، شحنة‌ها و قضاات با دزدان (۱۱۸)، شیوع فحشاء و رسم نشستن فواحش در معابر عمومی و بهره‌برداری برخی از اشخاص مهم عصر از عواید این گونه‌زنان (۱۱۹-۱۲۰)، وابستگی دهقان به زمین و واگذاری او بامزاری که در آن کار می‌کرد به اقطاع (۱۳۲)، وضع اقلیتهای مذهبی (۱۴۴)، دستگاه پرتجمل مشایخ تصوف (۱۴۹-۱۵۱)، روابط جلایریان با اروپا (۱۶۲-۱۶۳)، عوارض و مالیات میخانه‌ها و حشیش‌خانه‌ها و روسپی‌خانه‌ها (۱۸۸، ۲۱۹)، نوسان افزایش و کاهش عواید و مخارج شهرها (۱۹۶-۱۹۷)، مرابحه و رواج آن (۲۳۲).

یکی از صفات قابل ملاحظهٔ این کتاب آن است که نویسنده به نکاتی دقیق - که از نظر برخی از مؤلفان فراموش می‌شود - پرداخته است و در نتیجه بسیاری از مسائل مربوط به حکومت و عصر جلایریان را روشن کرده است. این دقت نظر موجب آمده که در خلال سطور این کتاب مثلاً از شرح دقیق عایدات و مخارج دیوان سلطنت در اول محرم سال ۷۴۰ هـ (۱۸۰) و یا از صورت مشروح اموال دیوان وزارت در سال ۷۵۰ هـ (۱۹۰) مطلع می‌شویم و نیز از مبالغ درآمد و عوارض و مالیات بسیاری از صاحبان پیشه‌های مختلف و عامهٔ مردم، بعلاوه طرز تنظیم حسابها و دفاتر سبعة (۲۱۰)، طریق نگارش صفحات دفترها (۲۰۸)، چگونگی رسیدگی هر شعبه به محاسبات دولتی در ولایات (۱۸۷)، نمونهٔ برات، قبض رسید (۲۰۲-۲۰۳)، شیوهٔ تصحیح اشتباهاتی که در دفترها روی می‌داد و خط‌ترقین و شکل آن (۲۰۸)، (۲۱۱)، مزد سند نویسی در دیوان قضا (۲۶۷) و مسائلی از این قبیل شرح داده شده است. وقتی این کتاب را می‌خوانیم درمی‌یابیم که هر کس در

حکومت جلایریان چه کاره بوده‌است و حدود اختیارات و وظایف^۲ او چیست. بعضی تشکیلات دستگاه حکومت آن عصر مانند وظایف «بلاغورچی» - که از دیوان بزرگ مأمور می‌شد و کار او یافتن چیزهای گمشده در راهها و سپردن آنها به صاحبانش بود - انسان را به یاد سازمانهایی از این قبیل در مغرب زمین امروز می‌اندازد .

مؤلف محترم همان‌طور که مثلاً در قسمت بحث از پول در باب سکه‌های مختلف سلاطین جلایری سخن گفته و تصویر آنها را بدست داده در هر - زمینه دیگر نیز نمونه فرمانها، وقف‌نامه‌ها، اسناد مربوط به آنها را بشرح آورده‌است .

فصل سوم کتاب در چگونگی شهرهاست . در این قسمت از اوضاع شهرهای مختلفی که در قرن هشتم هجری تحت نفوذ و تابعیت سلسله جلایری قرار داشته از نظر گاههای گوناگون سخن رفته‌است و تصویریری از شهرهایی مانند تبریز، مراغه، مرند، اردبیل، ارومیه، خوی، سلماس، خلخال، نخجوان، ماکو، شروان، سلطانیه، زنجان، بغداد، بصره، کوفه، نجف، کربلا، مودیل و بسیاری دیگر در آن عصر، نقش شده‌است .

فصل چهارم کتاب مربوط به هنر و ادبیات در این روزگارست و اطلاعات سودمندی در آن مندرج‌است. در این قسمت از هنر نقاشی، خوش - نویسی، معماری، سفال سازی، فاز کاری، اسلحه سازی، قالی بافی، پارچه بافی، قلاب دوزی، تذهیب کاری، جلد سازی، طلا کاری، کنده کاری بر روی سنگ، مینا کاری، شیشه گری و غیره یاد شده‌است . نکته مهم در این فصل بحث درباره سبک و شیوه هر یک از این هنرها و مواد و مصالح مربوط به

۲- همان‌که در اصطلاح علوم اداری امروز به Job description تعبیر می‌شود .

آنهاست که مبنی است بر استفاده از آثار متخصصان آن رشته از هنر یا صنعت. ازان جمله است مثلاً آنچه در باب شیوه نقاشی و معماری نگاشته، آمده است. نکته سودمند دیگر معرفی استادان هر رشته و نیز شرح آثار هنری آنهاست که باقی مانده و در کجا محفوظ است و ارزش آنها در چیست. در این قسمت نویسنده هر کتاب یا شیء نفیس و هنری یا بنا را در هر جای دنیا مربوط به این عهد سراغ داشته معرفی کرده است، چه در شهرها و موزه‌ها و کتابخان‌های مختلف و چه در مجموعه‌های شخصی. مثلاً بمحض آن که از پارچه‌ای این عصر سخن می‌رود ما را به قطعه‌ای از کفن دوك رودلف چهارم اطریش که در موزه وین نگاهداری می‌شود رهنمون می‌گردد (۳۶۹) که نمونه‌ای از هنر پارچه‌بافی این دوره است و جزئیات آن را شرح می‌دهد. همچنین است در مورد مینیاتورها، خطوط خوش‌نویسان، کتیبه‌ها، ساختمانها و دیدگاه مظاهر هنر و صنعت این دوره.

مؤلف از ادبیات این عصر نیز سخن رانده است (۳۷۵-۴۱۱). در این قسمت معرفی شعرائی چون خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی، حافظ، عبید زاکانی، ناصر بخاری، رکن‌الدین صائین و دیگران و نویسندگانی مانند محمد بن هندوشاه نخجوانی، حمدالله مستوفی، نظام تبریزی و شرح آثار آنان باختصار مورد نظر بوده است.

کتاب به فصلی کوتاه ختم می‌شود تحت عنوان «نتیجه» (۴۰۸) که عصاره مباحث پیشین در آن مذکور است و پیر ازان معرفی و ارزیابی منابع و ماخذ قدیمی قرار دارد و فهرست دیگر مراجع و فهرست اعلام. در خاتمه فهرست اصطلاحات کتاب مندرج است که تنظیم آن کاری سودمند بوده است. زیرا در این کتاب بسیاری اصطلاحات مختلف اداری و حکومتی و نظامی آشنا می‌شویم که کمتر آنها ترکیبی مفهومی است و این فهرست نمودار

آنهاست .

گمان می‌رود همین اشارهٔ مجمل به محتویات کتاب ارزش آنرا تا حدی آشکار می‌سازد. در خلال فصول و سطور مختلف می‌بینیم نویسنده سخت کوشیده است هدفی را که در مقدمهٔ کتاب نوشته است به مرحلهٔ عمل درآورد: «امیدوارم همان‌گونه که آرزوی من بوده است، توانسته باشم بطور داخواه و بطرزی شایسته، با روش صحیح علمی این قسمت از تاریخ ایران را که تا به حال در پس پردهٔ فراموشی و ابهام قرار گرفته بود، روشن و آشکار سازم». بعلاوه استفادهٔ مؤلف از منابع و اسناد گوناگون از قبیل کتابهای چاپی و خطی و مجموعه‌های اسناد و مدارک و نامه‌ها و سکه‌ها که در ایران و اروپا در کتابخانه‌ها و موزه‌ها مضبوط است و نیز سودجویی از آثار دانشمندانِ مغرب‌زمین در هر باب، از درجهٔ اهتمام وی در رجوع به مراجع برای نگارش کتابی مستند حکایت می‌کند .

در ضمن مطالعهٔ این کتاب چند نکته نیز به نظر نویسندهٔ این سطور رسید که یادآوری آنها شاید خالی از فایده نباشد . اگر مؤلف محترم تلفظ کلمات ترکی مغولی را - که از اصطلاحات این دوره است - معین می‌کردند بر فواید کتاب افزوده می‌شد. در برخی قسمتها مانند مطالب آغاز صفحهٔ ۱۱۷ اگر مأخذ مربوط ذکر می‌شد بهتر بود. همچنین خوانندهٔ علاقه‌مند با خود می‌گوید: کاش تصویررایت مخصوص سلاطین جلایری نیز در صورت امکان درج می‌شد (۱۲۹) و یا کاش نویسنده غزلیات حافظ را - که آمیخته‌ای از غزل عرفانی و عاشقانه است - غزل عرفانی محض نمی‌شمرد (۳۸۵) . یادآوری چاپ برخی از کتابها نیز که مؤلف از نسخهٔ خطی آنها استفاده کرده است بر جامعیت کتاب می‌افزود .

نشر کتاب روشن و ساده و درست است، به همین سبب تکرار «او» در

جمله‌هایی نظیر (ص ۵۶ س ۱۱-۱۳)، یا استعمال جمله‌ای مانند «آن قدرت را نداشت که تشکیلات منظمی به اوضاع ببخشد» (۱۲۱)، و بکار بردن «نقاط ضعف» (۵۹)، «از نقطه نظر سبک» (۳۳۸)، «فوق‌الذکر» (۲۳۵، ۱۴۰، ۲۶۴)، «نام کوچک» (۶۸)، و امثال آن با دیگر قسمت‌های کتاب ناسازگار می‌نماید؛ نیز اگر بجای ممالک پی‌با (۱۵۷)، سمبل (۳۴۱، ۳۴۲)، پرسپکتیو (۳۴۱)، تم (۳۲۸)، کادر (۳۳۰) کلماتی فارسی بکار می‌بردند شایسته‌تر بود.

چند نکته دیگر مربوط به برخی اشتباهات مطبعی است که گویا از چشم افتاده و در غلط‌نامه مذکور نیست و تصحیح آنها مفیدست بدین شرح: (خدمتگذار ۴۶، ۱) که بجای خدمتگزار چاپ شده است. پرشکن کاکل (۲) بجای برشکن کاکل، چنگیز خانی (۲) بجای چنگز خانی، فرمانده هزاره (۴)، بجای فرمانده هزاره، یکی از این پنج برادر... به ایران می‌آیند (۵) بجای می‌آید، لشکر و لشگریان (۱۰، ۱۱، ۴۰، ۵۶) بجای لشکر و لشکریان، جمادی‌الاول (۱۲، ۱۸ ح ۳۲) بجای جمادی‌الاولی، ذکریا (۱۹، ۳۷۷) بجای زکریا، خدایگان (۴۰ س ۱۹) بجای خدایگانا، نایندیشد (۶۵) بجای نیندیشد، مشکل (۹۰، ۱۵۷، ۲۷۶، ۳۸۲) بجای مشکل، می‌نیانجامد (۹۹) بجای می‌نینجامد، نیاندوخته (۱۰۱) بجای نیندوخته، لایسما (۱۲۵) بجای لاسیما، مستقلات (۱۳۳) بجای مستفلات، خشگل (۱۵۹) بجای خوشگل، راه کاروانروی کاشان (۱۶۵) بجای راه کاروانرو کاشان، ذکوة (۱۸۸، ۲۱۵) بجای زکوة، تلالوی چراغها (۳۰۶) بجای تلالو چراغها، ساکنین‌اش (۳۹۶) بجای ساکنینش، تزئینات (۳۰۶، ۳۶۸، ۳۷۱) بجای تزئینات، سهاب (۳۲۷ ح) بجای سحاب، جاوی تصویر (۳۲۸) بجای جلو تصویر، رنگامیزی (۳۳۸، ۳۵۲، ۳۶۸) بجای رنگ‌آمیزی، Bodlein (۳۳۸ ح) بجای Bodleian، متمددی (۳۷۶) بجای متأذی، دکتر محمدعلی موحدی (۴۱۳)

بجای دکتر محمدعلی موجد، فخر دانی (۱۳۰۰) بجای فخر داعی .
البته این نکات جزئی از ارزش این کتاب نمی‌گاهد و کوشش و زحمات
دوئف فاضل در روشن کردن قسمتی از تاریخ ایران درخور تحسین است
توفیق ایشان را در دیگر خدمات علمی خواستارم .

نمونه‌ای از نقاشی ناصرالدین شاه قاجار

در میان نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا مجموعه‌ای از نامه‌های ناصرالدین شاه قاجار موجود است که در فهرست دستی کتابخانه به شماره Or. 11665 ثبت شده است .

گردآورنده این مجموعه میرزا عبدالوهاب خان نوری، نظام‌الملک، نواده میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه در سالهای ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ هـ. ق. / ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۸ م. و پسر میرزا کاظم خان نظام‌الملک است که شخص اخیر نیز بارها به وزارت رسیده . بیشتر اوراق این مجموعه نامه‌هایی است که بتوسط ناصرالدین شاه به این دو وزیر نوشته شده و یا از طرف آنان به شاه عرض شده است . در صفحه اول مجموعه منظور چنین نوشته است :

«بیست و شش ورق دستخط جهان مطاع بندگان اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاه جم‌جاه عالم پناه ناصرالدین شاه روحنا فداه است که به مرحوم مغفور میرزا آقاخان صدراعظم نوری طاب الله ثراه جد این بنده درگاه جهان پناه مرقوم فرموده‌اند. چون مایه شرف و مباهات خانواده و اسباب عبرت ناظرین است در این کتابچه جمع‌آوری نموده همرا در اوراق

چسبانیده‌است که ضایع نشود و افتخارات اسلاف را اخلاف بسبب صدق و امانت تجدید نمایند». در زیر صفحه این امضاء به نظر می‌رسد: «وانا العبد عبدالوهاب نوری الملقب به نظام‌الملک».

این قسمت (از ورق ۱ تا ورق ۲۵) در حقیقت بخش اول این مجموعه و شامل نامه‌هایی است که شاه به خط خود به میرزا آقاخان صدراعظم نوشته و اگرچه بیشتر آنها تاریخ ندارد غالباً مربوط به سالهای ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۵ ه.ق./۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ م. است. نامه‌های مزبور برای بررسی روابط انگلیس و ایران در این ایام خاصه در باب موضوع هرات و دیگر مسائل درخور ملاحظه است که اگر فرصتی دست‌دهد بمرور از آنها یاد خواهد شد.

از این قسمت که بگذریم نامه‌هایی قرار دارد که خطاب به نظام‌الملک، بدرِ گردآورنده مجموعه، نوشته شده و یادداشت وی در صفحه ۲۸ پ نیز از این قرار است:

«دستخطهای سرکار بندگان اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاه عالم پناه ناصرالدین شاه است که به مرحوم مغفور میرزا کاظم خان نظام‌الملک طاب‌الله ثراه والد این بنده درگاه جهان پناه مرقوم فرموده‌اند». همه این نامه‌ها به خط ناصرالدین شاه نیست بلکه گاهی گزارشها و عرض‌حالی‌هایی است که به نظر وی رسیده و در حاشیه آنها شاه دستورهایی به نظام‌الملک داده است. این نامه‌ها اهمیتش از نامه‌های نخستین کمترست ولی برای مطالعه اوضاع داخلی و شیوه اداری مملکت در آن روزگار و روشن شدن برخی نکات سودمند می‌نماید.

مجموعه منظور همراه مجلّدی دیگر که ترجمه متن نامه‌ها به زبان انگلیسی است در سال ۱۹۳۷ از طرف وزارت امور خارجه انگلستان به موزه بریتانیا اهداء شده. ترجمه مجموعه بتوسط A. C. Trott که از سال ۱۹۳۱ تا

۱۹۳۷ م. (۱۲۵۰ تا ۱۳۵۶ ه.ق.) دبیر سفارت انگلیس در تهران بوده، با کمک منشیان سفارت، صورت گرفته است. مترجم، نامه‌ها و یادداشت‌های ناصرالدین‌شاه و دستوره‌های او را که در حاشیه نامه‌ها و عرض‌حاله‌هاست بطور کامل ترجمه کرده ولی به ترجمه خلاصه آنچه به خط دیگران است اکتفا نموده است. جلد دوم، یعنی ترجمه مجموعه به انگلیسی، مقدمه‌ای نیز دارد که در معرفی گردآورنده نامه‌ها و ارزش و اهمیت آنهاست و در آن در باب نکات مذکور در فوق بشرح بحث شده. در این مقدمه می‌خوانیم که مجموعه مزبور در بهار سال ۱۹۳۲ بتوسط یکی از افراد خانواده نظام‌الملک برای فروش به سفارت انگلیس در تهران عرضه شده و به پنجاه تومان بفروش رسیده است! افسوس که این گونه معامله‌ها نظیر نیز داشته است.

آنچه اینک از این مجموعه به عرض خوانندگان محترم می‌رسد نامه‌ای است به خط ناصرالدین‌شاه که در صفحه ۲۳، قرار گرفته و متن آن بشرح زیر است:

«جناب صدراعظم اولاً انشاءالله (کذا) احوال شما خوب است ثالثاً (ظ. ثانیاً) شکلی امروز کشیدیم چون بسیار شبیه بود برای شما فرستادم ثانیاً (ظ. ثالثاً) حالا گفتند که پلنگی در کوه نمودار شده است شما را به سر خودم قسم می‌دهم که مانع نشوید که پلنگ را من خودم بزنم بسیار حیف است پیرار سال زحمت بسیار برای زدن پلنگ کشیدیم پلنگی پیدا نشد شما البته به آدم خودتان بگوئید که خود همراه کلب حسین‌خان بروید به کوه و حکماً جای پلنگ را نشان بدهد که انشاءالله بعد از اطمینان ما برویم و پلنگ را بزنیم بسیار بسیار شوق دارم که پلنگ را بزنم البته شما دریغ نداشته باشید یک پلنگ بزنم عوض هزار کبک است البته به آدمتان بگوئید که کلب حسین‌خان را رهنمایی کند شما از من خاطر جمع باشید به فضل خدا اگر هزار شر باشد شکار خواهم کرد».

کرده و راجع به صاحب‌تصویر در کنار آن به خط خود نوشته است: «صورتِ
میرزا علی پیشخدمت...؟ که در جاجرود کشیده شد. روز جمعه ۱۶ شهر
ربیع...؟» عکس متن نامه و نقاشی ناصرالدین شاه را خوانندگان ملاحظه
می‌فرمایند.



ذکر جمیل

یادی از معلّمی بزرگوار

شادروان محمد اشرفزاده

هنگامی که نویسنده این سطور جویای احوال مربّی و معلم بزرگوارِ خود سید محمد اشرفزاده بود تا پس از مدتی مسافرت و دوری به خدمتش شتابد، از درگذشت این مرد شریف آگاهی یافت و از این خبر ناگهانی سخت اندوهگین شد بخصوص که وی بر بنده حقّ تعلیم و تربیت بسیار داشت و هیچگاه مهربانیها و بزرگواریهای او از یادم نرفته است. دریغ که آن خدمتگزار مؤمن و حقیقی فرهنگ اینک در دل خاک خفته است و این شاگردِ ناچیز و ارادتمند، بجای برخورداری از دیدار او، باید به قول بیهقی قلم را لختی بر وی بگریاند و او را به همگان بهتر بشناساند چه یاد نیکان را زنده باید داشت.

سرگذشت زندگانی مرحوم محمد اشرفزاده در چند کلمه خلاصه می شود: عمری در کمال درستی و تقوی باقناعت زیستن و در راه اشاعه فرهنگ بی هیچ گونه خودنمایی و خودستایی کوشیدن و سرانجام در گوشه عزلت درگذشتن. دوران حیات او از سال ۱۲۸۳ هجری شمسی در مشهد آغاز شد و در خرداد ماه سال ۱۳۴۳ پایان پذیرفت. از اول فروردین ماه

۱۳۰۷ بود که با ماهی صدویست ریال حقوق بسمت معلمی دبستانِ شاهرضای ذکور به خدمت فرهنگ درآمد و از اسفندماه ۱۳۱۳ به مدیریت و آموزگاری دبستان دولتی نمره ۳ (عنصری) منصوب شد. مرحوم اشرفزاده در عین اشتغال به آموزگاری از ادامه تحصیل بازماند و اندک اندک توانست پس از مدتی آموزگاری و مدیری دبستان در مشهد و فریمان و نمایندگی فرهنگ در آنجا، به دبیری دبیرستان شاهرضای مشهد برسد و بعد این خدمت را سالها در دبیرستان فیوضات ادامه داد تا این که از تاریخ بیست و سوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ پس از سی و سه سال خدمت به فرهنگ به تقاضای خود بازنشسته شد.

بگذریم از این که خدمات وی در این دوران مکرر مورد قدردانی واقع شده حتی از طرف فرهنگ خراسان پیشنهاد اعطای مدال علمی به او کرده اند اما نکته مهمتر پرهیزگاری و ایمان و خداپرستی این مرد شریف و درجه علاقه او به خدمت و بزرگواریهایی است که از او دیده ام و بیاد دارم و اکنون به ذکر یک نمونه اکتفا می شود تا ارزش واقعی خدمات وی اندکی روشن گردد، ارزشی که بمراتب گران قدرتر و والاتر از مضمون نامه های رسمی و یک نواخت و او راق گنگ و فراوان پرونده های اداری است و در آنها نمی گنجد.

هنگامی که بنده در دبستان عنصری مشهد تحصیل می کردم مرحوم محمد اشرفزاده معلم ریاضیات و مدیر دبستان بود. در سال ۱۳۱۶ مقرر شد که در پانزدهم بهمن ماه هر سال - که مصادف با جشن تأسیس دانشگاه تهران بود - به شاگردان اول آموزشگاهها جوایزی داده شود. در آن هنگام من دانش آموز سال چهارم دبستان بودم. روز پانزدهم بهمن ماه که قرار بود به دبیرستان فردوسی، محل جشن، برای جایزه گرفتن بروم نخست

بر طبق دستور شادروان اشرفزاده به دبستان عنصری (پشت دبیرستان فروغ فعلی در محل خانه‌های متعلق به جناب آقای دکتر علی‌اکبر فیاض و خانواده ایشان) رفتم ولی آن روزها بقدری برف و باران آمده و راه ما از دبستان عنصری تا دبیرستان فردوسی که از کوچه‌های بسیار خراب حوالی خندق می‌گذشت چندان گل‌آلود بود که من بواسطه خردسالی و کوچک‌اندami بهیچ وجه نمی‌توانستم آن راه را طی کنم؛ وسایل نقلیه هم فراوان و یا در اختیار نبود. مرحوم اشرفزاده که دلش نمی‌خواست یکی از شاگردان او از تشویقی که مقرر بود محروم شود از دبستان عنصری تا دبیرستان فردوسی در میان آن همه گل‌ولای و در آن راههای دشوار با وجود فرازونشیب فراوان معبر خندق مرا چون فرزند خویش در تمام راه بر دوش گرفت و هر دم سخنی می‌گفت و بنوعی سرگرم می‌داشت. آن روز در ذهن کودکان خود می‌اندیشیدم و تعجب می‌کردم که چه طور ممکن است مدیر مدرسه‌ای شاگردش را بر دوش ببرد؟! و بکلی دست و پای خود را گم کرده بودم اما حالا سالهاست که قدر این بزرگواری را نیک می‌دانم و متوجه شده‌ام که وی آن سخنان طیبت‌آمیز را می‌گفت که من ازان حال بدرآیم و از قرار گرفتن بر دوش مدیر مدرسه خود احساس ناراحتی نکنم. ارزش این رفتار انسانی را مقایسه آن با روش برخی مربیان دیگر روشن می‌کند و خوانندگان محترم خود این تفاوت را خوب درمی‌یابند.

اگر امروز بنده تاحدی بتوانم مطالب خود را بگویم و در جایی سخنرانی کنم و یا درس خویش را بروشنی بیان نمایم همه را مرهون تربیت اولیه مرحوم اشرفزاده می‌دانم زیرا او بود که از کلاس دوم دبستان مرا در انجمنهای دبستانهای مختلف به سخنرانی وادار می‌کرد.

در آن ایام چندان خردسال و کوچک بودم که وقتی پشت میز سخنرانی می‌ایستادم حاضران مرا نمی‌دیدند و برای رفع این اشکال ناچار چهارپایه‌ای زیر پایم می‌گذاشتند که سر و گردنم از بالای میز خطابه دیده شود .

مرحوم اشرف‌زاده برای تقویت روحیهٔ من و تشویق به سخنرانی همواره می‌گفت: وقتی می‌خواهی سخنرانی کنی فرض کن که ابدآکسی در مجلس ننشسته‌است؛ هرطور دلت می‌خواهد منظور خود را بگو و اگر اشتباهی کردی معذرتی بخواه و آنرا تصحیح کن . بدین ترتیب مرا با سخنرانی آشنا کرد و بدین کار عادت داد و خیال هر نوع اضطراب را از خاطر زدود .



سید محمد اشرف‌زاده

در کلاس سوم دبستان بودم که مرحوم اشرف‌زاده مرا مأمور تصدی کتابخانهٔ دبستان فرمود و از همان وقت ذوق مطالعه و کتاب خواندن و با کتاب زندگی کردن را در بنده تقویت نمود و اگر امروز به صحبت کتاب مفتخرم این دولت را او نصیبم کرد . برای آن که به کتاب خواندن وادارم کند می‌گفت: کسی که متصدی کتابخانهٔ آموزشگاه است باید اکثر کتابها را خود خوانده و یا با آنها آشنا باشد. پرسشهای مداوم او از وضع کتابخانهٔ مدرسه و عدد مراجعان و احساس مسؤلیتی که در من پدید آورده بود

سبب شده بود که در آن سن فکر و ذکر همه متوجه کتابهای کتابخانه باشد و تشویق او مرا بیشتر به کار و مطالعه برمی انگيخت .

شادروان اشرفزاده می گفت: اگر خطت خوب باشد خواهی توانست کارنامه های دانش آموزان را بنویسی و من بدین شوق می کوشیدم هرچه خوشتر بنویسم چنان که کارنامه سال سوم ابتدائی بنده به خط خودم است زیرا به دستور او برخی از کارهای دفتری آموزشگاه را انجام می دادم و پاک نویسی بعضی از نامه ها را عهده دار بودم .

درجه احترام دانش آموزان نسبت به مرحوم اشرفزاده فوق العاده بود. وی در تدریس شیوه هایی خاص داشت و این موضوع در نفوذ کلام و حیثیت وی در نظر شاگردان تأثیر فراوان می کرد . از جمله آن که در درس حساب وقتی دانش آموزی می گفت نتوانسته است مسأله ای را حل کند، مرحوم اشرفزاده می پرسید : صورت مسأله چه بوده و راههایی که برای حل آن اندیشیده و به نتیجه نرسیده است کدام است ؟ زیرا وی معتقد بود کسی که می گوید نتوانسته است مسأله ای را حل کند بایست لااقل اصول موضوع را در خاطر داشته باشد و راههایی را که به ذهنش رسیده است بیان کند. به این ترتیب وقتی دانش آموزان خود را به جواب دادن به این سؤالا مجبور می دیدند بجای آن که فقط صورت مسأله را بخاطر سپارند و در مقام سؤال شرح دهند، ناگزیر بهتر آن می دیدند که در باب راه حل آن فکری کنند و چه بسا که به حل مسائل موفق می شدند و همین اندیشیدن و به نتیجه رسیدن منظور معلم بزرگوار ما بود و بقیه کارها شیوه هایی برای رسیدن به این هدف .

مراتب ایمان و علاقه مندی مرحوم اشرفزاده به کار خود و اهتمامی فوق العاده که در انجام دادن وظیفه داشت و نفوذ کلام و احترام و شخصیت

او در میان شاگردان و درجه خداپرستی و پرهیزگاریش از حوصله این مختصر بیرون است. نویسنده این سطور در دوران زندگی خود همواره یادِ مرحوم اشرفزاده را بعنوان مربی بزرگ در خاطر گرامی داشته است و یقین دارد شاگردان ارادتمند او بسیارند. خداوند در پناه عنایت خود او را بیامرزد که زودتر از هر کس به ما آموخت: **ملا** شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!

فرانتس تشنر^۱

در این ایام که جشن نامهٔ پروفیسور فرانتس تشنر^۲، مستشرق معروف و دانشمند آلمانی، مناسبت هفتاد و پنج سالگی او منتشر شده است بجاست که در این مجله از وی یاد شود، هر چند که در کمال اختصار باشد.

فرانتس تشنر که امروز در دنیای شرق شناسی بخصوص بواسطهٔ مطالعات دقیق و فراوان خود راجع به گروه های فتوت اسلامی شهرت دارد در هشتم سپتامبر سال ۱۸۸۸ میلادی در ناحیهٔ Bad Reichenhall در بایرن Bayern از شهرهای آلمان دنیا آمده است. دوران کودکی او در شهر برلن گذشته از آن پس از سال ۱۹۰۹ در دانشگاه های: بن، برلن، مونیخ، ارلانگن Erlangen و کیل Kiel به تحصیلات عالی پرداخته و به سال ۱۹۱۲ از دانشگاه کیل درجهٔ دکتری در فلسفه گرفته و در همان سال ازدواج کرده است. از این بعد فرانتس تشنر در شهرهای پاریس و لندن تحصیلاتش را ادامه داد و در جولای ۱۹۱۵ به خدمت نظام رفت و در جنگ جهانی اول

۱- Franz Taeschner. این مقاله در روزگار حیات فرانتس تشنر منتشر شده (۱۳۴۴) اینک وی در گذشته است.

۲- Der Islam, Band 39, Februar 1964

شرکت جست. سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۹ از عمر او در مصر گذشت؛ در این مدت بعنوان اسیر جنگی زندانی بود.



پس از آزادی از زندان و ادامه مطالعات خود، به سال ۱۹۲۲ به احراز مقام دانشیاری در دانشگاه مونستر Münster نایل شد و از سال ۱۹۲۹ استاد بی کرسی این دانشگاه بود. در سال ۱۹۳۵ به مقام استاد با کرسی دانشگاه مرنستر ارتقاء یافت. فرانتس تشنر تا سال ۱۹۵۶ در دانشگاه مونستر به تدریس تاریخ اسلام و زبان و ادبیات فارسی و عربی و ترکی اشتغال داشت و در این تاریخ بازنشسته شد، ولی تا امروز نیز از کار و کوشش و مطالعه و تحقیق و انتشار آثار ارجمند فارغ ننشسته است.

صورت مجموعه آثار فرانتس تشنر که در جشن نامه او (ص ۲۶۱-۲۷۰) مذکورست از پشتکار و کوشش فراوان وی در مدت پنجاه سال کار و مطالعه مداوم حکایت می کند. نخستین اثر او به سال ۱۹۱۲ منتشر شده^۳ و تا سال

۱۹۶۲ بر روی هم مجموعه کارهای علمی او ۱۳۸ فقره است .

در دائرةالمعارفهای مختلف ۴۳ مقاله دارد که از جمله در چاپ جدید دائرةالمعارف اسلام سی و پنج مقاله در موضوعات متفاوت به قلم اوست . اما چنان که گفته شد اهمیت آثار تشنر بیشتر در باب گروههای فتوت اسلامی است . قریب سی و پنج سال است که وی درین زمینه کار و تحقیق می کند و علاوه بر کتابها و منابع مختلف، اکثر فتوت نامه های موجود را به زبانهای فارسی ، عربی و ترکی از نظر گذرانده و راجع به آنها بحث کرده است. مقالات و آثار متعدد و مفصل تشنر راجع به فتوت نمودار وسعت مطالعات اوست. از این رو اینک او را در مسائل مربوط به اهل فتوت مردی صاحب نظر می شمارند . آخرین اثری که وی هم اکنون سرگرم آن است مجموعه ای است از متون مختلف مربوط به فتوت و ترجمه و شرح هر یک به زبان آلمانی که هنوز چاپ آن آغاز نشده است^۴.

استاد تشنر علاوه بر زبانهای فارسی و عربی و ترکی و آلمانی - که زبان مادری اوست - با زبانهای فرانسوی و انگلیسی آشناست ولی آثار او بجز معارضی بقیه به زبان آلمانی است . وی در سال ۱۹۵۶ به ایران آمد و در دانشگاه تهران دو سخنرانی کرد که در مجله دانشکده ادبیات چاپ شده است. یکی از این سخنرانیها تحت عنوان «گروه فتوت کشورهای اسلامی و نحوه ظهور گوناگون آنها مخصوصاً در ایران و کشورهای همجوار آن» (مجله دانشکده ادبیات ج { شماره ۲ ص ۷۶-۹۴، دی ماه ۱۳۳۵) بود و دیگری راجع به «نفوذ شعر کلاسیک ایران در ادبیات آلمان» (مجله دانشکده

*Dokuments zur Geschichte der Futuwwa Bünde im Islamischen
Mittelalter.*

ادبیات ج ۶، شماره ۳، ص ۱-۱۰، فروردین ماه ۱۳۳۶). اما دیگر آثار او راجع به ایران عبارت است از: ضحاک در اساطیر ایرانی^۵، ایران در قرون وسطی^۶، و ایران در قرن اول هجری^۷، و از متنهای فارسی که بچاپ رسانده است یکی فتوت نامه ناصری است که بامقابلۀ دو نسخه خطی موجود یعنی نسخه خطی کوپرولو (شماره ۱۵۹۷) و نسخه خطی ایاصوفیه (شماره ۲۰۴۹) که بر نسخه اول ترجیح دارد متن را تصحیح کرده و با مقدمه‌ای به فارسی و مقدمه‌ای مفصل به آلمانی در سال ۱۹۴۴ بطبع رسانده است^۸. متن فتوت نامه ناصری که در شماره سال ۱۳۴۱ فرهنگ ایران زمین به تصحیح استاد سعید نفیسی چاپ شده فقط مبنی بر نسخه کوپرولو است که آقای عبدالباقی گل پینارلی عکس آن را در مجله دانشکده اقتصاد استانبول^۹ منتشر کرده بود و در مقدمه چاپ اخیر از چاپ

۵. Zohâk, Ein Beitrag zur Persischen Mythologie und Ikonographie,

Der Islam, 6, S. 289-294 .

۶. Iran im Mittelalter, *Die Neue Propyläen Weltgeschichte*, Bd. a,

S. 5, 579 - 624, 1940 .

۷. Iran in den ersten Jahrhunderten der Hıgra. Die Türken -

sultanate, in : *Handbuch der Weltgeschichte*, hg. V.A. Randa, I. Bd.,

Sp. 1031 - 1094, 1954 .

۸. *Der Anatolische Dichter Nâsiri (um 1300) und sein Futuvvetnâme*,

1944 .

۹. *İktisat Fakültesi Mecmuası*, no. 1 - 4, Ekim 1949, Temmuz 1950.

فرانتس تشنر یاد نشده است.^{۱۰} دیگر فتوت‌نامه شاعر ایرانی هاتفی است که در یادنامه گئورگ یاکوب تصحیح و چاپ شده است.^{۱۱}

پروفسور تشنر با مقام بلند علمی دارای فضائل اخلاقی بسیارست. وی مردی مهربان و فروتن و مهمان‌نوازست. در مباحث علمی اهل جدل و استبداد رای نیست. آنچه را می‌داند با محبت عرضه می‌دارد و در مورد آنچه ازان بی‌خبرست با انصاف و صداقتی عالمانه می‌گوید: نمی‌دانم. هرچه می‌شنود و فراگرفتنی می‌یابد به ضبط و یادداشت در می‌آورد. کتابخانه او و یادداشتها و نوشته‌هایش همه از کمال دقت و نظم وی حکایت می‌کند. تشنر در این کتابخانه علاوه بر کتابها و منابع ارجمند، اسنادی از انواع مظاهر زندگی مردم مشرق‌زمین فراهم آورده، ازان جمله است اسلایدهای گوناگون و نوارهایی که از موسیقی ملل شرقی دارد و همه نمودار علاقه او به شرق و مردم این دیارست.

بنده از مدتی پیش، از ایران، با پروفسور تشنر مکاتبه داشتم؛ وقتی به دیدار او نایل شدم چون می‌دانست که دیری است راجع به فتیان و جوانمردان مطالعه می‌کنم با کمال محبت همه کتابخانه خود از جمله نسخه‌های خطی خویش را که در طی چندین سفر به کشورهای مختلف

۱۰- چندی پس از نگارش و ارسال این مقاله، جلد یازدهم فرهنگ ایران‌زمین (۱۳۴۲)

به نظر نویسنده این‌سطور رسید که در آن دوست فاضل محترم آقای احمد گلچین معانی نیز در مقاله‌ای راجع به فتوت‌نامه ناصری در ضمن بیان نکات سودمندی در تصحیح متن، چاپ قبلی کتاب را در آلمان معرفی کرده بودند.

۱۱- *Das Futuvvetnâme des Persischen Dichters Hâtifi, Festschrift*

Georg Jacob, Leipzig 1932, S. 304 - 316.

بخصوص ترکیه فراهم آورده بود در اختیارم گذاشت که به هر صورت
 بخواهم از آنها استفاده کنم . با آن که بواسطه پیری و حادثه‌ای که چندسال
 پیش در پاریس برای او پیش آمده باسانی قادر به حرکت و راه رفتن نیست
 از این که ساعتها کار و بحث و فعالیت کند روگردان نمی‌باشد بخصوص
 فکر او در پیری روشن و زنده و حافظه‌اش توانا و مددکارست .

بی‌مناسبت نیست که در پایان این مقال به مقالات مندرج در جشن‌نامه
 او نیز مختصر اشاره‌ای بشود. جلد سی و نهم مجله اسلام که به یادبود
 هفتاد و پنج سالگی تشنر (در هشتم سپتامبر ۱۹۶۳)، به سعی دکتر برتولد
 اشپوار Bertold Spuler و با همکاری کیسلینگ H. J. Kissling فراهم آمده و
 به استاد فرانتس تشنر تقدیم شده است حاوی بیست مقاله است . در
 این میان مقاله هربرت دودا Herbert W. Duda در موضوع نسخه‌های خطی
 آثار منظوم فارسی در مجموعه اسعد افندی در استانبول^{۱۲} و مقاله
 هریرت هورست Heribert Horst راجع به حمزه میرزای صفوی برادر ارشد
 شاه عباس اول^{۱۳} و مقاله رودی پارت Rudi Paret درباره سوره ۱۰۹ قرآن^{۱۴}
 و مقاله یان ریپکا در باب کلمه «نورد» در شعر نظامی^{۱۵} و مقاله رودلف زلهایم
 Rudolf Sellheim مربوط به کتاب غرر الامثال و درر الاقوال ابوالحسن بیهقی^{۱۶}

Die Persischen Dichterhandschriften der Sammlung Esad Efendi^{۱۲}
 zu Istanbul S. 38 - 70 .

Der Safawide Hamzā Mirzā, S. 90 - 94 .^{۱۳}

Sure 109, S. 199-200^{۱۴}

Das Wort "naward" bei Nizāmī, S. 201 - 209 .^{۱۵}

Eine Unbekannte Sprichwortersammlung. des Abu'l-Hasan al-^{۱۶}
 Baihaqī, S. 226 - 232 .

ومقاله فلیکس توئر Felix Tauer درباره آل مظفر^۳ ۱۷ از احاطه علاقه‌مندان
مباحث مربوط به زبن و ادبیات و تاریخ ایران و اسلام بیشتر قابل ملاحظه
است. مقالات دیگر از دیگر دانشمندان از قبیل برتولد اشپولر، لودویگ بوده
Ludwig Budde، کلود کاهن Claude Cahen، ورنر کاسکل Werner Caskel
کورت اردمن Kurt Erdmann، والتر هینتس Walter Hinz، هربرت یانسکی
Herbert Jansky، هانس یوآخیم کیسلینگ Hans Joachim Kissling، ایرن
ملیکوف Irène Mélikoff، اتو اسپیس Otto Spies و غیره است. بررسی
دقیق این کتاب که در ۳۲۰ صفحه منتشر شده خود محتاج بحثی دیگر و
فرصتی بیشترست و در این مختصر نمی‌گنجد.

سرگذشت فرخ

قدی بلند، چهره‌ای روشن و دلپذیر، مویی سپید و حشمت‌افزای، نگاهی نوازشگر و مهربان، همراه بامتانتی در رفتار و تأنی و ملایمتی در گفتار تصویری است از شاعر استاد خراسانی، محمود فرخ. سالهاست که این تصویر آشنا را در ذهن دارم و هرگاه در حضور فرخ بوده‌ام و یا در غیاب بدو اندیشیده‌ام در ضمیرم بیش از پیش نقش بسته است.

در این مجموعه که بمناسبت هفتاد سالگی محمود فرخ فراهم آمده شرح احوال و وقایع حیات او سودمند می‌نماید بخصوص که از این راه این سخنور گرانمایه را بهتر می‌توان شناخت، از این رو به‌اشاره بانیان بزرگوار این‌نامه * نویسنده این‌سطور گزارشگر سرگذشت فرخ شده است.



آغاز زندگی

شب بیست و سوم جمادی‌الثانیة سال ۱۳۱۴ هجری قمری (۱۲۷۶)

ه.ش.) بود که در خانواده سید احمد جواهری، در مشهد، پسری پابه‌عرصه وجود نهاد؛ او را محمود نام کردند و بعد با نام محمود فرخ بلندآوازه شد. شادروان سید احمد جواهری، پدر محمود فرخ، این شهرت را از حرفه دیرین خانوادگی خود پیدا کرده بود زیرا پیشه اکثر نیاکان فرخ خرید و فروش جواهر بود و این خانواده از دیرباز به «جواهری» معروف بوده‌اند چنان‌که هنوز خویشاوندان وی همین نام خانوادگی را دارند و شغل بعضی از آنان خرید و فروخت گوه‌هاست. در این میان محمود گوه‌ر سخن را بر دیگر انواع جواهر برگزید. وقتی که تعیین شهرت خانوادگی در ایران مرسوم گشت تخلص شعری «فرخ» نام خانوادگی او شد (۱۳۰۶ شمسی) و محمود فرخ نام گرفت.



مرحوم حاج سید احمد جواهری

سید احمد جواهری حرفه‌ای خاص نداشت، در زمان حیات پدر قریب دو سال به تجارت پرداخته و چون سودی نبرده بود پی‌آن کار نرفته بود و از عواید املاک موروث زندگانی خود را اداره می‌کرد. هفت فرزند او در کودکی درگذشتند و او همه علاقه خود را به دو فرزند بازمانده‌اش محمود

و حسنعلی معطوف کرده بود. سرانجام در ۲۸ محرم ۱۳۶۶ (دوم دی ماه ۱۳۲۵) هنگامی که هشتاد سال و چهارپنج ماه کم از عمر او می گذشت در خواب درگذشت، خدایش بیامرزد! محمود فرخ در این ایام پنجاه و دو ساله بود.

شادروان بی بی طوبی، مادر فرخ، دختر حاج میرزا هدایه الله جواهری و دختر عم همسر خود بود. این زن و شوهر مدتی بیش از شصت و دو سال با یکدیگر بسعادت بسر بردند. مادر فرخ نیز روز بیست و سوم محرم ۱۳۶۷ (نیمه آذر ۱۳۲۶)، یک سال بعد از وفات همسرش، جهان را بدرود گفت.

دوره تحصیل و تعلیم

پس از آن که ایام کودکی محمود بسر آمد، با آغاز دوره مشروطیت و تجدد، در مشهد یک دبستان دائرشد ولی علاقه مرحوم سید احمد جواهری به حفظ اصول قدیم مانع بود که فرزند وی در دبستان نوبنیاد به فراگرفتن علوم جدید پردازد از این رو پدر و مادر، محمود را چندسالی به مکتب زنانه ای که در مجاورت خانه شان، حوالی صحن مقدس حضرت رضا (ع) بود سپردند. پدر و مادر محمود نیز در همین مکتب درس خوانده بودند. چند سال از عمر محمود به آموختن الفبا و قرآن و خواندن کتابهای موش و گربه و حسنین و ابا و الدین و حسین گرد و نصاب الصبیان و گلستان سعدی گذشت و به قول خود وی آنها را «طوطی وار» خواند تا نوبت به امثله و صرف میر رسید و این جمله را در یکی از حجره های صحن نو از آخوند مکتب داری بنام ادیب التولیه آموخت. سپس سید احمد جواهری فرزند خود و دو

خواهرزاده‌اش (آقایان محمددانش و علی بزرگ‌نیا) را به مدرسه نو^۱ برد و آنان را به شیخ محمدحسین شیرازی که پیرمردی ادیب و خوشنویس بود سپرد. محمود در خدمت این مرد باذوق و دانا نمودن و هدایه و مغنی و مطّول را آموخت^۲ و سپس به مدت دوسه سال همین دروس را در محضر پدر تکرار کرد و نیز کتاب گوهر مراد را در نزد او خواند.

این بود مختصری از تحصیلات صوری و مدرسه‌ای محمود فرخ، اما بر این جمله مطالعه و تتبع دائمی او را در آثار ادبی درسراسر مدت عمر و مصاحبت با دانشمندان و ادبا را می‌توان افزود. در حقیقت مراتب فضلی که وی را تا با امروز حاصل شده بیشتر ثمره روح جويا و نکته‌یاب و ذوق کاوش و تحقیق اوست که هیچگاه کاستی نگرفته است.

زندگانی اجتماعی

بی‌مناسبت نیست پیش از آن که از فرخ و شاعری او سخن بگوییم شمه‌ای از زندگانی اجتماعی وی و مراحل که پس از دوره جوانی گذرانده است باز نماییم.

گفته شد که روزگار نوجوانی فرخ مصادف بود با آغاز نهضت مشروطیت در ایران، بنابراین افکار تازه‌ای که در مملکت پیدا شده بود جوانی پرشور چون محمود را نیز به سوی خود می‌کشید خاصه که روح او هم مانند بسیاری

۱- بانی این مدرسه حاج صالح نامی بوده است، مدرسه در اوایل عهد ناصرالدین شاه

قاجار ساخته شده بود و هنگام ایجاد فلکه فعلی بدور آستان قدس، خراب شد.

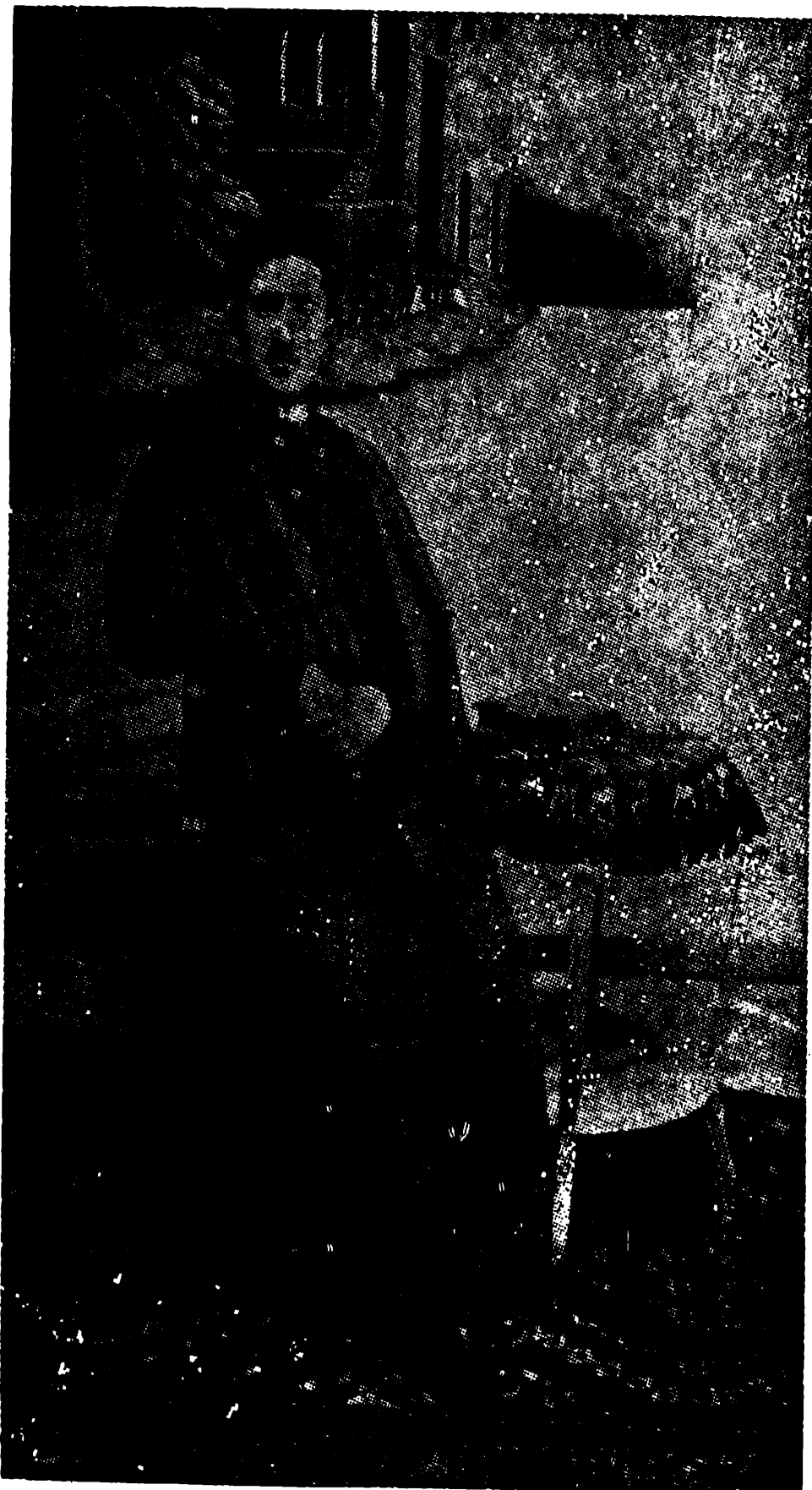
۲- شیخ محمدحسین شیرازی در دهم شعبان ۱۲۴۶ (سیزدهم بهمن ۱۲۰۶) در هشتاد

و پنج سالگی درگذشت.

دیگر از هموطنانش تشنه آزادی و آزادفکری و تجدد بود . اما پیروی از رای پدری که در نظر او بسیار محترم می نمود و منع او ، نمی گذاشت فرخ چنان که می خواست و می اندیشید رفتار کند. خود او در این باب نوشته است: «با علاقه مفراطی که پدرم نسبت به من داشت . . . هیچ وقت در مسائل روز نمی توانستیم بحثی کنیم که به تفسیر و سخت گویی او خاتمه نیابد و اختلاف عجیبی در عقاید اجتماعی ما وجود داشت . پدرم آرزو می کرد که عادات اجتماعی به هزار سال قبل برگردد و من آرزو داشتم که هزار صفحه از دفتر روزگار آینده را در یک روز ورق بزنم . او مشروطه مشروعه خودمانی را کفر می دانست و من با عضویت در حزب دموکرات می خواستم سوسیالیزم رواج پیدا کند». از سن بیست و دو سالگی محمود بتدریج آزادی کامل در انتخاب دوست و مسلک و روش زندگانی یافت .

کم کم وقت آن فرا می رسید که فرخ وارد پهنه زندگانی شود ، یعنی کاری برگزیند و به فکر معیشت و دیگر مقتضیات حیات باشد . تا سال ۱۳۰۶ شمسی که پیش از سی سال از عمر وی می گذشت کاری مشخص نداشت و اندیشه خدمت در ادارات دولتی را هم در سر نمی پروراند زیرا پدرش با این گونه مشاغل مخالف بود . جوان بود و سایه پدر بر سر و طبعی بارور داشت و دلی زیبا پسند در بر . خود او در باب این روزگار خوش چنین می گوید : «چندی با مختصر سرمایه ای در حجره تجارتنی یکی از خویشاوندان، وقت و سرمایه تلف می کردم و باز بی کار بودم و با ماهیانه مختصری که از پدرم می گرفتم اوقات را به بطالت نه بلکه بادوستان خوب و محترم و باذوق و خویشاوندان متمولی که داشتم به خوشی و عیاشی می گذراندم». در این سال مرحوم محمدولی خان اسدی نایب التولیه آستان قدس، به اشاره مرحوم تیمورتاش وزیر دربار وقت، فرخ را به کار دعوت-

کرد و دیری نگذشت که چون لیاقت وی را بدید به ریاست «کابینه و پرسنل» منصوبش نمود.



محمود فرخ ، مشهد ، سال ۱۳۰۶

در آن روزگار عده کارمندان مدیر در اداره آستان قدس کم بود و کار و کوشش زیاد، زیرا به دستور مقام سلطنت و با پشتکار مرحوم اسدی اقدامات مهمی می‌بایست انجام پذیرد و زحمات همه این کارها بر دوش سه‌چهارتن بود که فرخ در رأس آنان قرار داشت. کارهای بانامی در آن ایام در آستان قدس و شهر مشهد صورت گرفت که در همه آنها اقدام و کوشش مرحوم اسدی و همکاری فرخ نیز در حد خود تأثیر داشت.

در سال ۱۳۱۴ بود که واقعه مسجد گوهرشاد در مشهد روی داد. فرخ در این ماجری برای رفع غائله فعالیتها و تهورهایی نمود و مکرر خویشتن را بخطر انداخت، در نتیجه توانست هنگام حادثه شبانه مسجد عده چندین هزار نفری متحصنان را به هزار نفر تقلیل دهد و بیرون آمدن عده کثیری از مردم را تسهیل کند. چندی پس از این پیش‌آمد، بجای اسدی، مرحوم سید فتح‌الله پاکروان که در مشهد والی بود به نیابت تولیت آستان قدس هم منصوب گشت. دو سال نخستین بعدی، بسبب دشمنی بعضی بدخواهان با فرخ و سعی که آنان در متهم کردن او داشتند برای وی ایام دشواری بود تا سرانجام فرخ با اطلاع و مساعدت مرحوم پاکروان و عرضه داشتن سوءنیت مفرضان، آسوده شد.

در دوره دوازدهم قانون‌گذاری، فرخ بنا به پیشنهاد و اصرار مرحوم پاکروان و برخلاف میل خود، بسمت نماینده قوچان روانه مجلس شورای منی شد، در دوره سیزدهم نیز در مجاس بود و ازان پس از زندگانی سیاسی یکسره دوری جست. در اسفندماه سال ۱۳۲۲ به پیشنهاد علی منصور استاندار و نایب‌التولیه وقت به معاونت آستان قدس برگزیده شد و در همان حال عضویت هیأت مدیره کارخانه نخریسی و برق خسروی را داشت و پس از چندی ریاست آنرا هم برعهده گرفت. در دوران حکومت منصور بارها اداره امور آستان قدس و نیز چندی کفالت استانداری خراسان را

عده‌دار شد و به سال ۱۳۲۴ بمنظور خریداری دستگاه برق برای کارخانه خسروی به اروپا رفت و پس از انجام دادن این مهم بازگشت. قطعه معروف «عروسان مصر» او یادگار این سفر است.



محمود فرخ در کتابخانه خودش ۱۳۴۱

پس از بازگشت از اروپا فرخ فقط به شغل آزاد خود که مدیریت شرکت خسروی است پرداخت. از این پس با آن که نواب تولیت آستان قدس وی را مکرر به خدمت دعوت کردند عذر خواست، فقط در نیمه دوم سال ۱۳۳۱ چندی موقتاً سرپرستی آستان قدس را بصورت افتخاری قبول کرد و بعد تقاضای بازنشستگی نمود و از کار کناره گرفت. اینک دیری است که شغل فرخ مدیریت عامل شرکت نخریسی خسروی در مشهد است و به قول خود او «غزل و جولاهگی» پیش گرفته است.

زندگانی فرخ از حادثاتی مبارزه آمیز خالی نیست و بارها در کشاکش

حیات گرفتاریهایی داشته است. خود او در این زمینه می نویسد: «... به دلایل مختلف من همیشه مخالفینی داشته‌ام... ولی بحمدالله و به فضل خداوند، از خطرات مصور مانده‌ام و حیثیّاتم نیز محفوظ مانده است چون زوی پای خود ایستادام و شخصیّتم را بوسیلهٔ جاه و مقام حاصل نکرده‌بودم که با عزل و اتصال بتواند از من سبب شخصیت کنند. در هر مقامی که بیده‌ام و هر شغلی که داشته‌ام آن شغل برایم کوچک دیده می‌شده است زیرا خودم نیز به آن جاه و مقامها بنظر حقارت می‌نگریسته‌ام و از تصدی مقامی بادوبروتی بر خود نبسته بوده‌ام». دشمنیهای عوامل مختلف با فرخ سبب شد که در نیمهٔ اول سال ۱۳۳۲ برخی قصد جان او کردند و نیز در همان سال مرحوم آیه الله حاج سید محمد بهبهانی که در آن وقت نفوذی فراوان داشت در سفر خرد به مشهد بر اثر تلقین مخالفان فرخ او را به بهانهٔ سرودن قصیده‌ای معروف و قدیمی - که اشعاری نامناسب در آن گنجانده بودند - کافر خواند و پیش از این نیز يك بار در سال ۱۳۰۷ شمسی و بار دیگر چند سال بعد از آن گرفتار تهمتی از این گونه شده بود اما شرح این وقایع مفصّل و از حوصلهٔ این مختصر بیرون است.

در حاشیهٔ زندگانی اجتماعی فرخ باید این نکته را افزود که سفرهای متعدد از فرصتهای مفتنمی بوده که فرخ را نصیب افتاده و در هر جا دیدارِ بلاد و بهره برگرفتن از آموختنیها و مصاحبت با مردم صاحب نظر بر کمال و تجربهٔ او افزوده است. علاوه بر آن که فرخ اکثر شهرهای ایران را دیده بارها به خارج از کشور و به ممالک اروپایی سفر کرده است. از جملة يك بار نیز در آخر آذرماه ۱۳۲۲ از طرف جمهوری ازبکستان شوروی بمناسبت جشن بیست و پنجمین سال تأسیس دولت ازبکستان دعوتی از هشت نفر اعضای انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در مشهد شد. سه نفر از اعضای انجمن تهران هم به این جمع پیوستند و فرخ بسمت ریاست هیأت دوازده

تفرج به تاشکند عزیمت کرد. هیأت مزبور هشت روز مهمان جمهوری ازبکستان بود.

خانواده فرخ

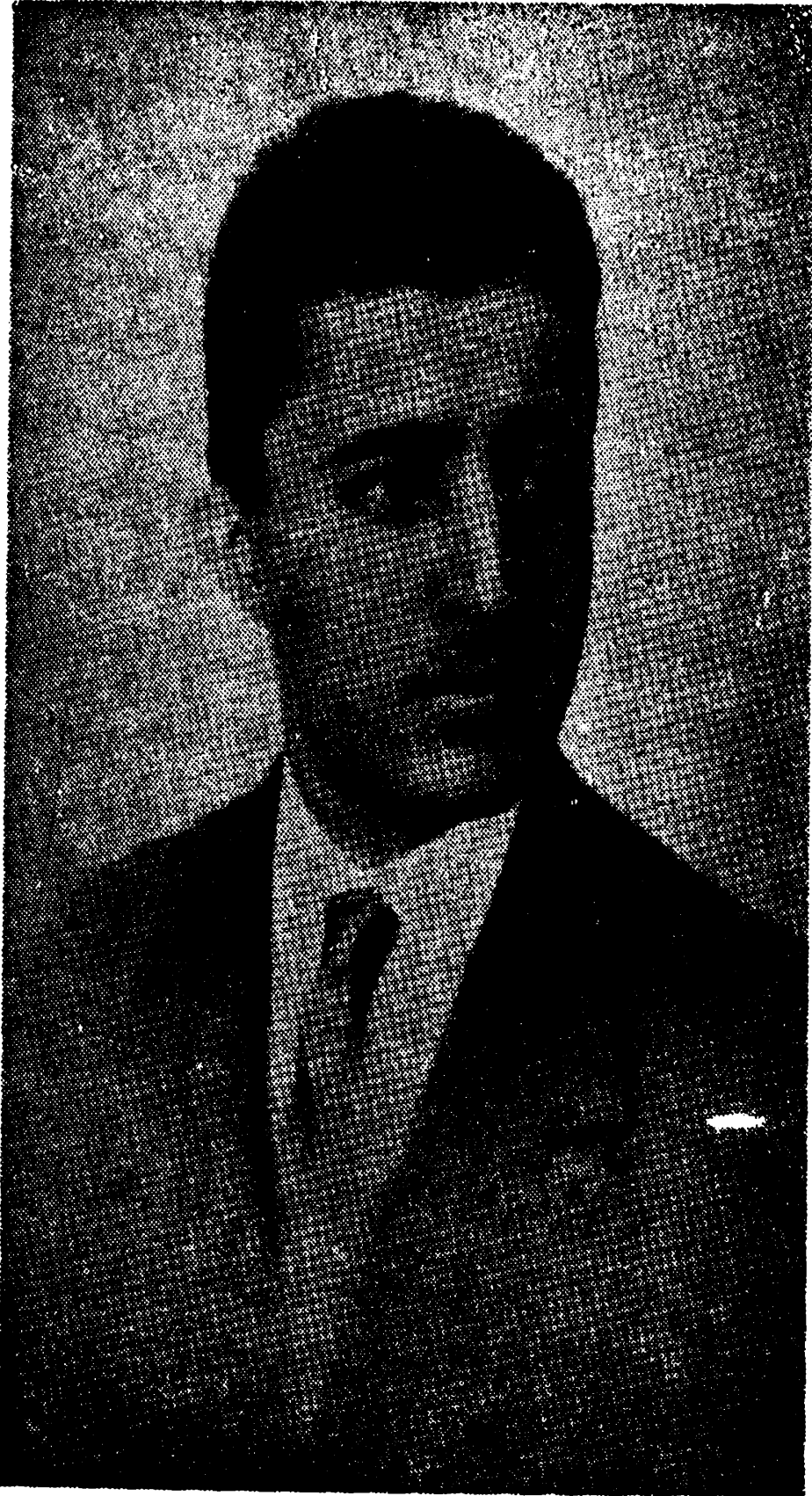
بحث از احوال شخصی فرخ را با معرفی خانواده او پایان می‌آورم. تا سال ۱۳۱۳ که فرخ تقریباً سی و هشت سال داشت مجرد مانده بود تا این که سرانجام به ترغیب شادروان کوب خانم، مادر دوست وی آقای مؤید ثابتی، و به معرفی همو با دختری به نام «لطیفه» از خانواده‌ای محترم، نواده بازرگان معروف «انطیقه‌چی تبریزی»، در اسفندماه ۱۳۱۳ پیوند زناشویی بست. فرخ را از این بانو سه فرزندست:

فریدون فرخ که جوانی بیست و هشت ساله است، وی پس از پایان رساندن دوره دبیرستان به انگلستان رفت و مدت سی ماه در آنجا بود. سپس به ایران آمد و در دانشکده ادبیات مشهد در رشته زبان انگلیسی ایسانسیه شد و هم‌امسال بقصد ادامه تحصیل به انگلستان و آمریکا عزیمت کرد.

فرشته فرزند دوم و تنها دختر فرخ است که بیست و پنج سال دارد. وی در نوزده سالگی ازدواج کرد و اینک دارای دودختر به نام لیان و لادن است که مورد کمال علاقه پدر بزرگ هستند.

فروزان پسر دیگر فرخ نوجوانی است بیست ساله که در دانشکده ادبیات مشهد در رشته زبان و ادبیات انگلیسی تحصیل می‌کند. فرخ به قول خودش «به حد افراط و غیرعادی» به فرزندان خویش علاقه مندست.





فرخ در ۱۳۰۸، در پاریس

فرخ و شاعری

بی‌گمان محیط خانوادگی در تربیت هر کس کمال تأثیر را دارد خاصه

در روزگار نوجوانی فرخ که دستگاههای تعلیم و تربیت به این وسعت نبود و چه بسا که کار تحصیل اطفال و نوجوانان نیز در محیط خانه صورت می گرفت چنان که نمونه آن گذشت. شاید بتوان گفت که تربیت خانوادگی فرخ در گرایش او به سوی شعر و ادب مؤثر افتاده است بخصوص که علاقه به شعر و شاعری در خانواده او سابقه ای یادکردنی دارد.

نیای فرخ، حاج میرزا حسین جواهری، در اواخر عمر به شعر گفتن روی آورد و دیوانی در مدایح و مصائب اهل بیت پیغمبر پرداخت اما شعر وی در حد متوسط بود. محمود دوران حیات او را بواقع درنگ کرد زیرا وقتی وی در آذرماه ۱۲۷۷ شمسی (شانزدهم شعبان ۱۳۱۵) در مشهد درگذشت نواده اش کودکی چهارده ماهه بیش نبود. پدر فرخ، سید احمد جواهری، در تربیت و تشویق فرزند به کسب کمالات و ترغیب او به تحصیل شعر و ادب اثری آشکار داشت. وی با آن که در زندگی عملی اهل سفر نبود و می گفت: به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است و در همه عمر خود سفری طولانی نکرد، سیر در آفاق افکار و دنیای آثار بزرگان علم و ادب را دوست داشت. در تمام عمر خود شب را به عبادت و روز را به مطالعه سر می کرد و به خواندن کتابهای ادبی و تاریخی و فلسفی رغبت داشت. مدتی در نزد مرحوم حاجی فاضل (ملا محمد علی) مجتهد معروف و معلم حکمت اشراق - که از علمای حقیقی روزگار خود بود و علاوه بر مراتب فضل طبعی لطیف و شوخیهایی مشهور داشت - به تعالیم گذرانده بود.

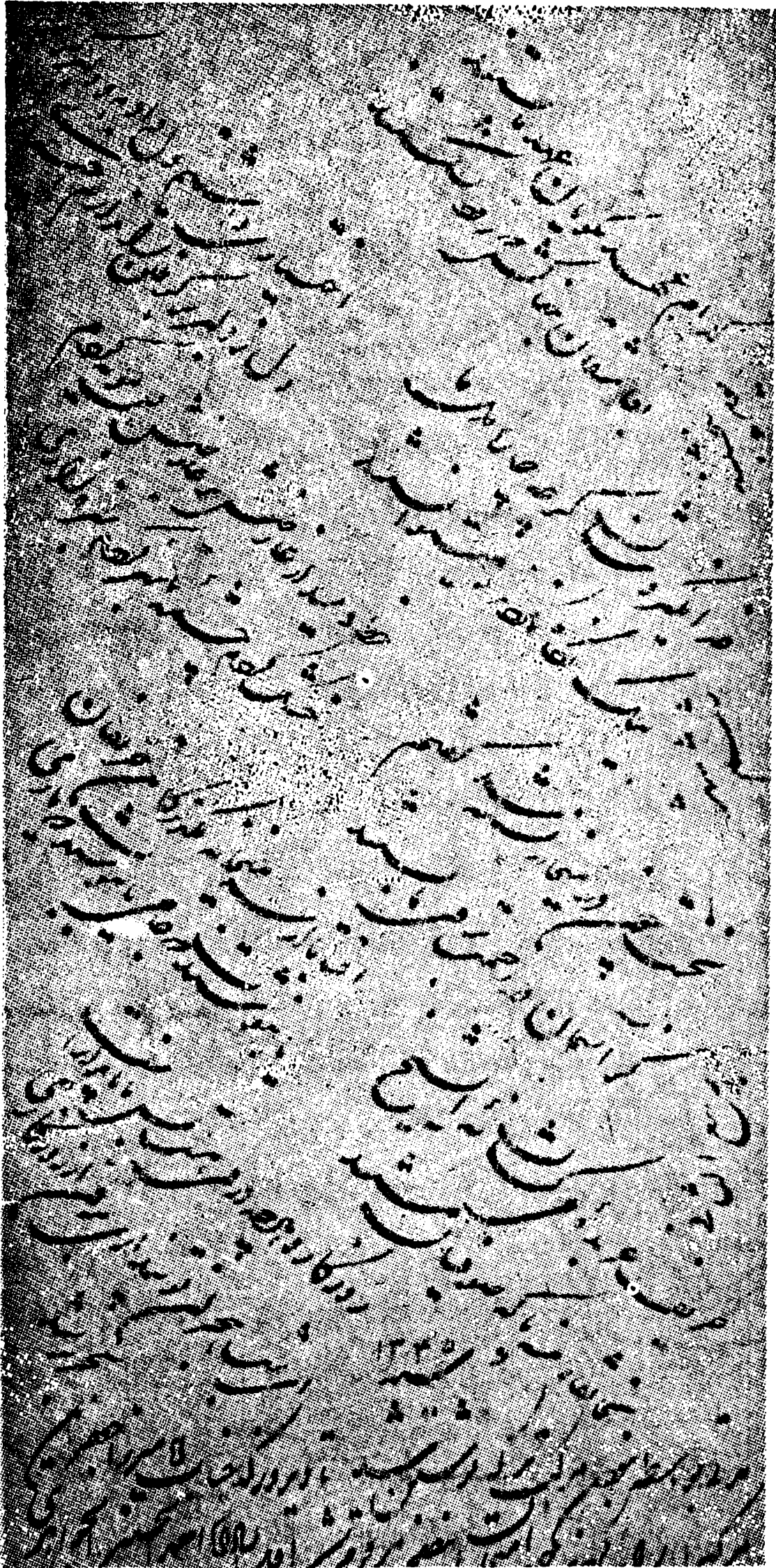
استعداد درخشان سید احمد جواهری در سخن شناسی و نقد ادبی بود و اکثر شعرای خراسان در آن روزگار شعر خود را برای اظهار نظر به او عرضه می کردند. حتی شادروان مالک الشعرای بهار وقتی که در مشهد بسر می برد اشعار خود را قبل از انتشار به نزد او می خواند و پس از اصلاح

منتشر می‌نمود و خود همیشه این نکته را متذکر بود .

در دیوان ملك الشعرای بهار، در ضمن قصاید «دوره خراسان» قصیده‌ای می‌بینیم که بهار در سال ۱۲۸۳ شمسی در مشهد سروده است . در مقدمه این قصیده چنین آمده است : «يك بيت از این چامه‌را :

گر کُشی به خنجرِ مژگان‌کش و ز زنی به ساعدِ سیمین زن
آفای میرزا آقا جواهری که مردی فاضل و از دوستان بهار بود گفته و ساختن بقیه قصیده را برای امتحان از بهار که جوانی بیست ساله می‌بود خواست، بهار این چامه شیوا را پرداخت و از آزمایش دوستانه سر بلند بیرون آمد و در جرگه ادبا و شعرا مقامی ارجمند و پایگاهی رفیع یافت .
خیز و طعنه بر مه‌پروین زن در دل من آتش برزین زن^۳
مرحوم جواهری شعر بسیار کم می‌سروده از جمله اشعار او این دو بیت است که ترجمه قطعه‌ای است از عربی :

مکن ای پسر ظلم در اقتدار که ظلمت پشیمانی آرد بهار
بخوابد به شب چشمِ ظالم و لیک نه مظلوم خوابد نه پروردگار
بنابر این پدر فرخ و هم استاد او مرحوم شیخ محمد حسین شیرازی هر دو اهل شعر و ادب بودند و ذوق و استعداد او در این زمینه بر اثر تربیت آنان شکفت . بعلاوه معاشران و دوستان مرحوم سید احمد جواهری نیز اکثر از شاعران و ادبا بشمار می‌آمدند ، از جمله ایشان این اشخاص را می‌توان نام برد : مرحوم حاجی حکیم پسر عمه وی ، مرحوم عبدالجسین نصرت (منشی باشی) شاعر معاصر ، شادروان میرزا محمدعلی خان بامداد و مرحوم میرزا رفیع خان هروی پدر وی - که به تاریخ علاقه و در این رشته



بصیرت داشت - مرحوم اختر طوسی شاعر (برادر راقم شاعر معروف) ، سالار مؤید مسعودی، صید علیخان درجزی معروف، میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری ، مرحوم میرزا عبدالرحمن مدرس صاحب کتاب علمای خراسان ، میرزا محمد رضای واعظ تهرانی شاعر و پسرش میرزا محمد مسعودی واعظ و شاعر . بسیاری از این افراد از شاگردان مرحوم حاجی فاضل در اسفار و حکمت بودند . دوره معاشرت سید احمد جواهری با این اشخاص متفاوت بود مثلاً با مرحوم حکیم و نصرت تا آخر عمر آمیزش و الفت داشت و با مرحوم ادیب نیشابوری با احتمال آن که به ذوق باده‌نوشی منسوب بود کمتر حشرونشر می‌کرد و با مشروطه طلب شدن میرزا محمد علی خان بامداد رفت و آمدش با او کاهش یافت .

مجمع این گروه با حضور برخی از آنها بیشتر در منزل حاجی حکیم و گاه صبحهای جمعه در خانه مرحوم سید احمد جواهری بطور غیر رسمی تشکیل می‌شد . در هر يك از این دو محل بعد از جلسات روضه‌خوانی بعضی از افراد این جمع که حاضر بودند به بحث و گفتگو می‌پرداختند و مجلس رنگِ شعر و ادب بخود می‌گرفت . مرحوم سید احمد جواهری به دوپسر خود بسیار علاقه‌مند بود و بخصوص محمود را با خود به این گونه جلسات می‌برد و یا هر وقت دوستان در خانه او گرد می‌آمدند محمود نیز در محفل آنان رفت و آمد داشت . فی‌المثل مرحوم صید علیخان درجزی ادیب و شعرشناس معروف که مفضوب آصف‌الدوله شاهسون والی وقت خراسان بود بواسطه مجاورت خانه سید احمد جواهری با حرم مطهر حضرت رضا (ع) در بیرونی این خانه بست نشسته بود . وی محمود را که طفلی هشت‌ساله بود شطرنج آموخت و به حفظ اشعار تشویقش می‌کرد و گاه در مقابل هر غزل سعدی که بخاطر می‌سپرد ده‌شاهی بعنوان تشویق بدو می‌دادند .

پدر فرخ و دوستان او مجمعی دیگر نیز داشتند و آن بیشتر در
 غرفه مذهب‌باشی آستانه در یکی از غرفه‌های صحن نو بود. در آن روزگار
 ارباب حرفه‌های مختلف از قبیل طبیب و زرگر و غیره هر یک در صحن نو
 در غرفه‌ای به کار خود می‌پرداختند؛ از جمله ایشان مذهب‌باشی آستانه
 پیرمردی بود در کار خود استاد و از ذوق ادبی برخوردار. عده‌ای از اعیان و
 فضلا و اهل ادب در غرفه او در صحن جدید جمع می‌شدند. محمود در این
 میعادگاه کمتر با پدر همراهی داشت ولی وقتی پدر او و دوستانش در
 باغ ملی تفرجی در اطراف باغ و مفاوضاتی ادبی داشتند با پدر غالباً همگام
 بود. بدین ترتیب اندک‌اندک گوشش بانغمه شعر و روحش با دنیای ادب
 خو می‌گرفت و تربیت می‌یافت.

بی‌مناسبت نیست که چگونگی گرایش فرخ به شاعری از دفتر
 یادداشتهای او نقل شود:

«زندگی وحشرو نشر من در محیط شعر و ادب بود و به شاعری متمایل
 شدم و از کتابخانه پدرم کتاب شاهنامه مرا از کودکی به خود جذب کرده بود
 که هم نقش جنگجویان را داشت و هم تاریخ و افسانه بود که جاذب طبع
 اطفال و جوانان نوآموز می‌باشد و خوشبختانه در آن اوان این قدر رمان
 مزخرف چاپ نشده بود و از آنچه چاپ شده بود بنده به امر پدر از خواندنش
 محروم بودم. از وقتی که خواندن و مطالعه آموختم در تمام مواقع فراغ از
 درس و بازی به مطالعه شاهنامه می‌پرداختم و آنچه بخاطر دارم هفت
 مرتبه شاهنامه را از اول تا آخر خوانده‌ام و هر چه بر حسب تصادف صفحه‌ای
 را گشوده و خوانده باشم باید بر هفت مرتبه مطالعه مرتب افزود... در
 کودکی بسیاری از شاهنامه را حفظ داشتم».

بدین ترتیب قریحه فرخ مهیا شده بود، اگر پدر محمود را از دست زدن

به کتابهای خود، در ایام غیبتش، منع کرده بود مادر که دارای ملکات فاضله نیز بود در غیاب همسر اجازه می داد که محمود از کتابها استفاده کند. دیری نگذشت که پدر بنوعی دیگر به شکفتن ذوق و استعداد محمود مدد رساند، داستان نخستین اشعاری که فرخ سروده است هم از یادداشتهای خواندنی اوست:

«اولین بار که شعر گفتم هشت یا نه ساله بودم که واقعه ای در مشهد رخ داد. سال قحطی بود و مردم به خانه حاج محمدحسن صراف معاون التجار که مالک و نافذ بود به تحریک دشمنانش حمله بردند و او بوسیله گماشتگان مسلح از خانه و زندگی خود دفاع و عده ای را مجروح و مقتول کرد. افکار عمومی بر علیه او بود و همه بد می گفتند و من هم که طفل بودم احساساتم تحریک شد و با اقتباس و تضمین و اختلاس از شاهنامه چند شعر در قدح او گفتم و شنوندگان تحسینها نمودند و تشویق شدم که شاعر شوم و شدم.»

«در موقع هجوم ملیون به تهران و فتح تهران و اخراج محمدعلی شاه از کشور چهارده ساله بودم و چامه ای بسبک شاهنامه ساختم که در روزنامه های وقت چاپ و مورد تمجید واقع شد. در تاجگذاری احمدشاه که پانزده ساله بودم قصیده ای گفتم که ملک الشعراى بهار در روزنامه نوبهار مشهد با تشویق مناسبی درج کرد و بد قصیده ای هم نبود.»

مطلع آن قصیده این است:

بوی مشک از آن دوزاف مشکبار آید همی

گوئی از آن زلف مشکین مشک بار آید همی

از وقتی که محمود به شاعری پرداخت پدر او را به شعر گفتن تشویق می کرد و اگر شعر خوبی می سرود جایزه اش می داد و نیز عیب و نقص

سخنِ او را با ذوق نقّادی که داشت باز می نمود . مادر نیز فرزند را به کسب کمال سفارش می کرد و آن قدر که از وی معهود بود به شعر سرودنش ترغیب می نمود .

کم کم سالِ محمود بیشتر و کمال او نیز افزون تر گشت. مطالعه و غور در آثار شاعران بزرگ و حشرونشر با بزرگان فضلا و شعرای خراسان و ایران در مشهد و یا هنگام اقامت در تهران وی را در شعر به مقام بلندی که امروز حائزست رساند. در میان کسانی که معاشرت با آنان در تربیت فرخ تأثیر داشته است از شادروان محمدهاشم میرزای افسر بخصوص باید یاد کرد. نخستین آشنایی فرخ با مرحوم افسر وقتی اتفاق افتاد که فرخ بیست و چهار یا بیست و پنج ساله بود. در آن هنگام وقتی روزها، حوالی عصر، فرخ در خدمت پدر خود ساعاتی را در باغ ملی در صحبت مرحوم ادیب نیشابوری و دیگر دوستان وی می گذراند مرحوم افسر را هم که گاهی به آن جمع می پیوست می دید .

پس از چندی نصرت‌الملک برادر آقای امیر تیمور کلالی در مشهد کشته شد، افسر که در تهران وکیل مجلس متنفذی بود در رثای او شعر سرود . دیگر شاعران نیز بدین مناسبت مرثیه‌هایی ساخته بودند و از جمله قطعه ماده تاریخ واقعه از محمود فرخ بود . وقتی افسر به مشهد آمد چون منظومه فرخ را از شعر دیگران بهتر دیده و پسندیده بود به سراغ او رفت و اندک‌اندک میان این دو دوستی و محبت برقرار شد . از سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۸ قمری که مرحوم احمد قوام (قوام‌السلطنه) والی خراسان و افسر بواسطه فترت مجلس در مشهد ساکن بود خانه‌وی محل تجمع اهل ذوق و ادب شد و در خانه او به روی دوستان همواره گشاده بود . در این جمع علاوه بر شاعران، دیگر هنرمندان هم بر رونق محفل می افزودند . آواز

خوش‌مرحوم عبدالحسین آگاهی و پنجه‌موزون حرکاتِ شادروانان دکتر حسن فاضل و دکتر طاهر نیا بر روی پرده‌های ساز مجاس را روح و وجدی دیگر می‌بخشید. محمود فرخ که با شادروان افسر دوستی صمیمی بود اکثر اوقات در این جمع شرکت داشت، حتی یک‌بار باتفاق افسر به تهران سفر کرد و تا پایان عمر افسر این محبت میان این دو برقرار بود.

ذوق و قریحهٔ افسر در نقد ادبی قوتی آشکار داشت و مثل شادروان سیداحمد جواهری بیش از شاعری اهل نقد و سخن‌شناسی بود. افسر در این جمع برای باران خود از اشعار خویش می‌خواند و شعرهای آنان را انتقاد می‌کرد و محضر او در مشهد و تهران همیشه از این لحاظ فیاض بود، از این رو انجمن ادبی افسر در حسن تربیت و پیشرفت بسیاری از شعرای معروف معاصر مؤثر افتاد. فرخ برخلاف برخی مردم روزگار ما که حق‌گزاری و یادکرد گذشتگان را دون‌شان خود می‌پندارند با انصافی ستودنی می‌گوید که سخن‌شناسی افسر آثار قریحهٔ او را پیراست و تجربه و بصیرتش آداب زندگانی اجتماعی را بدو آموخت و در تربیتش تأثیر نمود.

فرخ با بسیاری از شعرا و دانشمندان این عصر ارتباط دوستانه و غالباً دوستی نزدیک و دیرین دارد، از جمله دوستان درگذشتهٔ او می‌توان شادروانان محمد قزوینی، ملک‌الشعراى بهار و علی‌اکبر دهخدا را نام برد. در کتابخانهٔ او برخی کتابها را که بگشاییم چشمان به خط مؤلفان می‌افتد که کتاب خود را از روی اخلاص به فرخ اهدا کرده‌اند، تعداد این‌گونه کتابها نیز کم نیست. سیری در دیوان فرخ نشان می‌دهد که او را با بسیاری از شاعران این عصر، مشاعره‌های فراوان بوده‌است حتی گاه بعضی از قصیده‌های مشهور این‌زمان پاسخی بوده‌است که شاعر به شعر فرخ داده و یزچکامه‌ای است که به نام او سروده، از جمله می‌توان قصیدهٔ معروف استاد ملک‌الشعراى بهار را با مطلع زیرین یاد کرد:



انجمن ادبی مشهد

- ۱- آقای میرزا علی اکبر شهیدی
- ۲- آقای میرزا عبدالحسین آلداود
- ۳- آقای مؤید ثابتی
- ۴- آقای ملکزاده رئیس معارف
- ۵- آقای سیدحسن طبسی رئیس انجمن ادبی
- ۶- آقای سیدمحمد داودی
- ۷- آقای سیدعبدالله خان سیار
- ۸- آقای میرزا محمد مسعودی
- ۹- آقای میرزا نظام الدین شهیدی
- ۱۰- آقای میرزا محمود فرخ
- ۱۱- آقای شیخ محسن کتابادی
- ۱۲- آقای میرزا اسمعیل نساج
- ۱۳- آقای شیخ حسن هروی
- ۱۴- آقای میرزا علی بزرگنیا
- ۱۵- آقای نادری ملک الشعراء
- ۱۶- آقای حاج میرزا شکور اشراقی
- ۱۷- آقای ادیب بجموردی
- ۱۸- آقای میرزا غلامرضا خان درجزی
- ۱۹- آقای میرزا ابوالقاسم شهیدی

یاد باد آن عهد کم بندی به پای اندر نبود

جز می اندردست و غیر از عشقم اندرسر نبود^۴

قصیده دیگر بهار یعنی «دوازده برج» او به نهجۀ مشهدی نیز به یاد

فرخ سروده شده است و چنین آغاز می شود:

اَمْشَوْ دَرِ بَهِشْتِ خِدا وَايَه پِنْدِرِي

مَاهِرْ عَرَسِ مَنَنْ شَوْ آرايَه پِنْدِرِي^۵

شاید بتوان گفت در میان شاعران گذشته و معاصر کمتر کسی باندازه

فرخ بادیگر شاعران مفاوضات ادبی داشته است چندان که ممکن است در این

زمینه برای او تخصص گونه ای قائل شد. تعداد این نوع اشعار در دیوان او

بیش از صدست و مطالعه این اخوانیات هم کیفیت ارتباط فرخ را با

شاعران این روزگار نشان می دهد و هم نموداری از شهرتی است که سخن

او یافته و به سخنوری نامورش ساخته است چندان که شادروان محمد

قزوینی با آن وسواس و دقتی که در نوشته ها و اظهار عقاید خود بخرج

می داد وقتی بمناسبتی در باب شعر فرخ با اعجاب و تحسین چنین

نوشته است:

«در این شماره اخیر مجله یفما ص ۳۹۲ يك غزل بسیار با حال فصیح

بلیغ از آقای محمود فرخ دوست عزیز قدیمی خودمان دیدم که بعقیده من

هیچ دست کمی از بهترین غزلهای سعدی ندارد»^۶.

در هر حال فرخ امروز بحق شاعری استاد و از مفاخر خراسان است و

۴- دیوان اشعار ملك الشعرای بهار ج ۱ ص ۴۴۵ .

۵- همان کتاب ج ۲ ص ۵۱۴ .

۶- مجله یفما، سال اول، دی ماه ۱۳۲۷، ص ۴۳۲ .

نام و آثارش در تاریخ ادبیات فارسی خواهد ماند. نویسنده در این جا اظهار نظر در باب شعر فرخ را که خود بحثی جداگانه تواند بود تعهد نمی کند اما باختصار تمام می توان گفت با آن که فرخ در انواع سخن از قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی دست دارد و همه گونه شعر در دیوان او بنظر می رسد، گرایش طبع وی بیشتر به قصیده و قطعه و به سبک معروف خراسانی است. در شعر او فکر بلند، بخصوص عواطف عالی بشری و نکات اخلاقی و اجتماعی، باخیال لطیف و مضامین ظریف آمیخته و آهنگی متناسب بخود گرفته، در قالب الفاظی برگزیده و فصیح و استوار جلوه گریست. بجاست که داوری تواضع آمیز فرخ را درباره شعر خود او از آنچه در اسفندماه ۱۳۲۷ در یادداشت های خود نوشته است نقل کنیم:

«اکنون اگر خود را يك شاعر خوب بدانم عجیب نیست و مزیتی نخواهد بود چه که هر شاعر مهمل سرایی هم به گمان خود بهترین شاعرست ولی چون در تمام کتابهایی که از بیست سال قبل راجع به شعرای معاصر چاپ شده (چه در ایران و چه در خارج) عکس و نام و آثار من هم ثبت بوده و در تمام مجلات معاصر هم اثری از من هست و همیشه مدیران مجلات باصرار از من شعر می خواهند می توان فرض کرد که شاعرم هر چند که دوستان لطفاً درباره ام مبالغه می فرمایند که به قول سعدی:

گر هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند، بجز آن يك هنر»

علاوه بر هنر شاعری، نثر فرخ نیز یاد کردنی است، آنچه او می نویسد ساده و روان، شیرین و مؤثر و از دل برخاسته و دلنشین است. نامه های فرخ از این نظر خواندنی است بخصوص گاهی حسن انشا و صراحت بیان و شهامت او در نوشته هایش چون نیرویی مؤثر بدو کمک کرده است.

فرخ درباره شعر فارسی در روزگار ما می گوید: «شعر در پنجاه سال

اخیر ترقی کرده و اگر بدقت سنجیده شود در هیچ‌یک از پنجاه سالهای بیست‌گانه گذشته تعداد شعرای خوب (که تاکنون شناخته شده‌اند) بقدر این پنجاه سال نبوده‌است (البته پنج‌شش‌نفر نابغه که استادشعر و سرمشق شاعری بوده‌اند باید از حساب و مقایسه معاف باشند و اصولاً در هیچ‌امری نابغه مورد قیاس نمی‌تواند باشد) و این فزونی از برکت مشروطیت است که اولاً آزادی قلم و بیان در میان بوده و ثانیاً عده باسواد نسبت به سابق بیشتر و به همان نسبت شاعر افزون‌ترست. ثالثاً مرادوات با سایر ملل و مشاهده مناظر و مرایای بیشتر منبع الهاماتی گردیده‌است. رابعاً جراید و مجلات مشوق بوده‌اند^۷. به نظر او شاید از میان شاعران معاصر بیش از سی نفر را بتوان مثلاً بر عسجدی شاعر معروف دوره غزنوی ترجیح داد. فرخ زبان فارسی را نیز روبه‌ترقی و پیشرفت می‌داند نه آن‌که به نظر او زبان امروزه، چنان‌که برخی می‌پندارند، یکسره فاسد شده‌باشد. وقتی از او پرسیده شود که از میان شاعران گذشته کدام‌یک بزرگ‌ترست؟ می‌گوید: فردوسی و باز هم فردوسی سپس سعدی و حافظ و در میان قصیده‌سرایان مسعود سعد سلمان.

آثار فرخ

با آن‌که فرخ در زندگی خود همواره پرمشغله و گرفتار بوده، علاوه بر شاعری، از تألیف و تصنیف غافل نمانده؛ از جمله کتابهایی که بتوسط او فراهم آمده از این قرارست:

مثنوی فروزنده و منتخب آثار و شرح احوال استاد منشی‌باشی نصرت،

۷- مجله هیرمند، سال اول، شماره تابستان ۱۳۴۳، ص ۲۷۸.

مشهد ۱۳۳۱ .

سفینه فرخ ، مشهد ۱۳۳۲ .

خلاصه احوال و منتخب آثار اوحدی اصفهانی معروف به مراغه‌ای و

مثنوی منطق‌المشاق یا ده‌نامه اوحدی، مشهد ۱۳۳۵ .

تصحیح مجمل فصیحی خوانی (در سه جلد) ، مشهد ۱۳۳۹-۱۳۴۱ .

تصحیح روضه خلد مجد خوانی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران

۱۳۴۵ .

سه جلد سفرنامه و مجموعه یادداشتهای شخصی به نام «گزارش عمر».

بعلاوه مقالات و یادداشتهایی به قلم او در مجله‌ها منتشر شده‌است که

برخی از آنها عبارت‌است از :

کنز الحکمه مجد خوانی، نشریه فرهنگ خراسان، ج ۲ شماره ۹ ص ۱-۷.

روضه خلد مجد خوانی، نشریه فرهنگ خراسان، ج ۲ شماره ۸ ص ۲-۷.

قصیده‌ای تاریخی در باب اسماعیلیه، مجله یفما، ج ۱۱ ص ۱۱۳-۱۱۵.

باد شرطه، مجله یادگار، ج ۳ شماره ۳ ص ۵۶-۵۸.

در پیرامون شعر نو، مجله یفما، ج ۸ ص ۲۳۲-۲۳۳.

قصیده حکیم ازرقی هروی، مجله آینده، ۳ ص ۴۷۰-۴۷۴ و مجله

آریانا، ۳ ص ۶۹۳-۶۹۶ .

در پیرامون اوحدی اصفهانی مراغه‌ای، نشریه فرهنگ خراسان، ج ۱

شماره ۱ ص ۳-۴ .



علاوه بر مقام شاعری فرخ مردی هنردوست و ادب‌پرور است. کسانی

که در زندگانی ادبی و هنری خود از تشویق مؤثر وی برخوردار شده‌اند کم

نیستند اگرچه او بواسطه فکر بلند و روح بن‌نیازی که دارد نام کسی از

ایشان را به زبان نمی آورد. کتابخانه اش که در حدود پنج هزار جلد کتاب چاپی و خطی دارد در اختیار دوستان او و هر کسی است که اهل کتاب باشد. عشق وی به مطالعه و جمع آوری کتاب موجب آمده که در حدود سیصد نسخه نفیس خطی در کتابخانه خود گرد آورد، بعلاوه علاقه او به مظاهر مختلف هنرهای ملی ایران انگیزه جمع آوری مجموعه هایی از خطوط خوش و مرقعات و بعضی از آثار عتیقه و هنری شده است که بیشتر آنها در کتابخانه مزبور بنظر می رسد. در همین کتابخانه است که هر روز صبح جمعه درستان ادبی فرخ به دیدن او می آیند و در محیطی خودمانی و بی تکلف، حاضران اشعار خود را می خوانند و غالباً از مباحث ادبی سخن بمیان می آید. همین محفل دوستانه ساده و غیررسمی که قریب بیست سال است در خانه فرخ برگزار می شود و حتی در ایام مسافرت و غیبت او هم برقرار است در پیشرفت شعر و ادب در خراسان در حد خود کمال تأثیر را داشته و از بسیاری از مجامع رسمی ادبی سودمندتر بوده است. بسیاری سخنوران نامبردار روزگار ما، در اشعار خود به فیضهایی که از این مجمع برده اند مکرر اشاره کرده اند.

بعلاوه هر کس از اهل هنر و علم و ادب که به مشهد وارد شود در خانه شاعر جوانمرد خراسان بر روی او بازست و یا مهمان نوازی بی شائبه ای که در نهاد فرخ است لا اقل یک بار او را به خانه و کتابخانه فرخ می کشاند. چه بسا که دوستان فرخ هم از مصاحبت مفتنم ارباب فضل و هنر به لطف فرخ بهره مند می شوند و برخوردار از این نعمت را از او دارند.

فرخ با همه علو مقام در شعر، از افتادگی و درویشی خاصی برخوردار است. هر نکته آموختنی را از هر کس بشنود فرا می گیرد و از پرسیدن پروایی ندارد. در گفتگو با متانت و آرامش خاصی سخن می گوید

و اهل جدل و استبداد رای و تعصبی نیست . ضمناً عقیده خود را اگر چه برخلاف رای و پسند مخاطب یا حاضران باشد بر زبان می آورد و از گفتن آنچه حقیقت می داند خودداری ندارد . شعر خوب و اثر نیکو را از هر کس که باشد می خواند و تأیید و تشویق می کند خاصه اگر گوینده خراسانی باشد زیرا او را به خراسان و خراسانی ارادت و علاقه ای فراوان است .

خلاصه کلام آن که محمود فرخ استاد بزرگوار و عالی قدر ما را فضائل اخلاقی بسیارست . این کمالات که با هنر درخشان شاعری او توأم شده فرخ را در ایران و خارج از ایران به فضل و هنر نامبردار کرده است . سیرتش چون نامش محمودست، روزگار بر او فرخ باد !
نویسنده برای حسن اختتام این سطور سخنی بهتر از رباعی استادانه و پرمغز ادیب و شاعر گرانمایه حبیب یغمایی نمی تواند یافت :

آسان بود از هفت به هفتاد شدن

در گردش روزگار از یاد شدن

دشوار بود کز منش و خوی و ادب

فرخ شدن، انسان شدن، استاد شدن

۱۳۴۴

یادی از مینورسکی *

منصر المعالی کیکاووس، نویسنده کتاب گران قدر قابوس نامه، در باب آخر کتاب خود حکایتی پرمغز آورده است که یاد کردنی است و داستانی است اخلاقی و به قول ابوالفضل بیهقی با بسیار عبرت:

«شنیدم که شیخ الشیوخ شبلی رحمه الله در مسجدی رفت که دور کعبه نماز کند و زمانی بیاساید. اندر آن مسجد کودکان به کتاب بودند و وقت نان خوردن کودکان بود، نان همی خوردند. باتفاق دو کودک نزدیک شبلی رحمه الله نشسته بودند: یکی پسر منعمی بود و دیگر پسر درویشی. و در زنبیل این پسر منعم مگر پاره‌ای حلوا بود و در زنبیل این پسر درویش نان خشک بود. پاره‌ای این پسر منعم حلوا همی خورد و این پسر درویش از او همی خواست. آن کودک این را همی گفت که: اگر خواهی که پاره‌ای به تو دهم تو سگ من باش و او گفتی: من سگ توام. پسر منعم گفت: پس بانگ سگ کن. آن بیچاره بانگ سگ بکردی، وی پاره‌ای حلوا بدو دادی، باز دیگر باره بانگ دیگر بکردی و پاره‌ای بستدی. همچنین بانگ همی کرد و

حلوا همی ستند . شبلی در ایشان همی نگریست و می گریست . مریدان پرسیدند که : ای شیخ چه رسیدت که گریان شدی ؟ گفت : نگه کنید که قانعی و طامعی به مردم چه رساند !^۱ .

این حکایت می تواند انسان را به تأمل و اندیشه وادار کند ، و تا وقتی که آدمی در مظان لغزش است ، این داستان نکته ای آموختنی دربر دارد ، بخصوص وقتی فضائل مورد غفلت واقع شود و جلوه های مادی حیات ، شخصیت انسانی و دنیای درونی و معنوی را تحت الشعاع قرار دهد ، حتی در میان برخی از دانش آموختگان .

فضل و دانش اگر در روح بشر نفوذ نکند و صفات انسانی و اخلاقی دانشمندان در اشخاص بوجود نیآورد به پیشیزی نمی ارزند و مثل آن کس که مغز خود را از معلومات بسیار می آگند ولی به ارزشهای اخلاقی نمی اندیشد شبیه همان صرافی است که ثروتی هنگفت در صندوق و حساب خود اندوخته است و حاضر نیست از یک شاهی از آن در برابر زندگانی موجودی زنده صرف نظر کند .

جای افسوس است که در میان جمعی از ما اندک اندک فضیلت دانش رو به کاهش می نهد . وسائل دل فریب زندگانی جدید و استعداد افزون طلبی بشر گاه ما را چنان گرفتار می کند که برای خواستها و هوسهای خود هیچ مرزی نمی شناسیم . وقتی که زندگانی به چنین مرحله ای رسید آدمی به اسب گردونه ای بدل می شود که عنانش به دست هوس سیرنشده ای اوست که مردم شلاقی بر کرده وی می نوازد و او را به هر راهی که می پسندد می راند .

۱- قابوس نامه، تصحیح نگارنده، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۶۱-۲۶۲. این حکایت را عطار در

الهی نامه بنظم آورده است. رك: الہی نامه، تصحیح فؤاد روحانی، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۸۶-۲۸۷.

بدین سبب بدبختانه اشخاصی را می‌یابیم که از بهشت کتابخانه و آزمایشگاه
رمیده به سرایش هوسها فرولغزیده‌اند. دانشی دارند ولی آنرا فقط
وسیله کسب مال و منال و ارضای امیال خود قرار می‌دهند.

البته کسی از دانشمندان روزگارا و ارستکی و بی‌نیازی عارفان
قدیم را توقع نمی‌کنند و شاید عصر آن مردان سپری شده‌است اما به
علم و حقیقت ایمان یافتن و این فن شریف را پاس داشتن اگرچه مستلزم
گذشت و فداکاری است وای غیر ممکن نیست و خوشبختانه پویندگان این راه
در ایران هنوز باقی هستند.

پروفسور مینورسکی یکی از کسانی بود که به دانش عشق می‌ورزند و
بجاست که از شیوه زندگی عالمانه‌اش نیز نکته‌ای بیاموزیم و بدین مناسبت
از او یاد کنیم.

در تابستان سال ۱۹۶۴ هنگامی که سرگرم مطالعه در باب اهل فتوت و
جوانمردان و عیاران بودم برای دیدار مینورسکی با شوق بسیار به کیمبریج
رفتم بخصوص که او سالها پیش در مجله مدرسه السنه شرقیه لندن
مقاله‌ای در باب دیوان خطائی (شاه اسماعیل صفوی) نوشته و اشعاری از آن
را نقل و به انگلیسی ترجمه کرده بود که بر اساس یکی از آن ابیات، پروفسور
فرانتس تشنر نظری راجع به ارتباط شاه اسماعیل صفوی و اخی‌ها اظهار
کرده بود و از قضا آن بیت در دیوان چاپی شاه اسماعیل بدان صورت نبود.
می‌خواستم هم مینورسکی را ملاقات کنم و هم در این باب و برخی مسائل
دیگر نظری را بدانم.

در کیمبریج به راهنمایی دوست دانشمند آقای دکتر گنجه‌ای به منزل
مینورسکی واقع در کوچه Bateman رفتم و به فیض صحبت او نایل شدم و
بهره‌ها بردم. گفتگوی ما - که قصد داشتم بواسطه پیری و فرسودگی و

کسالت وی کوتاه باشد - به درازا کشید و مصاحبتش چندان شیرین و سودبخش بود که دل برگرفتن ازان دشوار می نمود . او خود نیز با طرح مباحث گوناگون و پرفایده آتش این شوق را دامن می زد . شرح آن ملاقات و محاورات اینک مورد نظر بنده نیست بلکه فقط می خواهم به دوسه نکته - که بخصوص ازان روز همیشه فکر مرا به خود مشغول داشته است - اشاره ای بکنم .

آنچه در بدو ورود به خانه مینورسکی و در تمام مدت توجه مرا به خود جلب کرده بود زندگانی بسیار درویشانه و ساده وی بود . باور کنید که وقتی از پلکان خانه بالا می رفتم چنان پله ها بواسطه فرسودگی زیر پایم بناله در می آمد که گفتم هم اکنون درهم خواهد شکست . ساختمان، اثاث خانه و همه چیز در نهایت سادگی و بحد اقل بود ولی علاوه بر کتابخانه که تمام قفسه ها و روی زمین و کنار دیوارها و سرتاسر آنرا کتاب پوشانده بود ، در دیگر اطاقها نیز وضع به همین منوال بنظر می رسید . دیدن این زندگانی فقیرانه ولی مملو از عظمت و وارستگی عالمانه - که نظیر آنرا چند روز پیش دریکی از کالجهای کیمبرج در خانه پروفیسور بیلی دیده بودم - مرا دگرگون کرد . آخر مگر نه این است که در میان مادر برخی موارد دانشوری و استادی و سیاه ای است برای فضل فروشی ، پرمدعایی و افزون خواهیها ؟

دنیای روحانی و روشن و سعادت آمیز مینورسکی مرا بسیار تحت تاثیر قرار داد . پس اگر استاد مینوی در حق او گفته اند: «مصداق» درویش خرسند» بود که حافظ می گوید... و ازان طبقه مردمان بود که اجر مادی را در قبال يك کار علمی در حکم این می دانند که بهای گوهری را به سفالی بدهند»^۲ راست گفته اند و نیز رباعی زیر - که خود او در حسب حال خویش

به یکی از دوستانش اظهار کرده - نموداری است از حقیقت زندگانیِ وی :

در دهر هر آن که بیم نانی دارد

یا در خورِ خویش آشیانی دارد

نی خادمِ کس بود نه مخدومِ کسی

گو شادبزی که خوش جهانی دارد^۳

نکته یادکردنی دیگر کمال فروتنی و ادب و مهربانی و بخصوص تواضعِ عالمانه مینورسکی بود که واقعاً آموختنی است . بمجرد آن که چشمش به من افتاد، فرمود: راجع به خراسان يك دنيا سوال دارم و مدت‌ها منتظر بوده‌ام که کسی از اهل خراسان را ببینم . چنان با شوق و علاقه‌مندی در صدد کشفِ حقایق بود که اگر نکته‌ای ناچیز به نظر قاصر بنده می‌رسید از آن صرف‌نظر نمی‌کرد و با کمال اصرار می‌خواست که جواب پاره‌ای از سؤالاتی او را در خراسان تحقیق کنم و به اطلاعش برسانم . شگفت‌تر آن که در سن هشتاد و هفت‌سالگی و در نهایت پیری و با وجود آن که چشمش خوب نمی‌دید در همان ساعات سرگرم تکمیل و تصحیح حدود العالم و فراهم آوردن آن برای چاپ دوم بود و از آخرین کتابها و مقاله‌هایی که راجع به مسائل مورد نظر او چاپ و منتشر شده بود خبر داشت حتی از مقالات برخی از روزنامه‌ها راجع به ایران . وی را در کتابخانه‌اش درست همانند شمعی روشن می‌دیدم که تا واپسین دم و تا آخرین رمق از نورافشانی باز نمی‌ایستد و آن شمع فروزان همچنین زیست تا فرامرد .

تنها کتابها و مقالات و آثار ارجمند مینورسکی نیست که آموزنده است . عشق و ایمان او به علم ، نشاط و پشتکار و همت بلند و مهمتر از همه

وارستگی دانشمندان‌اش بیشتر یادگرفتنی‌است بخصوص وقتی که خودخواهیها، سودجوییها و خردنگریها دل‌ها را فراگرفته و افق آرزوهای شریف و انسانی را از دیدگان گروهی از ما پوشیده‌است.

۱۳۴۵

تصویری از استاد فیاض *

أعلمتَ مَنْ حملوا على الأعوادِ؟ أ رأيتَ كيفَ خبا ضياءُ النّادى؟
ماكنتَ أعلمُ قبلَ حطّك في الثرى أن الثرى يعلو على الأطوادِ

شريف رضى

سخن گفتن از مقام علمی و وفور فضلِ شادروان دکتر علی اکبر فیاض دشوارست. بخصوص که از يك سو، اندوه درگذشت وی ، پس از مرگِ پیاپی دیگر بزرگانِ ادب ، گلوگیرست و راه را بر سخن می بندد . از طرف دیگر نشان دادن گوشه‌ای از دانش و فرهنگ وسیع او ، آن هم در مجالی اندک و با کلماتی شکسته و غمزده ، کوتاهی بیار می آورد و نارسایی . اما شاید بتوان بعضی از نکات عمده‌ای را که در طی سالهای دراز برخورداري از محضر فیض بخش وی دریافته‌ام بیان کرد .

دکتر فیاض از کسانی بود که در آنان طلبِ معرفت و آموختن و

کنجکاوی و پی‌بردن به حقایق بصورت عشقی سرشار بروز می‌کند، که پایداریست و روزافزون. این طلب از جوانی در وجود او سرشته بود تا واپسین لحظات حیات. خوشبختانه وی از همان روزگار، این خواستِ اصیل و ریشه‌دار را در وجود خویش کشف کرد و درصدد برآمد بدین نیازِ درونی پاسخ گوید. عمر نسبتاً دراز وی - که همه به آموختن و مطالعه و تحقیق گذشت - تلاشی بود در این طریق. به تعبیر مولوی «تشنگی» را بدست آورده بود و قدر می‌دانست. از این رو به سرچشمه زلالِ دانایی نیز دست یافت طلب در وجود او همراه با عشق بود و به معرفت انجامید.

تحقیق و پژوهش در دکتر فیاض انگیزه‌ای جز فهم حقیقت نداشت، به قول محمد قزوینی وی دوستدار حقیقت بود «من حیث هی هی». احراز رتبه و مقام و دیگر مزایا نبود که او را به مطالعه و تفحص برمی‌انگیخت بلکه حالتی داشت والاتر از این حرفها. حتی کسب نام و آوازه از راه نشر آثار نیز فکر وی را به خود مشغول نمی‌داشت. اما هر نکته دانستنی و هر اثر خواندنی برای او جاذبه‌ای داشت و مرد بی‌اختیار بدان سو کشیده می‌شد. گسترش دامنه علاقه دکتر فیاض به موضوعات ورشته‌های گوناگون شگفت‌انگیز بود و کم‌نظیر. اگر بگویم، در حدود فهمِ قاصر خویش، بندرت کسی را به جامعیت او دیده‌ام سخنی گزاف نیست. وقتی وی به سخن درمی‌آمد در زمینه‌های مختلف آگاهیها داشت: از زبان و ادبیات، لغت، صرف و نحو، زبان شناسی، تاریخ، معارف اسلامی، فلسفه و علوم انسانی گرفته تا اصول پزشکی، ریاضی، زندگانی زنبور عسل، ته‌اسب شرابین، خصائص انواع دوربینهای عکاسی، فن چاپ و دهها موضوع دیگر.



دکتر علی اکبر فیاض

کمت‌ر موضوعی ممکن بود پیش‌آید که دکتر فیاض در آن مطالعه‌ای نکرده و اطلاعات خوبی نیندوخته باشد. همین‌گرایش طبع او به‌آگاهی در رشته‌های گوناگون، با توجه به‌پهنه بی‌کران دانش، موجب آمده بود که اوقات عمرش یکسر وقف خواندن و اندیشیدن شود. از این رو کمت‌ر می‌نوشت و بدبختانه برخورداری از فیض وجود وی آن قدر که از راه تألیف و نشر آرزو می‌شد به‌حصول نپیوست.

مصاحبت با دکتر فیاض و آشناشدن با فرهنگ غنی و شامل او، کم‌کم انسان‌را آگاه می‌کرد از وسعت تبش و مطالعات وی. بخصوص که او روزگاری به‌معرفت‌آموزی آغاز کرده بود که وسائل از هر لحاظ بسیار محدود بود و دسترسی به‌آنها دشوار. از این رو کوشش‌کسانی مانند او - به‌قول شادروان استاد بهمینار - به‌نوعی مجاهده می‌مانست و شاید مشکلات آن ایام برای بسیاری از جوانان عصر ماقابل تصور نباشد. عجب‌تر آن که دکتر فیاض در همه این رشته‌ها، کتابها و مراجع معتبراً بدقت خوانده بود چندان که اهل هر فن نیز از این درجه غور و پی‌جویی‌او دچار حیرت می‌شدند.

دکتر فیاض خیلی زود به این نکته پی‌برد که برای پاسخ‌دادن به پرسشهایی که در درون او موج می‌زد تنها از راه زبان و ادبیات فارسی و عربی - که در هر دو استاد بود - نمی‌توان به‌مقصود نایل شد. از این رو به آموختن زبانهای فرنگی همت‌گماشت، آن هم در ایامی که کتاب و معلم شایسته در این رشته‌ها، در محیط او، اندک بود و گاه نایاب و اشتغال به این‌گونه‌امور - در کسوتی که اوداشت - خرق‌عادت می‌نمود و نوعی بدعت. اما وی از پاننشست و بتدریج پیش رفت تا کامیاب شد. زبان و ادبیات فرانسوی را خوب فراگرفت، از زبانهای روسی، انگلیسی، آلمانی و

لاتینی نیز در مطالعات خود سود می‌جست. حتی در تهران حضور کَشپِشی فاضل را مفتنم شمرد و زبان یونانی قدیم را نزد او آموخت. آقای پارسا تویسرکانی نوشته‌اند که «در سالهای اخیر به آموختن زبان چینی پرداخته بود».

آشنایی با هر يك از این زبانها دری نو از معرفت به روی او می‌گشود و بر شوق فراوانش می‌افزود. بی‌سبب نبود که وقتی با او به گفتگو می‌نشستید نه تنها بزرگان ادب و فرهنگ غرب را خوب می‌شناخت و آثارشان را بدقت از نظر گذرانده بود بلکه می‌توانست از آخرین موفقیتهای ادبی در دیگر کشورها سخن براند و آثار نویسندگان برجسته معاصر آنها را معرفی کند، حتی فی‌المثل برای شما بگوید در سالهای اخیر در زمینه رمانهای پلیسی چه کسانی در اروپا درخشیده‌اند و کارشان چشم‌گیر است. این سخنان را از کسی می‌شنیدید که وقتی نیز به مباحث فقه و اصول، حدیث، تفسیر، کلام، ملل و نحل، دستور، تاریخ، کتاب‌شناسی و نقد ادبی... می‌پرداخت با کمال بصیرت و استادی اظهار نظر می‌کرد. زیرا وی به هر موضوع توجه پیدامی‌کرد دلش می‌خواست از گنه‌آن سر در بیاورد. در هر نکته تا سر حد امکان پژوهش می‌کرد و در این راه همت و حوصله‌ای شگرف داشت. اگر وی با وجود آموختن مایه فراوان در فرهنگ اسلامی و احراز معرفت کافی در علوم شرعی، رسماً به تحصیل فنون جدید پرداخت و به‌درجه دکتری در زبان و ادبیات فارسی نیز نایل شد خود نموداری است دیگر از شوق آموختن او که بدین شکل صورت عمل بخود گرفت.

ممکن است کسانی را بشناسیم که پرمطالعه باشند و ملا و دارای محفوظات و معلومات انبوه. در نسل دکتر فیاض امثال چنین فضلایی بودند. اما آنچه در وجود او افزون بر این دیده می‌شد و ممتاز می‌نمود، ذوق و قریحه انتقادی بود. استاد فیاض از کسانی بود که فکری مستقل دارند و

بیدار، هر چیز را به محك دانش و خرد می‌سنجند و قبول یا رد می‌کنند، و به صرف آن که چیزی در کتاب نوشته شده یا شخصی مشهور آن را گفته باشد تسلیم نمی‌شوند. بدیهی است مطالعه و یادگرفتن از طریق کتاب سودمندست ولی بشرط آن که به قول عبّادی آدمی را صحفی نکند زیرا «صحفی هرگز عالم نشود». اما صحفی در نظر او کسی است که هر چیز را طوطی‌وار از کتاب بیاموزد، و به‌ذهن بسپارد، و قشری باشد و سطحی.

استاد فیاض در مطالعه و کسب دانش به تقلید و تبعّد اعتقادنداشت. اهل اجتهاد بود و صاحب نظر. بسیار می‌خواند و خوب می‌اندیشید و هر نکته را نقد و ارزیابی می‌کرد سپس حاصل دریافتش را بر مجموعه معارف خود می‌افزود. مثلاً وقتی در باب کتابی سخن می‌رفت آرائش در داوری چنان سنجیده و پخته و منصفانه بود که هیچ مزیت آن اثر از نظرش پنهان نمی‌ماند اگر چه اندک بود، و نیز معایب و کاستی‌ها را خوب تمیز می‌داد و فرامی‌نمود. این قریحه انتقادی، در همه زمینه‌ها، بخصوص در انتقادات ادبی او درخششی بارز داشت. نقد ادبی - که در میان ادبای فاضل ما بدبختانه کم رونق است - یکی از زمینه‌های استعداد و قدرت او بشمار می‌رفت. وی بحقیقت یکی از سخن‌سنجان چیره‌دست روزگار ما بود. کاش در این باب مقاله‌ها می‌نوشت و کتابها! ارزیابی او از آثار ادبی قدیم فارسی بادی تازه بود و روشن و مبنی بر دانش امروزی. برخلاف گروهی از ادبای ما - که از ادبیات زنده معاصر بی‌خبر مانده‌اند - بیشتر آثار معاصران را، از هر نوع، بدقت می‌خواند، با شوق کشف زیباییها و ابداعات هنری. هر چه را نیز کم ارزش می‌یافت، متعلق به هر زمان و هر کس که بود، رد می‌کرد، با نکته‌گیری ظریف و هوشمندانه.

اهمیت دست یافتن به روش درست^۱ در تحقیقات و پژوهشهای علمی و ادبی محتاج به گفتن بیست. شاید اگر بخواهیم برای فرهنگ جدید جهان، چند بنیان مهم قائل شویم یکی از آنها روش استوار عالمانه در هر کار باشد. در میان دانشمندان ما در زمینه ادبیات و معارف انسانی کسانی را می شناسیم که رنجها برده و بسیار چیزها آموخته اند ولی غفلت آنها از لزوم اختیار روش صحیح، آثارشان را از رونق و سودبخشی کم نصیب کرده است. گروهی، اندک آشنایی با این مباحث پیدا کرده اند و کارشان توأم با نقصهاست. اجازه فرمایید مثالی ساده عرض کنم. مثلاً شنیده و دیده اند کتاب، فهرست لازم دارد. فهرست نام اشخاص بر کتاب خویش افزوده اند اما نام «فردوسی» را بصورت «حکیم ابوالقاسم فردوسی» ضبط کرده اند، در حرف «حاء»! و یا فهرست مراجعشان نشان می دهد که تکیه آنها بر کتابهایی بوده است که در آن زمینه کم اعتبارست و ضعیف؛ و منابع مهم و قابل توجه را ندیده اند. جمعی دیگر دانایند و راه شناس.

روش درست چیزی نیست که فقط امروزی باشد و جدید. در روزگار درخشش تمدن اسلامی، در میان دانشمندان قدیم، کسانی که در علم و ادب، شیوه ای محکم داشتند کم نیستند، البته بنسبت معارف زمانشان. آثار ابوریحان بیرونی، تاریخ بیهقی، ترجمه تقویم الصحه ابن بطلان، معجم البلدان یا قوت... گواهی است روشن. حتی تأمل در يك کتاب متضمن لطیفه ها و بذله ها از فخرالدین علی صنفی - به نام لطائف الطوائف - که در قرن دهم نگارش یافته است، نشان می دهد که چگونه در هر زمینه دانستن فن کار ضروری است و پیشینیان از این رموز بی خبر نبوده اند. دکتر فیاض در

مطالعه و تحقیق و تألیف و بحث و داوری روش عالمانه و صحیح را خوب می‌شناخت و درست بکار می‌برد. بدین سبب آنچه می‌گفت و می‌نوشت سخته بود و خواندنی و درخور استفاده.

شوق فراگیری و همت و پشتکار دائمی موجب آمد که وی تا آخر عمر در عین استادی، از طلبگی و آموختن دست‌نکشد. این همه، همراه با استعداد و قریحه‌ای ممتاز، و حسن استفاده از هر فرصت مناسب برای تکمیل معلومات، بتدریج از او دانشمندی بوجود آورد که نه تنها از معارف و تاریخ ایران و اسلام بغایت آگاه بود بلکه در فرهنگ مغرب زمین نیز غور و مطالعه فراوان کرده بود و از جهات گوناگون بدان معرفت داشت.

در میان فضیلتی ما وجود دو دسته مشخص است و بارز. گروهی دانشمندان نسل قدیم هستند که بدبختانه روز بروز از تعدادشان کاسته می‌شود. جمعی از اینان پس از زحمات بسیار در معارف قدیم تسلطی پیدا کرده‌اند که ارجمندست و قدر دانستنی. ولی چه بسا که از وسعت دانش در این عصر و ازدید و روح عامی زمان کم بهره یا بی‌خبرند و اثر این کمبود در کارشان مشهودست. گروه دیگر نسل جدید هستند که ممکن است در فن خود در ایران یا خارج از ایران خوب تحصیل کرده باشند. اما برخی از آنان، با ایران و فرهنگ و مردم ایران آشنایی کافی ندارند، بخصوص با آنچه مربوط می‌شود به تاریخ و ادب و دانش و فکر و روح این ملت.

ایران به کسانی بیشتر نیازمندست که مردم ایران و فرهنگ ایران را هر چه بهتر بشناسند، در عین برخورداری تمام از دانش و تمدن قرن بیستم. تا بتوانند در این هنگامه‌ای که صنعت و تکنواژی در جهان پدید آورده، باقتضای نیازمندیهای ضروری مملکت علوم و فنون جدید را در ایران ترویج کنند، بی آن که ایرانی شخصیت فکری و جوهر فرهنگی و استقلال بینش.

خود را از دست دهد .

دکتر فیاض یکی از افراد کم نظیری بشمار می رفت که این کمالات را کسب کرده اند و در امور فرهنگی دیدی یافته بود جهانی . شگفت آن که این مرد سالخورد از بسیاری از جوانان نیز نوتر و امروزی تر می اندیشید و البته پخته تر . روح ابتکار و نوجویی در او یکی از فضائلش بود . بعلاوه آگاهی کامل وی از ادب و معارف ایران ، اندیشه تجدد خواهش را از لغزشهایی که دیگران بدان دچار می شوند مصون می داشت .

در تنظیم طرحهای لازم برای اصلاح تعلیم و تربیت برخوردار از آراء اشخاص شایسته و بصیر سودمندست . بی گمان دکتر فیاض یکی از این صاحب نظران بشمار می آمد . مطالعات فراوان و فکر پخته او در این زمینه درخور استفاده بود .

نکته بسیار مهمی که در شیوه عالمانه استاد فیاض بنظر می رسید پرهیز از هرگونه اظهار فضل بود در گفتن و نوشتن . بنده در طی سالها مصاحبت با او هرگز در هیچ بابی ندیدم وی اندک ادعائی بورزد . مردی با چنین فضل وافر و مقام بلند علمی حتی يك بار به زبان نمی آورد که : فلان موضوع را می دانم یا چنین خوانده ام یا نوشته ام و یا چنان کرده ام . قرنهای پیش بزرگان ما می گفتند : « لا ادری نصف العلم » . فیاض با همه دانایی « می دانم » نمی گفت . وقتی هم لب به سخن می گشود آموخته های خود را چنان در اختیار انسان قرار می داد که می دیدید نکات دقیقی بسیار فرا گرفته اید بی آن که حضور استاد را حس کرده باشید . گویی کسی این همه مسائل را به شما شنوایده است بدون آن که خود را به پیش نظر تان آورده باشد . عالم او بسیار رفیع تر از آن بود که محتاج باشد مانند برخی از نوآموختگان خویشان را نمایش دهد . وی حتی اگر مصاحبان را مستعد

نمی‌یافت سکوت پیشه می‌کرد و در بحث راجع به مسائلی هم که معلومات فراوان داشت مستمع باقی می‌ماند و به سخنان دیگران گوش فرا می‌داد. فروتنی این استاد بسیار دان واقعا کم مانند بود و آموختنی، و مصداق کامل «نهد شاخ پر میوه سر بر زمین».

مصاحبت استاد فیاض نعمتی بود مفتنم و درك كردنی. وقتی حاضران را اهل می‌دید و آماده، در بحث شرکت می‌جست. رای خود را در هر باب اظهار می‌نمود. بی‌آن‌که با کسی اجاج بوززد و جدل بیافریند و دیگران را بیازارد، با ادب و به شیوه‌ای مطبوع و مؤثر، نظر دیگران را تأیید یا رد می‌کرد. در چنین مجامعی همه آموخته‌ها و تجربه‌های خویش را با کمال مهربانی و فتوت، بی‌هیچ مضایقه‌ای در طبقه اخلاص می‌نهاد و در اختیار همگان قرار می‌داد. در سالهایی که ریاست دانشکده ادبیات مشهد را بر عهده داشت، استادان رشته‌های مختلف هر يك بنحوی از دانش شامل و بی‌دریغ او سود می‌جستند.

اما آنچه بر لطف محضر وی می‌افزود، حسن بیان و تقریر او بود که اغلب بصورت هنری خاص جلوه می‌کرد. دکتر فیاض بعدی خوش‌سخن و فصیح بود که می‌توانست موضوعی را که همه ازان آگاه بودند چنان زیبا و جذاب بیان کند که گویی هیچ‌کس آنرا نشنیده است، و همگان تا آخرین لحظه با کمال دل‌بستگی و اشتیاق به گفتار او گوش و دل بسپرند. موضوعات تازه و بدیع، نکته‌سنجی‌های خردمندانه، معلومات و محفوظات فراوان وی وقتی در کلام دلکش او بیان می‌شد، به قول ابوالفضل بیهقی «سخنانی شیرین بود با معنی دست در گردن یکدیگر زده». لحن خاص او - که گاه بعضی کلمات را می‌کشید و بر آنها تکیه می‌کرد، آهنگ نرم و گوش‌نواز گفتار، اشارات پر معنایی که از نگاه هوشمندش درك می‌شد، حرکاتی ملایم که گاه به دست و

انگشتانِ خود می‌داد، بخصوص طنز بسیار لطیف او به کلامش جاذبه و درخششی بارز می‌بخشید.

درس‌ن گفتن نیز ایجازی هنرمندانه داشت، چنان‌که در نوشتن تاریخ اسلام، یا مقدمه‌اش را بر رساله «بخشی در تصوف» ملاحظه می‌فرمایید که به چه سادگی و لطف بیان، بی‌هرگونه فضل‌فروشی بحث کرده است؛ در عین آن‌که تکیه او بر مراجع معتبرست و یک عمر تحقیق و مطالعه در مجالست نیز گفتار او همان‌گونه ساده و گرم و زنده بود و پُر توان، و آرائش مستند و استوار. بسیار کسان مانند بنده، هر وقت پای صحبت او می‌نشستند بواقع گذشت ساعات را حس نمی‌کردند.

امروز آن سرچشمه فیض خوشیده و مرد از بهره‌بخشی خاموشی گزیده است. با مرگ او ایران از دانشمندی بلندپایه و گران‌قدر بی‌نصیب مانده که نیاز به وجود امثال او هر روز افزون‌ترست و نظیرشان را زمانه کمتر می‌پرورد. اما زیان خراسان در این میان از همه بیشترست. زیرا وی نه تنها خراسانی بود و بنیان‌گذار دانشکده ادبیات مشهد، بلکه چون اکثر در زادبوم خویش می‌زیست، طالبان معرفت در این خطه بیش از دیگر فرزندان ایران از وجود پُربرکت او برخوردار می‌شدند و اینک بیش از همگان فقدان او را حس می‌کنند و جایش را خالی می‌بینند. به قول بیهقی - که استاد فیاض آن‌همه کتابش را می‌پسندید - بزرگا مردا که او بود!

هر نوع بزرگداشتی در مورد استاد فیاض سزاوارست و لازم ولی به نظر من بزرگترین ادای احترام به وی، پیروی از سیره اوست در کسب دانش و معرفت، عشق به فرهنگ و ادب و کشف حقیقت، و در این راه مردانه کمر همت بستن و از پای ننشستن. گمان می‌کنم اختیار این طریق، بیش از هر کار دیگر به سود ایران و فرهنگ ایران باشد و ملت ایران. بعبارت دیگر بدین وسیله به وطن عزیز خویش نیز خدمتی شایسته توانیم کرد.

ص ۸۸ ص ۱۱ : بر العاصم حوش . اس حوش کا برا کچھ تصانیف ہیں .
 بہت کہ در تہذیب التیمیہ « در فضیلتی عصر عربی ذکر حوش کے ساتھ ساتھ اولیٰ التعلیم
 عبد الواحد بن محمد بن محمد بن الحوش اللہ صیغانی نے تصنیف کیا ہے عنوان شدہ و نقل کیا
 تہذیب اورا در بقیۃ السراۃ المخلوقین « شمرہ ہے و قبول او میدا اولادش اصغیان
 و وطنش ری و جاہ و فہمش در غزنیہ و ترکیش (حوش فہم) در شاہ پور بودہ است و
 و در سال ۴۲۴ م و ہات یافتہ است (تہذیب ج ۱ ص ۱۱۲) صاحبین در زمانہ
 کہ بیہقی این جہی کتاب خود را کہ فی ثروتہ است بر العاصم در حیوۃ نبودہ است . حوش
 بر وزن ہلیر نقابہ شمرارہ و در زمانہ محمود و قطبچہ بی ہم (شاہ پور) از قصیدہ بی (م
 در مدح مسجد آوردہ است . حوش بر وزن امیر نام خود بر العاصم بودہ است . و خاندان
 حوش در ری معروف و در خط و کتب و شانس بودہ اند ، در مختصر اہلخان این تہذیب (بستر
 دکتر کریمان در ری ہامسان ج ۱ ص ۱۰۳) ^{آوردہ} و بالری اہر بیت نکال
 لم الحوش نزولاً بعد بناء المدینۃ .

نمونہ ای از خط شادروان دکتر فیاض

مربوط بہ تعلیقات تاریخ بیہقی

زندگی و آثار

شادروان دکتر علی اکبر فیاض*

علی اکبر مجیدی فیاض به سال ۱۲۷۷ ه. در خانواده‌ای از سادات و روحانیان مشهد بدنیا آمد. پدرش سید عبدالمجید ثقة الاسلام از مجتهدان و فضیله‌ای روزگار خود بود و مردی محترم. تربیت خانوادگی در پرورش روی مؤثر افتاد و از همان کودکی به آموختن قرآن و مقدمات زبان عربی پرداخت و از تعالیم پدر بهره‌ها برد. سپس علوم قدیمه را در مدارس مشهد آموخت و از محضر استادانی مانند سید ابوالقاسم از غندی، میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، حاج محمدعلی فاضل، آقا بزرگ شهیدی، و میرزا محمد باقر مدرس رضوی (پدر استاد محمد تقی مدرس رضوی) - که از دانشمندان آن زمان بودند - کسب فیض کرد و در علوم معقول و منقول و ادبیات فارسی و عربی تبحر یافت و بجای پدر بعنوان خادم باشی کشیک اول در آستان قدس رضوی منصوب گردید.

در سال ۱۳۰۷ شادروان فیاض به خدمات فرهنگی مشغول شد.

ریاست دبیرستان شاهر ضای مشهد - که نخست بتوسط آستان قدس رضوی بنیان گرفته بود - به‌وی تفویض شد و دانش‌آموزان نیز از درس او بهره‌ور به‌دند. بعلاوه در ایجاد دانش‌سرای مقدماتی در مشهد (۱۳۱۴) تأثیر داشت و نخستین رئیس این مؤسسه بود.

به‌سال ۱۳۱۶ به تهران عزیمت کرد و با آن‌که مردی پخته و درسن کمال بود و معلومات فراوان اندوخته بود، دوره‌های ابتدائی و متوسطه را در مشهد و تهران امتحان داد و وارد دانشگاه تهران شد. در کتابخانه دانشکده ادبیات و دانش‌سرای عالی چندی به کتابداری اشتغال داشت. پس از گذراندن دوره لیسانس، در سال ۱۳۲۲ درجه دکتری در زبان و ادبیات فارسی را احراز کرد. بعد به تدریس در دانشگاه پرداخت و به استادی ملل و نحل در دانشکده علوم معقول و منقول برگزیده شد. در دوره‌های دوازدهم و سیزدهم نیز نمایندگی مردم مشهد را در مجلس شورای ملی برعهده داشت ولی پس از دوره اخیر یکسر به مطالعه و تحقیق و تدریس پرداخت.

در سال ۱۳۲۷ به دعوت دانشگاه فاروق اول برای ایراد سخنرانی و تدریس به مصر رفت. در دانشکده ادبیات این دانشگاه سخنرانیهای عالمانه‌ای به زبان عربی کرد که در اسکندریه بطبع رسیده است.

در سال ۱۳۳۴ از طرف وزارت فرهنگ مأموریت یافت دانشکده ادبیات مشهد را تأسیس کند. در آذرماه همان سال این دانشکده را در مشهد، بارشته زبان و ادبیات فارسی، بنیان نهاد و بتدریج رشته‌های تاریخ و جغرافیا، زبان فرانسوی و زبان انگلیسی را در آن ایجاد کرد و قریب مدت نه سال ریاست این دانشکده را برعهده داشت. در ضمن در پایه‌گذاری و تکمیل کتابخانه دانشکده کوشید. در برخی از این سالها، در دانشکده ادبیات مشهد، تاریخ ادبیات فارسی، تاریخ تمدن، و تاریخ ایران بعد از اسلام تدریس

می‌کرد. چند سال نیز دانشکده علوم معقول و منقول دانشگاه مشهد را - که خود در تأسیس آن همکاری مؤثر داشت - علاوه بر دانشکده ادبیات سرپرستی می‌نمود.

از سال ۱۳۴۳ به دانشگاه تهران برگشت و به مدیریت گروه ادیان و مذاهب در دانشکده الهیات و معارف اسلامی انتخاب شد تا این که در سال ۱۳۴۶ به افتخار بازنشستگی رسید و در مشهد اقامت گزید. در سال ۱۳۴۷ برای معالجه به سویس رفت و مدتی کوتاه در آن جا ماند.

از بهمن ماه ۱۳۴۹ دعوت دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد را پذیرفت و در رشته فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی، سیر عقاید و آراء اسلامی و متون نثر فارسی را تدریس می‌فرمود.

دکتر فیاض در انجمن ادبی مشهد، انجمن ادبی ایران - به ریاست شیخ الرئیس افسر - شرکت داشت و چندی ریاست انجمن ادبی بهار و ریاست هیأت تحریریه مجله آستان قدس رضوی و نیز نایب رئیسی انجمن قلم در خراسان برعهده او بود.

در هزاره ابن سینا (تهران، اول تادهم اردیبهشت ۱۳۳۳)، کنگره خواجه نصیرالدین طوسی (تهران، پنجم تا دوازدهم خرداد ۱۳۳۵)، هزاره شیخ طوسی (مشهد، بیست و هشتم اسفند ۱۳۴۸ تا سوم فروردین ۱۳۴۹)، مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی (بیست و یک تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۴۹) شرکت و عضویت داشت و در برخی از آنها مقالاتی تحقیقی عرضه کرد.

با بعضی از دوستان خویش خاصه مرحوم دکتر قاسم غنی در تصحیح تاریخ بیهقی و تألیف تاریخ عصر حافظ مشارکت و همقدمی داشت و نیز در دوره استانداری فرج الله بهرامی (دبیر اعظم) در خراسان با همراهی

چندتن از فضیلتی وقت به تألیف تاریخ مشهد همت گماشت که بچاپ نرسید. بعلاوه تعداد اشخاصی که از راهنمایی او در آثار خود برخوردار شده اند کم نیست .

استاد فیاض روز پنجشنبه چهارم شهریورماه ۱۳۵۰ در مشهد درگذشت و در آستان قدس رضوی به خاک سپرده شد . به پاس خدمات فرهنگی وی، کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد به کتابخانه فیاض موسوم گشت و به پیشنهاد این دانشکده مقرر گردید یکی از دبیرستانهای مشهد و نیز یکی از خیابانهای این شهر به نام «دکتر علی اکبر فیاض خوانده شود .

اینک فهرستی از آثار چاپ شده استاد فقید - تا حدودی که از آنها اطلاع حاصل شده است - درج می گردد :

فهرست کتابها و مقالات

- ۱۳۰۵ فهرست کتب منطق در کتابخانه آستان قدس رضوی (جلد اول فهرست کتابخانه، فصل دوم) ، مشهد .
- ۱۳۲۴ تاریخ بیهقی (بهمکاری دکتر قاسم غنی) ، از انتشارات وزارت فرهنگ، تهران .
- ۱۳۲۷ تاریخ اسلام ، از انتشارات دانشگاه تهران (۴۱) .
- » » ، از انتشارات دانشگاه تهران (۳۳۸) ، چاپ دوم (۱۳۳۵) .
- » » ، از انتشارات کتاب فروشی باستان، چاپ سوم، مشهد (۱۳۳۹) .
- ۱۳۲۹ محاضرات عن الشعر الفارسی والحضارة الإسلامية فی ایران (به زبان عربی) ، از انتشارات دانشگاه فاروق اول ، اسکندریه ۱۹۵۰ م .
- منطق التلویحات شهاب الدین سهروردی، از انتشارات دانشگاه تهران .

۱۳۵۰ تاریخ بیهقی ، از انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد
(۲) ، چاپ دوم .

۲۵۳۶ تاریخ بیهقی ، چاپ افست ۱۳۵۰ ، از انتشارات دانشگاه فردوسی ،
شماره ۵۵ .



۱۳۲۳ دورنمای نقد ادبی : سخن ، سال اول ، شماره ۱۱ و ۱۲ ، ص ۵۹۸-۶۰۷ .

۱۳۲۵ تابوت ساز ، اثر پوشکین (ترجمه) : پیام نو ، سال دوم ، شماره ۱۲ ، ص ۲۵-۳۱ .

۱۳۲۶ شعر فارسی : پیام نو ، سال سوم شماره ۶ ، ص ۱-۱۳ .

۱۳۲۸ قدیمترین کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی : ارمغان ، سال بیست و چهارم ،

شماره ۳ و ۴ ، ص ۱۳۰-۱۳۲ : منطق ارسطو ، ازهارالافکار ، قدیمترین

نسخه قرآن ، اخبارالبلدان ، مقاصدالاحان ، شرح قطایر .

۱۳۳۱ گزنفن در «بازگشت» : یغما ، سال پنجم ، شماره ۱۰، ۱۱ ، ص ۴۴۳-۴۴۸ ،

۴۸۷-۴۹۳ .

۱۳۳۱ دکتر غنی : مقدمه بر رساله «بحثی در تصوف» ، تألیف دکتر قاسم غنی ،

از انتشارات مجله یغما ، تهران .

۱۳۳۲ ادب شوروی : پیام نو ، دوره ششم ، شماره ۵ و ۸ ، ص ۱-۹ ، ۳۶-۴۰ ،

۱۳۳۴ ادبیات و زندگی : روزنامه آفتاب شرق ، مشهد .

۱۳۳۷ مقدمه بر «دیوان ظهیر فاریابی» : به کوشش تقی بینش ، از انتشارات

کتاب فروشی باستان ، مشهد .

۱۳۳۸ ابومسلم خراسانی : نشریه فرهنگ خراسان : دوره دوم شماره ۱۲ ، ص

۴-۶ ، شماره ۳ و ۴ ، ص ۲-۳ ، شماره ۵ ، ص ۳-۵ ، شماره ۶ و ۷ ، ص ۶-۸ ؛ دوره سوم (۱۳۳۹-۱۳۴۰) شماره ۱ ، ص ۷-۱۰ ، شماره ۲ ، ص

۵-۷ ، شماره ۸ و ۹ ، ص ۲-۳ ، شماره ۱۰ ، ص ۲-۶ .

- ۱۳۳۹ مقدمه بر «المظاهر الإلهية»: تألیف صدرالدین محمدالشیرازی ، تصحیح
سیدجلال‌الدین آشتیانی ، دانشگاه مشهد .
- ۱۳۳۹ مقدمه بر «حساس‌ترین فراز تاریخ یا داستان غدیر»: ترجمه و نگارش
جمعی از دبیران، مشهد .
- ۱۳۳۹ مقدمه بر «کتاب‌المصادر» زوزنی : به‌کوشش تقی بینش ، از انتشارات
کتاب‌فروشی باستان، مشهد .
- ۱۳۴۲ تصوف در شعر فارسی : ترجمه تقی‌بینش، نشریه فرهنگ خراسان ، دوره
پنجم، شماره ۱ و ۲، ص ۵-۱۷ .
- ۱۳۴۳ شعر امروز خراسان : نشریه فرهنگ خراسان، دوره پنجم، شماره ۵ ، ص
۱-۹ .
- ۱۳۴۵ مقدمه بر «مزارات خراسان» : تألیف کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد .
- ۱۳۴۸ خبری از مشهد هزار سال پیش : نامه آستان‌قدس ، دوره هشتم، شماره ۳،
ص ۱-۱۴ ؛ راهنمای کتاب ، سال چهاردهم، شماره ۴ و ۵ و ۶ ، ص
۲۵۷-۲۶۷ .
- ۱۳۵۰ مقدمه بر «نوای آگاهی»: اثر طبع محمد آگاهی، از انتشارات کتاب‌فروشی
زوار، مشهد .
- ۱۳۵۰ نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی : یادنامه ابوالفضل بیهقی ، ص ۵۱۶-۵۲۹،
از انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد (۱) .

به یاد ادیب نیشابوری *

در جهان نبود بر اهل خرد برتر از کار معلم خدمتی
او تواند کرد با ارشاد خویش نیکبختی را نصیب ملتی

نیاز روزافزون جامعه به استادان شایسته و معتقد به کار خویش ،
یادکرد ادیب نیشابوری، شاعر و استاد بلند آوازه خراسان را در قرن اخیر،
رنگ و معنایی دیگر می بخشد . هر اجتماعی به همان نسبت که فرهنگش
شکفته تر و بارورترست ، پیشرفته ترست و به این مقصد عالی نتوان رسید
مگر با قدم همت معلمان و استادان مایه ور و دل سوز . آیا مسابقه دولتهای
بزرگ جهان برای ربایش دانشمندان - که به « فرارمفزها » معروف شده -
خود نموداری آشکار از احتیاج مترقی ترین جوامع بشری به ارباب فکر و
دانش نیست ؟ مگر نه این است که امروز توفیق بیشتر در عرصه علم و صنعت،
پروزی در مبارزات اقتصادی و نظامی را هم دربر دارد ؟ از این رو بازار
رقابت علمی سخت گرم است و پرشور .

اما آن جا که سخن از فرهنگ در میان است ، مراد عصاره همه

پیشرفتهای فکری و علمی است و وصول به قله‌های رفیع معرفت و انسانیت. آرزوی فرهنگ، ساختن جهانی است زیبا و انسانی که در آن روح آدمی، آسوده از حاجات، از فراغ و جمعیت خاطر برخوردار باشد؛ افراد بشر با هم برادروار زیست کنند و مهر و همدلی، از کینه‌ها و خصومتها بکاهد و جانشین آنها شود.

بدیهی است آسایش تن و فراهم آوردن وسائل مادی حیات - که در حد خود لازم است - بتنهایی نمی‌تواند سعادت درونی و معنوی انسان را تأمین کند. این جا مسأله باریکی طرح می‌شود. از یک طرف نیاز نخستین انسان به اسباب معیشت و رفاه، همه فکر و خیال او را به این مهم مصروف می‌دارد. حتی بر اثر کوشش فراوان در این زمینه، زندگی مادی کم کم وی را در خود فرو می‌کشد. چنان که پیشرفت تمدن اقتصادی در این قرن نمونه آن است. از سوی دیگر، اندک اندک تقلای انسان برای کسب درآمد بیشتر و رفاه مادی - که به تعبیری «تمدن تولید و مصرف» است - او را با حقیقتی تلخ روبرو می‌سازد: اسیر شدن در چارچوب زندگی، کار کردن و مصرف کردن و تکرار همه روزه آن، بی هیچ نصیبی از آسوده‌دلی و شکفتگی روح. باز هم در عصر ما وجود همه اندیشه‌ورانی که تمدن قرن بیستم را جواب‌گوی همه نیازهای انسان نمی‌دانند، نمودار بارز این حقیقت است.

چون جامعه بشریت را افراد بوجود می‌آورند، مؤثرترین گامها را در راه بهبود زندگی انسان مربیان و معلمان توانند برداشت یعنی کسانی که اندیشه آدمیان پرورده تربیت و تعلیم ایشان است. زیرا کردار مردم ناگزیر از طرز فکرشان مایه می‌گیرد. از این رو هر کوششی که در ارزیابی خدمت معلم و استاد و تأثیر وجودی او صورت گیرد نه تنها بجاست بلکه شاید فکرها را بیدار و هشیار کند که به یکی از مهمترین حاجات انسان در این عصر بیندیشند.



شادروان ادیب نیشابوری

در دنیای امروز روح اخلاص و ایمان به علم تا حدودی ضعیف شده و در بسیاری از کشورها اعطای حقوق بیشتر و مزایای افزون تر خردمندانانه - ترین راه جلب دانشمندان تلقی می شود زیرا عده کسانی که به دانش و معرفت عشق می ورزند کاستی گرفته است . متاعی را که خریدار دارد به کسی می فروشند که بهایی بیشتر بپردازد ! حتی در مفرب زمین خریداران و سفارش دهندگان بسیاری از پژوهشهای علمی نیز دستگاہها و شرکتهای بزرگ و توانگرند . در مجمعی از دانشمندان و صاحب نظران بیست و پنج کشور جهان - که در دانشگاه ماساچوست در امرست^۱ - برپا بود ، دکتر مورتیمر اپلی^۲ ، از مدیران دانشگاه ، هنگام طرح مسائل دانشگاههای امریکایی در این باب تأکید می کرد که کثرت توجه استادان به کارهای تحقیقی و کاهش رغبت آنان به تدریس ، موجب شده است که برای ساعات تدریس ایشان حداقلی قائل شوند تا از وجود استادان در آموزش بیشتر استفاده شود .

در جامعه علمی امریکا ، جلب علاقه دولت یا شرکتهای غنی به طرحهای پژوهشی و تأمین وسائل کار از این طریق ، برای پژوهشگران فواید مادی و علمی دربر دارد . در محیط ما دیگر گونه است و کار کردن در چندجا ، نه از سر نیاز و ضرورت بلکه بسبب افزون طابی و برای درآمد بیشتر ، گروهی از دانشوران را مجذوب می کند . از این رو به کار تمام وقت و خود را وقف دانش و دانشگاه کردن چندان رغبتی نشان نمی دهند .

در چارموج این مسائل است که سیره کسانی مانند شادروان عبدالجواد

۱ - Amherst

۲ - Mortimer Appley

ادیب نیشابوری بصورت چشم‌گیری می‌درخشد. مردی که چهل و سه سال در حجره فقیرانه مدارس خیرات‌خان، فاضل‌خان و نواب مشهد بر روی بویا در نهایت قناعت و درویشی زیست^۳ و با همتی بلند به‌تعالیم و تدریس پرداخت و در پرورش قریحه شاگردان مستعد خویش از بذل هیچ کوششی خودداری نکرد. کسی که با داشتن ربع چشم، در حالی که کتاب خواندن برایش بنهایت دشوار بود، هرگز از مطالعه دست‌نمی‌کشید حتی بندرت از مدرسه خارج می‌شد و دروسعت دامنه اطلاع در ادب عربی و فارسی و لطف تقریر و بیان به‌تعبیر استاد فروزانفر «یکی از عجایب این عهد بود»^۴. مناعت وی به آن‌درجه می‌رسید که به قول استاد محمود فرخ «با وجود قلت بضاعت مالی بقدری بلندطبع بود که هیچ‌کس را جرأت آن نبود که به او کمک مالی کند یا در این بابها وارد صحبتی بشود» و عشقش به‌تعلیم بدان پایه که

- ۳- ادیب‌درهه عمر با حداقل معیشت می‌ساخت و عایدی سالانه او از مدرسه بسیار اندک بود؛ رک: محمدعلی بامداد، ارمغان، سال هفتم، شماره ۱، ص ۶۱.
- ۴- برای اطلاع از شرح احوال و مراتب فضل و دانش ادیب نیشابوری، رک: محمدعلی بامداد، همان‌جا، ص ۴۰-۵۱؛ عبدالحمید اشراق خاوری، ارمغان، سال هفتم، شماره ۴، ص ۲۳۴-۲۴۵؛ رشید یاسمی، ادبیات معاصر ایران، تهران ۱۳۱۶، ص ۱۴-۱۵؛ بدیع‌الزمان فروزانفر، یادگار، سال پنجم، شماره ۷ و ۶ (بهمین واسفند ۱۳۲۷)، ص ۱۳۳-۱۳۵، جزء «وفیات معاصرین» به قلم محمد قزوینی؛ لغت‌نامه دهخدا؛ سید محمدباقر برقی، سخنوران نامی معاصر، جلد اول، تهران ۱۳۲۹؛ دکتر علی‌رضا مجتهدزاده، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۶ (خرداد ۱۳۳۲)، ص ۲۶۷-۲۶۹؛ عباس زرین‌قلم، مقدمه بر لالی مکنون، اشعار میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، مشهد ۱۳۳۳، «الف - ف»؛ ابراهیم عنبرانی، «خاطره‌ای از ادیب نیشابوری»، نشریه فرهنگ خراسان، دوره ششم، شماره ۵ (آبان ۱۳۴۵)، ص ۳۷-۳۵؛ نیز دوره سوم، شماره ۴ و ۳ (آذر ۱۳۳۹)، ص ۶-۹؛ دائرةالمعارف فزسی؛ یحیی آردین‌پور، از صبا تا نیما، تهران ۱۳۵۰، ۱۹/۲-۲۰.

«اگر ممکن می‌بود مشتاق بود که به شاگردش یا هر سؤال‌کننده‌ای هر چه می‌داند در يك جلسه تلقین کند». «هر قدر شما مناعت اخلاقی و شرافتِ ذاتی را تصویر کنید ادیب بر ذروهٔ این تصویر نشسته بود. حقیقهٔ آبروی فقر و قناعت و مناعت را تاحدی که ممکن بود نبرد. يك عمر در مدرسه به مطالعه و تدریس پایان آورد بدون این که روی نیاز به احدی بیاورد، عاش شریفاً و مات سعیداً، به ارگ هیچ‌يك از ولات قدم نمی‌گذاشت و در این اواخر ولات و سایر متعینین صوری را به حجرهٔ محقر خود راه نمی‌داد اما برای پذیرایی هر طالب‌عامی همه‌گونه حاضر بود»^۵.

امروز در برخورد با امور دانشگاهی و اصول تعلیم و تربیت، شیوهٔ کسانی مانند ادیب نیشابوری لااقل از دو نظرگاه مهم می‌تواند پرتوی بر راه ما بیفکند: یکی علاقه و هم‌تبی خستگی‌ناپذیر که وی در کسب معرفت و دانش داشت، شوق و اعتقادی که برتر و والاتر از هر گونه رغبتی است که حاصل تمتع از مزایای قانونی و مادی گواهی نامه‌ها و ابلاغهای کارگزینی باشد. دیگر شرف و حیثیتی که برای پایگاه دانش و تعلیم و استادی قائل بود. شاگردان برجسته‌ای که ادیب پرورده‌است، و امثال بنده از محضر ایشان برخوردار شده‌اند، حق او را بر شعر و ادب فارسی معاصر محرز می‌سازد.

بنابراین توجه به آن سنتهای اصیل که کسانی چون ادیب را در خانوادهٔ زارع متوسطی در گوشهٔ نیشابور و مشهد می‌پرورد، شاید اهمیتش کمتر از اقتباس نظامهای جدید آموزشی از دیگران نباشد. اگر در مدارس ما همان شور و شوق که در ادیب و طالب علمان محضر او بود ادامه یابد،

۵- محمدعلی بامداد، همان‌جا، ص ۴۷.

بی‌گمان محیط فرهنگی‌مان از روحی پُرتوان و نیرویی به‌استواری ایمان
برخوردار خواهد شد و کوششها ثمربخش‌تر خواهد بود. یادباد آن‌روزگاران
یاد باد!

باتوجه به این نکات بود که وقتی نامه دوست‌گرامی و فاضل آقای دکتر
محمدرضا شفیعی کدکنی در مورد فرارسیدن پنجاهمین سال درگذشت
شادروان ادیب نیشابوری (ششم خرداد ۱۳۵۴) به‌دستم رسید یادآوری
بجای ایشان را مفتنم شمردم و به‌هیأت تحریریهٔ محترم مجلهٔ دانشکدهٔ
ادبیات و علوم انسانی پیشنهاد شد یک شمارهٔ مجله‌را به یادبود ادیب
اختصاص دهند و پذیرفته‌شد.

روان ادیب نیشابوری شادباد که پس از گذشت نیم‌قرن هنوز سیرهٔ
ظابگی او راهنمای دانشجویان و استادان، خاصه در زمینهٔ ادب و معارف
انسانی، تواند بود. این درسی است دیگر که ادیب پس از مرگ نیز به‌ما
می‌دهد! نکته‌ای باریک و پرمفز و آموختنی!

حق‌گزاری

بزرگداشت استاد حبیب یغمایی در بیست و پنجمین سال انتشارِ مجله‌گران قدر یغما ، ادای دینی است نسبت به وی. زیرا نه تنها کسانی که در عرض این مدت از مطالعه مجله یغما بهره‌ها برده‌اند در سراسر جهان فراوانند بلکه برخی از نویسندگان و شاعران نامور و فضیلاي کشور نخست از افق مجله یغما تابیده و درخشیده‌اند و درحقیقت قسمتی از نام و شهرت خویش را مدیون یغمایی و یغما هستند .

آنچه عرض کردم مبالغه و فقط از سر ارادت نیست. بیاددارم در سال ۱۳۴۳ وقتی در کتابخانه موزه بریتانیا استاد یغمایی را به آقای مردیث اونس^۱، کتابدار فاضل بخش شرقی کتابخانه معرفی کردم، نخستین نکته‌ای که وی طرح کرد درخواست ارسال شماره‌هایی از مجله یغما بود که کتابخانه کسر داشت. آقای مردیث اونس تأکید می‌کرد که چون این مجله مورد مطالعه و استفاده فراوان مراجعان و علاقه‌مندان به فرهنگ ایران قرار می‌گیرد ، به هر نحو ممکن است باید دوره آن را تکمیل کرد .

شادروان استادفروزانفر در ده‌دوره نخستین مجلهٔ یغما، نشر صدها مقالهٔ ارجمند را برای این نشریه توفیقی بزرگ شمرده بود^۲، اینک باید آن رقم را به دوبرابر و نیم افزایش داد. در این مدت اکثر نویسندگان یغما از دانشمندان بوده‌اند. این خود فضیلتی است که مجلهٔ یغما عرصهٔ بروز و ظهور آثار قلمی گروهی از بزرگان ادب فارسی شده است. همین پایگاه و الا موجب آمده فضیلتی دیگر کشورها نیز نشر ثمرات فکر و ذوق خویش را در یغما مفتنم شمرند و از دور و نزدیک به همکاری قلمی پردازند.

تشریفات بی‌کران مدیر ارجمند یغما که گاه به ستایش اهل ذوق و استعداد و دانشمندان می‌گشدد، نیز در گرایش صاحب‌قلمان به سوی مجلهٔ یغما بی‌تأثیر نبوده است.

حبیب یغمایی خود نویسنده‌ای است چیره‌دست و شاعری هنرمند. کاش بیشتر می‌نوشت و می‌سرود! مقام و شخصیت ادبی‌وی، لطف‌محضر، فروتنی، حق‌پذیری او، احترام و اعتقاد صمیمانه‌ای که نسبت به اهل فضل و هنر دارد سبب شده که مجلهٔ یغما، علاوه بر نشر ادب و فرهنگ، فضائی پراز گرمی و صفا و «بزمگهی از خاق و ادب» پدید آورد.

مجلهٔ یغما در عین حال که روش متین و استوار خویش را در طی روزگاری دراز دنبال کرده، تا حدودی جلوه‌گاه اندیشه‌ها و ذوقهای گوناگون نیز بوده است. بعبارت دیگر دل‌بستگی به سرمایه‌های گرانبهای ادب و فرهنگ ایران، صفحات مجلهٔ یغما را از درخشش افکار و آثار نو و بدیع بی‌نصیب نکرده است.

امروز دانش و فرهنگ بیشتر از راه مجلات و نشریه‌های ادواری تر و

تازه نگاه داشته می‌شود. یعنی بدایع فکر اندیشه‌وران و لطایف قریحه هنرمندان بیشتر از این راه عرضه می‌شود تا بصورت کتابهای مستقل. از این رو حقی را که این گونه مطبوعات در گسترش و رشد شاخه‌های مختلف معرفت بشری دارند نباید از نظر دور داشت.

بی‌هیچ مجامله، مجلهٔ یغمارا یکی از ارکان مهم نشر ادبیات فارسی و فرهنگ ایران می‌توان شمرد و خدماتش را در این زمینه باید ستود.

بر روی هم دورهٔ بیست و پنج سالهٔ یغما کتابخانه‌ای است کوچک ولی پر مطالب و بسیار سودمند که به بهایی اندک در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است، اما با خون دل خوردن و نلش فراوان استاد حبیب یغمایی و عمر سوختن صاحب قلمانی که ثمرهٔ سالها مطالعه و اندیشیدن و تجربهٔ خویش یعنی در حقیقت عصارهٔ روح و فکرشان را با اخلاص و صفا از این راه برایگان در اختیار همگان نهاده‌اند.

دشواری کاری چنین خطیر یعنی نشر مجله‌ای متین در مدت ربع قرن بر کسی که اهل درد باشد پوشیده نیست خاصه با در نظر گرفتن مشکلات آن. این گونه خردمتهای هدف و اعتقادِ راسخ می‌طلبند و همت بلند و عشق و فداکاری.

بی‌گمان مجلهٔ یغما نیز، مانند دیگر مجله‌ها، در این مدت فرازونشیبهایی داشته که ممکن است گاه مورد انتقاد خوانندگان یا علاقه‌مندان شده باشد. شاید در بسیاری از آن موارد مدیر سخن‌شناس مجله نیز نکات مورد نظر و درک می‌کرده و آرزو داشته نتیجه کار بهتر از آب درآید اما گاه نتوانسته است به مقصود خویش نایل شود. باید وارد گود شد و با کمبودها و توقعات و کج‌دار و مریزها روبرو گشت، آنگاه دید بر طبق اصول کار کردن چه دشوار است و ایرادگیری البته از آن آسان‌تر.

استاد یغمایی اگر در سالخوردگی از کار مجله می‌نالند حق دارند .
 اما باید به عرضشان برسانم همین اعتقاد و احترام اهل ادب به مجله یغما
 نمودار آن است که خدمتشان مشکورست و به اجری معنوی رسیده‌اند که
 شریف‌ترین پادشهاست .

بی‌شک تا وقتی زبان فارسی زنده است و دوستان و پژوهندگان
 ادبیات فارسی و معارف ایرانی به مندرجات یغما رجوع می‌کنند نام حبیب
 یغمایی زنده و پایدار خواهد بود .

امید آن که عمر پر برکت استاد یغمایی هر چه طولانی‌تر و پیشرفت و
 رونق مجله یغما هر چه بیشتر باشد .

بدرود با پژوهنده‌ای استاد*

از مَلِك ادب حکم گذاران همه رفتند
شو بار سفر بند که یاران همه رفتند
آن گرد شتابنده که در دامن صحراست
گوید چه نشینی که سواران همه رفتند
گر نادره معدوم شود هیچ عجب نیست
کز کاخ هنر نادره کاران همه رفتند
افسوس که افسانه سرایان همه خفتند
اندوه که اندوه گساران همه رفتند
بهار

در مجلس یادبود دانشمند گران قدر مجتبی مینوی سخن گفتن ، برای بنده توان فرساست . چگونه می توان مرگ آن استاد بزرگ کم نظیر را بر خود هموار کرد و او را بدرود گفت ؟ اگر بتوانم دقیقه‌ای چند به درگذشت او نبندیشم تا از مرتبت بلند وی در دانش و معرفت سخن بگویم ، این هم

کاری نیست که باسانی انجام پذیر باشد، با توجه به وسعت دامنه فضل او. اما یادکرد نیک وی در این مجلس، مختصر ادای دینی است در برابر حقّی که او برگردن همه دستداران و پژوهندگان زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران و اسلام دارد.

گمان می‌کنم یکی از نکات عمده‌ای که در باب استاد مجتبی مینوی یادکردنی است، اشاره‌ای است به سیره معرفت پژوهی او. شیوه زندگی و دانش‌طلبی کسانی مانند مینوی برای همه ما درسی است پر معنی و به قول ابوالفضل بیهقی سرگذشتی است «با بسیار عبرت». مینوی چه راهی را برگزید که به چنین پایگاه رفیعی در پژوهش ادبی نایل شد؟ شاید درک این نکته باریک و سودبخش، با روح آن پژوهشگر عاشق نیز سازگارتر باشد که همواره دیگران را به جست‌وجو و آموختن برمی‌انگیخت.

زندگی مجتبی مینوی را می‌توان در این چند کلمه خلاصه کرد: یک عمر یادگرفتن و مطالعه و تحقیق، از روزگار جوانی تا آخرین روزهای حیات، و ثمره دریافت خود را بی دریغ‌نثار همگان کردن.

مجتبی مینوی از دوره‌ای که شاگرد مدرسه بود به شهادت همدرسانش با دیگران فرق داشت و از همسالان خود با استعدادتر و کوشاتر بود. نگاهی به سهم او در تصحیح و طبع دیوان ناصر خسرو - که به اهتمام سید نصرالله تقوی و با مقدمه سید حسن تقی‌زاده بچاپ رسیده (۱۳۰۷ ش) - نمونه‌ای است از معلومات و کوشش و پشتکار ایام جوانیش، در سالهایی که شاید به سن برخی از دانشجویان حاضر در این مجلس بود.

تحصیلات مینوی در سامره، دارالفنون و دارالمعلمین مرکزی در تهران، کینگز کالج و مدرسه مطالعات شرقی لندن و برخورداری از محضر استادان



استاد مجتبی مینوی

ودانشمندان استعداد او را شکفته و بارور کرد. اما از عوامل مهم پیشرفتش همان روح طلبگی و عشق به معرفت بود که از او محققى بلندپایه پدید آورد، محققى که منزلت و مقامش به مدرک تحصیلى وابسته نبود. وی در این قالبهای محدود نمی‌گنجید بلکه هر دانشگاهی که استاد مینوی دعوتش را می‌پذیرفت نا در آن درس دهد یا سخنرانی کند به برکت نام وی کسب آبرو و حیثیت بیشتر می‌کرد و تأیید او در مورد صلاحیت علمی اشخاص، چون دانشنامه‌ای معتبر بود.

روح علمی و شوق به دانستن و تحقیق، بی‌هرگونه الزام و تکلیف‌اداری، از خصائص مینوی و همه شیفتگان علم و ادب مانند او بوده‌است. بنده گمان می‌کنم چه در روزگاران گذشته - که شیوه تعلّم دیگر گونه بود - و چه امروز که تعلیم و تربیت تابع مقررات و نظام خاص و متوجه احراز درجات تحصیلی شده‌است، راه کامیابی و بوجود آمدن دانشمندان بزرگ، روحیه‌ای مینوی وار داشتن و عاشق بودن بوده‌است و بس. به همین سبب معتقدم اگر دانشگاه بتواند دانشجویان مستعد را با وسعت جهان بی‌کران دانش آشنا کند و جرقه «طلب» را در نهادشان برافروزد و نیز راه کسب معرفت را به آنان نشان دهد، به توفیقی بزرگ نایل شده‌است.

خیال می‌کنم جواب این پرسش اینک روشن باشد که چگونه مینوی در عمر پربرکت خود به تألیف و تصحیح و نشر چهل کتاب تحقیقی و بیش از صد و شصت مقاله و رساله عالمانه به فارسی و حدود پانزده مقاله به زبانهای دیگر موفق شد؟ اما کیفیت و ارزش کارهای او، خود بحثی است دیگر و نمودار عمق تحقیقات وی.

مع هذا آثار چاپ شده مینوی، پهنه دانش و معلومات او را چندان نشان نمی‌دهد. اطلاعات فراوان وی در زمینه زبان و ادبیات فارسی و عربی، لغت،

تاریخ اسلام و دوره‌هایی از ایران اسلامی، فرهنگ ایران و اسلام، کتاب‌شناسی و تحقیقات علمای مغرب‌زمین، در مصاحبت با وی معلوم می‌شد. دانستن زبان عربی و چند زبان زنده اروپایی و سودجستن از آنها در مطالعه و تحقیق، معرفت به ادبیات غرب و فرهنگ اروپا، حتی شناخت موسیقی غربی، شخصیتی ممتاز به او می‌بخشید. بخصوص چون عاشق کتاب و کتابخانه بود و با حوصله و دقت و پشتکار بی‌نظیری همه اوقات خود را به خواندن و آموختن و نوشتن می‌گذراند، این همه مایه و استعداد و نیرو و همت را در راهی بکار انداخته بود که به آن اعتقاد داشت. مجموع این موجبات، محققى برجسته و مشهور را به نام استاد مجتبی مینوی پرورد.

با این همه دانش و آگاهی، مینوی - به شیوه علمای حقیقی - بیشتر می‌گفت: «نمی‌دانم» یعنی تاجیزی براو مسلم نبود و در آن باب تحقیق نکرده بود، به اظهار نظر نمی‌پرداخت. از قدیم نیز «لا ادری» را «نصف علم» دانسته‌اند؛ منتهی ما این نکته دقیق را غالباً از یاد می‌بریم، همان اندیشه‌ای که مؤلف قابوس‌نامه نیز از زبان سقراط چنین نقل کرده است: «اگر من نترسیدم که بعد از من بزرگانِ اهلِ خرد بر من عیب کنند و گویند: سقراط همه دانش جهان را به یکبار دعوی کرد، مطلق بگفتمی که هیچ چیز ندانم و عاجزم. ولیکن نتوانم گفتن که این از من دعوی بزرگ باشد.»

مینوی یک عمر این گونه آثار پرمغز را زیور و کرده بود، پس نه عجب که از این افکار عالمانه متأثر شده باشد. فروتنی علمی و از همه کس پرسیدن و پرسشهای خود را بصورت یادداشت به دوستان سپردن و هر پاسخ درست را به نام ایشان در آثار خود آوردن، از دیگر فضائل آن دانشمند راستین بود. گمان می‌کنم بی‌مناسبت نیست که قسمتی از مقدمه او را بر کتاب «پانزده گفتار»ش نقل کنم تا نشانی از تواضع او باشد. در مقدمه این اثر

ارجمند - که حاکی از دامنه مطالعات مؤلف در ادب اروپا و فصل «تاجر ونیزی» کتاب نمونه تحقیق دقیق در ادبیات تطبیقی است - وی چنین نوشته است:

«به هر حال آنچه بود بر طبق اخلاص عرضه داشتم،
و بی نهایت خوشوقت خواهم شد که بزودی آن قدر در باب
شعر و ادب و تئاتر اروپا به فارسی کتب بنویسند که این
اوراق بکلی فراموش شود.»



استاد مجتبی مینوی مثل اعلاّی حوصّله و پشتکار و همت در تحقیق بود،
شرطی که برای هر گونه پژوهشی ضروری است. گاه می خوانیم و می شنویم
که فلان دانشمند غربی سالها در آزمایشگاه به تجربه گذرانده یا هزاران حیوان
از چند نسل را مورد آزمایش قرار داده تا به کشفی نایل شده است و در
شگفتی فرو می رویم. گمان می کنم توجه به آن مایه همت و دقت و احتیاط
نیز که مینوی طی سالها در تصحیح ترجمه کلیله و دمنه ابوالعالی نصرالله
بکار برده در حد خود اعجاب انگیز باشد. اینک از بیان خود او، در مقدمه
کتاب، بشنوید:

«کلیله و دمنه بهرامشاهی را ما در دارالمعلمین مرکزی
در سنوات ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ ه.ش. در محضر استادمان
جناب آقای عبدالعظیم قریب گرگانی خواندیم و شناختن
این کتاب و دانستن قدر و ارزش آنرا من از آن جناب
دارم. از همان اوان شوق و عشقی دست داد و فکری
تولید گردید که بتدریج پخته تر شد، که روزی در تهیه

متن صحیحی از آن و نوشتن شرح کافی و مقننی بر آن کار کنم . همواره در این طریق پویا و در همه جا جویا بودم ، در هر چه می‌خواندم و هر جا که با نسخه‌های خطی سروکاری داشتم این کتاب در مدنظر بود و از برای آن جمع مواد می‌کردم ، و اگر توفیقی دست‌داد و پس از سی‌چهل سال بدین منظور رسیدم این توفیق از برکاتِ مداومت در تعقیب و کوشش مورچه‌وار من بود که موجب شد تا وسایل و اسباب کار فراهم آید.»



خصیصه دیگری در سیره دانشمندانه استاد مینوی ، انصاف علمی و روبروشدن با انتقاد و ایراد درست بود . عرضه داشتن متن مصحح داستانِ رستم و سهراب از طرف بنیاد شاهنامه فردوسی برای نقد و اظهار نظر - که بحثهای فراوان و بی‌سابقه برانگیخت - يك نمونه آن است . وی در مقدمه بر این داستان چنین خواستار شده بود :

«این داستان رستم و سهراب را بدین صورت که حاضر و آماده کرده‌ایم بچاپ رسانیده منتشر ساختیم تا اهل تحقیق و مردان ادب آنرا از مدنظر بگذرانند و رای خویش را در باب متن تهیه شده و نقادی که در آن کرده‌ایم و توضیحاتی که برای روشن شدن معانی ابیات و کلمات لازم شناخته و نوشته‌ایم اعلام نمایند تا ممد کارهای آینده ما بشود.»

در مقدمه چاپ دوم کلیله و دمنه و هم در مقدمه او بر قطع بزرگ کتاب که دیرتر انتشار یافت ، نیز وی چنین نوشته و حق‌گزاری

کرده است :

«پس از انتشار چاپ اول این کتاب بعضی از دوستان، و بیش از همه جناب آقای سید محمد فرزانه ، سهوها و غلطهایی در آن یافتند و تذکار دادند . در این چاپ آنها را اصلاح کرده ایم و بدین وسیله از ایشان تشکر می‌کنیم.»

«افسوس می‌خورم که کلیه دوستان دیگر به شیوه مرحوم فرزانه عمل نکردند و نکاتی را که به نظرشان رسیده بود به بنده نگفتند و برایم نفرستادند ، و آرزو می‌کنم که کاش آن مرد بزرگوار هنوز در میان ما بود ، و شکر گزارم از او و از همه کسانی که مرا به سهوی و اشتباهی که کرده ام یا به خطائی که از قضا در این کتاب پیدا شده است واقف کرده اند.»



استاد مینوی در تحقیقات خود بی دلیل و بی سند چیزی نمی‌نوشت . به این سبب هر چه تتبع می‌کرد و می‌نوشت قابل استناد بود . مایه وافر و دانش فراوان و احراز شرایط لازم و رعایت اصول و روش درست در پژوهش موجب آمد که وی نمونه‌هایی درخشان از تحقیق دقیق بدست دهد ، از آن جمله : تصحیح کلیله و دمنه ، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ، پانزده گفتار ، کاپوسنامه فرای ، نقد جامع التواریخ ، تصحیح دیوان ناصر خسرو ،

سیتِ مصدری، الجنون فنون، اسلام از دریچه چشم مسیحیان، ملاقطب شیرازی، غزالی طوسی و بسیاری آثار دیگر که فهرست اکثر آنها در کتاب «نامه مینوی» مذکور است.

این همه فضائل، در ایران و شرق و غرب شهرت و اعتبار فراوان برای مجتبی مینوی بوجود آورده بود و در مجامع علمی ایران و جهان شخصیتی نامور و دانشمندی بن‌دپایه و صاحب نظر بشمار می‌آمد. به این سبب دیگران آرائش را گردن می‌نهادند و دانشگاه‌های معتبر برای برخورداری از افادات علمیش از او دعوت می‌کردند. باین مقدمات اگر عرض کنم در قرن اخیر در تحقیق مربوط به ادب و فرهنگ ایران، استاد مینوی از مردان گرانمایه و نامور ممالک ماست سخنی نابجا نیست.



مجتبی مینوی علاوه بر مقام بلند دردانش و تحقیق، نثری استوار و روشن و داپذیر داشت. دل‌بستگی و اعتقاد او به انشای درست، در برخی از مقالاتش از جمله در سلسله مقالات «الجنون فنون» جلوه‌گر و مطرح است. وی معتقد بود که باید درست و دقیق نوشت بطوری که جمله، معنی مقصود را بی هرگونه ابهام هرچه بهتر و آسان‌تر بیان کند. از این رو هر نوشته و کتابی را که می‌خواند نخست انشای آن را ارزیابی می‌کرد. برانشاهای ضعیف و نارسا انگشت می‌نهاد و حق با او بود. در برابر بی‌قیدی بسیاری از قلم‌زنانِ امروز و ناتوانی زبان فارسی در دست آنان، وجود منتقدی نکته‌بین و صریح چون استاد مینوی بسیار مفتم بود. وی خود نثری محکم و گرم و زنده داشت که از کلمات فصیح و نجیب ادبی نیرو می‌گرفت و نیز هر جا که ضرورت داشت از زبان محاوره مردم

تربیت یافته مایه‌ور می‌شد ، بخصوص در گفتارها و سخنرانیها که برای عموم می‌گفت یا بقام می‌آورد . با آن‌که وسعتِ معلومات و محفوظات ادبی به‌وی این امکان را می‌داد که آراسته و ادیبانه بنویسد ، اسیر چنین وسوسه‌ای نشده‌بود و ساده و روان می‌نوشت و در عین حال فصیح و بلیغ . به این سبب آقای دکتر خازاری در این باب می‌نویسند : «انشای نثر مینوی از جمله بهترین و شیواترین آثار نثر فارسی امروز شمرده می‌شود»^۱ .

یکی از جهات توفیق استاد مجتبی مینوی در شهرت و نفوذ آثارِ تحقیقی‌اش آن است که حاصل دریافت خود را با چنین نثری عرضه کرده است : نثری پخته و سنجیده و پرتأثیر و دلنشین .



استاد مینوی با آن‌که به‌سال‌خوردگی رسید و عمری در میراث‌معارفِ گذشته ما تتبع کرده بود، نواندیش بود و تجددخواه . در ذوق و اندیشه او کهنه‌پسندی راه نداشت . سر و کار داشتن همیشگی با آثار اندیشه‌ورانِ شرق و غرب، عشق به ادب و زیبایی را در وجود او پرورده بود . منتهی نازک‌بین بود و دیرپسند و در این گزینش باید حق را به او داد که صاحب‌نظر بود .

خصلت دیگری که مینوی داشت ، روحیه انتقادی و صراحتِ لهجه‌اش بود . از این رهگنر جمعی از او آزرده شدند . شادروان دکتر

علی‌اکبر فیاض وقتی این حالت را به «خشم مقدس» تعبیر کرد که بیشتر در مباحثات ادبی و قلمی بروز می‌نمود نه بر سر چیزی دیگر. در عین حال مینوی از تشویق اهل استعداد و کمک به آنان هیچ دریغ نداشت. آثاری که به راهنمایی و ترغیب او صورت طبع و نشر بخود گرفته اندک نیست. به همین دلیل نامش در مقدمه بسیاری از کتابهایی که در بیست و شش سال اخیر در ایران انتشار یافته، بمناسبتی آمده است و صاحب‌اثر حق او را در ارشاد و کمک یا فراهم آوردن و در اختیار نهادن اسناد یاد کرده است. از این نظر باید تأثیر او را در تحقیقات ادبی در ایران در این ربع قرن بخاطر داشت.

استاد مینوی در پاسخ دادن به پرسشهای علمی اشخاص حوصله‌ای شگرف از خود نشان می‌داد. از هر گونه صرف وقت، اگر چه رجوع به دهها کتاب بود، مضایقه نداشت. حتی گاه برای یافتن پاسخ سؤال دیگران، با دانشمندان صاحب‌نظر در دیگر کشورها مکاتبه و مشورت می‌کرد و سرانجام جواب مطلوب را به پرسنده می‌داد، گرچه گاه ممکن بود او خود زیاد برده باشد که چنین پرسشی از استاد کرده بوده است.

در خانه و کتابخانه او بر روی همه جویندگان معرفت و طالب‌علمان و دانشمندان باز بود. کتابها و نسخه‌های خطی خود را باگشاده‌دستی در اختیار خواهندگان می‌گذاشت و از این راه نیز به دوستان یاری می‌کرد. معاشرت و مصاحبت با استاد مجتبی مینوی مفتنم و پر برکت و آموزنده بود. در هر فرصتی، حتی در گفتگوی کوتاه تلفنی، دائم می‌پرسید: فلان کتاب به کجا رسید؟ خبر داری فلان اثر چاپ شده؟ آن مقاله را نوشته‌ای؟ یا از کارهایی که در دست داشت صمیمانه سخن می‌گفت و مشکلات خود را با دوستان در میان می‌نهاد.

خوش بحال او که عمر خویش را در راه گفتگو از حساب زندگی

این و آن و حسرت بر ارتقاء یافتن دیگران تلف نکرد و بر سرِ تبسُّع و دانستن و اندیشیدن گذاشت. اگر نه چنین بود این همه آثار مفید - که بصورت میراثی ارجمند برای دوستداران ادب و فرهنگ ایران و زبان فارسی بجا نهاده است - از او بظهور نمی‌رسید.



علاوه بر آنچه از استاد مینوی منتشر شده، کتابهای دیگر زیر چاپ و در شرف انتشار داشت، از آن جمله: تصحیح فرهنگ البلفه، اخلاق ناصری ... بر اینها باید یادداشتهای فراوان و مرتب و پرفایده^۱ او را در موضوعات گوناگون افزود که امیدست هر چه زودتر بصورت منظم^۲ بچاپ برسد.

احترام به استاد مجتبی مینوی، فراگرفتن سیره دانش دوستی اوست و عشق به معرفت و فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی. مردی که می‌نوشت: «عشق من و قلب من و جان من همواره مصروف ایران و متوجه ایرانیان و اسیر زبان و ادبیات فارسی است»^۲. عشقی که راهنمای هر درس خوانده و پژوهنده معارف ایران و ادبیات فارسی تواند بود.

ایران به چنین عاشقان و عالمان همیشه نیازمندست.

۲- از نامه بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۴۷ (۱۳۲۵)، از لندن، به آقای دکتر یحیی مهدوی،

با نقل از سخن، دوره بیست و پنجم، شماره ۹ (اسفند ۲۵۳۵)، ص ۸۹۲.

نثر مینوی *

در اینجا نه فرصت است و نه حاجت که از اهمیت زبان فارسی در تقویت فرهنگ ایران سخن گفته شود. اما از همه کسانی که به این بنیان مهم اندیشه و معارف ایرانی بنوعی خدمت کرده و به آن نیرو بخشیده‌اند باید با تعظیم و احترام یاد کرد، از آموزگار و دبیر و استاد گرفته تا نویسنده و شاعر و ادیب و روزنامه‌نگار و خطیب فارسی‌دان و فصیح و هر کس بتواند کمک کند تموج روح و فکر ما هر چه بیشتر با این زبان هم‌آهنگ شود و در آن ثبت و بیان گردد. استاد مجتبی مینوی یکی از دوستان و خدمتگزاران صمیم و شایسته زبان فارسی بود، چه در عالم تحقیق و چه در کار نویسندگی. در نثر او این عشق و دل‌بستگی تجلی دارد و نیز قدرت قلم او و سلیقه‌اش در انشاء و نگارش.



نثر مینوی از استواری و فصاحت و گیرایی خاصی برخوردار است . انشای او نشان می‌دهد که نویسنده بر زبان فارسی تسلط فراوان دارد و کلمات و ترکیبات را با معرفت عمیق و حسن انتخاب بکار می‌برد . بعلاوه محکمی و پختگی ساختمان نثر او خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و انسان حس می‌کند صاحب این قلم می‌تواند مفاهیم و معانی دشواریاب را هرچه ساده‌تر و خوشتر بیان کند . نثر او را هر کس بخواند - از خواص یا عموم مردم - منظور نویسنده را زود درک می‌کند . این کامیابی در نویسندگی آسان دست نمی‌دهد و محتاج مایه و استعداد است و توانایی در تعبیر .

محاسن نثر مینوی فقط ناشی از آن نیست که وی محقق دانشمند و ادیبی بلند پایه است بلکه باید قریحه او را در نویسندگی جداگانه بحساب آورد ، قریخه‌ای که بر اثر مطالعه و سخن‌سنجی و سخن‌شناسی پرورده شده است . نثر مینوی هم از این استعداد طبع مایه‌ورست و هم از تربیت و تهذیب ادیبانه . شاید بتوان ویژگیهای انشای وی را باختصار چنین بیان کرد .



بارزترین خصیصه نثر مینوی روشنی و زدودگی آن است . مقصود وی از نوشتن بیان اندیشه است بطوری که مطلب هرچه آسان‌تر و بهتر فهمیده شود . از این رو هیچ مفهومی در نثر او مبهم و تاریک یا دوپهلونمی‌ماند و کلمات با صراحت و دقت تمام بر معنی مقصود دلالت دارند . بدیهی است این اصل باید هدف نوشتن باشد اما رعایت آن از همه کس ساخته نیست . گواه این معنی نوشته‌های بسیاری از پیشینیان و معاصران است که گاه مطالعه مکرر آنها نیز به دریافت معنی مددی نمی‌رساند . اما نثر مینوی را که می‌خوانیم بی‌هیچ تلاش ذهنی ، مفاهیم را - همان‌طور که او منظور داشته -

درک و جذب می‌کنیم .



وقتی برای نویسنده روشن بود که غرض از نوشتن چیست، جوابِ دیگر مسائل را نیز باسانی می‌یابد . انشای روشن و زدوده، کلمات نامانوس را بر نمی‌تابد . این نیز موضوع بسیار مهم دیگری است که گرچه بدیهی است، گروهی از اهل قلم از آن غفلت می‌ورزند. در نثر مینوی مفردات و ترکیبات، علاوه بر درستی و استواری، بانس و ذوق خوانندگان سازگارست یعنی نویسنده به این نکته باریک توجه داشته‌است . اگر می‌بینیم «حکما، علما، معلمین، معاصرین، بخصوص، کلمات» و امثال اینها در نثر او بیشتر از «حکیمان، عالمان، معلمان، معاصران، بویژه و واژه‌ها» بکاررفته نه از باب تعصب یا عربی‌مآبی است بلکه بر اثر گوش‌فراداشتن به زبان مردم و عرف و عادات است و نیز ناشی از الفت و سابقه ذهنی نویسنده و الا. او هم از نحوه برخورد زبان فارسی با کلمات دخیل آگاهی داشت . شاید اگر آماری از حدود این گونه استعمالات در زبان گفتار فراهم شود معلوم گردد مینوی بی‌سبب چنین ننوشته‌است. فورد مدکس فورد^۱ نویسنده و منتقد انگلیسی می‌گوید: «تو باید همواره به خواننده اثر خود چشم بدوزی. این تنها نکته‌ای است که فن (تکنیک) نویسندگی را تشکیل می‌دهد»^۲.

بدیهی است مینوی که به روشنی نثر و رسایی و خوش‌آهنگی و مانوس-

۱- Ford Madox Ford (۱۸۷۳-۱۹۳۹)

۲- Wayne C. Booth, *The Rhetoric of Fiction* (Chicago: The

University of Chicago Press, 10th impression, 1973) p. 88.

بودن کلمات پابند بود، واژه‌های دور از ذهن و مهجور را بکار نمی‌برد، خواه فارسی یا عربی، قدیم یا جدید بود و خواه از نوع کلمات برساخته و مرکب از اجزاء نامفهوم. زیرا کلمه وقتی نامفهوم و نامطبوع شد مقصود را ادا نمی‌کند و دیواری می‌شود میان نویسنده و خواننده و این نقض غرض نویسنده است. اما مینوی در عقاید ادبی خود با پیشنهاد کلمات و اصطلاحات تازه از برای مفاهیم جدید و مورد نیاز موافق بود منتهی با توجه به روح زبان فارسی و رعایت اصول این کار.



نثر مینوی گرفتار تفریط برخی از ادیبان نشده است که از زبان زنده و گرم عامه مردم روی بگرداند. زبان چشمه‌ای زاینده و فزاینده است و منبع جوشش و خداوندگار آن مردمند. چگونه می‌توان آفرینندگان اصلی را از یاد برد و فقط به میراث گذشتگان قناعت کرد؟ مینوی با همه مایه‌وری از ادبیات قدیم فارسی و دقت در درست بکار بردن کلمات، در برخورد با زبان گفتار محافظه‌کاری بخرج نمی‌دهد و نثرش را از نیروی زندگی بخش زبان عوام محروم نمی‌کند. از این رو در مقدمه «پانزده گفتار» نوشته است:

«در تحریر این مقالات زبان محاوره مردم تربیت یافته را بکار برده‌ام و از تکرار افعالی مثل کرد و بود و شد، یا از استعمال الفاظی مثل آدمها و زیاد و قضاوت و نوین و حالا و شاوغ و ایلیات و نزاکت و رویه و دهاتی و نعلبکی، که در کتب قدیم نیامده، یا کلمات جاری نیمه‌عامیانه مثل چروک و زردنبو و بامبول و مچاله و چمبک و گندله و دستک و دنبک، دوزوکلک، دنگ و فنگ، غلفک، که هیچ لفظی جای آنها را نمی‌گیرد، احتراز نکرده‌ام. برای گفتارهایی که مخاطب آنها جامعه وسیع‌تری از مردم مملکت

باشد این اسلوب نگارش را می‌پسندم و از اعتراضی که محتمل است از جانب برخی از ارباب قلم بر آن وارد آید غمی به دل راه نمی‌دهم . انشای جاندار با قوت به الفاظ زنده جاری و متداول احتیاج دارد ، و سعی در خالص کردن تحریرات از کلماتی که اصل و منشأ آنها معلوم نیست منجر به بی‌جلائی و ملال‌انگیزی آنها می‌شود.»

مینوی در دهه آخر زندگی خود نیز در مقدمه‌ای بر جلد اول «عمر دوباره» در این زمینه می‌نوشت : «بنده در طول زندگانی شصت و هفت ساله خویش از مراحل متعدد گذر کرده‌است و اکنون دیگر آن جوان بیست و سی ساله‌ای نیست که هر چند صباحی انشای یکی از قدما را سر مشق خویش قرار می‌داد . صاحبان سبکهای نمونه و منشآت بلند و عالی در نثر فارسی فراوانند ، از بلعمی و بیهقی و خواجه عبدالله انصاری و نظام‌الملک و غزالی گرفته تا قائم مقام فراهانی و میرزا حبیب اصفهانی و محمدعلی فروغی که هر يك در نوع خود و در عالم خود استاد بوده‌است . هر کس که می‌خواهد در فن نویسندگی کار کند شصت هفتاد کتاب از این کتبی را که اسطقس و بنیان نثر فارسی به آنهاست باید بدقت بخواند و در سبک آنها تحقیق و تدقیق کند و بعد از آن که پخته و آماده شد انشای خود را به سبک خود و برای معاصرین خود بنویسد بی آن که از کسی تقلید کند . مطالب بسیار در تحریرات امروزی ما پیش می‌آید که آنها را به زبان قدما نمی‌توان بیان کرد و هر يك از ایشان هم با همان بضاعت و استعداد اگر باز می‌گشت و می‌خواست مطالب ما را بیان کند چاره از این نداشت که مجموعه لغات و تعبیرات و اصطلاحات امروزی فارسی را فرا بگیرد و آنها را در انشای خود بکار بندد ، و اگر ما خویشان را به تعبیر و سبک انشای قدما پای‌بند سازیم یا بایستی از گفتن آنچه می‌خواهیم بگوئیم چشم پوشیم و یا انشای ناهموار ناپخته‌ای مخلوط

از تقلید سبک قدیم و عبارات امروزی تحویل خوانندگان دهیم.»

حق بامینوی است. مفردات و ترکیبات و زبان و شیوهٔ تعبیر پیشینیان همیشه برای نوشتن کفایت نمی‌کند. مگر نه این که هوراس نیز می‌گفت هر- نسلی مجازست کلماتی مناسب نیازمندیهای زمان وضع کند و از این نظرگاه، زبان را نظیر درختان بیشه‌ای می‌دید که باگذشت هر سال برگهای کهنه به خاک می‌ریزند و بجای آنها برگهای تازه جوانه می‌زنند. کلمات کهنه نیز به همین ترتیب می‌میرند و بجای آنها واژه‌های تازه می‌شکفند و رشد می‌کنند.^۳



نکتهٔ ظریف دیگر در نویسندگی برگزیدن بهترین کلمات از میان انبوهِ واژه‌های قدیم و جدید، فصیح و عامیانه و بجا بکاربردن و هم‌آهنگ کردن آنها باینکدیگرست. تسلط بر الفاظ در حد خود اهمیت دارد اما رمز کار را باید در حسن انتخاب آنها و هنر تلفیق و زیبایی بافت کلام جست. مینوی سخن فلور به گی دوموپاسان را نقل می‌کرد که «فقط يك اسم و يك صفت و يك فعل است که از عهدۀ ادای مقصود تو برمی‌آید، باید آن اسم و آن فعل و آن صفت را بیابی و بکاری»^۴. خود وی نیز به‌گزینش کلمه و کاربرد درست و خوب آن سخت اهتمام داشت. این یکی از امتیازات نثر مینوی است و

۳- رد: Horace, *Ars Poetica, Critical Theory Since Plato*, ed. Hazard:

Adams (U. S. A. : Harcourt Brace Jovanovich, Inc., 1971), p.69.

۴- یغما، سال سوم، شمارهٔ ۱۱ (بهمن ۱۳۲۹) ص ۴۵۰.

نمودار توانایی نویسنده در اختیار و استعمال کلمات .



گرایش به منطق طبیعی زبان فارسی و شیوه گفتار موجب آمده که نثر مجتبی مینوی دچار کلمات مترادف و زائد نشده است . بعلاوه قلم او از تکرار افعال و روابط ، همان گونه که در سخن گفتن رایج است ، پروایی ندارد . این کیفیت ، نرمی و روانی و حالت صمیمانه‌ای به نثر وی بخشیده است . مقاله معروف او «جنون حذف کردن» نیز مبنی بر همین سلیقه و شیوه بود ، با توجه به شعر و نثر فارسی در قرون چهارم و پنجم هجری یعنی روزگاری که زبان فارسی بواسطه نزدیکی به سبک گفتار این گونه تکرارها را دربر داشت . مینوی حق داشت . هر روز ما بسیاری از این گونه جمله‌ها را بر زبان می‌آوریم و می‌گوییم : به‌خانه‌ات آمدم و مدتی نشستم و هر چه صبر کردم نیامدی ؛ بنابراین چه ازومی دارد در لفظ قلم بنویسیم : به‌خانه‌ات آمده و مدتی نشسته و هر چه صبر کردم نیامدی ؟ یا امثال آن .

مینوی نیز می‌توانست مثلاً بنویسد : مقالتی به قلم فلان کس در این باب نگاشته نیامده است ؛ یا نسختی از این کتاب از لحاظ آنان نگذشته است ؛ یا شاعر در غره این ماه فرمان یافت . اما ذوق سلیم و تشخیص درست ، او را از این طرز تعبیر - که اکنون کهنه می‌نماید - باز می‌داشت و به شیوه فارسی زنده امروز می‌نوشت : فلان کس مقاله‌ای در این باب ننوخته است ؛ آنان نسخه‌ای از این کتاب را ندیده‌اند ؛ یا شاعر در آغاز این ماه درگذشت .

نحو و جمله‌بندی نثر مینوی نیز حالت طبیعی نثر فارسی امروز را دارد : ساده و روان و بی‌تکلف . ایجاز در سبک نگارش او درخور توجه است . اسراف در کلمات و اوصاف و تکرار مطلب و جمله‌های معترضه یا طولانی

نثرش را گرانبار نکرده است. هیچ‌گونه آرایشگری عمدی از قلم او بظهور نرسیده که ذهن را به خودکشد و از توجه به مطلب بازدارد. بدیهی است نثر مینوی در طی سالها تفاوت کرده و پخته و ورزیده شده تا نویسنده به چنین فوت و مهارتی در نگارش دست یافته است. نکته دیگر آن که وی در موضوعات و موارد گوناگون به اقتضای حال آب و رنگی خاص به نوشته خود بخشیده. مثلاً نثر او در یک مقاله تحقیقی عالمانه با گفتاری رادیویی یا کتابی که برای شناساندن فردوسی و شعر او به عموم نوشته یا نامه‌ای دوستانه تفاوت‌هایی دارد در خور و مناسب.



بر روی هم در نثر مینوی محکمی و نجابت الفاظ و رسایی معنی و قوت اسلوب بیشتر جلوه‌گری می‌کند تا ملاحظت و کرشمه‌های شعری به نثر بخشیدن. شاید از این حیث بتوان آن را تا حدودی به نثر محمدعلی فروغی و عباس اقبال آشتیانی تشبیه کرد. بدیهی است ذوق و قریحه نویسنده و طبیعت موضوع سخن، این طرز تعبیر را به نوشته‌های مینوی بخشیده است. مگر نه آن که هر شاعر و نویسنده و هنرمندی برای خود سبکی دارد. ما از شاهنامه فردوسی، غزلیات سعدی، اشعار حافظ، ترانه‌های خیام و گنبد مسجد شیخ لطف‌الله حظ و لذت می‌بریم و نیز از مونا لیزای داوینچی، ونوس میلو، بوسه اثر رودن و پیکره موسی از میکل‌آنژ. اما صلابت سخن گفتن پهلوانی فردوسی با شعرهای نرم و مترنم سعدی تفاوت دارد و نیز با رباعیات پرمغز و روان خیام و دلربایی و عمق سخن حافظ، همچنان که جادوی رنگها و لطافت نقوش در مسجد شیخ لطف‌الله و تراش موزون اندام ونوس و شیرینی لبخند ژوکوند و انحنای درهم پیچیدگی اندامها در

پیکره رودن دیگرست و سختی و عظمت احترام انگیز مجسمه موسی دیگر.
 نثر مینوی هم زیبایی خاص خود را دارد. مظاهر جمال را بیشتر در
 وجود زن تمثیل می کنند. در این صورت باید بگوییم نثر او به زنی می ماند ،
 خوش اندام ، خوش لباس ، زیبا ، متین ، آراسته و با فهم که در گفتگو نیز از
 سر معرفت و سنجیده سخن می گوید. جاذبه های چنین زنی ستایش ما را
 برمی انگیزد و شفته او می شویم اما دل زیبا پسند را زنان دیگری نیز
 توانند ربود منتهی گاه با عشوه و نگاه مست و رغبت افزای خود یا موجی که
 در اندامشان است و گاه با زیبایی و حشی خویش . هر يك از آنان «آنی»
 دارند و دل «بنده طلعتشان» می شود .

حاصل سخن آن که قلم مینوی یکی از نثرهای توانا و دلپذیر زبان
 فارسی را در این قرن از خود بیادگار نهاده است .

از وقت ایم

مردِ حق

از علی‌آموز اخلاص عمل

مولوی

نیم‌شب است . برف می‌بارد و در سیاهی شب پرده‌ای سپید و لطیف
بر سراسر شهر افکنده است . گویی طبیعت خواسته است در زیر این
حریر سیمین سیاه‌کاریهای زندگی روزانه بشر را بپوشاند . همه جا سکوت
محض برقرار است . آنان که بستری گرم و نرم دارند در آغوش خفته‌اند .
از دیگر مردم نیز صدایی به گوش نمی‌رسد .

در دل شب تنها نشسته‌ام و کتاب مثنوی مولوی پیش چشمم گشاده
است . بمناسبتی ابیاتی را در آن جستجو می‌کنم . ناگهان نگاهم بر روی
صفحه‌ای می‌لغزد و در آن جا متوقف می‌ماند . روایتی منظوم را می‌خوانم
راجع به جوانمردی بزرگمرد عالم اسلام، علی (ع) . موضوع مورد نظر خود را
فراموش می‌کنم و فکرم یکسر مجذوب علی می‌شود . بخصوص که این
ایام موقعی است که در دنیای اسلام خاطره شهادت وی تجدید می‌گردد و

به خود می‌گویم علی چه شخصیت بزرگ و شگفت‌انگیزی داشته که از پسِ
 قرن‌ها توانسته است چنین محترم و محبوب بماند و دل‌ها را تسخیر کند!
 مرد روحانی، صوفی، کاسب، دهقان، کارگر، ورزشکاران، لوطی‌منشان و
 جوانمردان، جوانان، پیران، روشنفکران همه او را ستایش می‌کنند. همه
 به بزرگیش ایمان دارند و پیروی از او را بر خود فرض می‌شمرند.
 درماندگان، خستگان، زورمندان همه «یا علی» می‌گویند و از او مدد
 می‌جویند. بی‌سبب نیست که این روزها هر روزنامه و مجله‌ای که
 می‌کشایی، وابسته به هر گروه و دسته‌ای، همه یکدل و یکزبان به
 بزرگداشت علی (ع) پرداخته‌اند.

تعظیم علی تنها در دلهای ما راه‌نیافته است. بخاطر می‌آورم وقتی در
 یکی از دانشگاه‌های امریکا بمناسبتی برای جمعی از دانشجویان ادیان و
 مذاهب در باب اسلام سخن می‌گفتم. یکی از حاضران توضیحات بیشتری
 در باب شیوهٔ خلافت علی خواست. بحث که پایان رسید احساس کردم
 سخنان کوتاه و مجمل من - که خواسته بودم کوهی را به مویی نشان دهم -
 حس اعجاب و تحسین دانشجویان را نسبت به علی سخت برانگیخته است.
 شگفتیشان بیشتر از آن بود که چگونه مردی قرن‌ها پیش به شیوه‌ای عمل
 می‌کرد که بشریت متمدنی قرن بیستم آنرا می‌پسندد. آنان حق داشتند
 متعجب باشند. زیرا می‌شنیدند که چون هرمزان امیر ایرانی خوزستان
 را باسیری به مدینه بردند عبیدالله فرزند عمر، وی را که مسلمان شده بود،
 به‌تهمت شرکت در قتل پدرش، خلیفهٔ دوم، بی‌تأمل بکشت. نظر علی این
 بود که قاتل را، هر چند فرزند خلیفه باشد و اگر چه بیگانه‌ای را بقتل
 رسانده باشد، باید کیفر داد و این نکته را به عثمان گوشزد کرد. عثمان نخست
 این حقیقت را پذیرفت ولی بعد به دلیل این که قصاص فرزند خلیفهٔ مقتول

مسلمانان را خواهد شيراند از اجرای عدالت طفره رفت . علی در ایمان به عدالت همچنان معتقد بماند و از ابتدای خلافت خود لزوم مجازات عیدالله را در نظر داشت و بر زبان می آورد و در صدد یافتن او بود تا وقتی که عیدالله در جنگ صفین در شمار افراد معاویه، به دست سپاهیان امیرالمؤمنین علی، کشته شد^۱.

دانشجویان امریکایی که در کشور پیشرفته خود هنوز غوغای شدید تعصبات نژادی را پیش چشم داشتند بطبع از این اعتقاد علی به برابری افراد در برابر قانون سخت متعجب می شدند خاصه که بیاد داشتند چند سال پیش از آن، در مغرب زمین، نژادپرستی و افکار سفاهت آمیز نازیها چگونه دنیایی را به جنگ و خون کشاند .

منظره ای دیگر پیش چشم من جاوه گر می شود و آن روزی است که در حومه پاریس در یکی از برنامه های انجمن مذهبی دانشجویان فرانسوی (M. U. F.) شرکت کرده بودم. آن روز هم بمناسبت سخن از اسلام و علی بمیان آمد. این گروه نیز وقتی مضمون برخی از خطبه های علی را در جنگ و صابح، امور حکومت، رفتار با مخالفان، شیوه اخلاق و مردمی می شنیدند به دیده احترام در او می نگریستند . به آنان می گفتم که علی به مالک اشتر، والی مصر، چنین درس نرعدوستی و رعیت پروری می داد: مردمی که زیر فرمان تو بسر می برند دو گروهند: یا برادران دینی تو هستند یا در خلقت

۱- علی علیه السلام و دوفرزند بزرگوارش ۸۲، ۶۹، ترجمه کتاب علی و بنوه تألیف دکتر

طه حسین، از آقای احمد آرام، تهران ۱۳۳۲ . این کتاب را آقای محمدعلی خلیلی نیز به نام

دعلی و فرزندانش، ترجمه کرده اند .

نظیر تو و باتو برابرند^۲؛ و یا به یاران خود می فرمود کسانی را که نمی خواهند بامن بیعت کنند آسوده بگذارید. فکر آزاداندیش فرانسوی علی را مظهر آزادگی می یافت و من بروشنی می دیدم که در نگاه و چهره مجذوب حاضران آثار اعجاب و احترام نسبت به علی می درخشد و آنچه در تحسین او بر زبان می آورند از سر صدق است .

از این سخنان غرض آن نیست که چون می بینیم بیگانگان و مردم فرنگستان علی را احترام می کنند بدو ارادت بورزیم. این طرز اندیشه نادرست است اگر ما بخواهیم شیوه زندگی و رفتار خود را مطابق پسند دیگران کنیم. مثلاً کاشی ایرانی و قالیچه ترکمنی را بدان سبب پسندیم که فرنگیان آنها را می پسندند و می خرند! و یا از آداب و رسوم قومی خود دست بکشیم چون مردم مغرب زمین از آن بیگانه اند! این گونه تقلید خام و تسلیم محض به زیان شخصیت ملی و فرهنگی و فکری ماست . سخن بر سر این است که چون علی درست اندیشید و شرافتمندانه زیست و مطابق اصول عدالت و انسانیت رفتار کرد ، ارادت و محبت بدو از حد و مرز کشورها گذشته است و می بینی که مردم از هر نژاد و آیین، وقتی او را شناختند، بدو مهر می ورزند و این سعادت است که جز بمدد ایمان و حقیقت بدست نمی آید .



علی مرد بزرگ و عجیبی است! در هرزمینه که بیندیشی او را سرور و

۲- و اشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم واللفظ بهم ولا تكون عليهم سبعا ضاريا
تفتنم اكلهم فانهم صنفان اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق .

در مقام اعلی می‌یابی. سخن گفتن دربارهٔ هر یک از جنبه‌های شخصیت کامل او مجال بسیار و استعدادی در حد کمال می‌خواهد که هیچ‌کدام اینک میسر نیست. اما آنچه در این نیم‌شب برفی فکر مرا بیشتر به خود مشغول داشته و چون ذرات رقصان و سرگردان برف مردم آن را به سوی می‌برد، حق پرستی و ایمان اعلی به اصولی است که از ده سالگی در روح صافی و منزّه او نقش بسته بود و هیچ‌گونه تغییر اوضاع و احوال و رعایت مصلحت و موقع نتوانسته است وی را از کوشش در اجرای آنها باز دارد.

چه چیز برای آدمی از جان گرامی ترست؟ اعلی جان خود را بارها در راه اعتقاد و ایمان خویش بر کف دست نهاد. شب هجرت پیغمبر که مخالفان می‌خواستند محمد (ص) را بکشند و علی از فرط فداکاری در بستر رسول بجای او خفت، یا وقتی در غزوهٔ خندق در عنفوان جوانی، با وجود ممانعت مکرر پیغمبر، به جنگ تن‌بتن با عمرو بن عبدود، قهرمان دلیر و معروف عرب، پرداخت و او را از پا درآورد، انگیزه‌اش جز جانبازی در راه ایمان به اسلام چه بود؟ هنگامی که در جنگ صفین با زره بی‌پشت می‌جنگید جز ایمان چه قوه‌ای به او چنین دلیری می‌بخشید؟

علی چندان پیرو اصول حق و حقیقت بود که هرگز حاضر نمی‌شد ذره‌ای از آیین و سیرهٔ خود منحرف شود. می‌خواست حق را در مورد هر کسی که باشد اجرا کند و عنوان فریبندهٔ رعایت موقع و مصاحبت که دست‌آویز و بهانهٔ خلافت‌های انبای بشر می‌شود او را از مسیر خود باز نمی‌داشت مگر چه مصاحبتی بالاتر از حقیقت می‌توانست وجود داشته باشد؟ نفوذ این ایمان در علی (ع) بدرجه‌ای بود که فرزند خود حسین (ع) را بسبب آن که سهمیهٔ عسل خویش را قبل از دیگران از بیت‌المال خواسته بود استیضاح می‌کرد؛ و دخترش ام‌کلثوم را بازخواست می‌نمود زیرا گردن‌بند

مرواریدی سه‌روزه بامانت از مأمور بیت‌المال خواسته و جبران خسارت آنرا هم برعهده گرفته بود تا روز عید قربان به گردن بیاویزد. علی به‌ام‌کلثوم فرمود گردن‌بند را فوراً پیش از عید پس دهد و همرنگ دیگر زنان مسلمان باشد.

گویند در روزگار خلافت علی، عقیل برادر بزرگ او - که مردی عیال‌وار و نیازمند بود - انتظار داشت خلیفه او را بیش از دیگران از بیت‌المال برخوردار گرداند. پاسخ علی آن بود که میانه آهن داغی را نزدیک بدن عقیل گرفت و در برابر بیم و وحشت عقیل از آهن گداخته از او پرسید: تو حرارت آهنی را از دست بنده خدا تاب نداری من چه‌طور طاقت آتش خشم خدا را داشته باشم؟ زیرا علی همان کسی بود که در ابتدای خلافت گفته بود اموالی را که از بیت‌المال برخلاف حق به این‌و آن داده‌اند پس خواهد گرفت.

پابند بودن به رعایت عدالت تا این حد ایمانی قوی و طاقتی شگرف می‌خواهد. وقتی در زمان خلافت علی مردی نصرانی زره‌اورا برده بود. علی مانند یک تن از عامه مردم از شریح قاضی داوری خواست و به قضاوت او تن درداد. چون خلیفه شاهی نداشت قاضی زر را به نصرانی سپرد. علی طرز داوری عادلانه شریح را پسندید و زره از آن نصرانی شد. آن مرد زره را برداشت و چند قدم که رفت برگشت و اقرار کرد که زره از علی است و آنرا در جنگ صفین ر بوده است اما به آیینی که پیشوایش از برای استیفای حق خود به محضر قاضی می‌رود و رای او را می‌پذیرد، ایمان می‌آورد. امیر المؤمنین زره را بدو هدیه کرد و وی از یاران صمیمی علی شد.^۳

۳- مرد نامتناهی، علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۵۱، تألیف حسن صدر، تهران ۱۳۳۸.

علی در مقام خلافت از لحاظ خوراک و پوشاک و وسائل زندگانی بسادگی می‌زیست و از تجمّل پرهیز داشت. روزی که به شهادت رسید همه میراثش، چند درهم بیش نبود. توجه به این نکات و یادآوری ماترک عثمان از پول و ملک و اسب و اشتر و نیز درآمد و ثروت گزاف طایفه و زیبر مقایسه‌ای است که نشان می‌دهد علی چگونه بسر می‌برد.

علی در رعایت حقیقت چندان بر خویش سخت می‌گرفت که وقتی مردم شهر انبار، بنا به سنت قدیم خود، در مقام استقبال بصورتی ناشایست به خاک افتاده بر او سجده می‌کردند، به ایشان گفت: چه معصیت بی‌لذتی مرتکب می‌شوید... من در مقام خویش بر شما امتیازی ندارم جز آن که بار مسؤو لیتم سنگین ترست^۴. وقتی دیگر به منافقی خوش آمدگویی نه وی را می‌ستود، گفت: من کمتر از آنم که تو می‌گویی و بیش از آنم که در دل گمان می‌کنی^۵. غرض آن که هیچ نوع حسّ نفس و جلب منفعتی وی را از اظهار حقیقت، هر چند دشوار و تلخ بود، باز نمی‌داشت.

علی آن قدر به اصول اسلام و حقیقت آن دل بستگی داشت و در اجرای آن اهتمام می‌ورزید که رفتارش در مورد دشمنان نیز اعجاب‌انگیزست. از مردان حق چنین بزرگواریها و مردانگیها می‌توان دید. وی با همه نیرومندی

۴- مرد نامتناهی ۱۵.

۵- صورت منظوم این سخن از آقای دکتر قاسم رسا:

گفت شخصی نو رو و خوش گفتار	در ثنای علی سخن بسیار
گفت مولی: دگر بس است سخن	نیستم در حور نای تو من
کمتر از آنچه بر زبان آری	بر تر از آنچه در دل انگیزی

و قدرت جنگاوری هرگز نخست به حمله دست نمی‌یازید و تا مخالفان نعرضی نمی‌کردند به جنگ نمی‌پرداخت. روابط شخصی و خصوصی را، اعم از حب و بغض، در مسائل عمومی دخالت نمی‌داد و از کیفر کسانی که به شخص او اهانت یا زیانی روا داشته و صدمه‌ای بدو زده بودند باسانی صرف نظر می‌کرد^۶. سپاهیان خود را از غارت اموال دشمنان باز می‌داشت. در میدان جنگ بر کشتگان دشمن، مانند یاران خود، نماز می‌گزارد. مردی به شجاعت و دلاوری او به صیاح مایل بود و از جنگ حتی الامکان پرهیز می‌فرمود. مراعاتهای نخستین وی باخوارج نیز از این گونه صیاح جویها و جوانمردیهای اوست.

استفنا و وارستگی علی از بزرگی و سروری و عوالم صوری محتاج به بیان نیست. مع هذا روزی که مردم رهبری او را خواستار شدند شانه از زیر بار مسؤلیت خالی نکرد. جمعیت چون یال متراکم و انبوه گفتار بدو روی آور شده بودند و می‌خواستند با او بیعت کنند. در این گیرودار حسنین کوفته شدند و دوطرف جامه علی پاره گشت^۷. علی در برابر اصرار ایشان به قبول خلافت نخست گفت که از وی دست بکشند بخصوص که در رعایت حق سخت خواهد گرفت و از راه راست، هر چند ناهموار باشد، قدمی بیرون نخواهد نهاد و به کسی نیز مجال انحراف نخواهد داد و چون باز الحاح ایشان را دید با علم به همه دشواریهایی که در پیش داشت مردانه

۶- رفتار وی بامروان بن حکم، عبدالله بن زبیر، و عمرو بن عاص پس از پیروزی بر ایشان،

و اکرام او در حق عایشه به از جنگ جمل، نموداری از این حقیقت است.

۷- اشاره است به قسمتی از خطبه ششقیه: والناس كعرف الضب الیٰ بنثالون علی

من كل جانب حتی لقد وطی الحسنان و شق عطفی مجتمین حولی کر بیضة الفم.

گام پیش نهاد. علی در خطبه معروف شقشقیه قریب به این معنی فرموده است که اگر خداوند با علما پیمان نکرده بود که به زیاده روی ظالم و رنج مظلوم تن در ندهند و اگر در این راه یاورانی نمی داشت از خلافت صرف نظر می کرد^۸.

گروهی که این اهتمام شدید علی (ع) را در اجرای اصول و حق پرستی دور از سیاست و تدبیر جهانداری پنداشته اند و سیاست او را با معاویه مقایسه کرده اند مردمانی بوده اند که خود احساس نکرده اند عشق و ایمان به حقیقت چیست؟ و مرد حق بودن، بامنش معاویه یعنی تزویر و فرصت طلبی و منفعت سنجی او چه فرق دارد؟ گمان می رود سخن طه حسین، دانشمند و محقق معروف معاصر، در این باب پاسخی کافی باشد: «[علی] در ایمان به خدا استوار بود و برای نگاهداری دین و برپاداشتن حق از هیچ چیز فروگذار نمی کرد. بر طریق مستقیم پیش می رفت و هیچ از این راه منحرف نمی شد. در کار اسلام برای کم یا زیاد ملاحظه نداشت و چون حق را می دید بی آن که اندیشه فرجام کار کند و در فکر آن باشد که پیروزمی شود یا شکست می خورد به سوی آن پیش می رفت و این که نهایت راه مرگ است یا زندگی برای او یکسان بود»^۹.



۸- اما والّٰدی فلق الحبّة وبر النّسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر
وما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کفة ظالم ولا سفب مظلوم لالقیت حبلا علی غاربه
ولسقیّت آخرها بکأس اولها ولا لغیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفة عنز .
۹- علی (ع) و دو فرزند بزرگوارش ۱۶ .

شب از نیمه گذشته است و اندیشه‌های قاصر من در شیوه زندگی و رفتار این مرد حق هنوز در منزل نخستین است. کتاب مثنوی نیز همچنان گشاده است و به ما می‌آموزد: «از علی آموز اخلاص عمل».

دی‌ماه ۱۳۴۵

شناختِ نقص*

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود دو اسبه تاخت

مولوی

نویسنده این سطور، پیش ازین، در بیان پیشرفت‌هایی که در کار صنعت چاپ و تجاید و صحافی روی داده و برخی کتابهای خوب که در ایران چاپ و منتشر شده است شرحی بقلم آورده و مسرت خود را ازین بابت اظهار داشته بود^۱. اما چنان که در پایان همان مقاله اشاره شد توجه به این نکات باید همت‌انگیز باشد نه آن که سارا قانع و خرسند کند و از ترقی و کمال بازدارد. یکی از بهترین راه‌های پیشرفت و سیر به سوی کمال، پی بردن به نقائص است زیرا تا نقص و عیب شناخته نشود و برای رفع آن چاره‌ای نکنیم دل خوش کردن به آنچه داریم نوعی رکود و عقب افتادن است.

* برخی از مطالب این مقاله بیشتر مربوط است به تاریخ انتشار آن.

۱- رکه: مجلهٔ یفما، شمارهٔ هشتم، سال هفدهم، آبان‌ماه ۱۳۴۳.

در کار چاپ و نشر کتابهای ادبی بانصاف باید گفت که ما در صورت، یعنی زیبایی چاپ و تجلید، بیش از معنی، یعنی فراهم آوردن آثار پرمغز و ارجمند، پیش رفته‌ایم. معنی این نکته آن نیست که در ایران کتابهای خوب تألیف و ترجمه و یا تصحیح نمی‌شود بلکه غرض آن است که بنسبت با انتشارات کم ارزش و یا بقیاس نیازمندیهایی که داریم شماره آثار خوب بسیار کم است. متأسفانه بواسطهٔ عال گوناگون از جمله ترجمه و انتشار روزافزون داستانها و آثار درجهٔ دوم و سوم فرنگی که بسیاری از آنها بصورت نامطلوبی نیز عرضه می‌شود دامنهٔ فعالیت‌های ادبی محدودست^۲. درست است که ما به ترجمهٔ بسیاری از کتابهای فرنگی به زبان فارسی نیازمندیم و هنوز در این باب کارهای انجام دادنی بسیارست ولی این نهضت ترجمه باید بر طبق برنامه‌ای دقیق و روشن و با انتخاب زبدهٔ آثار فرهنگ و ادب مغرب زمین صورت پذیرد نه آن که ترجمهٔ هر اثر مبتدلی، به هر صورت که باشد، کاری سودمند بشمار آید. شتاب و کم حوصلگی برخی مترجمان یا مؤلفان و سودجویی بعضی از ناشران هم از ارزش حقیقی بسیاری از کتابهایی که منتشر می‌شود کاسته است. در نتیجه در کار ترجمه، آثار ادبی خوب کمتر عرضه می‌شود و گاه عدهٔ آنها روبه کاهش است و در زمینهٔ تألیف و ابداع و ایجاد، کار مهمی کمتر صورت می‌گیرد. روح عامی چنان که باید در میان ما قوت نگرفته است، روش تحقیق و تألیف ما نقص دارد و در آثار خود به تربیت فکر عموم و گسترش دانش و معرفت توجه کافی نداریم.

۲- دوست دانشمند آقای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن نیز در سخنرانی خود راجع

به «تأثیر اروپا در تجدد ادبی ایران» به این موضوع اشاره فرموده‌اند، رک: راهنمای کتاب، شمارهٔ اول، سال هفتم.

کار نقد و تصحیح، متون تمیزگر فتار نقصهای متعدد است. در کنار متنهای معدودی که بصورتی مطرب و به روشی درست تصحیح نشده و می شود کتابهای بسیار می توان یافت که در کمال سهل انگاری و بدون رعایت شرایط و اصول کار و رجوع به نسخه ها و منابع لازم بطبع رسیده و این موضوع باریک و مهم برای برخی از اشخاص بصورت کار و کاسبی سود بخشی در آمده است .

ممکن است گفته شود که کتابهای بی ارزش در کشورهای پیشرفته هم فراوان چاپ می شود. این سخن درست است ولی در برابر این گونه کتابها، عدد زیادی کتابهای نفیس و سودمند هم منتشر می کنند. اما انتشارات ارجمند ما هنوز به حد کنایت نیست و عدد کتابهای ناسودمند نسبت دسته اول بسیار است .

ضرر کتابها و ترجمه های بی ارج تنها این نیست که از نقص کار ما در این باب حکایت می کند بلکه زیان بزرگتر آن است که مردم به خواندن نوشته های مبتذل و بی ارزش عادت می کنند و کم کم ذوق و حوصله بهره بردن از آثار بهتر و قوه درک و تمیز خود را از دست می دهند و در نتیجه از رشد فکری باز خواهند ماند .

نکته قابل ملاحظه آن که نه تنها در میان کتابهایی که بتوسط ناشران و بنگاههای ملی و خصوصی بطبع رسیده بلکه در انتشارات دانشگاهها، سازمانهای فرهنگی و دستگاههای مهم انتشار کتاب نیز گاه کتابهای نامرغوبی دیده می شود که طبع و نشر آنها به این صورت موجب تأسف است .

ناشران کتاب و بنگاههای ملی و خصوصی در اکثر کشورهای پیشرفته جهان مشاورانی در رشته های مختلف دارند که هر کتاب را پیش از آن که برای چاپ بپذیرند به نظر آنان می رسانند تا در باب آن اظهار عقیده کنند و اگر

اثر باارزشی است به طبعش اقدام شود . بعضی از ناشران ما نه فقط به این نکات توجهی ندارند بلکه کتابهای پیش پا افتاده و حتی زیان بخش را با تعداد بیشتری بچاپ م‌رسانند ، بعبارت دیگر بیشتر طالب کتاب پر خواننده اند نه کتاب پر ارزش ، بامغز .

برخی از ارباب مطبوعات نیز سلیقه‌ای از همین گونه دارند و به وظیفه مهمی که در ارشاد و تربیت ذوق و فکر مردم بر عهده آنان مقررست کمتر می‌اندیشند ؛ در نتیجه شماره مجلات و جراید وزین ما بنسبت جمعیت و نیازمندی‌ها مان بسیار کم است و در زمینه مسائل ادبی و هنری فقط چند مجله داریم که آنها هم گاه بطور مرتب چاپ نمی‌شوند و با مشکلات بسیار به حیات خود ادامه می‌دهند و فرازونشیبهایی می‌پیمایند .

اما آنچه سازمانهای اداری بخصوص دستگاههای علمی و فرهنگی در این امور بر عهده دارند فراهم آوردن کتابها و انتشارات خوب و متنوع بر طبق هدف و برنامه‌ای صحیح، ترغیب و راهنمایی ارباب قلم و ناشران به طریق صواب، تشویق مؤلفان و مترجمان، تربیت ذوق و فکر مردم و عادت دادن آنان به کتاب خواندن و تأسیس کتابخانه‌هاست. در عین حال که هر کتاب و حتی هر صفحه مطلب مفیدی که بتوسط هر سازمانی منتشر شده و می‌شود در حد خود مشکورست و در مقاله سابق در این باب بقدر کفایت سخن رفت ، باید گفت در این مورد نیز کار ما خالی از نقص نیست . در میان تعداد قابل ملاحظه‌ای کتابها، رساله‌ها، جزوه‌ها و اوراقی که بصورت‌های گوناگون از طرف ادارات مختلف بطبع می‌رسد نشریه‌های ناسودمند و غیر لازم کم نیست ؛ چندان که این مسأله مکرر توجه مسؤولان امور و دولت‌ها را هم به خود معطوف داشته‌است و هر شخص وطن خواهی آرزو می‌کند که کاش وقت و مخارجی که صرف آنها شده برای نشر آثاری مفید و واجب‌تر

بکار می‌رفت. از طرفی دیگر از دانشگاه تهران که بگذریم، غالباً اعتبار مالی دیگر دانشگاهها برای تألیف و ترجمه و نشر آثار سودمند، و حتی خرید کتاب برای کتابخانه‌های دانشکده‌ها، کافی نیست و گاه هرگونه امکانی را فاقدند.

کار ایجاد کتابخانه‌های عمومی در شهرها - که از واجب‌ترین امور فرهنگی و در رشد فکر و معرفت عمومی بسیار مؤثرست - از نقشه‌هایی است که طرحی راجع به آن در مجلس سنا تنظیم شده ولی هنوز مراحل لازم را طی نکرده و به موقع اجرا در نیامده است. خدا کند روزی بتوان این آرزو را در سراسر نقاط مملکت تحقق بخشید.

یکی از کارهایی که کار تألیف و ترجمه و نشر کتاب را بصورت مطلوب در می‌آورد انتقاد و سنجش آثاری است که منتشر می‌شود. زیرا از این طریق آثار ارجمند ترویج و صاحب‌اثران تشویق می‌شوند و بازار کتابهای مبتذل کساد می‌گردد. اگرچه در کار انتقاد کتاب تا کنون گامهایی برداشته شده است و وجود مجله‌های مخصوص این کار مانند «راهنمای کتاب» یا «انتقاد کتاب» نمودار آن است ولی پیشرفت مطلوب مستلزم این است که ما در این طریق تجربه بیشتر پیدا کنیم؛ بعلاوه انتقاد غالباً در زمینه‌ای محدود صورت می‌گیرد و متوجه انواعی معدود از آثار ادبی است. با صداقت باید گفت که هنوز در بعضی کسانی که در مطبوعات روزانه و هفتگی به کار انتقاد می‌پردازند و نوشته‌هایشان بصورت‌های گوناگون، در جاهای مختلف، منتشر می‌شود، شرایط و اهلیت انتقاد جمع نیست و انگیزه بعضی از داورها حب و بفض شخصی با صاحب‌اثر یا نکاتی دیگرست. گاه منتقدی بجز سلیقه خویش هیچ چیزی را قبول ندارد؛ دیگری نویسنده یا مترجمی را چنان به باد دشنام می‌گیرد و به نیش قلمش می‌آزارد که گویی

انتقامی دیرین از او می‌کشد و به هیچ‌چروی محاسن کار او را یاد نمی‌کند. این‌گونه اظهارنظرها نقد عنصری و غضائری را بر شعریکدیگر و یا انتقادهای بهانه‌جویانه زوئیلوس^۳ را بر ایلید هومر بیاد می‌آورد. منتقدی دیگر قلم را جز به رعایت خاطر صاحب‌اثر و جلب مهر او بر کاغذ نمی‌گرداند؛ این هردوشیوه زیان‌بخش است. در این میان منتقدانی بصیر و منصف نیز هستند ولی کاش همگان به ایشان تأسی می‌کردند. درست است که انتقاد کتاب در سالهای اخیر بعضی کم‌مایگان را اندکی محتاط کرده است ولی برخی از اهل استعداد را نیز بجای آن که تشویق کند بیمناک ساخته است که مبادا قربانی هوس‌ظهور و بروز منتقدی بی‌انصاف و یا کم‌اطلاع شوند.

وقتی هم که از میان مؤلفان و مترجمان و صاحب‌اثران کسی کتابی ارجمند فراهم می‌آورد بسبب آن که قانون جامعی برای رعایت حق او معین نیست به هیچ روی حقوق او حمایت و رعایت نمی‌شود. بدین سبب ناگزیر نویسنده از صدمه سودجویانی که حاصل رنج و کوشش دیگران را می‌ربایند و به نام خود می‌نمایند در امان نمی‌تواند بود و خاطرش آسوده نیست. از این روی این گروه اگر شور و شوقی هم داشته باشند بواسطه تجاوزی که گاهی به حقوقشان می‌شود افسردگی، همت و پشتکارشان را ضعیف می‌کند و ذوق و استعدادشان باروری خود را از دست می‌دهد و می‌پژمرد.

اما در این نقائص اهل قلم خود نیز بی‌تقصیر نیستند؛ بعضی از این گروه به دلایلی که فقط خودشان را می‌تواند قانع کند، قلم را وسیله کسب

۳- یا زوئیل Zoile، ر.ک: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، نقد ادبی، ص ۲۵۸ - ۲۵۹،

شهرت و گاه تحصیل منفعت قراردادده هرچیز را به روی کاغذ می آورند و منتشر می کنند بی آن که به کم بهایی آن و یا زیان این گونه کارها بیندیشند؛ در نتیجه آثار خوب کم و نوشته های نامطلوب بسیارست .

برای رفع این نقائص همت و کوششی همگانی لازم است: هم از جانب نویسندگان و مترجمان و ارباب قلم و ناشران، و هم از طرف خبرگان و اهل بصیرت و منتقدان، و مهم تر از همه از ناحیه سازمانهای علمی و فرهنگی کشور که تربیت افراد ممالکت و اعتلای فرهنگ و معرفت عمومی را برعهده دارند. در این زمینه با مطالعه و حوصلاهای کافی کارهای بسیار باید انجام پذیرد که هدف عالی، برنامه های مشخص و روشن و پشتکاری مداوم می خواهد و ناچار مدت خواهد گرفت. اگر باز فرصتی دست دهد در این باب سخن خواهد رفت .

اسفند ۱۳۴۳

راه کج

چند سال پیش در کشور آمریکا ، در شهری اقامت داشتم که یکی از
آشنایان بنده نیز در دانشگاه آن جا در زمینه علوم انسانی تحصیل می کرد .
سالها پیش خانواده اش وی را به انگلستان فرستاده بودند و بعد از چند
سال از آن جا به آمریکا آمده بود که تحصیلات خود را در این کشور تمام کند .
بعضی اوقات او را می دیدم و احوالش را می پرسیدم . شبی در خانه اش بودم ،
دیدم کتاب کوچکی را می خواند و سخت در اندیشه است . پرسیدم سبب
این همه تفکر چیست ؟ معلوم شد «مقدمات روان شناسی» را بعنوان درس
فرعی بایست بخواند و درك موضوعات آن برای او آسان نیست . کتاب را
گرفتم و اندکی مطالعه کردم ؛ مطالبش آسان و کمی بالاتر از برنامه رشته
ادبی دبیرستانهای ایران در آن ایام بود که آن را بسادگی و با مثالهای متناسب
وشیرین نوشته بودند . وی علت دشواری کتاب برای آن دانشجو این بود که
وی را پس از ختم دوره دبستان به خارج از کشور فرستاده بودند و او که این
موضوعات را به زبان مادری خود - که طبعاً فهمش آسان تر بود - نیاموخته
بود اینک بایست به زبانی دیگر بفهمد و بیاموزد و با اصطلاحاتی تازه روبرو
شود که حتی معنی عادی و غیر اصطلاحی برخی از آنها برایش روشن نبود .

از این رو با دو مشکل روبرو می‌شد: یکی فهم معانی کلمات و تعبیرات، و دیگر فهم موضوع که ناچار محتاج به تأمل بود و بدین ترتیب از هم‌درسان خود - که این مفاهیم را غالباً به زبان خودشان آموخته بودند یا می‌آموختند - عقب می‌افتاد.

برای آن که مشکل حل شود قرار شد بنده کتاب را مطالعه کنم و با توجه به آنچه در کتابهای فارسی در این زمینه نوشته بودند، موضوع را باختصار از برای او توضیح دهم. این کار در چند جلسه انجام و درس‌دشوار آن دوست آسان‌گشت ولی با مشاهده مواردی دیگر از این قبیل و بیگانگی مطلق بسیاری از دانشجویان ایرانی آن دیار با زبان مادری و فرهنگ و سنن و مظاهر قومیت ایرانی، این اصل بیش‌ازپیش در ذهن بنده قوت می‌گرفت که اعزام کودکان در سنین خردسالی به اروپا یا امریکا ممکن است در زندگانی ایشان دشواریهای بسیار پیش‌آورد و کاری شایسته و سودمند نیست. زیرا نتیجه این گونه تربیتها آن می‌شود که جوانان ما نه ایرانی خواهند بود و نه فرنگی و وقتی قصد ایشان زندگانی در ایران و خدمت به این سرزمین باشد شرایط و مقدمات لازم را فاقدند.

از آن پس بانظایر این گونه جوانان و مشکلات و مصائبشان بسیار روبرو شده‌ام که شرح آنها سبب تفصیل کلام خواهد بود. چندسال پیش مقاله ارجمند و مفید «تبعید کودکان به فرنگستان» نوشته آقای دکتر محمود صناعی را در مجله گرامی سخن در همین زمینه خواندم و امیدوار بودم که آن نوشته پرمغز بسیار مؤثر باشد ولی چند روز پیش یکی دیگر از این کودکان تبعید - شده را در کشور فرانسه دیدم که تأثر از احوال او سبب نگارش این سطور شده است.

روز یکشنبه گذشته بایکی از دوستان که اخیراً از ایران آمده بود به

ناحیه شاتو Chatou در حومه شهر پاریس رفته بودم . وی قصد داشت فرزند یکی از رفقای خود را که در آنجا به آموزشگاهی شبانه‌روزی سپرده شده بود ملاقات کند و احوالش را جویا شود . با هم نشانی مدرسه را پرسیدیم و آنرا پیدا کردیم . یکی از خواهران تارک دنیا، در لباس مخصوص سیاه خود، در را به روی ما گشود و پس از آن که معرفی انجام شد به اطاقی راهنماییمان کرد که منتظر بمانیم . من خیال می‌کردم حالا دختری هیجده تا بیست ساله را خواهیم دید که لابد مثل بسیاری از دختران و بانوان هموطن ما در این دیار - که در آرایش به شیوه فرانسویان از خود ایشان ماهرتر و مبالغه‌کارترند - بکلی فرانسوی می‌نماید و نیمی به فارسی و نیمی به زبان فرانسوی سخن می‌گوید و فارسیش هم به لهجه فرنگیانی است که هشت ساله را به اطاق آوردند که به فارسی سلام کرد و معلوم شد دختر منظور بخواهند فارسی حرف بزنند . ولی پس از دقیقه‌ای چند دیدم دختری هفت هموست .

احوال او را پرسیدیم و دوست بنده سفارشهای پدرش را برای او برشمرده که باید حتماً پیانوبزند و با له بر قصد! دخترک بتأکید جواب می‌داد که فراموش نکرده است . و چنین می‌کند . دوستم از او پرسید : پدر و مادر نامه برایت می‌نویسند؟ کسی به دیدنت می‌آید؟ گفت : خیر . هنوز در این سخنان بودیم که اشکهای دخترک بر گونه‌های او فروغلطید . می‌گفت : من به زبان فرانسوی می‌توانم نامه بنویسم و خط فارسی را نمی‌توانم بخوانم ، پدر و مادر نامه نمی‌نویسند ، اگر بنویسند باز ممکن است بدهم کسی برایم بخواند . اصرار می‌کرد که به پدرش گفته شود در تعطیلات «پاک» به دیدن او بیاید ولی طفلک نمی‌دانست که راه چندان نزدیک نیست که این دیدارها باسانی دست‌دهد . بر روی هم از نگاهها و رفتار و حرکات و سخنان او افسردگی و دهمردگی و رنج‌غربت

پدیدار بود. اشکهای این طفل مظلوم مرا بشدت متأثر کرد، چندان که توانستم او را دلداری دادم و اگر چه خانواده اش را نمی‌شناختم به‌وی قول- دادم که به‌او نامه خواهم نوشت و او نیز می‌تواند هر کاری داشته باشد به من بنویسد؛ بعلاوه روزهایی که مجازست باتلفن با او گفتگو خواهم کرد و نیز به دیدنش خواهم آمد ولی اینها هیچ‌کدام نمی‌توانست و نخواهد توانست کمبودی را که در زندگانی او موجودست، یعنی محرومیت از محبت و کانون خانوادگی را؛ جبران کند. با تأثر بسیار از او جدا شدم. از دوست خود که خانواده او را می‌شناخت پرسیدم مگر پدر و مادری از هم جدا شده‌اند؟ گفت خیر در تهران بسر می‌برند؛ پسر خود را که کمی از این دختر بزرگتر است به انگلستان و دخترشان را به این‌جا فرستاده‌اند.

این سخت‌دلی و کم‌مهری پدر و مادر مزبور را به هیچ‌وجه نمی‌توانستم توجیه کنم. اگر نواختن پیانو و باله رقصیدن این قدر مهم و آموختن زبان فرانسوی لازم باشد این همه را در تهران نیز می‌توان آموخت. اگر خانواده‌های اروپایی فرزندان خود را به چنین مدارس می‌سپارند اولاً کودکان آنان از سنین پایین‌تر - که بواسطه اضطراب پدر و مادر و اشتغال هر دو آنان به کار - روزها به پرورشگاه سپرده می‌شوند، به دوری از خانواده عادت می‌کنند و بعد در آموزشگاههای شبانه‌روزی، دیگر این ناراحتیها را ندارند. ثانیاً غالباً مدرسه از محل سکناي پدر و مادر چندان دور نیست و لااقل هفته‌ای يك بار فرزندان خود را می‌بینند نه آن‌که آنان را در خردسالی از کشوری به کشوری دیگر بفرستند و در ظرف شش ماه يك بار به دیدنشان نروند و نامه‌ای نیز برایشان ننویسند که بدعادت نشوند! بعلاوه چندی پیش بود که در یکی از مجلات روان‌پزشکی می‌خواندم که نوشته شده بود عقیده بسیاری از علمای روان- پزشکی بر این است که بخصوص اشتغال مادران به کار و جدا کردن فرزندان

از پدر و مادر سبب می‌شود که وقتی اینان بزرگ می‌شوند خود عقده‌ها و ناراحتیهایی روانی و عصبی دارند که موجب آنها محرومیت و دوری از کانون خانواده و محبت مادری در ایام خردسالی است و امروزه بسیاری از امراض روانی را ناشی از این نقصان روحی و معنوی می‌دانند.

موجب تأسف است که ما بی‌آن‌که به این نکات و مسائل باریک توجه داشته باشیم، گاه بی‌هیچ اضطرار و دلیلی منطقی فرزندان خود را چنین رنج می‌دهیم و روح و استعدادشان را می‌کشیم و معلوم نیست آنان را برای زیستن در ایران و یا خارجه می‌پروریم؛ برای هر کدام از این دو که باشد این راه درست نیست. نگارنده این‌سطور مخالف مطلق اعزام دانشجو به خارجه و تربیت نوجوانان مستقل نیست بلکه این موضوعی جداگانه و درخور بحثی دیگرست اما امیدوارست این سخنان کسانی را که فرزندان خود را دوست دارند و ممکن است بتقلید از دیگران ندانسته آنان را بدبخت کنند کمی به تأمل وادار کند؛ زیرا انسان این‌گونه ستمها را که نسبت به اطفال مظلوم می‌بیند بیاد شعر معروف ابوالعلاء معری می‌افتد که گفته است:

هذا جناة ابی عاصمٍ و ماجنیت علی احد

پاریس، دی‌ماه ۱۳۴۲

مجهول القدر

گفتار پرمغز و معروف سقراط را که در رساله دفاع اثر افلاطون^۱ مذکورست اکثر خوانندگان محترم خوانده و یا شنیده‌اند و بیاد دارند که وی در دفاع خود در دادگاه بطور خلاصه، گفته‌است: چون با طبقات مختلف مردم گفتگو کردم دریافتم که من لا اقل در یک مورد از آنان دانایانم و آن این است که ایشان آنچه را هم نمی‌دانند می‌گویند می‌دانیم و به نادانی خود وقوف ندارند ولی من می‌دانم که چیزی نمی‌دانم. گویا همین سخن ارجمند و جاودان را شاعر ما، ابوشکور بلخی، در روزگار سامانیان بنظم آورده و گفته‌است:

تا بدان جا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم^۲
در این زمینه از این گونه نکته‌های عبرت آموز مکرر شنیده‌ایم و

۱- ر.ک: *Plato's Defence of Socrates (Apology)*, translated from the Greek by G. H. Powell, Cambridge 1882, pp.9-13.

۲- ر.ک: گنج بازیافته، تألیف دکتر محمد دبیرسیاقی، ابوشکور بلخی، ص ۱۱، به نقل از

قابوس‌نامه و مجمع‌الفصحاء .

بزرگان ما در طی روزگاران از این قبیل سخنان و یادگارهای پر ارزش برای ما بجای نهاده‌اند که شاید چشم دل ما را روشن گرداند و به راه راستمان آورد. مثلاً کافی است از جلد دوم کتاب العقد الفرید - که هم اکنون بمناسبتی پیش چشم بنده قرار دارد - جمله‌های زیرین را نقل کنم که ببینیم چگونه اظهار «لاادری» یعنی «نمی‌دانم» را مرحله‌ای از آموختن و نصف علم دانسته‌اند:

قال النبی صلی الله علیه وسلم: لا يزال الرجل عالماً ما طلب العلم، فاذا ظن انه قد علم فقد جهل (ج ۲ ص ۶۶) .
 قال عبدالله بن عمرو بن العاص: من سئل عما لا يدري، فقال: لا ادري، فقد احرز نصف العلم (ج ۲ ص ۷۳) .
 وقالوا: العلم ثلاثة: حديث مسند، وآية محكمة، ولا ادري؛ فجعلوا «لا ادري» من العلم (ج ۲ ص ۷۳) .

وقال مالك بن انس: اذا ترك العالم «لا ادري» اصببت مقاتله (ج ۲ ص ۷۳) .
 وسأل ابراهيم النخعي عامراً الشعبي عن مسألة؛ فقال: لا ادري .
 فقال هذا والله العالم؛ سئل عما لا يدري فقال: لا ادري (ج ۲ ص ۷۳) .

ذکر یکایک این گفتارهای حکیمانه سخن را بدرازا می‌کشاند و از حوصله این نوشته بیرون است اما آیا اینک که در روزگار ما علم وسعتی بیشتر و بیرون از حد تصور یافته چندان که در یک موضوع محدود نیز عمرها برای تحقیق و استقصاء کفایت نمی‌کند و «نمی‌دانم» های ما بایست افزونی گرفته باشد، چنین می‌اندیشیم؟! به گمان بنده هر کس در احوال ما تأمل کرده باشد می‌داند که در میان ایرانیان و بدبختانه بخصوص در میان برخی از درس خواندگان، «نمی‌دانم» کمتر از کسی شنیده می‌شود و همه، همه چیز را می‌دانیم و حتی در درستی نظرها و عقاید خود به لجاج و تعصب

و گاه خصومت برمی‌خیزیم! بدیهی است که این شیوه ناشی از نداشتن فکرِ درست و جهل ماست و وقتی مرض جهل آمد مصیبت‌های دیگر نیز در پی خود می‌آورد چنان‌که اشاره به یکی از ناخوشیهای حاصل از این طرزِ فکر موضوع این مقاله است.

چندی است که در کشور ما بویژه در بین درس‌خواندگان، جمعی را این عقیده دست‌داده است که کسی پایه و ارج ایشان را نمی‌شناسد و باصطلاح همه «مجهول‌القدر»ند پس چنین محیطی برای آنان جای زیستن نیست و باید هرچه زودتر از آن رخت بر بست! حتی کسانی که بیش از حد لیاقت خود از این مملکت متنعم و برخوردارند قدر خود را مجهول می‌دانند و همیشه شکوه می‌کنند! شك نیست که ما نقائصی داریم و به قول مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: شناختن نقص، خود مقدمه کمال طلبی است. ولی باید دید ما به چه مرحله رسیده‌ایم که قدر ما را نمی‌دانند و تا چه حد باید قدر ما را بدانند و یا انتظارات و توقعات ما چیست؟ این که سالی چند از عمر را به تحصیل گذرانده و مقداری مطالعه کرده و نسبت به برخی از هموطنان بی‌سواد یا کم‌سواد خود چیزی آموخته‌ایم آیا به ما حق می‌دهد که ادعای مجهول‌القدر بودن کنیم؟! بفرض آن که هر يك در رشته خود به کمال هم رسیده باشیم اگر اهل علم هستیم چرا به راه و رسم دانشمندان نمی‌گوییم که با عشقی صادقانه، با هزار گونه فداکاری و تحمل و کف نفس بسرمی‌برند و چون شاخه‌های پرمیوه‌ای هستند که سربتواضع فرود می‌آورند و در عین حال وظیفه خود را در خدمت به وطنشان از یاد نمی‌برند.

در ماه‌های اخیر توفیق دیدار و گفتگو با چند تن از ایران شناسان بزرگ اروپا و دانشمندانی که از راه آثارشان آنان را می‌شناختم، برای نویسنده این سطور دست‌داد. فروتنی و انصاف و کم‌توقعی و بی‌ادعائی و افتادگی‌شان

- که صفت عالمان حقیقی است - ناگزیر فکر بنده را به آنچه در محیطِ خودمان دیده‌ایم و می‌بینیم متوجه ساخت، چنان که در دیگر موارد نیز وقتی از وطن دوریم چنین تأملی روی می‌دهد. باور کنید که اثاث خانه یک کارمند ساده ادارات ما از اسباب زندگانی برخی از این دانشمندان که شهرت جهانی نیز دارند مجلل‌تر بود چندان که بیش از علمشان آموختنِ روش زندگانی عالمانه و ساده و بی‌پیرایه‌شان برای ما درخور تأمل می‌نمود و حال آن که اگر مثل ما فکر می‌کردند و مفرور می‌شدند بایستی ادعای پیغمبری بنمایند! درست است که نسل اهل علم و گرمروان راه فضیلت و دانش در ایران هنوز خوشبختانه باقی است ولی باید اعتراف کرد که عده این گروه فراوان و یا لااقل کافی نیست و ما بجای همت در کسب علم غالباً به بضاعتی اندک قناعت ورزیده به خویشتن مفتون گشته‌ایم و چون «نمی‌دانم» و اعتراف به نقص نیز در نظرمان گناه است کم کم چنان در این اشتباه غوطه‌ور شده‌ایم که همه خود را از دنیا طلبکار می‌دانیم و پرتوقعی و پر ادعائی بصورت مرضی اجتماعی در ما بروز کرده است چندان که بدبختانه گاه همت ما سست شده و از کوشش بازمانده‌ایم. یک نگاه به مقدمه بسیاری از کتابهایی که در ایران منتشر می‌شود شمه‌ای از این اخلاق را نشان می‌دهد که چگونه نویسنده ادعاهای شگفت‌انگیز کرده بعلاوه بر زمین و زمان منت نهاده که قلم به دست گرفته است و از گرفتاریها، رنجها و دردهایی که مدعی است هیچ کس درک نمی‌کند بشرح سخن رانده است. در شعر که زبان احساسات و عواطف است این اندیشه بیشتر جلوه می‌نماید. غالباً معتقدیم که کیمیای وجود ما را کسی نشناخته و به ارزشمان پی نبرده است. خوانندگان هم که اکثر خود همین درد را در دل دارند طبعاً این گونه سخنان را بیشتر می‌پسندند و با اصطلاح، کلام بردلشان می‌نشیند. این احساسات در میان برخی از کسانی که به فرنگستان رفته یا چندی در اروپا و امریکا تحصیل

کرده‌اند قوی‌ترست. بسیاری از این هموطنان عزیز بجای آن‌که کوشش و همت، فداکاری و پایداری مردم مغرب‌زمین را آموخته‌باشند، بفرض آن‌که درسی خوانده‌اند، باغرور و ادعائی بیشتر از دیگران به وطن برمی‌گردند و زودتر از همگان خود را مجهول‌القدر معرفی می‌کنند و حال آن‌که اگر وسعت علم را در همان دیاری که درس می‌خوانده‌اند دریافته و فکر درست را از استادان خود آموخته‌باشند چنین نمی‌اندیشند. بگذریم از ضرر فردی این طرز فکر که اول خود انسان را از پا درمی‌آورد و بخصوص برای جوانان مصیبتی دشوارست اما زیان بزرگتر آن است که وقتی همه چنین اندیشیدند فکرو علم در مملکت ابداً پیش نخواهد رفت و امید آن‌که بر عده خواستاران دانش افزوده شود و این گروه روزی قدر علم را بدانند، نیز از دست خواهد شد.

نویسنده این‌سطور کاستیهایی را که در کارهای ما وجود دارد منکر نیست. درست است که کسب ثروت و جاه تاحدی اصل زندگانی گروهی از ماشده چشم و دل‌ها را به سوی خود می‌کشد و هر که در این راه پیشترست موفق‌تر می‌نماید. راست است که کامیابی برخی که گاهی شایستگی کافی نداشته‌اند ممکن است فکرها را به کم‌رونقی دانش و فضیلت و یاب‌درنگ و تردید متوجه سازد و شاید بعضی را در ادامه این طریق که مستلزم کوشش و احیاناً فداکاری است سست و همتشان را کم کند. درست است که دانش و معرفت هنوز اهمیتی را که باید و شاید در نزد ما پیدا نکرده است ولی عاشقان صادق راه علم را این چیزها نمی‌تواند از راه بازبدارد.

اهل کام و نازرا درکوی رندی راه نیست

رهروی باید جهان‌سوزی، نه خامی، بی‌غمی

بعلاوه اگر درست بیندیشیم و در زندگانی برای خود هدفی برتر از

«خود» و منافع شخص «خود» برگزینیم و به قول حافظ بخوایم عاشق وار
از «خود» بدرآیم و کاری بکنیم باید وسعت دنیای علم و معرفت را دریابیم،
موارد نقص خویش را بانصاف بشناسیم و درصدد رفع آنها برآیم؛ آنگاه
بی گمان خود متوجه خواهیم شد که ما هر يك هزار نیازمندی و وظیفه‌ای
دشوار در تکمیل خویشتن برای خدمت به وطن داریم و هر چه مردانه
بکوشیم کم است. در صورت تحقق یافتن اندیشه و هدفی چنین والا و عشقی
این گونه استوار و انصافی درست بعیدست دیگر موانعی ضعیف، مردم مصمم
و مؤمن را از کوشش در راه علم بازدارد و روزی خواهد رسید که
مجهول‌القدر بودن نه تنها از همت آنان نخواهد کاست بلکه در نظر سخنی
ضعیف جلوه خواهد نمود.

ایران خوشبختانه امروز نیز مردانی از این گونه، درست‌اندیشه و
وطن‌خواه دارد ولی کاش عددشان روز بروز افزونی گیرد تا کارِ وطن زودتر و
بهرتر بسامان برسد.

افسونِ تبلیغات

در کتب ادب عربی در باب حسن تأثیر و سرعت انتشار شعرِ اعشی شاعر دورهٔ جاهلی در میان قبایل عرب، حکایتی خواندنی آورده‌اند. مختصر آن که مردی معروف به «محلّق» چند دختر داشت که در خانه بی‌شوی مانده بودند و چون بی‌چیز هم بودند مردان به خواستگاریشان نمی‌آمدند. وقتی اعشی به مکه آمد، همسر محلق - که زنی خردمند بود - بدو گفت: اینک اعشی آمده است و او شاعری سخن پرداز و تواناست. بعلاوه هر کسی اعشی او را ستوده بلندنام شده و هر که را هجا گفته تنزل بخشیده است. تو مردی گمنامی و فقیر و دختر دار؛ بهتر آن است اعشی را مهمان کنی و ناقه شیر دهی را که داریم و وسیلهٔ معیشت ماست برای او بکشی و در پذیرایش بکوشی. امید آن که عاقبت این کار نیکو باشد.

محلّق چنین کرد. چون اعشی به ضیافت آمد و مهمان‌نوازی محلّق را دید از حال و عیالش پرسید و از سختی معیشت و کثرت دخترانش آگاهی یافت. روز دیگر اعشی در بازار عکاظ در قصیده‌ای محلّق و کسانش را به شعر ستود. هنوز قصیده به پایان نرسیده بود که مردم به تهنیت نزد محلّق آمدند و بزرگان هر قبیله درخواستگاری دختران او بر یکدیگر سبقت-

می گرفتند. دیری نگذشت که یکی از دختران در خانه پدر نماند و نصیبِ هر يك از آنان شوهری از بزرگان شد، هزار بار بلندمرتبه تر از پدرش^۱.

این روایت نموداری است ساده از مواردی که بشر در روزگاران قدیم با رمز «تبلیغات» آشنا شده و آنرا بکار برده است. بدیهی است نتیجه تبلیغ ممکن است سودمند یا زیان بخش باشد. مثلاً اگر مردم را ارشاد نمایند و با مسائل بهداشتی آشنا کنند و به پیش گیری از بیماریها برانگیزند تبلیغ در این راه ممکن است مصدر خدمات بزرگ ملی شود ولی اگر همین نیرو در خدمتِ به فروش رساندن دارویی مضر بکار رود خسارات اجتماعی فراوان ببار خواهد آورد. البته همه مبلغان جهان می گویند آنچه ما به مردم می شناسانیم برای جامعه مفیدست و برخورداری از آن به خیر و صلاح همگان است اما گاهی حقیقت غیر از این می نماید.

گمان نمی رود در تمام طول حیات انسان هیچگاه تبلیغات باندازه امروز اهمیت داشته و همه زندگانی جهانیان را چنین تحت تأثیر قراردادها باشد. در عصر ما می توان هر سخنی را - که از دهان کسی بیرون می آید - بوسیله رادیو در لحظه ای چند در همه عالم حتی تا دورترین کرانه های جهان پراکند! و نیز تصویر و رفتار و حرکات زنده گوینده را بر صفحه تلویزیون جلو چشم مردم دنیا آورد. بعلاوه در فرصتی بسیار کوتاه میلیونها نسخه از هر گفتاری طبع می رسانند و در همه جای دنیا منتشر می کنند. هرگز بشر تا این اندازه

۱- ابن رشيق قيروانى، العمدة فى محاسن الشعر و آدابہ و نقده ۱/ ۴۸-۴۹، تصحيح

محمد محبى الدين عبد الحميد، مصر ۱۳۷۴هـ؛ شيخ احمد اسكندري و شيخ مصطفى عنانى بك، الوسيط فى الادب العربى و تاريخه ۸۲، مصر ۱۳۳۵هـ؛ Essad Bey, Mahomet, Paris

وسیله تبلیغ و انتشار در اختیار نداشته است !

چندسال پیش در لندن فیلمی دیدم در معرفی سازمان برخی از مؤسسات تبلیغاتی بزرگ. انسان دچار شکنجه می‌شد که چگونه فقط در شهر لندن چند هزار نفر از نویسندگان، نقاشان، طراحان، خوشنویسان، شاعران، گوینده‌ها، هنرپیشه‌ها، و دیگر کسان در امور تبلیغی کار می‌کنند و همه هدفشان عرضه کردن متاعی و چیزی از این گونه است و معتقد کردن مردم بدان، و تشویق به مصرف هر چه بیشتر، به سود تولیدکنندگان کالاها و مصنوعات گوناگون.

کسانی که به اروپا و آمریکا رفته‌اند بیاد دارند که راهروهای ترنهای زیرزمینی سرتاسر پوشیده از اعلانهای رنگارنگ تبلیغی است و صفحات روزنامه‌ها و مجلات نیز بادیوارهای این معابر هم آهنگی تمام دارد. رادیو و تلویزیون هم تحت استیلای تبلیغات است. چه بسیار برنامه‌های ارزنده هنری برای آن تنظیم شده است که بارها در ضمن عمل متوقف و بریده شود تا در خلال آن به مردم تلقین گردد که مثلاً فلان سیگار را بخرند. همه این برنامه‌ها و صدها نوع دیگر آن حاصل ابتکار و اندیشه همان مؤسسات تبلیغاتی است که هر لحظه به رنگی بت عیار درآید.

ماشین عظیم تبلیغات کم‌کم چنان قدرتی کسب کرده است که اکثر جهانیان در حقیقت بسیاری از کارهای خود را مطابق سلیقه و نقشه طراحان تبلیغات انجام می‌دهند، از خریدن لوازم و اثاث‌خانه گرفته تا دیگر چیزها. حتی می‌توان گفت چنان‌که آنان می‌خواهند لباس می‌پوشیم، هر غذائی تجویز می‌کنند می‌خوریم، فرزندان خود را چنان‌که آنان می‌پسندند تربیت می‌کنیم و به هر مدرسه بگویند می‌فرستیم، هر کتاب را انتخاب و سفارش کنند می‌خوانیم، و هر نوع تعلیم می‌دهند رفتار می‌کنیم. اگر گفته شود

مبلغان حرفه‌ای تا بسترها نیز راه یافته‌اند و در آن جا هم کسی از نفوذشان مصون نمانده است سخنی گزاف نیست .

بی‌سبب نیست که مورخ فیلسوفِ روزگار ما، آرنولد توین‌بی^۲، وقتی از تمدن غرب انتقاد می‌کند، می‌نویسد: «چیز دیگری که در غرب ناخوش آیند می‌بینم موضوع تبلیغ کالا و بازاریابی است. تبایفات تجاری با استفاده از بلاغت بشری بصورت هنری مستظرفه درآمدده است. در حالی که دوسوم جمعیت دنیای کنونی محتاج ابتدائی‌ترین حوائج زندگی هستند. به ضرب تبایفات کالاهای غیر لازم را به خورد مردم می‌دهند. این یکی از وجوه زشتِ جامعهٔ متمکن است؛ و اگر به من بگویند تبایفات قیمتی است که باید در ازای مال و مکتب پرداخته شود، بی‌تردید خواهم گفت که این مال و منال به قیمت بسیار گزافی خریده شده است. قیمت دیگر مال و مکتب امروز «استاندارد» کردن کالاها و خدمات انبوه تولید شده است. این موضوع فی‌نفسه از ارزش انداختن جنبهٔ ملیّ فرهنگ بشری است که بسیار مایهٔ تأسف است و در ضمن موجب استاندارد کردن معنوی می‌شود که بمراتب بدتر از فقرهٔ اول است.»^۳

گذشته از گروه کثیری از هنرمندان رشته‌های گوناگون - که هر یک بنحوی در خدمت مؤسسات تبلیغاتی در می‌آیند - چه بسا که منتقدان حرفه‌ای در فکر و ذوق و سلیقهٔ هنری مردم نیز تصرف می‌کنند. مثلاً در امریکا و اروپا برخی از سازمانهای بزرگ نشر کتاب چندین مجله و روزنامهٔ معروف و یا لااقل ستونهای مخصوص و نویسندگان آنها را در اختیار

Arnold Toynbee_۲

۳- مجلهٔ سخن ۷۲/۱۷: چرا تمدن غرب را نمی‌پسندیم؟ ترجمهٔ احمد کریمی.

دارند. وقتی کتابی بتوسط یکی از این سازمانها منتشر می‌شود بی‌درنگ منتقدان خاص در محاسن آن داد سخن می‌دهند. در روزنامه‌ها و مجلات و رادیو و تلویزیون نیز برطبق برنامه‌ای معین به معرفی کتاب و مصاحبه با نویسندگان و ناشر و موضوعاتی از این قبیل می‌پردازند و خلاصه هر یک، بزعمی مردم را به خواندن آن برمی‌انگیزند. اگر لازم باشد وسائلی فراهم می‌آورند و جایزه‌های هم نصیب کتاب می‌شود. دیری نمی‌گذرد که بازار فروش آن کتاب رونق می‌گیرد و هر روز تعداد نسخه‌های فروخته شده بیشتر می‌شود. در حقیقت باز این مبلغان هستند که کتابهای پرفروش را بوجود می‌آورند نه نویسندگان. مبلغان حرفه‌ای با دیگر پدیده‌های هنری از قبیل تئاتر، نقاشی، فیلم و امثال آن نیز نظیر همین معامله را می‌کنند و قادرند از گاهی کوهی بسازند و هر چیز را چنان که می‌خواهند به مردم جهان بقبولانند.

تبلیغات در همه جا رخنه کرده است و مرزی نمی‌شناسد. مکرر دیده‌ایم که در انتخابات برخی از کشورهای جهان مبلغان مبتکر چه تأثیر عمده‌ای دارند. برای رسیدن به مقصود نه تنها از رادیوها، تلویزیونها، روزنامه‌ها، سینماها، تصویرها بصور گوناگون استفاده می‌کنند بلکه پشت و روی جامه دختران زیبا و دل‌فریب حتی ساق و سینه و سرین آنها مانند لوحه اعلان بکار گرفته می‌شود تا فرد مطلوب پیروز گردد. همه این تلاشها در جاب آراء مردم کمال تأثیر را دارد. بدیهی است گرداندن این بساط پرتماشاگر مستازم مخارج بسیارست و با تأسف خود به این نتیجه می‌رسند که گاه بجای اظهار نظر دلخواه و مستقل در انتخابات، هر که پول بیشتری صرف تبلیغ کند احتمال موفقیت بیشتری تواند داشت. بعبارت دیگر پول و تبلیغ میلیونها

مردم را به راهی که بخواهد می کشد و همراه آنان کشوری را. در چنان کشورها افکار و آراء عمومی نیز بازیچه دیگری می شود در دست تبلیغات که با حرکات چرخ تبلیغ هم آهنگ و همقدم شده است .

تبلیغات در عرصه مسائل جهانی نیز تأثیر بسیار عمده ای دارد. هر روز قدرتهای بزرگ جهان شوق خود را به آرامش و صلح و صفا اظهار می دارند. بر احوال مردم نیازمندگیتی دل می سوزانند و می گویند خواهان بهروزی آنان هستند. اما با این همه ، مشکلات ، جنگ و ستیزها ، فقر و گرسنگی ، جهل و رنج در عالم باقی است و کمتر گشایشی حاصل می شود زیرا در این سخنان هر قدر تبلیغات افزون می شود از حقیقت کاسته می گردد .

در دنیای تبلیغات انسان در بر خورد با هر چیز خود را با لعابی فریبنده روبرو می بیند. خیلی چیزها به چشم او مصنوعی و بی روح و قراردادی است. هر کار را دیگران قبلاً برای او اندیشیده و معین کرده اند و او در پی قبول و اجرای آن است . بدین ترتیب کم کم آدمیزاد به ناباوری شدیدی گرفتار می شود و خویشتن را مانند ابزار ماشین می بیند بی حس و بی جان که تحت تأثیر نیروی محرك دائم در تلاش و سرگردان است مانند دیگر مهره ها. اندک اندک همین احساس تلخ هم - که هنوز نمودار احراز شخصیت است - در او می میرد. تقلیدست و پژمردگی و در نتیجه انسان به سرگشتگی و پوچ - انگاری گرفتار می شود !

لندن، میعادگاه تابستانیِ ایرانیان

خوانندگان محترم اطلاع دارند که برخی از کشورهای جهان مبلغ کثیری از عایدی خود را از راه جلب جهانگردان خارجی بدست می‌آورند و در این راه کوشش فراوان بکار می‌برند. اگر در گذشته کشورهای نظیر سوئیس و فرانسه و ایتالیا... از این لحاظ مشخص و مرکز سیاحتان بود امروزه بسیاری از کشورهای مورد نظر و علاقه جهانگردان شده‌است و مهمترین سبب آن علاوه بر سهولت و سرعت و سائل مسافرت، فعالیت‌هایی است که دولتها و مردم این ممالک برای جلب نظر سیاحتان می‌کنند. همین اشاره کافی است که با وجود ازدحام روز افزون مسافران و سیاحتان خارجی در شهر ژنو و کمبود مسکن - که روزنامه‌های سوئیس آن را به invasion «هجوم و استیلا» تعبیر و به خط درشت چاپ کرده‌اند - باز سوئیسیها راضی نیستند و در روزنامه‌ها می‌نویسند که در سال ۱۹۶۳ از عده جهانگردان در سوئیس کاسته شده و تعداد آنها فقط به ۳۲ میلیون تن رسیده‌است! پاریس در شهر وین پایتخت اتریش، در برنامه‌ای تلویزیونی گوینده اظهار می‌داشت که بر طبق آمار موجود از ابتدای سال ۱۹۶۴ تا کنون مبالغ یازده میلیارد شیلینگ اتریشی (هر شیلینگ کمی بیش از سه ریال) پول خارجی بتوسط جهانگردان در بانکهای

اتریش تبدیل شده و این مبلغ غیر از پوای است که مسافران خارجی با خود آورده و در بانکهای خارجه تبدیل کرده‌اند. گوینده برنامه تأکید می‌کرد که با این سود سرشار باید هر چه زودتر جاده‌های کشورهای شور را اصلاح کنیم که عدد جهانگردان و عایدی مملکت افزون‌تر شود.

روزنامه L'Aurore چاپ پاریس در شماره پنجشنبه سوم سپتامبر ۱۹۶۴ خود مقاله منحصّائی منتشر کرده و دلائل این موضوع را که اخیراً جهانگردان خارجی کمتر به فرانسه می‌آیند و به دیگر کشورها روی می‌آورند بشرح و با اظهار تأسف فراوان ذکر نموده است. در این مقاله بسیار خواندنی اشاره شده است که مخارج زندگانی در فرانسه از همه کشورهای اروپایی گران‌ترست چنان‌که بنا بر آماری که بدست آمده مخارج شبانروزی يك نفر مسافر در فرانسه در سال ۱۹۶۳ نسبت به سال قبل ۱۸ درصد افزایش یافته و حال آن‌که در اسپانیا این رقم ۸/۵۲ درصد و در ایتالیا ۶/۶۷ درصد است. به همین سبب در سال ۱۹۶۳ بیست میلیون تن جهانگرد به ایتالیا و هشت میلیون نفر به اسپانیا و فقط شش میلیون نفر به فرانسه سفر کرده‌اند. نویسنده مقاله علل مختلف این موضوع را بیان کرده و از جمله نوشته است: برای کسانی که با اتومبیل سفر می‌کنند بهای بنزین در بلژیک و آلمان و سوئیس از فرانسه ارزان‌ترست از این رو مثلاً مسافری باژیکی وقتی می‌خواهد در کناره‌های مدیترانه در ایتالیا سفر کند ناگزیر راه آلمان و سوئیس را انتخاب می‌نماید که در این کشورها کرایه مهمانخانه و نرخ رستورانها را نیز ارزان‌تر حساب می‌کنند. بعد، از قول بسیاری از خارجیانی که در سالهای اخیر به فرانسه آمده‌اند ذکر شده که مردم جهان مهمانخانه‌داران و کارکنان رستورانهای ما را بواسطه برخورد سرد و صورت حساب‌سازی و بی‌ادبیشان سرزنش می‌کنند یعنی ما فرانسویان دیگر مردمی آداب‌دان نیستیم. بعضی

از افراد وابسته به این دو صنف این ایرادها را وارد می‌دانند و در جواب می‌گویند: یکی از مزیجات آن این است که در سالهای اخیر اشخاصی وارد این مشاغل شده‌اند که تجربه و وقوف کافی برای این کارها را ندارند. نویسنده مقاله یکی دیگر از علل کاهش عده جهانگردان را در فرانسه کمی جاده‌های بزرگ می‌داند و از قول Edouard Bonnefous وزیر سابق امور عامه می‌نویسد که امروز فرانسه فقط دارای ۳۵۰ کیلومتر جاده بزرگ است و حال آن که آلمان ۳۰۸۰ کیلومتر، کشور کوچک اتریش ۲۵۹ کیلومتر، بلژیک ۲۲۴ کیلومتر و ایتالیا ۱۴۵ کیلومتر دارد.

در این مقاله نکات دیگری نیز در این زمینه نقل شده است. از جمله مقاله‌ای را از مجله معروف امریکایی به نام News Week - که در پنج می‌ایون نسخه منتشر می‌شود - تحت عنوان «چرا ما امریکاییان از فرانسه فرار می‌کنیم؟» ترجمه کرده و مقاله شماره آینده روزنامه را به مسؤولیت مهم دولت در این امر اختصاص داده‌اند. کاریکاتور صمیمه بعد نمودار نکاتی است که در مقاله روزنامه فرانسوی نوشته شده است و اینک به نظر خوانندگان محترم می‌رسد تا اندکی از اهمیت موضوع جلب جهانگردان در کشورهای اروپایی نموده شود.

از کشورهای همجوار ما، ترکیه نیز در این باب کوششهایی را آغاز کرده و از جمله از طرف وابسته مطبوعاتی سفارت ترکیه در لندن دفترچه‌ای با چاپ مرغوب و رنگین حاوی اطلاعات لازم درباره شهرهای دیدنی ترکیه به همین منظور به زبان انگلیسی چاپ شده که در حد خود مفیدست و این غیر از دیگر جزوه‌ها و تصاویرهاست که وزارت انتشارات و رادیو و جهانگردی این کشور چاپ کرده است.



انصاف آن است که در سالهای اخیر در ایران نیز برای جلب نظر جهانگردان کارهایی سودمند صورت گرفته که هنوز کافی نیست ولی گمان می رود اگر گفته شود که ما مردم ایران بیش از آن که به جلب جهانگردان کوشیده باشیم خود به دعوت دیگر کشورها برای جهانگردی پاسخ مثبت داده ایم و هر سال مدتی را در کشورهای اروپا و امریکا می گذرانیم، سخنی گزاف نیست. در بنای جدید فرودگاه اورلی پاریس که در دوره حکومت ژنرال دوگل در تاریخ بیست و چهارم فوریه ۱۹۶۱ افتتاح شده و ساختمانی بزرگ و مجهز و آبرومندست علامتی تعبیه کرده اند که کره ای بزرگ و معلق

نظرها را به سوی خود می‌کشد و بدور آن گره این عبارت نوشته شده :
 Point de rendez - vous, Point de rencontre. غرض آن است که این فرودگاه
 و یا بهتر بگوییم شهر پاریس میعادگاه و محل ملاقات مردم اقطار مختلف جهان
 است و همه بدین شهر دیدنی روی می‌آورند. نویسندۀ این سطور در تابستان
 سال جاری چندان با گروه گروه اشخاص و خانواده‌های ایرانی در شهر لندن
 برخورد کرده که به نظر وی گویی لندن بمنزله میعادگاه تابستانی ایرانیان
 درآمده است !

شاید بنده بتوانم گفت که در دیگر شهرهای اروپا این همه ایرانی
 ندیده‌ام و یا شاید در این فصل هموطنان ما در همه جا به این کثرت پراکنده‌اند.
 در خیابانهای لندن بخصوص در ناحیه Kensington و خیابان آکسفورد که
 محل خرید و فروشگاههای بزرگ است خاصه در فروشگاههایی مانند
 Selfridges, Harrods که گران‌ترین اجناس را عرضه می‌کنند دسته‌دسته
 مردوزن ایرانی، پیر و جوان، دختران و پسران حتی گاه خدمتگزار خانواده‌ای
 را می‌توان دید که غالباً با انگلیسی شکسته بسته و یا به زبان اشاره مقصود
 خود را می‌فهماند و سرگرم گردش و خریدند. تأمل در مقاصد مختلفی که
 بسیاری از ایشان را به اروپا کشانده و گاه در ضمن گفتگو اظهار می‌دارند
 بسیار عبرت‌انگیز است. گردش و تفریح و خرید منظور اصلی است و رجوع
 به طبیب هم غالباً عنوان می‌شود. اخیراً نیز هموطنان عزیز برای استراحت
 از آن کرانه گیتی به این طرف دنیا می‌آیند ! درست است که از این سفرها و
 ملاحظه احوال مردم دنیا و طرز زندگی اجتماعی و خصوصی آنها و برخورد
 افکار فواید بسیار حاصل می‌شود و بسیاری از دگرگونیهای ایران در قرن
 اخیر مولود فکر گروهی از فرنگ‌رفتگان بوده است اما این فواید وقتی
 حاصل می‌شود که کسی شرایط این سفر را حائز باشد یعنی زبان اقوام دیگر
 را خوب بداند و در این نکات که محتاج صرف وقت و حوصله و دقت است

بعد کفایت تأمل کند و با اصطلاح اهل این کار و جوینده باشد تا چیزی دریابد. جای تأسف است که در بسیاری از هموطنان عزیز که به اروپا می آیند این شرایط جمع نیست و به این نکات هم عنایتی ندارند چنان که بنده کمتر در کتابخانه و یا دانشگاه و موزه و جایی که بتوان چیزی آموخت هموطنان خود را یافته ام و بسیاری از ایشان مثلاً در لندن به دیدن موزه مجسمه های مومی و امثال آن اکتفا می کنند. بنابراین نتیجه آن است که معرف تمدن اروپایی در ایران غالباً کسانی می شوند که خود آن را بدرستی درک نکرده اند. اما از اینها گذشته گمان می رود مردم کمتر کشوری باندازه ایرانیان برای منظورهایی که منطقی بنظر نمی رسد ، بدون آمادگی لازم ، به مسافرت هایی چنین پرخرج از راه دور تن در دهند. امریکاییها که در اکثر کشورها به پولداری معروفند حساب کار خود را بدقت دارند و باندازه ما بیهوده خرجی نمی کنند. کافی است گفته شود که بسیاری از بیماران ایرانی که به فرنگستان می آیند و مقصودشان موجه تر می نماید کسالت عمده ای ندارند و حتی در شهر خودشان نیز خویشتن را درمان توانند کرد و این را بارها از اطبای انگلیسی به گوش خود شنیده ام. دو آقای محترم را چندی پیش در لندن دیدم که یکی تازه عمل جراحی را گذرانده و دیگری قرار بود بزودی به عملی تن در دهد. این دو تن که هر دو به استراحت نیازمند بودند از صبح تا شام را در فروشگاهها می گذرانند و شب و روز از خستگی می نالیدند . گویی این دوندگیها فریضه ای است که از ان نمی توان گذشت !

بسیاری از هموطنان عزیز ما در ماه جولای برای استفاده از حراج فروشگاههای لندن به این دیار می آیند . برای فروشندگان فرنگی چه نعمتی بالاتر از خریداری است که از ان سوی جهان به قصد خرید عزم سفر کرده است؟! چندی پیش در مغازه ای فروشنده ای برای اطمینان خاطر مشتری ایرانی خود صورت نام مشتریانش را نشان می داد که اکثر آنها ایرانی و برخی

امریکایی و بندرت از ملل دیگر بودند و مقصودش آن بود که اجناس او را مشتریان تا این حد خریدارند .

در مجلسی که گروهی می‌رقصیدند نوجوانی را دیدم که لحظه‌ای از صحنه بیرون نمی‌شد و هر دم دختر و بانویی را به رقص دعوت می‌کرد و هر- آهنگ که می‌نواختند او به یک شیوه که حرکات مکرر شانه و سرین بود اکتفا می‌نمود. از قیافه‌اش حدس زدم ایرانی است. چند دقیقه بعد هموطنی دیگر او و دو برادرش را معرفی کرد که هر سه در کلاسهای دوره اول متوسطه اند و پدرشان که چندسالی است ثروتی بهم رسانیده ایشان را برای گذراندن تعطیلات تابستان به انگلستان فرستاده است! درست است که شناختن جهان و مردم جهان برای جوانان بسیار مفیدست ولی در اندیشه بوم که طفلی را که سرگرمی تابستانش سفر به اروپا باشد دیگر چه چیز می‌تواند درزندگانی ارضاء کند؟ فردا که بزرگ شود یا هرگز چیزی در نظر او جلوه نخواهد داشت و یا برای رسیدن به هوسهایی دشواریاب و پرخرج تر و تأمین مخارج آنها از هیچ کاری روگردان نخواهد بود .

اگر در گذشته این گونه سفرهای پرخرج بیشتر خاص ثروتمندان بود اینک بر اثر تقلید خانمان بر بادده خانواده‌های متوسط و حتی کم چیز سفر به فرنگستان را از فرائض می‌شمرند و برای این مقصود و فراهم آوردن مخارج سفر خود را به رنج و زحمت می‌افکنند. بگذریم از زیان اجتماعی زیاده‌روی در این کار، که صرف ثروت خود یعنی دارایی کشور در راهی غیر منطقی سود و ضرورتی ندارد، از لحاظ فردی و شخصی نیز ضرر این گونه کارها کم نیست . وقتی می‌شنویم که در تهران شرکتی اعلان کرده است که برای خرید زمین در نواحی ساحلی در مغرب آمریکا خریداران و مشتریان ایرانی را راهنمایی و مدد می‌کند و چندان به استقبال ایرانیان

امیدوارست که مبلغی خطیر صرف مخارج دستگاه کار و تبلیغات می‌نماید
بعید نیست که فردا هموطنان ما کم‌کم بجای شمیران و دربند... تعطیلات
هفتگی خود را هم درسویس و سواحل لاجوردی جنوب فرانسه بگذرانند!
نویسنده این سطور نه تنها با سفر به فرنگستان مخالف نیست بلکه
آنرا، اگر بصورتی معقول باشد، کاری سودمند می‌داند ولی وقتی برخی
زیاده‌رویهای هموطنان را در این باب با سیاحتها و سفرهای فرنگیان مقایسه
می‌کند آرزو می‌کند که کاش ما مردم اهل تفکر و تأمل بودیم و بجای
این همه جهانگردی به جلب جهانگردان به کشور خود و آبادی و تکثیر
عایدی آن هم عنایت داشتیم!

وین، شهریورماه ۱۳۴۳

فہرستا

فہرست نام اشخاص

آ	
آغا جی بخارایی ۱۸۸	آباقا ۶۹۶ ، ۷۰۸ ، ۷۲۰ ، ۷۲۷ ، ۷۳۹ ،
آقابزرگ شہیدی ۸۷۹	آقاعلی کچل ۴۰۹ ، ۴۱۱
آق بک ۷۲۰ ، ۷۲۱	آتش، احمد ۳۸۴ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۷۹۸ ، ۷۹۷
آگاہی، عبدالحسین ۸۵۳	آدیسہ شیاء، مالکولم س. ۵۰۷
آگاہی، محمد ۸۸۴	آراگون، لوئی ۴۷۶ ، ۴۷۷
آلتوتتاش خوارزمشاہ ۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۷ ،	آرام، احمد ۹۲۳
۲۲۷ ، ۲۳۴ ، ۶۰۵	آرچر، ویلیام ۲۴
آلداود، عبدالحسین ۸۵۴	آرنولد، مائیو ۴۶۶ ، ۴۹۶
آلست ۵۰۰	آریان، دکتور قمر ۳۴۲
آتونیونی ۱۵۰	آریان پور، دکتور ا. ح. ۴۶۸
آندرہ ۳۵	آرین پور، بحیبی ۱۳۳ ، ۲۴۲ ، ۸۸۹
آیتی، عبدالمحمد ۴۸۷	آزر ۱۹۹ ، ۲۰۰
الف	آساتور ۴۰۷ ، ۴۰۹ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳
ابراہیم ادہم ۷۴	آصف الدولہ شاہسون ۸۴۹

- ابراهيم النخعي ٩٤٦
ابراهيم امام ٦٩٤
ابراهيم بن سعد الدين حموي ٧٨٢
ابراهيم خليل (ع) ٢٧٧، ٧٨٦
ابراهيم، خواجه (پسر رشيد الدين فضل الله)
٧٧٥
ابراهيم غزنوي، سلطان ٤٦٠
ابرقوهي، محمد ٧٩٢
ابن اثير ٥١٢
ابن الرومي ٣٤٢
ابن السماك ٢٠٧
ابن المعتز ٣٤٢، ٥١٢
ابن بلخي ٦٠٦، ٦٢٧
ابن رشيق قيرواني ٥١٢، ٩٥٢
ابن سنان خفاجي ٥١٢
ابن سينا ٧٦، ٥١٢، ٦٢٦، ٦٤٦، ٨٨١
ابن عبدالعزيز ٢٠٧
ابن عميد ٢٠٦
ابن فرات ٢٠٦
ابن قتيبه ٥١٢، ٥٩١
ابن مالك ٤٣٢
ابن مقله ٢٠٦
ابوالحسن بولاني ٢٠٧
ابوالحسن خرقاني ٧٩٢
ابوالحسن عراقي ٢٠٨، ٢٢٤، ٢٢٦
ابوالحسن عقيلي ٢١١
ابوالعباس ربنجني ١٨٩
ابوالعباس سفايح ٦٩١
ابوالفتوح رازي ٦٢٧
ابوالفرج زوني ٥٢٥، ٥٢٦
ابوالمعالی محمد بن عبيد الله ٢٣٨
ابوالمعالی نصر الله ١٣٨، ٩٠٢
ابوبكر بن سعد ٢٧٣
ابوبكر بولاني ٢٠٧
ابوبكر تاييادي ٦٧٢
ابوبكر حصيري ٢٠٧، ٢١٢
ابوبكر محمد بن الحاسب الكرجي ٤٣٨
ابوتراب، شيخ ٤٠٧، ٤٠٩، ٤١٣
ابوجعفر منصور ٦٩١، ٦٩٤
ابوحنيفه اسكافي ٢٢٥، ٣٢٧
ابودلف ٢٠٧، ٢١٠، ٢١٢، ٦٠٥
ابوزكار ٦٠٥
ابوسعد، مير ١٩٥
ابوسعيد ابوالخير ٣٠٧، ٥٣٣، ٥٣٥
٧٩٢
ابوسعيد بهادرخان ٧٧٥، ٨٠٤

اتسز ۶۱۵	ابوسهل پرده‌دار ۲۱۰
احمد بن ابی دؤاد ۲۱۰، ۲۱۲	ابوسهل زوزنی ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲
احمد بن حسن میمندی ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸	۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۱
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴	ابوشکور بلخی ۹۴۵
۶۰۵، ۶۰۶	ابوطالب تبانی ۲۲۰
احمد بن منوچهر شصت کله ۳۸۱	ابوطاهر طرسوسی، طرسوسی (طوسی)
احمد بن نظام الملك ۷۹۹	۶۲۷، ۶۲۹، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲
احمد، امیر (پسر رشیدالدین فضل‌الله)	ابوطیب مصعبی ۲۰۵
۷۹۱	ابوعبدالله جیهانی ۲۰۵
احمد تگودار ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۷۰، ۷۸۲	ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی
احمد جام ۶۲۷، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶	۴۳۸
۶۵۸، ۶۵۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳	ابوعلی الحسن بن ابراهیم ابی بکر السماسی
۶۷۳	۶۳۲
احمد جلایر، سلطان ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶	ابوعلی بلعمی ۲۰۵، ۹۱۳
احمدخان بزرگ ۷۹۹	ابومسلم خراسانی ۵۴۸، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸
احمد زمچی ۶۹۳	۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳
احمد نغدی ۶۶۳	۸۸۳، ۶۹۴
احمد عبدالصمد ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶	ابونصر مشکان ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱
۲۲۱، ۲۲۲	۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۲، ۶۰۶
احمد فناکتی، امیر ۷۱۲	ابونواس ۲۰۰
احمدی، احمد ۳۶۳، ۳۶۶	ابوهاشم همدانی ۷۹۹
اختر طوسی ۸۴۹	ابوهلال عسکری ۵۱۲، ۵۷۹
اختیار، دکتر منصور ۶۰۴	اپلی، مورتیمر ۸۸۸
اخی خردک ۶۹۳	

ازغندی، سیدابوالقاسم ۷۸۹	اخیلوس ۱۶۷
استیونسن، ادلای ۵۳۸	ادوارد هشتم ۳۲
اسدی، محمدولی ۸۳۹، ۸۴۱	ادیب التولیه ۸۳۷
اسدی طوسی ۵۲۷	ادیب الممالک ۵۰۰
اسعدی، اسماعیل ۵۴۲	ادیب بجنوردی ۸۵۴
اسفندیار ۴، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۹، ۹۶،	ادیب پیشاوری ۶۲۶
۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،	ادیب نیشابوری ۸۴۹، ۸۵۲، ۸۵۵، ۸۸۷،
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،	۸۷۹، ۸۹۰، ۸۹۱
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱،	ادیب شهریار ۱۵۵، ۴۳۲
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،	ارتگین ۲۳۱
۱۷۸	ازجاسپ ۶۴
اسکندر ۳۸، ۳۹، ۲۲۶، ۶۸۲، ۷۶۲	اردمن، کورت ۸۳۳
اسکندری، شیخ احمد ۹۵۲	اردشیر بن بابک ۶۸۰، ۶۸۳
اسلامی ندوشن، دکتر محمدعلی ۲۲، ۵۵،	ارسطو ۱۲۱، ۱۷۲، ۳۵۳، ۳۹۴، ۵۱۲،
۶۵، ۹۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،	۵۴۱
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷،	ارغون ۶۹۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۲۹،
۲۹۱، ۹۳۲	۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۶۳، ۷۷۰،
اسماعیل ۴۰۹	۷۸۱، ۷۸۵
اسماعیل، امیر ۸۰۵	ارموی، سراج الدین محمود ۶۸۰
اسماعیل صفوی، شاه ۸۶۳	اربارق ۲۱۰، ۲۲۸
اسماعیل گرگانی ۶۲۷	اریستوفانس ۱۲
اشپولر، برتولد ۸۳۲، ۸۳۳	ازیق بوکا ۷۰۷
اشپیس، اتو ۸۳۳	ازرقی ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۸

اشراق، حاج میرزا اشکوز ۸۵۴	۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۷، ۴۵۹، ۵۶۷
اشراق خاوزی، عبدالحمید ۸۸۹	اکادا، امیکو ۱۳
اشرفزاده، محمد ۵۴۳، ۸۲۱، ۸۲۲	البارسلان ۲۶۹
۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶	الغوبن بایداربن جفتای ۷۲۰
اشکبوس ۱۴۸	الوار، پل ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۰۲
اعتصامی، رک: پروین اعتصامی	الیوت، ت.س. ۴۵۶، ۵۰۲، ۵۱۲
اعشی ۹۵۱	امامی هروی ۶۵۱
اغریث ۶۳	ام کلثوم ۹۲۵، ۹۲۶
افراسیاب ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸	امیرالدین مسعود نخجوانی ۳۸۱
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۴	امیر تیمور کلالی ۸۵۲
۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۵	امیر چوپان ۸۰۴
۱۲۸، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۱	امیر حسن ۷۱۲
افسر، محمد هاشم میرزا، شیخ رئیس	امیر حسین ۷۱۲
۸۵۲، ۸۵۳، ۸۸۱	امیر زنگی ۷۱۲
افشار، ایرج ۱۳، ۶۱، ۱۳۸، ۷۱۶، ۶۴۹	امیر کبیر ۴۴، ۱۴۶، ۴۴۳، ۴۹۷
افشین ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۸، ۶۰۵	امیر نوروز ۷۷۵، ۷۸۲
افلاطون ۴، ۶، ۷، ۱۲، ۳۳۵، ۳۹۴، ۵۳۴	امیری فیروز کوهی، کریم ۳۳۹، ۳۴۱
۹۴۵	۴۸۷، ۳۴۳
افلاکی، احمد ۴۸۹، ۵۶۴	امین، احمد ۵۱۲
اقبال، عباس ۳۰۴، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۹	امینه ۴۳۲
۴۳۵، ۶۱۳، ۶۱۵، ۷۱۷، ۷۷۶	انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم ۳۰۴
۷۸۷، ۹۱۶	انطیقه چی تبریزی ۸۴۴
اقبال لاهوری ۴۸، ۲۴۰، ۳۶۳، ۳۶۴	اننده ۷۸۱، ۷۸۲

- انوری ۲۴۰، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۲۶، ۶۱۳ ، باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم ۵۳۱
 ۶۵۱، ۶۱۸ بالزاک ۱۲۵
 انوشروان ۲۰۴، ۲۶۷، ۶۰۶، ۶۸۰ بامداد، محمد علی خان ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۸۹
 اروپا وینس، مارتینوس ۶۹۸ بایتگین ۲۲۰
 اوحدی ۵۶۳، ۷۹۲ بایرن ۸۲۷
 آوزی، پیتر ۷۱۷ بایزید بسطامی ۲۷۴، ۲۷۸، ۷۹۲
 اوگتای قاآن ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۱۴ ، البجاوی، علی محمد ۵۷۹
 ۷۱۹، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۷۸، ۷۷۹ ، «حتری ۴۶۶، ۶۸۱، ۶۸۲
 ۷۸۱، ۸۰۰ بدوی، دکتر عبدالمجید ۶۳۳، ۶۶۱
 اولجایتو ۶۹۶، ۷۷۳، ۷۷۵ بذل الرحمن، محمد ۲۳۸
 اولجای خاتون ۷۱۲ براون ۲۴۷، ۳۴۰، ۳۸۲
 اونس، مردیث ۸۹۳ براهام ۶۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱ ،
 اُبزنهور ۵۴۲ ، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶ ،
 ۱۱۷
 اویس جلایر، سلطان ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶ برتلس، آ.ی. ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۴
 اویس دوم، سلطان ۸۰۴ برزین دهقان ۱۰۴
 آیاز ۲۸۳ برشت ۵۰۲
 ایرج ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۹، ۵۶۵ برقی، سید محمد باقر ۸۸۹
 ایل ارسلان ۶۱۵ برکای ۷۲۰
 اینالجوق (غایرخان) ۷۱۶، ۷۲۴ بروتتیر، فردینان ۲۳، ۲۴
 ایوانف ۲۴۴، ۶۲۷ بزرگمهر ۲۰۴، ۲۲۶، ۶۰۶
 ایولوس داپینزا ۶۹۸ بزرگ نیا، علی ۸۳۸، ۸۵۴
 ب بستور ۱۶۱
 ب بغاتگین ۲۲۸

ب

مارتولد ۱۴

بهرام ۶۰، ۹۵، ۱۲۷، ۱۹۹	بغدادخاتون ۸۰۴
بهرامشاه غزنوی ۴۶۰، ۷۹۸	بکتگین ۲۲۱
بهرام گور ۶۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶	بلعمی، رك: ابوعلی بلعمی
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	بلوشه، ادگار ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۹۷
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	بودا ۵۷، ۷۴
۳۸۴، ۶۸۰	بودلر ۲۹۱
بهرامی (دبیر اعظم)، فرج الله ۸۸۱	بوفن ۲۰۳، ۲۰۴
بهمن ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۵	بولانی، قاضی ۲۰۷
بهمنیار، احمد ۱۱۹، ۶۲۵، ۶۲۷، ۸۷۰	به آفرید ۶۵، ۱۶۹
ببیرس بندقداری، الملك الظاهر ۷۲۷	بهاءالدین بهایی ۷۸۰
بیرام بیگ ۸۰۴	بهاءالدین، قاضی ۷۸۰
بیرونی، ابوزیحان ۵۴۷، ۶۷۹، ۸۷۳	بهاءالدین محمد بغدادی ۶۱۴
بیژن ۶۰، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹	بهار، محمدتقی ملك الشعراء ۴۴، ۵۱
بیژن، اسدالله ۵۳	۱۳۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴
بیکن، فرانسیس ۳۹۴	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰
بیلی ۸۶۴	۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵
بینش، تقی ۶۲۷، ۸۸۳، ۸۸۴	۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱
بییهقی، ابوالحسن ۸۳۲	۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶
بییهقی، ابوالفضل ۱۳۸، ۲۰۳، ۲۰۴	۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰	۴۰۲، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۴، ۴۹۰
۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸	۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۰، ۶۲۳، ۶۲۵
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴	۸۴۶، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۹۷
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴	بهبهانی، سیدمحمد ۸۴۳

۱۰۰، ۹۹	۲۳۵، ۳۲۷، ۳۶۴، ۵۳۲، ۶۱۴
پیلسم ۶۳، ۷۰، ۹۹	۸۲۱، ۸۶۱، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۱، ۹۱۳
ت	پ
ناج‌الدین اربیلی ۷۲۳	پارت، رودی ۸۳۲
ناج‌الدین علی‌شاه گیلانی ۷۷۵	پارسا توپسرکانی ۸۷۱
تاج‌الدین نسایی ۶۵۰	پاسکال ۴۹۵
تزه ۹۱	باکروان، فتح‌الله ۸۴۱
تراو ۶۱	پاوند ۵۰۲
تشر، فرانتس ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۱	برومتئوس ۱۶۷
۸۳۲، ۸۶۳	پروین اعتصامی ۴۶۶
تفضلی، محمود ۵۷۵	پروین گنابادی، محمد ۶۲۵
تقوی، سیدنصرالله ۲۳۸، ۸۹۸	پرهو، ژان ۲۹۱
تقی‌زاده، سیدحسن ۲۴۷، ۲۴۹، ۸۹۸	پری، گابریل ۴۷۶
تتکله ۲۶۸	پریام ۱۱
نور ۵۷، ۵۸	پشوتن ۶۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵
تورسون ۷۰۵	پلنگ‌افکن ۶۹۳
تولستوی، لئون ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۸۰، ۴۸۲	پورداد، ابراهیم ۵۰، ۷۲۹
۸۳۳	پوشکین ۴۲۰، ۸۸۳
توئر، فلیکس ۸۳۳	پولادچینگ‌سانک ۶۹۸
نولوی ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۸۱	پولونیوس ۱۷۵
توقو ۷۲۰	پیتری ۱۴
نویسرکانی، دکترقاسم ۶۱۱	پیران ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۵، ۹۶
توین‌بی، آرنولد ۹۵۴	

جمشید ۵۳، ۵۶، ۷۴، ۷۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰	تھمینہ ۸۰
جنید ۲۷۸	تیمور ۶۷۲، ۸۰۵
جوان، دکتر موسی ۵۳۱	تیمورتاش ۸۰۴
جواہری، احمد ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۴۶	تیمورتاش، عبدالحسین ۸۳۹
۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۳	تیمورقاآن ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۷۷، ۷۸۲
جواہری، حسنعلی ۸۳۷	تیمورملک ۷۲۴
جواہری، حسین ۸۴۶	ث
جواہری، ہدایۃ اللہ ۸۳۷	ثعالبی، ابومنصور حسین بن محمد ۱۰، ۶۷۷
جوجی ۷۰۵	ثقة الإسلام، سید عبدالمجید ۸۷۹
جولیوس قیصر ۱۷۴	ثورو، هنری دیوید ۲۵۳
جوئیس، جیمز ۵۰۲	ج
جوینی، شمس الدین صاحب دیوان ۶۵۰،	جاحظ ۵۱۲، ۵۷۹، ۶۷۹
۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۴، ۷۷۹	جاماسپ ۶۴، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵
جوینی، عزیز اللہ ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۴	جریہ ۶۲، ۶۷، ۹۶
جوینی، عظاملک ۶۲۷، ۶۵۰، ۷۷۴	جعفر ۶۰۵
جھن ۷۴	جعفر خان ۱۳۳
ج	جعفر صادق (ع) ۵۴۸
چاپای ۷۲۰	جغتای ۶۹۷، ۷۰۳، ۷۰۶
چایاک ۱۴۷	جلال الدین، خواجہ (پسر رشید الدین
چرچیل، وینستون ۵۳۸	فضل اللہ) ۷۷۵، ۷۹۱
چنگیز ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴	جلال الدین خوارزمشاہ ۷۱۹، ۷۲۵
۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۳،	جمالزادہ، محمد علی ۴۷، ۱۳۳، ۱۹۴،
۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۹، ۷۲۵،	۵۳۷، ۵۳۱، ۴۸۰

حافظ فردی ۶۹۲	۷۷۹ ، ۷۷۸ ، ۷۶۳ ، ۷۶۲ ، ۷۲۸
الحاکم بامر الله ۷۹۷	۸۰۱ ، ۷۸۱
حبیب اصفهانی ۹۱۳	چوبک، صادق ۴۰۵
حبیبی، عبدالحی ۷۲۵	چوپای ۲۱
حجاج بن یوسف ۲۲۱ ، ۲۷۰ ، ۶۹۰	
حرّه ختلی ۲۳۰	ح
حسام الدین چلبی ۵۶۴	حاتم ۲۷۴ ، ۳۰۶
حسام الدین عکه ۷۲۳	حاتم اصم ۲۷۱
حسن، کدخدای امیر محمد ۲۰۸	حاج صالح ۸۳۸
حسن بن علی (ع) ۶۳۷ ، ۷۸۳	حاجی محمد ۴۰۸ ، ۴۰۹
حسن سهل ۲۱۰	حاجی نوروز ۸۰۵
حسن صباح ۷۹۷	حافظ ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۰ ، ۶۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸
حسنک وزیر ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ،	۱۴۵ ، ۱۵۳ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ،
۲۱۵ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴ ، ۳۷۸ ،	۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ،
۶۰۶	۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ،
حسنویه بن حسین ۶۳۷	۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ،
حسین ۲۰۰ ، ۸۳۷	۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ،
حسین بن علی (ع) ۲۱۳ ، ۶۳۷ ، ۶۹۳	۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ،
۹۲۵ ، ۷۸۳	۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۴۰ ، ۳۸۴ ، ۳۹۲ ،
حسین جلایر، سلطان ۸۰۴	۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۶۶ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ ،
حسین دوم، سلطان ۸۰۴	۴۷۲ ، ۴۷۴ ، ۴۷۷ ، ۴۸۱ ، ۴۸۴ ،
حسینی، سید اشرف الدین ۵۰۰	۵۰۶ ، ۵۳۴ ، ۵۷۶ ، ۸۰۹ ، ۸۱۰ ،
حکیم، حاجی ۸۴۷ ، ۸۴۹	۸۵۷ ، ۸۶۴ ، ۹۱۶ ، ۹۵۰

۹۱۶ ، ۶۸۰ ، ۵۷۶ ، ۵۰۶ ، ۴۸۸	حمزه میرزای صفوی ۸۳۲
د	حمیدالدین سابق سمرقندی ۷۸۰
دارك، هیوبرت ۶۲۷ ، ۷۵۳	خ
دارمستتر ۶۲۲	خاصبک چلنگری ۷۹۹
داریوش ۵۴	خاقانی ۴۰۰ ، ۴۶۹ ، ۴۸۸ ، ۶۱۲ ، ۶۱۳
دانش آکل ۴۷	۶۵۱
داشمن (دانشمند)، امیر ۷۸۰	خانلری، دکتر پرویز ۱۳۹ ، ۱۴۴ ، ۵۱۲
داعی الإسلام، سید محمد علی ۶۰۷	۹۰۶ ، ۶۶۵ ، ۵۱۷
دانش، محمد ۸۳۸	خانلری، دکتر زهرا ۲۲۵
دانش پژوه، محمد تقی ۶۹۹ ، ۷۸۹	خانیکوف ۶۹۳
داودی، سید محمد ۸۵۴	خدادوست زاهد ۲۷۰
داوری، دکتر رضا ۵۳۱	خسرو ۱۰۴
داوینچی ۹۱۶	خسرو پرویز ۱۸ ، ۲۶۷
دبیرسیاقی، دکتر محمد ۱۸۷ ، ۱۸۹ ،	الخشاب ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۸ ، ۲۵۱ ، ۲۴۹
۳۸۴ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۶۳۱ ، ۶۹۶ ،	۲۵۹ ، ۲۵۸
۹۴۵	خضر ۱۹۳
درایند ۵۱۲	خلیلی، محمد علی ۹۲۳
درجزی، غلامرضا خان ۸۵۴	خمارتگین ترشک ۲۲۷
درو، الیزابت ۵۱۲	خواجوی کرمانی ۸۰۹
دستغیب، عبدالعلی ۴۸۷	خواجه نوری، ابراهیم ۴۷
دشتی، علی ۲۶۷ ، ۲۷۱ ، ۲۷۹ ، ۴۷۲ ،	خوارزمی ۱۷۳
۵۳۱	خیام ۱۵۳ ، ۳۴۹ ، ۴۵۵ ، ۴۶۹ ، ۴۷۲ ،

دقیقی طوسی ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،	راسکین، جان ۳۴۰
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶،	راقم شاعر ۸۴۹
۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۸۵،	رالی، اگوستس ۲۴۰، ۲۴۱
۵۲۲، ۵۲۱	رایت، دکتر وندل ۵۸۳، ۵۸۴
دکارت ۴۵	رجب‌نیا، مسعود ۱۴۷
دمور ۸۱، ۹۷	رحیمی، دکتر مصطفی ۲۶۶، ۲۸۱، ۴۹۹،
دنی، ژان ۶۸۷	۵۰۷
دواس ۴۰۸	رسا، دکتر قاسم ۹۲۷
دودا، هربرت ۸۳۲	رستم ۶، ۱۳، ۱۴، ۳۵، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۶۰،
دوده، آلفونس ۵۶۹	۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۹،
دورانت، ویل ۵۵۷	۸۰، ۸۱، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۲۴،
دوگوزخاتون ۷۲۵	۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷،
دوگل، ژنرال ۵۳۸، ۹۶۱	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
دهخدا، علی اکبر ۱۳۳، ۷۱۲، ۸۵۳	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸،
دیچز ۵۱۲	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،
دیزرائلی ۲۸۱	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
ذ	رشیدالدین فضل‌الله ۵۴۷، ۶۹۵، ۶۹۶،
ذکاء‌الملک، رک: فروغی، محمدحسین	۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۶،
ذوالنون ۲۷۸	۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۲۰،
ر	۷۲۳، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸،
راد، احمد ۵۵۷	۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۳۹،
رازی، محمد بن زکریا ۶۳۶، ۸۱۱	۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۷،
	۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۵۶،

رودلف چهارم ۸۰۹	۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۳
روبن، اگوست ۶۰۳، ۹۱۷	۷۶۵، ۷۶۷، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱
روشن ضمیر، مهدی ۴۱، ۵۳	۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶
روشنك ۶۸۲	۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱
رومئو ۲۲، ۲۵	۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶
رومی، مولانا محمد ۷۸۸	۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۲، ۷۹۳
رونی، رك: ابوالفرج رونی	۷۹۴، ۷۹۵، ۸۰۰، ۸۰۱
رهنما، تورج ۲۵۷	رشید و طواط ۵۱۲، ۵۲۸، ۶۱۱، ۶۱۲
رهنما، مجید ۵۶۱	۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸
زیپکا ۲۴۸، ۸۳۲	رضا (ع)، امام ۴۲۰، ۸۳۷
ریچاردز ۴۵۴، ۵۱۲	رضا، فضل الله ۲۵
ز	رضی الدین بخارایی ۷۷۷
زاخائو ۶۷۹	رفیع خان هروی ۸۴۷
زال ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰،	رکن الدین خورشاه ۷۲۳، ۷۹۸
۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸،	رکن الدین صائن ۸۰۹
۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،	رکن الدین محمد خوارزمشاه ۷۲۵
۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۷۴،	رکن الدین محمود قلج طمغاج خان ۴۶۹
۸۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۶۰،	رنان، ارنست ۷۶
۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۰	روحانی، فؤاد ۷، ۵۰، ۳۳۵، ۴۵۷، ۴۶۴،
زنوس ۱۲، ۱۶۷	۸۶۲
زبیر ۹۲۷	رودابه ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵،
زردشت ۱۷۰، ۳۱۴، ۶۷۷، ۶۸۲	۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶،
زردشت بهرام پژدو ۶۸۲	۳۷، ۳۹، ۴۰، ۶۷، ۸۰
	رودکی ۱۸۷، ۳۸۵، ۳۹۰، ۵۲۰

۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰	زرین چیان، غلامرضا ۲۲۵
سنه ۱۵	زرین قلم، عباس ۸۸۹
سباشی ۲۲۰	زرین کوب، دکتر حمید ۴۹، ۱۸۶
سبکتگین ۷۹۸	زرین کوب، دکتر عبدالحسین ۵۲، ۲۵۸
ستارخان ۱۷۶	۳۰۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۸۸، ۳۹۱
ستوده، دکتر منوچهر ۷۲۶، ۷۷۸، ۷۹۲	۴۹۲، ۵۰۳، ۹۳۶
سجادی، دکتر ضیاءالدین ۴۶۹	زکی پاشا، احمد ۶۷۹
سدیدالدین محمود غزنوی ۶۵۳	زلهایم، رودلف ۸۳۲
سعدالدوله یهودی ۷۸۰، ۷۸۱	زنگه ۹۵، ۱۰۰
سعدالدین، خواجه (پسر رشیدالدین	زنگی بن مودود ۲۶۸
فضل الله) ۷۸۸، ۷۹۴	زوزنی ۶۲۷، ۸۸۴
سعدالدین تفتازانی ۵۱۲	زوتبرگ ۱۰
سعدی ۴۵، ۱۳۸، ۱۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲	زوئیلوس ۹۳۶
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷	زهرا (ع) ۲۰۰
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲	
۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸	ز
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴	ژولیت ۲۲، ۲۵
۲۸۵، ۲۸۶، ۳۴۰، ۳۷۵، ۳۹۱	ژید، آندره ۵۰۲
۴۲۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۶، ۴۷۲	
۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۴	س
۵۰۶، ۵۳۴، ۶۵۱، ۸۴۹، ۸۵۶	سادات ناصری، دکتر حسن ۲۲۵
۸۵۷، ۹۱۶	سام ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰
سعیدصراف ۲۰۸، ۲۲۰	۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳

سهراب ۶۶، ۷۹، ۱۲۴، ۱۲۵	سقراط ۴، ۶، ۹۰۱، ۹۴۵
سهروردی، ابو حفص عمر ۷۷۷، ۷۹۱	سکاکی ۵۱۲
سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش	سکینه ۴۰۸، ۴۱۱
۸۸۲، ۲۰۴	سلطان‌شاه ۷۴۵
سیاح، دکتر فاطمه ۹، ۱۴	سلطان‌شاه خازن ۸۰۵
سیار، سید عبدالله خان ۸۵۴	سلطان‌ولد جلایر ۸۰۴
سیاوش ۴، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷	سلطانی، پوراندخت ۵۶۱
۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۹	سلم ۵۷، ۵۸
۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸	سلمان ساوجی ۸۰۵
۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵	سلمان فارسی ۶۹۴
۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱	سمیعی، حسین ۲۰۴
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۱	سنائی ۳۸۹، ۳۹۳، ۶۱۲، ۶۵۱
۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۹، ۲۰۰	سنت‌اگزوپری، آنتوان دو ۵۰۲
سید اجل بخاری ۷۷۵	سنت بوو ۷۶
سیدجلال‌الدین ۳۹۸	سنجر ۴۶۸، ۶۷۰، ۷۹۸، ۷۹۹
سیدنی، سر فیلیپ ۳۳۶، ۳۹۴	سنژون پرس ۵۰۷
سیف‌الدوله محمود ۴۶۰	سودابه ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۸۳
سیف‌الدین باخرزی ۶۵۰، ۷۸۱	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰
سیف‌الدین عقیلی ۶۰۶	۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱
سیف‌الدین قدوز (قنز) الملك المظفر	۱۲۶
۷۲۷	سوری صاحب‌دیوان ۲۰۷، ۲۲۳
سیمپسن ۳۲	سوزنی ۶۱۲، ۶۱۸
سیندخت ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶	سوفوکل ۱۵۵

شمس الدین قزوینی ۷۸۴	۴۰، ۳۹، ۳۷
شمس تبریزی ۴۸۸	ش
شمس طبسی ۶۵۰	شاپور ۱۸
شمس قیس رازی ۵۱۲	شاتوبریان ۵۰۱
شنگل ۱۰۵	شاه شجاع ۸۰۵، ۳۲۳
شهاب الدین ، امیر (پسر رشید الدین	شاه عباس ۸۳۲
فضل الله) ۷۹۲	شاه محمود ۸۰۵
شهاب ترشیزی ۳۸۱	الشایب، احمد ۲۰۴، ۲۹۰، ۳۳۶، ۴۶۴ ،
شهر و ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳	۵۱۲
شهمردان بن ابی الخیر ۶۲۶	شبر ۲۰۰
شهید بلخی ۱۸۸	شبلی ۲۷۷، ۲۸۱، ۸۶۱، ۸۶۲
شهیدی، رك: آقا بزرگ شهیدی	شبلی نعمانی ۲۵۸، ۳۳۷، ۳۵۱
شهیدی، ابوالقاسم ۸۵۴	شبیر ۲۰۰
شهیدی، علی اکبر ۸۵۴	شپنگلر، اسوالد ۵۳۶
شهیدی، میرزا نظام الدین ۸۵۴	شفا، شجاع الدین ۷۶
شیخ حسن بزرگ ۸۰۴	شریح ۹۲۶
شیلسپ ۱۹۷	شریف رضی ۸۶۷
شیرویه ۲۶۷	شعار، دکتر جعفر ۶۰۶، ۶۸۰
شیرین ۱۸	شفیعی، دکتر محمود ۱۴۶
ص	شفیعی کدکنی ، دکتر محمدرضا ۱۸۷،
صائب ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲ ،	۳۳۷، ۵۱۱، ۸۹۱
۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸ ،	شکسپیر ۲۲، ۵۵، ۱۲۹، ۱۷۴، ۴۷۸
	شلی ۵۱۲

	۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴
ضی	۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰
	۳۶۱، ۳۶۳
ضحاک ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۴	صاحب بن عباد ۲۰۶
۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۲۴، ۱۲۵	صبا، فتحعلی خان ۳۸۳
۱۸۸	صدر، حسن ۹۲۶
ضیف، شوقی ۵۱۲	صدرالدین چاوی ۷۷۱، ۷۴۴
ط	صدرالدین ربیعی ۳۸۱، ۳۸۹
طاهر دبیر ۲۰۹، ۲۱۱	صدرالدین زنجانی ۷۱۲، ۷۲۹، ۷۷۲
طاهر نیا، دکتر ۸۵۳	۷۷۴
طباطبائی، ابوالفضل ۴۴۱	صدرالدین محمد الشیرازی، ملا صدرا
طبری، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۹۷	۸۸۴
طبسی، سیدحسن ۸۵۴	صدرالدین محمد ترکه ۷۸۸
طخطاخ انجو ۷۹۴	صراف، محمدحسن معاون التجار ۸۵۱
طغرل حاجب ۲۱۹	صفا، دکتر ذبیح الله ۹، ۵۴، ۶۶، ۱۰۳
طغرل سلجوقی ۲۲۸	۱۴۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۳۰۴، ۳۰۷
طلحه ۹۲۷	۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۹۸، ۷۱۶
طوبی، بی بی ۸۳۷	۷۱۷
طوسی، شیخ ۸۸۱	صفی الدین اریلی ۷۹۱
طه حسین، دکتر ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰	صفی علی شاه ۴۶
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵	صناعی، دکتر محمود ۱۲، ۵۳۱، ۹۴۰
۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۱، ۹۲۳، ۹۲۹	صنعان، شیخ ۵۶۳
طهرانی، سیدجلال الدین ۶۰۶	صیدعلیخان درجزی ۸۴۹

ع	
عبدہ، محمد ۴۳۵	عادل آقا ۸۰۵
عبیداللہ فرزند عمر ۹۲۲	عارف قزوینی ۵۰۰
عبید زاکانی ۸۰۹	عامر الشعبی ۹۴۶
عثمان ۹۲۲، ۹۲۷	عایشہ ۹۲۸
عزالدین روم، سلطان ۷۲۴	عبادی، قطب الدین مظفر بن ابی الحسین بن
عزت ملک ۸۰۴	اردشیر ۵۴۴، ۸۷۲
عسجدی ۱۹۱، ۵۱۵، ۸۵۷	عباس حسن ۶۶۷
عضدالدوله ۶۳۷	عبدالجبار خجندی ۶۵۰
عطار ۵۶۳، ۸۶۲	عبدالرحمن قوال ۲۲۱
عقیل ۹۲۶	عبدالرحیم عباسی ۵۱۲
علاءالدین صاحب دیوان ۷۱۲	عبدالغفار فاخر ۲۲۱
علاءالدین محمد بن الحسن ۷۹۸	عبدالقاهر جرجانی ۵۱۲
علقمی، محمد بن احمد ۷۸۴	عبدالملک تمغاچی ۸۰۵
علوی، ب. ۶۵	عبدالمؤمن پسر رشیدالدین فضل الله ۷۹۴
علی (ع) ۲۰۰، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۷۸، ۴۲۰،	عبدالله انصاری، خواجه ۶۲۶، ۹۱۳
۶۳۷، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۳، ۷۸۳،	عبدالله بن زبیر ۲۲۱، ۹۲۸
۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵،	عبدالله بن عمرو بن العاص ۹۴۶
۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰،	عبدالواسع جبلی ۶۵۱
علی آبادی، ایرج ۵۷۶	عبدالوهاب خان نوری نظام الملک، میرزا
علی اوف، رستم ۲۶۲	۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵
علی بن عیسی بن ماهان ۲۰۷، ۲۳۸	عبدوس ۲۳۲
علی، امیر (پسر رشیدالدین فضل الله)	
۷۸۸، ۷۹۰	

۹۳۶	علی تگین، ۲۱۷، ۲۲۸
عوفی، محمد ۱۸۸، ۶۱۴	علی چتری ۷۹۹
عیسی (ع) ۵۷، ۲۷۷	علی خواجه ۷۴۵
عین القضاة همدانی ۲۰۴	علی قریب، امیر ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۴
عیوقی ۵۲۱	۲۲۴
غ	علی کوتوال ۲۱۶
غازان ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۴، ۷۱۲، ۷۲۲	عمادالدین ابوالمظفر طاهر بن محمد
۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶	اسفراینی ۶۲۶
۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳	عمر بن خطاب ۲۷۱
۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴	عمر بن عبدالعزیز ۲۶۸
۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰	عمر شاه سمرقندی ۷۴۵
۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵	عمر و بن عاص ۹۲۸
۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۵	عمر و بن عبدود ۲۵۵
۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۵	عمر و لیث ۶۰۶
۷۸۶، ۷۸۷، ۷۹۱	عمق بخارایی ۶۱۸
غازی، سپهسالار ۲۰۷، ۲۰۸، ۶۰۵	عمو حسینعلی ۴۷
غایرخان، رك: اینالجوق	عمیدالدین اسعد فارسی ۶۵۰
غزالی ۲۰۴، ۵۴۸، ۶۲۷، ۹۱۳	عنانی بك، شیخ مصطفی ۹۵۲
غضائری ۹۳۶	عنبرانی، ابراهیم ۸۸۹
غنی، دکتر قاسم ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۹۴، ۳۰۴	عنصر المعالی کیکاووس ۲۰۵، ۵۷۹
۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳	۸۶۱
عنیمی هلال، دکتر محمد ۳۳۵، ۴۶۰	عنصری ۲۴۰، ۳۸۳، ۴۶۸، ۵۱۳، ۴۸۸
شیث!الدین محمد ۷۹۴	۵۱۵، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۶۵۱

۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴،

۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۰،

۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶،

۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۸۹،

فرخی سیستانی ۱۲۴، ۱۸۹، ۲۴۰، ۴۶۸،

۴۶۹، ۴۸۸، ۵۰۴، ۵۱۵، ۵۲۳،

۵۲۷، ۶۵۱

فردوسی ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰،

۲۲، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴،

۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱،

۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۹، ۷۱،

۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۳، ۹۹، ۱۰۳،

۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵،

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹،

۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،

۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۷،

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،

۲۰۴، ۳۵۱، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۸۹،

۴۲۳، ۴۵۳، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷،

۴۸۱، ۵۰۶، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۷،

ف

فاضل، دکتر حسن ۸۵۳

فاضل، دکتر علی ۶۵۳، ۶۶۹، ۶۷۴

فاضل، حاج محمد علی ۸۴۶، ۸۴۹، ۸۷۹

فاطمه (ع) ۶۳۷

فاکنر، ویلیام ۱۳۴، ۵۰۲

فتحعلی شاه ۴۹۷

فخرالدین اسعد گرگانی ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵،

۶۸۲

فخرالدین علی صفی ۸۷۳

فخرالدین قاضی هرات ۷۳۹

فخرداعی گیلانی، محمد تقی ۲۵۸، ۳۳۷،

۸۱۲

فدر ۹۱

فراست، رابرت ۳۵۳، ۵۱۲

فرام، اریک ۵۶۱

فرانس، آناتول ۴۲۷، ۵۰۲

فرخ، فرشته ۸۴۴

فرخ، فروزان ۸۴۴

فرخ، فریدون ۸۴۴

فرخ، محمود ۱۰۹، ۱۳۹، ۴۷۴، ۴۷۵،

۴۸۷، ۵۳۸، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷،

۳۲۷، ۲۳۵، ۲۰۶	فیتاض، دکترا علی اکبر	۸۵۷، ۶۸۹، ۶۸۱، ۶۷۸، ۵۳۵
۸۶۷، ۸۲۳، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۰۵		۹۱۶، ۸۷۳
۸۷۲، ۸۷۱، ۸۷۰، ۸۶۹، ۸۶۸		فرید، احمد ۵۷۱
۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۸، ۸۷۹		فرزاد، مسعود ۴۷۸
۹۰۷، ۸۸۲، ۸۸۱		فرزان، سید محمد ۹۰۴
فیتزجرالد، ادوارد ۴۷۷		فرشیدورد، دکترا خسرو ۱۱۶
فیروز ۶۸۳		فرنگیس ۶۲، ۶۷، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹
فبشر ۱۹۰		۱۰۱، ۱۰۰
فیوضات، حبیبہ ۵۵۴		فروخ، عمر ۴۳۸
ق		فرود ۶۲، ۶۰، ۵۹
قآنی ۳۸۵، ۳۸۳		فروزانفر، بدیع الزمان ۵۲۷، ۵۱۲، ۴۷۳
قائد ملنجوق ۲۰۷		۸۹۴، ۸۸۹
قائم مقام فراہانی ۳۸۵، ۹۱۳		فروغی ذکاء الملک، محمد حسین ۳۸۵
قابوس، شمس المعالی ۶۶۳، ۶۶۴		فروغی، محمد علی ۴۶، ۵۹، ۵۴۲، ۹۱۳
قارون ۲۸۲		۹۱۶
قاسم ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴		فریدون ۲۸، ۳۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹
قاضی خان بدر محمد دہار ۶۰۷		۸۰، ۱۴۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۰
قباد ۶۸۳		فریبز ۶۰
قپان ۷۲۰، ۷۲۱		فضل برمکی ۲۲۳
قتلغ ۲۲۷		فلش، رودلف ۵۸۰، ۵۸۱
قدامہ بن جعفر ۵۱۲		فلویر ۴۹۹، ۹۱۴
قراجری ۸۰۴		فورد، مدکس فورد ۹۱۱
		فوشہ کور ۵۱۴، ۵۱۵

کاووس ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲،	قریب، عبدالعظیم ۹۰۲
۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴،	قزلارسلان ۲۶۹
۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳،	قزوینی، محمد ۲۹۴، ۷۱۹، ۸۵۳، ۸۵۵،
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۴۶،	۸۸۹، ۸۶۸
۱۴۸	قطب‌الدین شیرازی ۷۸۲، ۹۰۵
کاووس شروان‌شاه ۸۰۴	قطران ۵۱۵، ۵۲۳، ۵۲۴
کاوه ۵۶، ۵۷، ۱۲۵	قوام (قوام‌السلطنه)، احمد ۸۵۲
کاوایانی، دکتر رضا ۴، ۴۸۳	قوام، حاجی ۳۱۶
کاهن، کلود ۸۳۳	قوبیلای‌قآن ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۲،
کبروی ۱۰۵	۷۳۰، ۷۷۵، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۰،
کتابون ۱۷۴، ۱۷۵	۷۸۵
کراکر، ل. ۵۴۱	گ
کربن، هانری ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،	کاترمر ۶۹۹
کروچه، بندتو ۵۰، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۵،	کاراک، اسپیکلو ۵۸۵
۴۷۵، ۵۱۲،	کاسکل، ورنر ۸۳۳
کریستن‌سن ۶۶، ۲۰۵	کاظم‌خان نظام‌الملک، میرزا ۸۱۳، ۸۱۴،
کریلف ۴۲۰	کافکا ۵۰۲
کریم حاجی‌حمزه ۴۰۹، ۴۱۳،	کاکارستم ۴۷
کریمی، احمد ۹۵۴	کالیکلس ۴
کریمی، دکتر بهمن ۶۹۷	کامو ۲۶۱، ۵۰۲
کسانی ۱۹۴، ۵۲۱، ۵۲۲،	کانت ۳۳۵، ۴۵۴
کسروی، احمد ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۱،	کانستبل، جان ۱۹۴
کشاورز، کریم ۵۳۱	

گروی زره ۷۰، ۸۱، ۹۷	کلب حسین خان ۸۱۵
گشتاسب ۴، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۹، ۱۵۶،	کمال الدین اسماعیل ۶۵۱
۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸،	کندی، جان ۴۷، ۵۴۱
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵	کندی، ژاکلین ۵۴۱
گلبن، محمد ۳۷۳، ۳۷۴	کنفوسیوس ۵۸
گل پینارلی، عبدالباقی ۸۳۰	کوپرولو، فؤاد ۶۸۸، ۸۳۰
گلچین معانی، احمد ۳۴۲	کوشلوك خان ۷۷۸
گنابادی، محسن ۸۵۴	کوکب ۸۴۴
گنجه‌ای، دکتر ۸۶۳	کوهی کرمانی ۳۷۷
گوته ۵۵، ۴۷۷	کونرت، گوتر ۲۵۷
گودرز ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۷۲، ۷۵	کیخسرو ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳
۸۰، ۸۲، ۸۴	۷۴، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۵
گوشیار ۲۷۸	۶۷۷
گوگول ۳۵	کیسلینگ، هانس یواخیم ۸۳۲، ۸۳۳
گیخاتو ۶۹۶، ۷۲۹، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۶۳	گ
۷۷۰، ۷۷۲	گاندی ۱۷۶
گیو ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۴	گنورگیو، ک. و. ۵۰۳
گیوک خان ۷۷۹	گرم ۶۴
ج	گرسیوز ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳
لائوتسه ۵۷	۷۴، ۸۰، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
لا پرویر ۵۰۰	۱۲۴
لادن ۸۴۴	گرگین ۱۲۷، ۱۴۶

مالک اشتر ۹۲۳	لارنس، د. ه. ۲۳، ۴۵۳
مالک بن انس ۹۴۶	لازار، ژیلبر ۱۸۸، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۵
مانی ۳۷۴، ۳۸۱	لامارتین ۵۲، ۵۰۲
مأمون ۲۳۱، ۲۷۱	لامعی گرگانی ۵۲۷، ۶۵۰
مؤید ثابتی، علی ۸۴۴، ۸۵۴	لیبی ۴۰۰، ۵۱۵، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳
مؤید سندجی، دکتر حشمت ۶۵۳	لسترنج ۱۷۹
مبّر ۵۱۲	لسینگ ۱۲۹
متنبی ۴۶۶	لطفی، دکتر ۴
متوکل ۶۸۰، ۶۸۱	لقمان ۲۷۴
متینی، دکتر جلال ۵۲، ۶۲۶، ۶۴۷	لنک ۶۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
مجتهدزاده، دکتر علی رضا ۸۸۹	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
مجدالدوله دیلمی ۸۰۵	نهر اسپ ۷۴
مجدالدین اسماعیل فالی ۸۹۳	لبان ۸۴۴
مجدالدین بغدادی ۷۹۰	لیتاچی ۶۹۸
مجدالدین، شیخ ۷۷۷	لیندبرگ، آن مارو ۵۵۴
مجدالملك یزدی ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۲،	لیوی، روبن ۶۳۲، ۶۳۳
۷۷۴، ۷۷۹	ل
مجد خوافی ۸۵۸	
محبوبی اردکانی، حسین ۶۲۵	ماسه، هانری ۴۱، ۴۲، ۵۳، ۵۴، ۶۱
محبوب، دکتر محمد جعفر ۲۰۴، ۶۸۵،	۶۸۷
۶۸۶	ماسینیون ۶۹۳
محدث، میر جلال الدین حسینی ارموی	مالارمه ۵۰۲، ۵۱۲
۶۰۶	مالرو، آندره ۵۰۳

۷۹۳، ۷۹۲	محقق، دکتر مهدی ۵۸۷
محمود تبریزی ۶۳۷	محلّق ۹۵۱
محمود جلایر، سلطان ۸۰۴	محمد (ص) ۵۸، ۲۴۱، ۲۵۴، ۶۷۲
محمود غزنوی ۵۱، ۵۲، ۱۲۳، ۱۷۹	۹۲۵
۲۰۱، ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۴	محمد ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰
۸۰۵، ۷۹۸، ۶۹۰، ۴۶۹، ۴۶۸	۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴
مدرس، میرزا عبدالرحمن ۸۴۹	محمد ابوالفضل ابراهیم ۵۷۹
مدرس رضوی، محمد باقر ۸۷۹	محمد بن حسن سمنانی ۷۹۴
مدرس رضوی، محمد تقی ۸۷۹	محمد بن عبدالملک ۶۸۰
مدرسی زنجانی، محمد ۶۹۹، ۷۸۹	محمد بن ملکشاہ ۷۹۹
محمد یحیی، امام ۴۶۹	محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاہ ۷۹۹
مدیر شانه‌چی، کاظم ۸۸۴	محمد بن هندوشاه نخبوانی ۸۰۹
مرداس ۵۴	محمد حسین شیرازی ۸۳۸، ۸۴۷
مردافکن ۶۹۳	محمد خدا بنده ۷۷۳، ۷۹۴
مرزبان، پرویز ۳۴۲	محمد خوارزمشاہ ۷۱۶
مرصفی ۴۳۴، ۴۳۵	محمد شفیع ۷۵۸، ۷۷۷، ۷۸۴
مروان بن حکم ۹۲۸	محمد علی شاه ۸۵۱
مستعصم ۷۲۸، ۷۸۴	محمد غزنوی، امیر ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۹
المستنصر بالله ۷۲۶	۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۴۶۸
مسعود سعد سلمان ۴۶۰، ۴۶۶، ۵۲۶	محمد یحیی الدین عبدالحمید ۹۵۲
۸۵۷، ۶۵۱، ۵۵۵	محمود بن الیاس ۷۸۸، ۷۹۵
مسعود سوم غزنوی، سلطان ۴۶۰	محمود بن محمد بن ملکشاہ ۷۹۹
مسعود غزنوی ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰	محمود، امیر (پسر رشیدالدین فضل‌الله)

مکتبی ۳۸۱	، ۲۱۷ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱
مکسون ۶۹۸	، ۲۲۵ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۱ ، ۲۱۹
مک لیش ۵۱۲	۲۳۴ ، ۲۲۶
دلا عبدالهادی ۴۷	مسعودی، سالار مؤید ۸۴۹
ملک ارسلان ۴۶۰	مسعودی، میرزا محمد ۸۴۹ ، ۸۵۴
ملک زاده، محمد ۸۵۴	مسکوب، شاهرخ ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۷
ملک دانشمند ۶۸۶	۱۶۳ ، ۱۷۳
ملک سعید ۷۲۷	مصاحب، دکتر شمس الملوك ۵۸۰
منکشاہ سلجوقی ۷۳۹ ، ۷۴۱ ، ۷۹۹	مصاحب، دکتر غلامحسین ۵ ، ۷۰۸
ملک صالح ۲۷۱ ، ۷۱۱	مظفر الدین شاه ۴۹۸
ملک عادل ۷۲۶	معاویه ۹۲۳ ، ۹۲۹
ملک علاء الدین ۷۷۴	معتصم ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۶۰۵
ملک کامل ۷۱۱	معتد ۶۸۲
ملیکوف ، ایرن ۶۸۵ ، ۶۸۶ ، ۶۸۷ ، ۶۸۸	معروف کرخی ۲۷۵ ، ۲۷۸
۶۸۹ ، ۶۹۳ ، ۸۳۳	معری، ابوالعلاء ۴۳۱ ، ۹۴۳
منتجب الدین بدیع ۶۱۴	معزی ۵۱۳ ، ۵۱۵ ، ۵۲۷ ، ۶۵۰
منجیک ۵۲۱ ، ۵۲۲	معیری، رهی ۱۳۶
مندور، محمد ۵۱۲	معین، دکتر محمد ۱۶ ، ۴۱ ، ۹۳ ، ۱۶۱
منذر ۱۰۳	۲۰۵ ، ۲۴۱ ، ۲۶۸ ، ۶۰۷ ، ۶۲۳
منصور، علی ۸۴۱	۶۸۲ ، ۷۰۵ ، ۷۱۵
منصوری ۶۳۵	معین الدوله پروانه ۷۷۷
منلاس ۱۱	معین الدین جامی ۶۷۲
منوچهر ۱۶ ، ۲۴ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۳	مقدم، حسن (علی نوروز) ۱۳۳

۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰	۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۵۹
مهربنداد ۱۰۴	منوچهر بن قابوس ۲۲۱
مهرگان، دکتر هوشنگ ۵۸	منوچهری ۱۹۴، ۲۹۲، ۳۰۲، ۵۰۴، ۵۱۵
میبدی ۶۲۷	۵۲۲، ۵۲۳، ۶۵۱
میدانی، ابوالفضل ۶۲۷	منهاج سراج ۷۲۵
میران شاه، پسر امیر تیمور ۷۷۶	منیره ۶۷، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹
میرزا آقاخان نوری ۸۱۳، ۸۱۴	موپاسان، گی دو ۹۱۴
میرزا علی پیشخدمت ۸۱۷	موحد، دکتر محمد علی ۸۱۲
میسری ۶۳۵، ۶۳۷	مودود ۲۳۱
میشله ۴۹۹	موریاک، فرانسوا ۲۴۳، ۵۰۲
میکل آنژ ۹۱۶	موسه، آلفرد دو ۵۰۱
میلر، هنری ۵۰۲	موسی (ع) ۵۶، ۵۸، ۹۱۶، ۹۱۷
میمندی، رك: احمد بن حسن میمندی	موکای خاتون ۷۰۳
مینورسکی ۸۶۱، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵	مول، ژول ۵۲
مینوی، مجتبی ۹، ۱۴۷، ۱۷۸، ۲۰۱،	مولوی ۶۵، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۷۲، ۲۴۶،
۶۸۰، ۶۶۷، ۶۳۲، ۵۳۲، ۲۳۸	۲۶۱، ۳۵۶، ۳۶۴، ۴۴۶، ۴۵۵،
۸۳۵، ۸۶۴، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹	۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۵۰۶،
۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳	۵۶۴
۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸	مولیر ۵۰۰
۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳	مونگوقاآن ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۵۱،
۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷	۷۵۴، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۸
ن	مهدوی، دکتر یحیی ۹۰۸
نادر، ملك الشعراء ۸۵۴	مهراب ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۱،

ناصرالدوله ۶۳۷، ۶۳۹	نصیرالدین طوسی ۳۸۳، ۵۱۲، ۶۵۰
ناصرالدین ابوالنجم بدرین حسنویه ۶۳۷	۶۵۱، ۶۶۵، ۷۸۵، ۸۸۱
ناصرالدین شاه قاجار ۸۱۳، ۸۱۵، ۸۱۶	نظری ۶۲۷
۸۱۷، ۸۳۸	نظام‌الملک طوسی ۲۰۶، ۶۰۶، ۶۸۰
ناصر بخاری ۸۰۹	۷۳۹، ۷۵۳، ۹۱۳
ناصر خسرو ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	نظام تبریزی ۸۰۹
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	نظامی عروضی ۴۱، ۲۰۵، ۴۵۹، ۴۶۰
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱	نظامی گنجوی ۳۸، ۳۹، ۲۴۰، ۴۶۴
۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶	۴۷۴، ۶۰۷، ۸۳۲
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۸۹، ۴۵۵	نعمان ۱۰۳
۴۶۶، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۳، ۵۲۵	نقیسی، سعید ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۲، ۵۷۹
۶۲۶، ۶۵۱	۶۳۲، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۹، ۸۳۰
نجفی، ابوالحسن ۴۹۹	نقو ۷۲۰
نجفی اسداللهی، دکتر سعید ۶۰۷	نوابی، دکتر عبدالحسین ۶۷۲
نجم‌الدین ابوبکر ۶۵۵	نوبل ۱۳۴
نجم‌الدین اصغر ۷۱۲	نوذر ۶۳
نجم‌الدین کبری ۷۲۴	نوروز ۷۴۵
نروال، ژرار دو ۵۱۲	نوشتگین نوبتی ۲۲۰
نساج، میرزا اسماعیل ۸۵۴	نولدکه ۱۴، ۴۱، ۶۵
نشأت، محمدصادق ۶۶۱، ۶۳۳	نویترز، الن ۴۷
نصرت (منشی‌باشی)، عبدالحمید ۸۴۷	نهره، جواهر لعل ۵۳۸، ۵۷۵
۸۴۹	نیکی ۷۲۰، ۷۲۱
نصرت‌الملک ۸۵۲	نیکلسون ۴۷۷

- نبوتن، اريك ۳۴۲
- هارون، عبدالسلام محمد ۵۷۹
- هاميلتون، كلينتن ۲۴
- هجویری ۶۲۶
- هجویر ۱۴۸
- هدایت، رضاقلی خان ۴۸۹، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۸۹
- هدایت، صادق ۴۶، ۱۳۸، ۴۷۴، ۵۷۶
- هرتسفلد ۳۸۰
- هرمز ۲۶۷
- هرمزان ۹۲۲
- هرن، پل ۱۴، ۶۲۲
- عروی، شیخ حسن ۸۵۴
- هلن ۱۱
- همای ۶۵، ۱۶۹
- هملت ۶۸، ۴۷۸
- همینگوی ۵۰۲
- هندوای، دکتر محمد موسی ۲۷۷
- هوبشمن ۶۲۲
- هوراس ۹۱۴
- هورست، هربرت ۸۳۲
- هوشیار، دکتر ۵۳۶، ۵۷۸
- هوفیلد، ج. موریس ۵۸۰
- هوگو ۵۰۲
- و
- واعظ تهرانی، محمدرضا ۸۴۹
- والری، پل ۲۵۸، ۵۰۲
- وان گوگ، ونسان ۵۵۳
- وجدانی، عبدالحسین ۵۳۷
- وجیه پسر عزالدین طاهر ۷۰۹
- وحید دستگردی، حسن ۱۳۶، ۲۴۰
- وردز ورث ۱۹۴، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۴۰
- ورون ۴۶۵
- وزیری، علینقی ۱۹۰
- وطواط، رك: رشید و طواط
- ووستنفلد ۷۱۶
- ویرژیل ۴۵۷
- ویشتاسپ ۱۸۰
- ویلسون، هارولد ۵۳۸
- ه
- هاتفی ۸۳۱
- هارتمن ۳۶۲، ۴۶۵، ۴۸۳
- هارون الرشید ۲۰۷
- هارون خوارزمشاه ۲۲۲

یانسکی، هربرت ۸۳۳	هولاگو ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۲۰
یحیی برمکی ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۵	۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵
یحیی علوی ۲۲۳	۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۳، ۷۳۵
یزدگرد ۱۰۳، ۱۰۴، ۶۸۰، ۶۸۳	۷۳۹، ۷۶۳، ۷۷۸، ۷۸۴، ۷۸۵
یزدگرد دوم ۱۰۶	۷۹۷
یسو کای بهادر ۷۱۳	هومبولت، ویلهلم فن ۴۷۵
یعقوب (ع) ۱۹۹، ۲۰۰	هومر ۹۳۶
یعقوب شاه ۸۰۴	هیپولیت ۹۱
یعقوب لیث ۷۲۱	هیتلر ۱۷۶
یعقوب، احمد بن اسحاق ۴۳۸	هیرب ۸۶
یغمایی، حبیب ۵۹، ۶۱، ۱۳۸، ۴۱۷	هینتس، والتر ۸۳۳
، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱	هیوم، لرد ۵۳۸
، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۹	
، ۶۵۰، ۶۵۱، ۸۶۰، ۸۹۳، ۸۹۴	
۱۹۵، ۱۹۶	
یوسف (ع) ۵۷، ۲۰۰، ۳۵۵	یازایجی، تحسین ۴۸۹
یوسف غزنوی، امیر ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۹	یاسمی، رشید ۲۰۵، ۳۴۰
۴۶۸	یاقوت ۸۷۳
یوسفی، دکتر غلامحسین ۶۱، ۱۳۳، ۱۳۸	یاکوب، گورک ۸۳۱
، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۰۵، ۳۰۰	یان، کارل ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۱، ۳۴۲، ۶۸۰	۷۰۴

ی

A

Adams, Hazard ۱۳۹ ، ۳۳۶ ، ۴۵۰ ، ۹۱۴

Arnold, Matthew ۴۵۰

B

Bernard, J. H. ۴۵۴

Birge, John K. ۶۹۱

Booth, Wayne C. ۲۳۹ ، ۲۴۳ ، ۹۱۱

Bonafous, Edouard ۹۵۹

Brooks, Cleanth ۳۴۰

Brown, Stephen J ۲۹۰

Browne, E. G. ۲۳۹ ، ۶۹۹ ، ۷۷۶ ، ۷۸۴

C

Cahen, Claude ۶۹۱

Cart, Adrien ۲۰۴

Clinton, J. W. ۲۹۲

Coleridge ۳۳۸ ، ۵۱۲

Coombes, H. ۴۵۴

D

Daiches, David ۲۹۰

Drew, Elizabeth ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۵۳

E

Eliot, T. S. ۲۵۸ ، ۴۵۰

Essad Bey ۹۵۲

F

Folliot, Denise ۲۵۸

Fouchécour, C. H. de ۲۹۲

H

Hentoff, Nat ۲۵۳

K

Kent, R. G. ۵۴

L

Lacey, Norman ۲۹۲ ، ۳۳۰

Lambton, Ann K. S. ۷۶۰

Lazard, Gilbert ۲۴۸ ، ۴۶۸

Lewis, C. Day ۲۹۰ ، ۵۱۲

M

Mukařovský, Jan ۱۳۹

N

Noyes, Russell ۲۹۲ ، ۳۱۱

P

Powell, G. H. ۹۴۵

R

Read, Herbert ۱۹۱ ، ۱۹۴ ، ۳۳۶ ، ۳۴۰

Richards, I. A. ۳۳۷ ، ۳۳۸

R ۱ ۶۳۳

R ۱, Claude ۴۸۰

R ۱۰۳, Jan ۲۳۹, ۲۴۴, ۳۴۳

S

S ۱, Ch. ۲۳۸

S ۱, P. T.:

۹, ۱۹۱, ۲۶۳, ۴۰۰

S ۱, E. Hershey ۲۹۲

S ۱, Sidney ۵۳۳

S ۱, Bertold ۶۱۷

Suberville, Jean ۱۰۳, ۳۳۷, ۳۳۸

Summersby, Kap ۵۴۲

T

Troott, A. C. ۸۱۴

V

Vambéry, H. ۶۸۸, ۶۹۲

W

Warren, Robertpenn ۳۴۰

Whalley, George ۳۳۷, ۳۴۰

بهرست نام کتابها، رساله‌ها، نشریه‌ها و مقاله‌ها

۶۱۵	آ
الأبنيه عن حقائق الأدويه ۶۲۵	الأثار الباقیه عن القرون الخالیه ۶۸۱، ۶۷۹
ابومسلم، تبردار خراسان ۶۸۵	آثار الوزراء ۶۰۶
ابومسلم نامه ترکی ۶۹۰	آریانا، مجله ۸۵۸
احوال و اشعار رودکی ۱۸۷، ۱۸۹	آزادی و حیثیت انسانی ۴۸۰
اخبار البلدان ۸۸۳	آفتاب شرق، روزنامه ۸۸۳
اخلاق نصری ۹۰۸	آفریدگار رستم ۵۲
ادب شوروی ۸۸۳	آن روزها ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۸
ادبیات چیست؟ ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱	آواها و ایماها ۲۹۲
ادبیات وزندگی ۸۸۳	آینده، مجله ۸۵۸
ادیب شهریار ۱۵۴	آیین سخنوری ۵۴۲
ارمغان، مجله ۸۸۹	
ارمغان دریا ۵۵۴	
از صبا تا نیما ۱۳۳، ۸۸۹	
از کوچه رندان ۳۰۴	
	الف
	ابکار الأفكار فی الرسائل والأشعار ۶۱۳

- ازهار الأفكار ۸۸۳
 انتقاد کتاب، مجله ۹۳۵
- اساس الإقتباس ۳۵۳
 انتقام کربلا و قهرمان ترك، ابومسلم
- استخراج آبهای پنهانی ۴۳۸
 خراسانی ۶۸۸
- اسرار التوحید ۲۰۴، ۳۰۷، ۶۲۷
 انجیل ۵۳۲
- اسفار ۸۴۹
 انحطاط مغرب زمین ۵۳۶
- اسکندرنامه ۶۲۷
 انس التائبین ۶۲۷، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۲
- اسلام از دریچه چشم مسیحیان ۹۰۵
 انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین
- الأسلوب ۲۰۴
 فضل الله ۳۰۴
- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران ۶۷۲
 انموذج ۸۳۸
- اشعار پراکنده قدیمترین شعرای زبان
 اوستا ۵۵، ۶۳، ۷۰، ۶۷۷، ۶۸۸
- فارسی ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۶۲۱، ۵
 اهنودگات ۵۰
- ۶۳۵
 الأیام ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۴۱
- اصول آموزش و پرورش ۵۷۸
 ایران در ادبیات جهان ۷۶
- اصول النقد الأدبی ۲۹۰، ۳۳۷، ۳۳۸،
 ایران در زمان ساسانیان ۲۰۵
- ۳۴۵، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸
 ایلید ۶، ۱۱، ۹۳۶
- اقبال نامه ۳۸
- اقبال لاهوری، بحث در احوال و افکار او
- ۳۷۸
 بادشترطه ۸۵۸
- الفیه ۴۳۲
 باکاروان حله ۵۲، ۲۵۸، ۳۳۹، ۳۴۳
- الهی نامه ۸۶۲
 بحار الحقیقه ۶۷۲
- ام الكتاب ۶۲۷
 بحث درباره قابوس نامه ۶۶۱
- امثله ۸۳۷
 حثی در تصوف ۸۷۷، ۸۸۳
- انتری که لو طیش مرده بود ۴۰۵
 البداية والنهايه ۵۴۴

تاریخ اسلام ۸۶۲، ۸۷۷	برهان قاطع ۱۶، ۶۲۳، ۷۰۵
تاریخ براه که ۶۲۷	البلغه ۹۰۸
تاریخ بلعمی، رک: ترجمه تاریخ طبری	بوستان ۲۶۱-۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹
تاریخ بیهق ۶۲۷	، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۷۸
تاریخ بیهقی ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۶-۲۱۸	، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰	۳۷۵، ۳۹۲، ۴۷۳
۲۳۲، ۲۳۵، ۳۲۷، ۶۰۵، ۶۰۶	بهار و ادب فارسی ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۰۳
۶۲۶، ۸۷۳، ۸۷۸، ۸۸۱-۸۸۳	بیان الأدیان ۲۳۸، ۶۲۷
تاریخ پرنس ارفع دانش ۳۹۹	البيان والتبيين ۵۷۹
تاریخ تمدن ۵۷۷	
تاریخ جهانگشا ۶۲۷، ۷۱۹، ۷۲۴	پ
تاریخ زبان فارسی ۶۰۴	پانزده گفتار ۹۰۱، ۹۰۴، ۹۱۲
تاریخ سیستان ۵۱، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۰۰	پنج رساله ۱۲
۶۲۶، ۵۸۹	پیام، مجله ۵۰۷، ۸۸۳
تاریخ طبیعی ۲۰۳	
تاریخ عصر حافظ ۳۰۴، ۸۸۱	ت
تاریخ فرنگ ۶۹۶-۶۹۹، ۸۰۰	تابوت ساز ۸۸۳
تاریخ فلسفه ۵۵۷	تاج التراجم فی تفسیر قران للأعاجم ۶۲۶
تاریخ مبارک غازانی ۶۹۴، ۷۰۴، ۷۰۵	تاجر ونیزی ۹۰۲
۷۰۸-۷۰۹، ۷۱۲، ۷۲۱، ۷۲۳	تاراس بولبا ۳۵
۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۱-۷۴۳	تاریخ آل جلایر ۸۰۳
۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۵۲، ۷۵۴	تاریخ ادبیات در ایران ۳۰۴، ۷۱۶
۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۱-۷۶۳	۷۷۵، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۲
۷۶۵، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۲	تاریخ ادبی ایران ۳۷۸، ۳۸۲

- تاج التراجم ... ۷۷۴-۷۷۶، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۱-
تفسیر زاهدی ۶۲۷ ۷۸۷، ۷۹۰، ۷۹۲، ۸۰۰
تفسیر سور آبادی ۶۲۶ ۳۹۹ تاریخ مختصر احزاب سیاسی
تفسیر کیمبریج ۶۲۶ ۷۸۷، ۷۷۶، ۷۱۷، ۳۰۴ تاریخ مغول
التفهیم لأوائل صناعة التنجیم ۶۲۶ تأثیر اروپا در تجدد ادبی ایران ۹۳۲
تماشا، مجله ۹۰۶ تأمل در شاهنامه، داستان ضحاک ماردوش
تمدن، مجله ۵۳۶ ۱۵۴
تمدنهای آخر الزمان ۵۳۶ تبعید کودکان به فرنگستان ۹۴۰
تنگسیر ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۴ تجدد، روزنامه ۳۸۴
تودوبید ۳۹۷ نجدد در شعر و تحول در زندگی ۴۹۶
تورات ۵۳۲ تذکرة الأولیاء ۶۲۷
التوسل الی الترسل ۶۱۴ ترانههای ملّی ۳۷۷
ج ترجمان البلاغه ۳۷۸، ۳۸۴، ۴۰۰، ۶۲۶
ترجمه تاریخ طبری ۳۷۵، ۳۹۸، ۵۸۹، ترجمه
جام جهان بین ۲۲، ۲۵، ۹۱ ۶۲۵، ۶۰۵
جامع التواریخ ۶۹۵-۷۰۰، ۷۰۲-۷۳۱
۷۵۱، ۷۵۴، ۷۷۲، ۷۷۶-۷۸۱ :
۷۸۳-۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۶، ۷۹۸، ترجمه تفسیر طبری ۶۲۵، ۶۵۱
۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۹۰۴ ترجمه تقویم الصحّة ابن بطلان ۸۷۳
جامع الحکمتین ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۱ ترجمه رساله قشیریه ۶۲۶
جاویدنامه ۲۴۰ ترجمه مفاتیح العلوم ۴۳۸
جشن نامه پروفیسور فراتس تشر ۸۲۷ تزوک تیموری ۶۳۱
جعفرخان از فرنگ آمده ۱۳۳ تصوف در دوره ایلخانان ۷۹۲
جمهور ۷، ۳۳۵، ۵۳۴ تصوف در شعر فارسی ۸۸۴
تفسیر اسفراینی یا تفسیر طاهری، رک:

حماسه‌سرایی در ایران ۹، ۱۱، ۵۴، ۵۵،

۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱.

۱۰۳، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۸۷

حماسه ملّی ایران ۶۵

خ

خاطره‌ای از ادیب نیشابوری ۸۸۹

خاطرهٔ يك ستاره ۲۵۷

خبری از مشهد هزارسال پیش ۸۸۴

خطبهٔ شقشقیّه ۹۲۸، ۹۴۹

خلاصهٔ احوال و منتخب آثار اوحدی

اصفهان‌ی معروف به مراغه‌ای و

مثنوی منطق العشاق یا دهنامهٔ

اوحدی ۸۵۸

خوان الاخوان ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۴

خیمه‌شب‌بازی ۴۵۰

د

دائرة المعارف فارسی ۵، ۷۰۸، ۷۱۶،

۷۲۴، ۸۸۹

داستان داستانها، رستم و اسفندیار ۶۵

۱۶۳، ۱۷۹، ۱۸۰

داستان زال و رودابه ۱۰، ۱۲

داستان سیاوش ۶۵

جنون حذف کردن ۱۴۷، ۹۱۵

الجنون فنون ۹۰۴

جهان‌بینی ایرانی ۵۸

چ

چرا تمدن غرب را نمی‌پسندیم؟ ۹۵۴

چگونه سهولت و دشواری نوشته‌ای را

بسنجیم؟ ۵۸۱

چهارخطابه ۳۸۹

چهاردختر ۳۹۷

چهارمقاله ۴۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۵۸۹

چهره‌ای معصوم و روشن در شاهنامه ۶۹

چهرهٔ زن در شاهنامه ۱۳

ح

حبل‌المنین، روزنامه ۳۹۸

حدائق السحر فی دقائق الشعر ۶۱۳، ۶۱۵

حدود العالم ۶۲۶، ۷۲۶، ۸۶۵

حساس‌ترین فراز تاریخ یادداستان غدیر

خَم ۸۸۴

حسین‌گرد ۸۳۷

حکمت رشیدی ۷۸۸

حماسه ۴۳۴

- داستانی طنزآمیز در شاهنامه ۱۳۸، ۶۱
 داش آکل ۴۶
 دانای راز ۳۶۳
 دانشکده، مجله ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۹۱
 دانشنامه میسری ۶۳۵-۶۳۷
 دانش و خرد فردوسی ۱۴۶
 درباره دانشنامه میسری ۶۴۷
 در پیرامون اوحدی اصفهانی مراغه‌ای ۸۵۸
 دستورالاحوان ۶۰۷
 دستوراللسغة العربیة ۶۲۷
 دقیقی و اشعار او ۱۹۱
 دلدار بانو چاترلی ۲۳
 دورنمای تصوف در ایران ۳۹۷
 دورنمای نقد ادبی ۸۸۳
 دبداری با اهل قلم ۲۰۷، ۳۰۴
 دینکرت ۶۶، ۱۶۹
 دین و مذهب در عهد ایلخانان ایران ۷۷۸
 دیوان بحتری ۶۸۳
 دیوان بهار ۴۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۳۶۸، ۳۷۷
 ۳۹۶، ۴۷۵، ۴۹۲، ۸۴۷، ۸۵۵
 دیوان پروین اعتصامی ۳۸۵
 دیوان حافظ ۲۹۴، ۳۰۴
 دیوان خاقانی ۴۶۹
 دیوان خطائی ۸۶۳
 دیوان شمس ۶۶۵
 دیوان صائب ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵
 دیوان ظهیر فاریابی ۸۸۳
 دیوان عنصری ۴۶۸
 دیوان فرخی سیستانی ۱۹۰، ۴۶۹
 دیوان ناصر خسرو ۲۳۷، ۲۴۷-۲۴۹، ۲۵۴، ۸۹۸، ۹۰۴
- ذ**
- ذخیره خوارزمشاهی ۶۲۷
 ذکری ابی‌العلاء ۴۲۸
- ر**
- راحة الصدور ۱۸۰، ۶۲۷
 رامایانا ۳۷۷
 راهنمای کتاب، مجله ۸، ۱۵۴، ۱۶۳
 ۴۸۷، ۴۹۶، ۵۳۱، ۵۳۷، ۶۴۷،
 ۸۸۴، ۹۳۲، ۹۳۵
 رباعیات باباطاهر ۱۳۶
 رسائل باباافضل ۲۰۴
 رساله عشق ۶۵۰

- رساله مدخل منظوم ۶۵۰
- رساله نبض ۶۴۶
- رستم، قهرمان حماسه ملی ایران ۵۲
- رستم و سهراب ۹۰۳
- رنگ محلی در شعر فارسی ۳۳۱، ۳۴۲
- روزها، بیچاره طفل ۴۴۱
- روضه المذنبین و جنة المشتاقین ۶۶۹
- ۶۷۰
- روضه خلد مجد خوافی ۸۵۸
- رومئو و ژولیت ۲۲
- ریدرز دایجست، مجله ۵۸۰
- ز
- زادالمسافرین ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵
- زبان شناسی و زبان فارسی ۶۰۴
- زبان قدیمی ترین آثار تثر فارسی ۶۲۱
- زراتشت نامه ۱۷۴
- زمچی نامه ۶۹۳
- زندگی من ۵۷۵
- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ۵۵
- ۶۲، ۷۰، ۱۷۳
- زیباشناسی در هنر و طبیعت ۱۹۰، ۱۹۱
- زیبایی ۴۸۳
- زین الأخبار ۶۲۶
- ص
- ساده نویسی در زبان فارسی ۵۸۰
- السامی فی الأسامی ۶۲۷
- سبک خراسانی در شعر فارسی ۲۰۴
- سبک شناسی ۶۲۳
- سبک شناسی استاتیک ۶۴۸
- سخن، مجله ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۲۵۷،
- ۲۸۶، ۴۶۸، ۶۸۵، ۸۸۳، ۹۰۸،
- ۹۴۰، ۹۵۴
- سخنوران نامی معاصر ۸۸۹
- سخن و سخنوران ۵۲۷
- سراج السائرین ۶۷۲
- سرگذشت زال و رودابه ۲۳
- سرنوشت ۴۱۷
- سروته یک کرباس ۴۷
- سعدی شیرازی شاعر الإنسانية ۲۷۷
- سعدی در اروپا ۲۸۶
- سعدی کیست؟ ۳۸۵
- سفینه فرخ ۸۵۸
- سلام به هند بزرگ ۳۷۷
- سودابه و قدر از نظر فردوسی و راسین

شرح قطاير ۸۸۳	سوگ سیاوش ۱۷۳
شرق، مجله ۶۷۹	سیاست‌نامه ۲۰۴ ، ۶۰۶ ، ۶۲۶ ، ۶۲۷ ،
شش فصل یاروشنایی‌نامه به‌نثر ۲۴۴	۷۵۳
شعرالعجم ۲۰۵۸ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ،	سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ۹۰۴
۳۴۲ ، ۳۴۵ ، ۳۵۱	سیر تمدن و تربیت در ایران باستان ۵۳
شعر امروز خراسان ۸۸۴	سیر حکمت در اروپا ۴۶
شعربی دروغ، شعربی نقاب ۳۸۸ ، ۴۹۳ ،	سیمای شجاعان ۴۷ ، ۴۸
۵۰۳	ش
شعر در آلمان ۲۵۷	شاهنامه ۳-۱۵ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۱-۴۳ ،
شعر در ایران ۳۸۱	۴۶ ، ۴۹-۵۵ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ،
شعر فارسی ۸۸۳	۶۷ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۰ ،
الشعر والشعراء ۵۹۱	۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۱۸ ،
شعر و ایمان ۲۴۰	۱۱۹ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ،
شوخی طبعی آگاه ۲۰۴	۱۳۱ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ،
شیر و خورشید ۳۸۴	۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ،
ص	۱۶۰ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰-۱۷۳ ، ۱۷۸ ،
صائب و سبک‌هندی ۵۱۷	۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۲۰۵ ،
صرف میر ۸۳۷	۳۷۵ ، ۳۸۵ ، ۳۸۹ ، ۴۷۲-۴۷۴ ،
الصناعتین ۵۷۹	۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۷ ، ۵۴۷ ، ۶۰۰ ،
صوزاسرافیل، روزنامه ۱۳۳	۶۳۵ ، ۶۳۸ ، ۶۸۹ ، ۸۵۰ ، ۸۵۱ ،
صورخیال در شعر فارسی ۱۸۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ،	۹۱۶
۲۰۰ ، ۳۳۷ ، ۵۱۱	شرح تعرف ۶۲۶
	شرح قصیده ابوالهیثم ۶۲۶

- | غ | ط |
|-----------------------------------------|------------------------------------------|
| غرر الأمثال ودرر الأقوال ۸۳۲ | طبقات ناصری ۷۲۵ |
| غرر السیر معروف به غرر اخبار ملوک الفرس | ملوس، روزنامه ۳۹۸ |
| ۶۷۷، ۱۰ | ع |
| ف | عاق والدين ۸۳۷ |
| فارسنامه ۶۰۶، ۶۲۷ | عتبة الكتبه ۶۱۴ |
| فارسی شکرست ۱۳۳ | عرائس الخواطر و نفائس النوادر ۶۱۳، |
| فاوست ۵۵ | ۶۱۵، ۶۱۸ |
| فتوت نامه ناصری ۸۳۰ | عروض همایون ۶۶۶ |
| فتوت نامه هاتفی ۸۳۱ | عشق پهلوان ۴۹، ۱۸۶ |
| فراق نامه ۸۰۵ | عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه ۴۳۸ |
| فرخی سیستانی، کتاب ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۳، ۳۰۰ | العقد الفرید ۹۴۶ |
| فردوسی نامه مهر ۹، ۱۴ | علت دوام و بقای برخی از اشعار ۳۰۵ |
| فردوسی و حماسه ملی ۴۱، ۴۲، ۵۴، ۵۳ | علمای خراسان ۸۴۹ |
| ۶۱، ۷۷ | تلی (ع) و دوفرزند بزرگوارش ۹۲۳، |
| فردوسی و شعر او ۹ | ۹۲۹ |
| فرهنگ آندراج ۶۰۷ | علی و بنوه ۹۲۳ |
| فرهنگ ایران زمین ۶۲۳، ۸۳۰ | علی و فرزندانش ۹۲۳ |
| فرهنگ فارسی ۲۶۸، ۶۰۷، ۷۱۵، ۷۱۸ | العمدة فی محاسن الشعر و آدابہ و نقده ۹۵۲ |
| ، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۳۷، | عوارف المعارف ۷۹۱ |
| ، ۷۴۶، ۷۶۷، ۷۷۴، ۷۷۶، ۷۸۲ | عواطف بشری در ادب فارسی ۵۳۲ |
| ۷۹۶ | عوامل حمله چنگیز به ماوراءالنهر ۷۱۷ |
| فرهنگ نظام ۶۰۷ | |

فرهنگ وزندگی، مجله ۵۷۱، ۵۷۶	فرهنگ ولف ۱۳۱، ۱۳۹
کاپوسنامه فرای ۹۰۴	فن سخنوری «گرگیاس» ۴
کارنامه اوقاف ۶۵۰	فن شعر ۱۲۱
الکامل ۴۳۴	فهرست کتب منطق ۸۸۲
کتاب ابامسلم ۶۹۲	فی الشعر الجاهلی ۴۲۸
کتاب التاج ۶۷۹، ۶۸۰	
کتاب المنصوری فی الطیب ۶۳۶	
کتاب النصیحة المعروف باسم قابوسنامه	
۶۳۳	قابوسنامه ۲۰۴-۲۰۶، ۲۸۰، ۵۷۹،
کشف الأسرار ۶۲۷	۶۲۶، ۶۳۱-۶۳۳، ۶۶۱-۶۶۵،
کشف المحجوب ۶۲۶	۶۸۷، ۸۰۵، ۸۶۱، ۸۶۲، ۹۰۱،
کلیات زیباشناسی ۵۰، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۳،	۹۴۵
۴۷۵	قدیمترین کتاب در کتابخانه آستان قدس
کلیات عبید زاکانی ۳۰۴	رضوی ۸۸۳
کلیله ودمنه ۵۸۹، ۹۰۲، ۹۰۳	قدیمترین نسخه قرآن ۸۸۳
کنز الحکمه ۸۵۸	قرآن کریم ۲۰۴۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۴۳۱،
کنوز الأفراح فی معرفة الأشباح والأرواح	۴۳۳، ۵۲۲، ۶۵۷، ۷۸۰، ۷۸۹،
۷۸۸	۸۳۲
کنوز الحکمه ۶۷۲	قصص الأنبياء ۶۲۶، ۶۵۱
کیانیان ۶۶، ۶۷، ۷۱	قصیده ای تاریخی در باب اسماعیلیه ۸۵۸
کیمیای سعادت ۶۲۷	قصیده حکیم ازرقی هروی ۸۵۸
	قلب شاعر ۳۹۲، ۳۹۷
گاتھا ۴۹، ۵۰	فلمرو سعدی ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۶

- م
- گرشاسپ‌نامه ۵۲۷
- گروه فتوت کشورهای اسلامی و نحوه
ظهور گوناگون آنها مخصوصاً در
ایران و کشورهای همجوار آن ۸۲۹
- گزارشگر حقیقت ۲۰۶
- گزنفون در «بازگشت» ۸۸۳
- کشایش و رهایش ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۴
- گشتاسپ‌نامه ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۵۲۲
- گفت‌وشنود فلسفی، در زندان ابوالعلاء
معری ۴۳۰
- گلستان ۲۸۴، ۴۷۳، ۵۸۹، ۸۳۷
- گنج بازیافته ۱۸۷، ۱۹۱، ۶۳۱، ۹۴۵
- گنج‌سخن ۱۹۱
- گوشه‌ای از هنر فردوسی ۳۰
- ل
- لآلی مکنون ۸۸۹
- لباب‌الالباب ۱۸۸، ۶۱۴
- لطائف‌الحکمه ۶۸۰
- لطائف‌الرشیدیّه ۷۸۸
- لطائف‌الطوائف ۸۷۳
- لغت‌نامه دهخدا ۶۰۵، ۷۱۲، ۸۸۹
- لغت‌های عربی در شاهنامه ۱۴۴
- لیرشاه ۱۷۴
- مثنوی مولوی ۳۵۶، ۴۷۳، ۴۷۴، ۹۲۱،
۹۳۰
- مثنوی فروزنده و منتخب آثار و شرح
احوال استاد منشی‌باشی نصرت ۸۵۷
- مجمع‌الفصحاء ۴۸۹، ۹۴۵
- مجموعه التواریخ والقصص ۳۸۱، ۴۰۰،
۶۲۷
- مجموعه فصیحی خوافی ۸۵۸
- مجله دانشکده ادبیات [تهران] ۷۱۷،
۸۲۹
- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مشهد ۶۹، ۱۳۳، ۲۰۶، ۳۰۴،
۳۰۵، ۳۴۳، ۶۴۷
- مجله مدرسه السنه شرقیه لندن ۸۶۳
- مجموعه سخنرانیها ۳۰
- مجموعه سخنرانیهای اولین و دومین
هفته فردوسی ۴۹، ۵۲، ۱۸۶
- مجموعه سخنرانیهای مجلس علمی و
تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله ۳۰۴
- المحاسن والأضداد ۶۷۸، ۶۷۹
- محاضرات عن الشعر الفارسی والحضارة
الإسلامیة فی ایران ۸۸۲

- مخزن الأسرار ۲۴۰
 المدخل الى علم احكام النجوم ۶۲۶
 مردم گریز ۵۰۰
 مرد نامتناهی ۹۲۶، ۹۲۷
 مزارات خراسان ۸۸۴
 مزديسنا وتأثير آن در ادبيات پارسی ۹۳،
 ۱۶۱، ۶۸۲
 المصادر (کتاب...) ۶۲۷، ۸۸۴
 مطلوب كل طالب من كلمات علی بن
 ابی طالب ۶۱۵
 مطّول ۸۳۸
 المظاهر الإلهیه ۸۸۴
 مع ابی العلاء فی سجنه ۴۳۰، ۴۳۷
 معارف بهاء ولد ۶۲۷
 معجم البلدان ۷۱۶، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۲۷،
 ۸۷۳
 المعجم فی معاییر اشعار العجم ۶۶۵، ۶۶۶
 معنی زیبایی ۳۴۱
 معنی شناسی ۶۰۴
 معیار الأشعار ۶۶۵
 معنی ۸۳۸
 مفتاح النجات ۶۵۳-۶۵۶، ۶۵۸، ۶۵۹،
 ۶۶۹، ۶۷۱
 مقاصد الألحان ۸۸۳
 مقالات فروغی ۵۹
 مقامات ژنده پیل ۶۵۳
 مقدمه شاهنامه ابو منصور ۶۲۵
 مکاتبات رشیدی ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۵۸،
 ۷۶۷، ۷۷۲-۷۷۷، ۷۸۳، ۷۸۴ :
 ۷۹۵-۷۸۷
 مکبث ۵۵، ۱۷۴
 مکتب وقوع در شعر فارسی ۳۴۲
 ملال پاریس وبرگزیده ای از گلهای بدی
 ۲۹۱
 مناقب العارفين ۴۸۹، ۵۶۴
 منتخب قابوس نامه ۵۷۹، ۶۶۱، ۶۶۴،
 ۶۶۷
 منطق ارسطو ۸۸۳
 منطق التلویحات ۸۸۲،
 منطق الطیر ۵۶۳
 منطق العشاق یا دهنامه اوحدی ۸۵۸
 المنتظم ۵۴۴
 موش و گربه ۸۳۷
 مهمانی ۱۲
 ن
 ناصر خسرو و اسماعیلیان ۲، ۴۲
 نامه آستان قدس ۸۸۱، ۸۸۴

- نامه اهل خراسان ۱۱۰، ۱۵۰، ۱۹۴، نکته‌هایی در شیوه‌های نشر کنونی ۱۵۰،
 ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۳۳، ۳۳۱، ۳۴۲، ۲۳۳
 ۴۶۹
 نامه فرهنگ ۸۸۹
 نامه مینوی ۶۱، ۱۳۸
 نامه‌های رشیدالدین وطواط ۶۱۱، ۶۱۲
 نثر اللثالی ۶۱۵
 النحو الوافی ۶۶۷
 نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی ۸۸۴
 نشاء جام ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶
 نشریه انجمن تحقیقات خاور نزدیک در
 ژاپن ۱۳
 نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۷۷۸، ۷۹۲
 نشریه فرهنگ خراسان ۶۸۵، ۸۵۸، ۸۸۳
 ۸۸۹، ۸۸۴
 نصاب الصبیان ۸۳۷
 نظری اجمالی در فلسفه الهی ۳۸۱
 نفوذ شعر کلاسیک ایران در ادبیات آلمان
 ۸۲۹
 نقد ادبی ۹۳۶
 النقد الأدبی الحدیث ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰،
 ۴۶۰، ۴۷۲
 نقشی از حافظ ۴۷۲
 و
 وجه‌دین ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴
 ورقه و گلشاه ۵۲۱
 وزن شعر فارسی ۶۶۵
 الوسیط فی الأدب العربی و تاریخه ۹۵۲
 وفيات الأعیان ۵۴۴
 وفيات معاصرین ۸۸۹
 ویژگیها و منشأ پیدایش سبک مشهور به
 هندی در سیر تحول شعر فارسی
 ۳۴۲، ۳۴۳
 ویس و رامین ۲۳، ۴۶۶، ۶۸۲

یادگار، مجله ۴۳۵، ۸۵۸، ۸۸۹
 یادگار زیریران ۱۶۱
 یادلیدن ۲۱۸
 یادنامه ابوالفضل بیهقی ۸۴ ۸
 یادی از صائب ۵۱۷
 یسنا ۵۰
 بشتها ۱۶۱، ۶۸۲
 بغما، مجله ۱۳، ۱۳۷، ۱۴۷، ۴۱۷، ۳۰۴،
 ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۵۳۲، ۵۳۳،
 ۵۵۷، ۵۹۷، ۶۴۹، ۶۵۱، ۸۳۵،
 ۸۵۵، ۸۵۸، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۹۳ -
 ۹۳۱، ۹۱۴، ۸۹۶
 یکی از مظاهر هنر سعدی ۱۱۰، ۲۰۸
 یکی بود و یکی نبود ۱۳۳
 - بیت مصدری ۶۶۸، ۹۰۵

ه

هدایه ۸۲۸
 هدایة المتعلمین فی الطب ۵۱۳، ۶۲۶
 هر مزدنامه ۷۲۹
 هفتادسالگی فرخ ۸۳۵
 هم آهنگی مردم ۴۳۸
 هملت ۱۷۴، ۱۷۵، ۴۷۸، ۴۷۹
 هنرچيست ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۸۰،
 ۴۸۲-۴۸۴
 هنر سخن گفتن ۵۴۲
 هنر عشق ورزیدن ۵۶۱
 هنرمند و زمان او ۲۶۲، ۵۰۷
 هیرمند، مجله ۸۵۷

ی

یادداشت‌های قزوینی ۷۲۹، ۷۳۵

A

Abū Muslim le "Porte-hache" du
Khorassan ۶۸۵
Aesthetik ۳۶۲، ۴۶۵
A Literary History of Persia
 ۲۳۹، ۳۴۰، ۶۹۹، ۷۷۴، ۷۸۴

A Mirror for Princes ۶۳۳

An Apology for Poetry ۳۳۶

Apology ۹۴۵

Arabica ۶۹۱

Ars Poetica ۹۱۴

B

Ballade de celui qui chanta dans

- les supplices ۴۷۶
Baudelaire, Essai sur l'inspiration et la création poétiques ۲۹۱
- C**
- Chrestomathie Persane* ۲۳۸
Critical Approaches to Literature ۲۹۰
Critical Theory Since Plato ۱۳۹، ۳۳۶، ۴۵۵، ۹۱۴
Critique of Judgement ۴۵۴
- D**
- Das Futuvvetnâme des Persischen Dichters Hâtifi ۸۳۱
 Das Wort "naward" bei Nizâmi ۸۳۲
Der Anatolische Dichter Nâsirî (um 1300) und sein Futuvvet-nâme ۸۳۰
Der Islam ۸۲۷، ۸۳۰
 Der Safawide Hamzâ Mirzâ ۸۳۲
Dictionary of World Literary Terms ۹، ۲۴، ۱۹۱، ۲۶۳، ۴۵۵
Die Mongolen in Iran ۷۱۷
 Die Persischen Dichterhandschriften
- der Sammlung Esad Efendi zu Istanbul ۸۳۲
Die Psychologie Qazwinis. Phil.Diss. ۸۲۸
Dokuments zur Geschichte der Futuwwa Bünde im Islamischen Mittelalter ۸۲۹
- E**
- Eine Unbekannte Sprichwortsammlung. des Abu'l-Hasan al - Baihaqi ۸۳۲
Eisenhower Was My Boss ۵۴۲
Étude préliminaire pour le livre Réunissant Les Deux Sagesses ۲۴۴
- F**
- Festschrift Georg Jacob* ۸۳۱
- G**
- Grand Larrousse encyclopédique* ۲۰۴، ۶۰۳
- H**
- histoire du développement culturel*

- et scientifique de l'humanité*
۵۷۶
History of Iranian Literature ۲۳۹
- I**
- Iran im Mittelalter*, ۸۳۰
*Iran in den ersten Jahrhunderten
der Hagra* ۸۳۰
Iran (Journal of Persian Studies)
۷۶۰
Iranische Literaturgeschichte ۳۵۳
- L**
- La description de la nature dans la
poésie lyrique Persane du XIe
siècle* ۲۹۲, ۵۱۴
La Diane française ۴۷۶
La Geste de Melik Dānismend
۶۸۶
L'Aurore ۹۵۸
Le Civilisateur ۵۲
Le Livre de mon ami ۴۲۷
L'Esthétique ۴۶۵
L'Histoire des littératures ۲۴۸, ۴۶۸
- Literature and Criticism* ۴۵۴
Littérature Persane ۲۴۸, ۴۶۸
- M**
- Mahomet* ۹۵۲
Mysticism in World Religion ۵۳۳
- N**
- Nāsir-è Hosraw, Son voyage, sa
pensée religieuse, sa philosophie
et sa poésie* ۲۳۹
News Week ۹۵۹
- O**
- Old Persian* ۵۴
- P**
- Pages choisies* ۲۰۴
Pensées ۴۹۵
Poésies ۴۸۰
Poetic Process ۲۳۷
*Poetry: A Modern Guide to Its
Understanding and Enjoyment*
۳۳۷
Poetry and Faith ۲۴۱
Principles of Literary Criticism

- ۳۳۷، ۴۶۶
Public Speaking for College Students ۵۴۱
- S**
- Selected Essays* ۴۵۵
 Standard Language and poetic Language ۱۳۹
Supplement to the Persian Manuscripts ۶۳۳
 Sure 109, ۸۳۲
- T**
- The Art of Poetry* ۲۵۸
The Bektashi Order of Dervishes ۶۹۱
The Divān of Manūchehri Dāmghāni ۲۹۲
 The Function of Criticism ۴۵۵
 The Function of Criticism at the Present Time ۴۵۵
 The Evolution of the Iqtā' in Medieval Iran ۷۶۰
The Meaning of Art ۱۹۱، ۳۳۶
Théorie de l'art et des genres littéraires ۱۰۳، ۳۳۷
- The Poetic Image* ۲۹۰
The Rainbow Dictionary ۵۸۳
The Rhetoric of Fiction ۲۳۹، ۹۱۱
The World of Imagery ۲۹۰
 Tradition and the Individual Talent ۴۵۶
- U**
- Understanding Poetry* ۳۴۰
- W**
- Walden and Other Writings* ۲۵۳
 Wordsworth and the Art of Landscape ۲۹۲
Wordsworth, Poet of Nature and Poet of Man ۲۹۲
Wordsworth's View of Nature and Its Ethical Consequences ۲۹۲
- Z**
- Zohâk, Ein Beitrag zur Persischen Mythologie und Ikonographie ۸۳۰
 Zur Korrespondenz ber Muzaffariden ۸۳۳

فهرست نام جایها

آ	
آمل ۳۸۱، ۲۱۶	آبادان ۵۵۳
آموی، آمویه ۲۲۷، ۷۲۰	آذربایجان ۱۰۵، ۸۰۵
آناطولی ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲	آذرگشپ، خان- ۷۳
آنقره ۴۸۹، ۷۹۷، ۷۹۸	آستان قدس رضوی ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۱،
	۸۴۲، ۸۷۹، ۸۸۲، ۸۸۸
الف	
اترار ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۲۴	آستانه ۸۵۰
اتریش ۴۹۷، ۶۵۸، ۹۵۷، ۹۵۹	آسیا ۶۹۹، ۷۲۹
اداره کل فرهنگ و هنر کرمان ۱۱۹، ۳۰	آسیای شرقی ۶۹۸
ازان ۷۲۷	آسیای صغیر، رك: آناطولی
ارییل ۷۲۶	آسیای غربی ۶۹۸
اردبیل ۷۹۱، ۸۰۸	آسیای مرکزی ۶۸۸، ۶۹۸
ارزنجان ۷۸۸	آشور ۴۲۹
ارلانگن ۸۲۷	آلزاس ۵۶۹
ارمنیه ۷۲۶	آلمان ۱۲۹، ۵۶۹، ۶۵۸، ۸۲۷، ۹۵۸،
اروپا ۱۴، ۲۸۱، ۴۲۹، ۴۹۷-۴۹۹	۹۵۹

۳۴۵، ۱۸۰، ۱۷۳، ۱۶۳، ۱۴۶	، ۶۹۹، ۶۹۸، ۵۴۲، ۵۰۵، ۵۰۱
انجمن آسیایی ۵۴۰	، ۹۰۱، ۸۸۹، ۸۷۱، ۸۴۲، ۸۰۷
انجمن ادبی ایران ۸۸۱	۹۵۴، ۹۵۳، ۹۴۹، ۹۰۲
انجمن ادبی بهار ۸۸۱	ارومیه ۸۰۸
انجمن ادبی مشهد ۸۸۱	ازوندرود ۵۶
انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی	ازبکستان ۸۴۴، ۸۴۳
۵۹۷، ۵۸۷	اسپارت ۱۱
انجمن اسماعیلی ۲۴۴، ۲۴۲	اسپانیا ۹۵۸
انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی	استانبول ۸۳۲، ۶۸۸، ۶۲۶
۸۴۳	استرآباد ۲۲۰
انجمن قلم ۸۸۱	اسکندریه ۸۸۲، ۸۸۰
انستیتو ایران و فرانسه ۱۸۸، ۶۳۵، ۲۴۱	اصفهان ۷۹۵، ۷۹۴، ۷۹۲، ۷۸۳، ۷۲۵
انطاکیه ۷۹۴	افغانستان ۶۵۸، ۶۲۳
انگلستان ۳۲، ۱۹۱، ۳۳۶، ۴۰۸، ۴۹۷،	الآزهر ۴۳۷، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۲-۴۳۰
، ۸۱۴، ۸۱۳، ۶۹۲، ۶۳۳، ۵۳۸	البرز ۳۷۰
۸۴۴، ۹۳۹، ۹۴۲، ۹۶۳	الموت ۷۹۷
اورلی، فرودگاه ۹۶۱	امرست ۸۸۸
اوهایو ۵۴۱	امریکا ۴۷، ۱۳۹، ۲۹۰، ۳۳۶، ۳۳۷
یاصوفیه ۴۱۹	، ۳۴۰، ۴۵۵، ۴۵۱، ۵۴۶، ۵۷۲
ایتالیا ۳۷۰، ۹۵۷-۹۵۹	، ۵۸۱، ۵۸۳، ۸۴۴، ۸۸۸، ۹۴۶
ایران ۳، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۲۴، ۲۸، ۲۵	۹۶۴، ۹۵۴، ۹۵۳
—۵۱، ۴۶، ۴۲، ۳۸، ۳۶، ۳۵، ۳۲	انارك ۴۱۹
، ۶۶-۶۴، ۶۲، ۶۰، ۵۷، ۵۵	انبار ۹۲۷
، ۸۴، ۸۲، ۸۱، ۷۶، ۷۵، ۷۲-۶۹	انجمن آثارملتی ۹، ۲۵، ۵۵، ۵۹، ۶۵

بریتانیا، رك: انگلستان	۹۴-۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸
نست ۲۰۷	۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳
حصه ۷۹۳، ۸۰۸	۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۶
بغداد ۱۷۹، ۲۱۵، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۷۶	۱۹۷، ۳۷۱، ۳۷۳-۳۷۷، ۳۸۹
۶۵۰، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۲۷	۴۰۲، ۴۱۹، ۴۷۲، ۴۸۵، ۴۹۵
۷۲۹، ۷۸۰، ۷۸۳، ۷۸۸، ۸۰۰	۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۰۸
۸۰۵، ۸۰۸	۵۳۲، ۵۳۵، ۵۴۷-۵۴۹، ۵۵۱
بلخ ۹۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۵۵، ۲۹۷	۵۵۸، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۳-۵۷۶
بازريك ۹۵۸، ۹۵۹	۵۹۱، ۶۱۱، ۶۲۱، ۶۳۷، ۶۳۹
ببئی ۵۰، ۲۴۲، ۲۸۲	۶۶۱، ۶۶۶، ۶۷۱، ۶۸۱، ۶۸۲
سن ۸۲۷	۶۸۵، ۶۹۲، ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۰۹
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۲، ۷، ۱۲، ۵۰، ۶۶، ۵۰	۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۶۰، ۷۹۵
۲۹۱، ۳۳۵، ۳۴۲، ۴۵۷، ۴۶۴	۷۹۷، ۸۰۱، ۸۰۴، ۸۱۲، ۸۱۴
۴۷۸، ۶۲۷، ۶۵۳، ۶۶۱	۸۳۱، ۸۳۳، ۸۴۳، ۸۵۹، ۸۷۴
بنیادشاهنامه فردوسی ۹۰۳	۸۷۷، ۸۹۳، ۸۹۸، ۹۰۰، ۹۰۵
بنیاد فرهنگ ایران ۲۴۲، ۳۴۲، ۶۰۴	۹۰۸، ۹۰۹، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۹
۶۰۷، ۶۵۳، ۶۶۹	۹۴۰، ۹۴۳، ۹۴۸، ۹۵۰، ۹۶۰-
بوزینجرد ۷۸۷، ۷۹۰	۹۶۲
بوشهر ۴۰۷، ۴۱۲	ب
بیروت ۴۲۷، ۴۹۵	بابل ۴۲۹، ۵۴۰
بیزانس ۴۲۹	بادلیان ۸۱۱
پ	بخارا ۶۶۳، ۶۶۴، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰
پاریس ۱۰، ۱۱، ۱۰۳، ۱۶۴، ۲۰۴، ۲۳۸	۷۸۱
۲۴۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۳۷	برلین ۱۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۷۱۷، ۸۲۷

ترمز ۲۳۴، ۷۱۹	، ۶۰۳، ۵۴۰، ۵۱۴، ۴۸۰، ۴۷۶
تروا ۱۱، ۱۶۷	، ۸۲۷، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۷۷، ۶۲۱
ترینیتی کالج ۶۹۲	، ۹۵۲، ۹۴۳، ۹۲۳، ۸۴۵، ۸۳۲
تستر ۷۹۴	۹۶۱، ۹۵۸
تگیناباد ۲۱۱	پاکستان ۳۶۵
تنگستان ۴۰۵	پانتئون ۷۷
تنگک ۴۰۸	پرتغال ۵۴۸
توزان ۲۸، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۵-۶۸،	پمپی ۳۷۰
، ۷۰-۷۲، ۷۴، ۸۱، ۹۵-۹۸،	پنجاب ۷۵۸
، ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۹۷،	پوشنگ ۲۲۷
۷۹۵	بولونیه ۸۰۰
تهران ۴، ۵، ۷-۱۰، ۱۲، ۱۶، ۲۲، ۲۵،	پیزا ۶۹۸
، ۳۰، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲،	
، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۶،	
، ۹۱، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶،	
، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳،	
، ۱۶۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱،	
، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۸،	
، ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۲،	
، ۲۹۴، ۲۹۶-۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۷،	
، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰،	
، ۳۴۲، ۳۶۷-۳۶۹، ۳۷۳، ۳۸۸،	
، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۱۷،	
، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۶۴،	
	تاجیکستان ۷۲۴
	تاشکند ۷۱۸، ۸۴۴
	تبت ۷۸۳
	تبریز ۶۹۵، ۷۰۴، ۷۰۸، ۷۲۵، ۷۲۹،
	، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۶۸، ۷۸۱، ۷۸۳،
	۷۹۳، ۸۰۰، ۸۰۶، ۸۰۸
	تخت جمشید ۵۴
	تبت حیدری ۴۱۹
	ترکستان ۶۱۳
	ترکیه ۶۵۸، ۶۸۶، ۶۹۲، ۸۳۲، ۹۵۹

	، ۴۷۸ ، ۴۷۵ ، ۴۷۲ ، ۴۶۹ ، ۴۶۸
ح	، ۴۹۸ ، ۴۹۷ ، ۴۹۳ ، ۴۸۳ ، ۴۸۰
	، ۵۶۱ ، ۵۵۴ ، ۵۴۲ ، ۵۱۱ ، ۵۰۳
حرم حضرت رضا (ع) ۸۴۹	، ۵۹۷ ، ۵۸۷ ، ۵۸۰ ، ۵۷۹ ، ۵۷۵
حزب دموکرات ۸۳۹	، ۶۳۱ ، ۶۱۵ ، ۶۰۷ ، ۶۰۶ ، ۶۰۴
حزب کارگر ۵۳۸	، ۶۶۹ ، ۶۶۲ ، ۶۶۱ ، ۶۵۳ ، ۶۴۹
حزب کنگره ۵۷۵	، ۷۰۸ ، ۷۰۵ ، ۶۹۷-۶۹۵ ، ۶۸۲
حیدرآباد ۵۴۴ ، ۶۰۷	، ۷۵۳ ، ۷۲۹ ، ۷۲۶ ، ۷۱۷ ، ۷۱۵
	— ۸۵۱ ، ۸۴۳ ، ۸۳۵ ، ۸۱۵ ، ۸۰۳
خ	، ۸۸۰ ، ۸۷۱ ، ۸۶۲ ، ۸۵۸ ، ۸۵۳
	، ۹۳۶ ، ۹۲۶ ، ۹۲۳ ، ۸۹۸ ، ۸۸۹
خانقاه غازانی ۷۹۰	۹۶۴ ، ۹۴۲
ختا ۷۷۹ ، ۶۹۸	
ختن ۲۸۲	
خجند ۷۲۴	ج
	جاجرود ۸۱۷
خراسان ۱۲۸ ، ۱۵۱ ، ۲۰۷ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷	جرامگان ۷۳۰
، ۲۳۸ ، ۲۴۵ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۶	جرم ۲۵۹
، ۳۶۸ ، ۳۷۵ ، ۵۲۴ ، ۶۱۳ ، ۶۵۹	جزیره ۷۲۶
، ۶۹۱ ، ۷۲۰ ، ۷۹۴ ، ۸۰۰ ، ۸۲۲	جالایه ۷۲۱
، ۸۴۲ ، ۸۴۶ ، ۸۴۹ ، ۸۵۲ ، ۸۵۵	جند ۷۲۴
، ۸۵۹ ، ۸۶۰ ، ۸۷۷ ، ۸۸۱ ، ۸۸۵	جندی شاپور ۵۴۷
خلخال ۸۰۸	جیحون ۷۲ ، ۲۳۴ ، ۶۴۳ ، ۷۲۴
خوار ۷۹۴	ج
خوارزم ۲۲۷ ، ۶۱۳ ، ۶۶۸ ، ۷۱۸ ، ۷۲۴	چین ۲۰ ، ۲۸ ، ۵۷ ، ۱۰۵ ، ۶۹۸ ، ۷۳۰
خور ۴۱۸ ، ۴۱۹	

۵۴۷، ۴۵۱، ۵۸	خوزستان ۷۷۳، ۷۹۱، ۷۹۵، ۹۲۲
دانشگاه استانبول ۶۹۲	خوی ۸۰۸
دانشگاه ایندیانا ۵۸۳	خیبر ۲۰۰
دانشگاه پهلوی ۲۶۱	خیوه ۶۸۸، ۶۹۲
دانشگاه تهران ۴۱، ۶۵، ۱۹۰، ۳۰۴،	د
۳۳۵، ۳۵۳، ۵۱۷، ۵۴۷، ۵۷۸،	دارالثقافه ۵۹۱
۶۰۶، ۶۱۱، ۶۲۵، ۶۹۵، ۷۱۶،	دارالسیاده غازانی ۷۷۶، ۷۸۶
۸۰۳، ۸۱۲، ۸۲۹، ۸۸۰، ۸۸۱،	دارالفنون ۴۹۷، ۴۹۸، ۸۹۸
۸۸۲، ۹۰۹، ۹۳۵	دارالمعارف ۶۷۷
دانشگاه دنيسن ۵۴۱	دارالمعلمين مرکزی ۸۹۸، ۹۰۲
دانشگاه فاروق اول ۸۸۰، ۸۸۲	داغستان ۶۸۸
دانشگاه فردوسی (مشهد) ۴، ۴۳، ۱۳۱،	دالاس ۵۴۱
۱۵۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۳۷، ۲۲۶،	دامغان ۷۹۴
۸۶۷، ۸۸۳، ۸۹۷	دانش‌سرای مقدماتی تهران ۳۷۵
دانشگاه کلمبیا ۴۷	دانش‌سرای مقدماتی مشهد ۸۸۰
دانشگاه کیل ۸۲۷	دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد ۴۹،
دانشگاه کیمبریج ۶۳۳	۱۳۱، ۱۳۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۵،
دانشگاه ماساچوست ۸۸۸	۶۰۵، ۶۲۶، ۸۴۴، ۸۷۶، ۸۷۷،
دانشگاه ملی ایران ۶۶۹	۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۳، ۸۸۴
دانشگاه مونستر ۸۲۸	دانشکده اقتصاد استانبول ۸۳۰
دبستان عنصری ۸۲۲، ۸۲۳	دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران
دبیرستان شاهرضا ۸۲۲، ۸۸۰	۸۸۰، ۸۸۱
دبیرستان فردوسی ۸۲۲، ۸۲۳	دانشکده علوم معقول و منقول مشهد ۸۸۱
دبیرستان فروغ ۸۲۳	دانشگاه آذربایجان (تبریز) ۴۱، ۵۳،

	دیرستان فیوضات ۸۲۲
ز	دجله ۸۰۵، ۷۱۲، ۲۸۵
	در بند ۹۶۴
زابلستان ۱۶، ۲۹، ۶۶، ۸۱، ۹۶، ۱۶۹	درسد ۶۹۲
زنجان ۸۰۸	دروازه سلم ۷۹۵
	دریای مازندران ۴۱۹
ژ	دژ بهمن ۷۲
ژنو ۹۵۷	دماوند ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۹۰، ۴۹۱
	دولاب ۳۸۱
س	دهک ۴۶۰
ساری ۶۳، ۲۱۵	
سامره ۸۹۸	ر
سپیدکوه ۶۳	رامسر ۴۱۹
سفارت انگلیس ۸۱۵	رباط محمدسلطان ۲۱۶
سکاوند ۲۱۵	ربع رشیدی ۵۴۷، ۷۷۶، ۷۸۸، ۷۸۹
سلطانیه ۷۹۰، ۷۹۷	۷۹۵
سلاماس ۸۰۸	رشیدآباد، باغ ۷۸۹
سمرقند ۷۱۸، ۷۹۹	رودبار ۷۹۷
سمنان ۷۹۴	روسیه ۴۹۷، ۶۲۵، ۷۲۹
سمنگان ۸۰	روم ۲۸، ۵۷، ۲۷۴، ۴۲۹، ۷۲۶، ۶۹۸
سند ۷۱۹	۷۲۷، ۷۲۹، ۷۷۷، ۷۹۱، ۷۹۴
سنگلج ۱۳۳	۷۹۵
سو ۴۶۰	ری ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۱

صرافان، محله ۲۱۵	سوربن ۶۸۶
صفین ۹۲۳، ۹۲۵، ۹۲۶	سوس ۷۹۴
صنعا ۲۷۵	سومر ۴۲۹
	سومنا ۲۸۲
ط	سوبس ۹۵۸، ۹۵۷، ۸۸۱
طبرستان ۲۱۸، ۲۱۶، ۱۷۹	سیاوش گرد ۹۷، ۹۶، ۸۱، ۷۰
طرسوس ۷۹۴	سیحون ۷۲۴، ۷۱۶
طلخاب ۲۳۴	سیستان ۱۶۹، ۱۶۱، ۹۵، ۶۴، ۴۰
طوس ۵۹-۶۱، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ۸۴، ۹۵	سیواس ۷۷۵، ۷۸۴
۴۰۱، ۲۲۸	ش
ع	شابه‌باز ۲۱۹
عدن ۳۳۲	شادیاخ ۷۴۸
عزبه ۴۲۷	شام ۷۹۵، ۷۸۹
عکاظ ۹۵۱	شروان ۸۰۸
عواصم ۷۸۸	شمیران ۹۹۴
عین‌جالوت ۷۲۷	شنب (شام) غازان ۷۶۸، ۷۹۰
غ	شهر آگیم ۲۱۸
غزنه، غزنین ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۳۴،	شیراز ۲۶۱، ۲۹۲، ۳۶۷، ۴۱۹، ۷۸۳،
۶۹۷، ۳۸۹	۷۹۵، ۷۹۴
غور ۲۳۱، ۲۷۰	ص
ف	صحن نو ۸۳۷
فاراب ۷۱۶	

فارس ۲۷۳، ۴۰۵	قوس ۷۹۷
فرانسه ۵۲، ۱۳۵، ۷۷، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۷،	فهرستان ۷۸۴، ۷۹۷
۶۸۶، ۹۴۰، ۹۵۷-۹۵۹، ۹۶۴	
فرهنگستان فرانسه ۲۰۳	گ
فریمان ۸۲۲	کابل ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۰،
فلسطین ۷۲۷	کارخانه نخریسی و برق خسروی ۸۴۱،
فناکت ۷۱۸	۸۴۲
فیروزآباد ۷۴۵	کاشغر ۶۹۷
فیروزکوه ۷۲۵	کپنهاگ ۶۹۲
	کتابخانه آستان قدس رضوی ۶۱۱، ۸۸۲
	کتابخانه اسعد افندی ۸۳۲
	کتابخانه بادلیان ۶۲۶
	کتابخانه بلدیه ۶۹۲
	کتابخانه جامع گوهرشاد ۶۸۶
	کتابخانه دانشکده ادبیات و دانش سرای
	عالی ۸۸۰
	کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی
	مشهد ۸۸۲
	کتابخانه سلطنتی ایران ۶۸۶
	کتابخانه سلطنتی وین ۶۵۸
	کتابخانه علی امیری ۶۹۲
	کتابخانه فیاض، رك: کتابخانه دانشکده
	ادبیات و علوم انسانی مشهد
قاهره ۲۰۴، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۷۷، ۲۹۰،	
۳۳۵، ۳۳۶، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۳،	
۴۶۰، ۵۴۴، ۵۷۹، ۶۷۹	
قبحاق ۶۹۸	
قحطان ۲۴	
قراقروم ۷۲۹، ۸۰۰	
فروین ۷۲۵	
قققاز ۶۸۹	
قم ۷۱۹	
قمصر ۴۱۹	
قنسرین ۷۸۸، ۷۹۴	
فوجان ۸۴۱	

کرمان ۱۱۹، ۴۱۹	کتابخانه ملی پاریس ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۸۶
گش ۷۲۰	۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۳
کشمیر ۶۹۸، ۷۷۹، ۷۸۳	کتابخانه ملی ملک ۶۲۶
کلات ۵۹	کتابخانه موزه بریتانیا ۶۲۷، ۶۳۳، ۸۱۴
کلکته ۳۹۸	۸۹۳
کنگره بین‌المللی خاورشناسان ۲۸۹	کتاب‌فروشی آریا ۵۲، ۳۳۹
کنگره تحقیقات ایرانی ۴۵۱	کتاب‌فروشی ابن‌سینا ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۴۰
کنگره جهانی بزرگداشت ابوالفضل	۲۵۸، ۶۳۳، ۶۶۱
بیهقی ۲۰۳	کتاب‌فروشی ادب ۱۸۷
کنگره جهانی ناصر خسرو ۲۳۷	کتاب‌فروشی امیر کبیر ۴۰۵
کنگره سعدی و حافظ ۲۹۲	کتاب‌فروشی باستان ۲۰۵، ۳۰۰، ۶۲۷
کنگره نویسندگان ایران ۳۷۹، ۳۹۳	۸۸۲، ۸۸۳
کوچه علما ۷۸۹	کتاب‌فروشی بروخیم ۸، ۴۶، ۸۰، ۱۰۴
کوچه معالجان ۷۸۹	۱۰۵، ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۵
کوفه ۸۰۸	۲۰۵
کوهتیز ۲۱۹	کتاب‌فروشی خاور ۵۱
کیمبرج ۶۹۲، ۶۹۹، ۸۶۳، ۸۶۴، ۹۴۵	کتاب‌فروشی خیام ۱۸۷
کیل ۸۲۷	کتاب‌فروشی زوار ۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۴
کینگز کالج ۸۹۸	۳۳۱، ۳۴۲، ۸۸۴
گ	کتاب‌فروشی سقراط ۳۴۰
گرگان ۲۱۶، ۲۲۰	کتاب‌فروشی نیل ۱۸۷، ۵۱۱
کنجه ۲۷۰	کربلا ۴۲۰، ۶۸۸، ۶۹۲، ۸۰۸
گنگ‌دژ ۸۱، ۹۷	کردستان ۶۳۷
	کرکوی ۳۳
	کرگساران ۱۶، ۳۲، ۳۴

ل	
مدرسه خیرات خان ۸۸۹	لاهور ۴۸، ۲۴۰، ۷۲۵
مدرسه زبانهای شرقی پاریس ۶۲۱، ۲۳۸	لایپزیک ۶۷۹، ۶۹۲، ۷۱۶
۶۳۵	نبنان ۳۴۳، ۵۹۱، ۶۷۸، ۸۳۱
مدرسه فاضل خان ۸۸۹	لرن ۵۶۹
مدرسه مسعودبک ۷۲۰	لندن ۹، ۱۹۱، ۲۴۱، ۲۹۰، ۳۳۷، ۴۵۴
مدرسه مطالعات شرقی لندن ۸۹۸	۴۵۵، ۵۳۳، ۶۳۳، ۶۹۱، ۷۰۴
مدرسه نو ۸۳۸	۸۲۷، ۹۰۸، ۹۵۳، ۹۵۷، ۹۵۹
مدرسه نواب ۸۸۹	۹۶۱-۹۶۳
مدیترانه ۹۵۸	لیدن ۲۱۸، ۲۴۴، ۶۹۷، ۷۱۹
مدینه ۹۲۳	
مراغه ۷۷۹، ۸۰۸	
مرنج ۴۶۰	
مرو ۱۰۵، ۲۱۰، ۸۰۰	
مسجد شیخ لطف الله ۹۱۶	ماردین ۷۲۷
مسجد گوهرشاد ۸۴۱	مازندران ۱۶، ۳۲، ۳۴، ۶۶، ۱۴۶، ۱۴۸
سسکو ۱، ۱۰۵، ۱۶۴	ماکو ۸۰۸
مشهد ۴۹، ۱۳۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۷، ۲۵۰	ماوراءالنهر ۶۲۳، ۶۸۸، ۶۹۷، ۷۱۶، ۷۲۴
۲۵۳، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۶۳، ۴۰۳	ماهان ۴۱۹
۴۱۵، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۸۶، ۸۲۱	مجارستان ۸۰۰
۸۲۲، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۴۱، ۸۴۳	مجلس علمی و تحقیقی درباره رشیدالدین
۸۵۶، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۸، ۸۵۹	فضل الله همدانی ۶۹۵
۸۸۰، ۸۸۱-۸۸۳، ۸۸۹، ۸۹۰	مجلس سنا ۹۳۵
۸۹۷	مجلس شورای ملی ۸۴۱، ۸۸۰
مصر ۳۸۱، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۴۱، ۵۴۴	محلّه طلبه ۷۸۹

م

نصیبین ۷۲۷	، ۷۸۲ ، ۷۸۱ ، ۶۶۷ ، ۶۶۱ ، ۶۳۳
نظامیه ۶۱۲	، ۸۸۰ ، ۸۲۸ ، ۸۰۰ ، ۷۹۵ ، ۷۸۹
وبهار، معبد ۱۸۰	۹۵۲ ، ۹۲۳
نهایوند ۳۶۹	المعهد العلمی الفرنسي للآثار الشرقیه ۲۴۲
نیشابور ۲۱۰ ، ۲۲۱ ، ۳۶۹ ، ۷۲۲ ، ۷۴۷	مغرب ۷۸۹
۷۴۸ ، ۸۰۰ ، ۸۹۰	مغولستان ۷۰۵
نیویورک ۱۸۱ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۵۴۲ ، ۵۵۴	مکتبه الأنجلو المصریّه ۳۳۵ ، ۴۶۰
	مکتبه النهضه المصریّه ۳۳۶
و	مکه ۲۲۱ ، ۹۵۱
	منچوری ۷۲۹
واسط ۷۲۱	مندیش ۲۱۹ ، ۲۲۱
ورشو ۱۴۷	موزه بریتانیا، رك: كتابخانه موزه بریتانیا
وزارت امور خارجه انگلستان ۸۱۴	موزه لاكن هال ۲۱۸
وزارت علوم و آموزش عالی ۶۹۵	موصل ۷۱۱ ، ۷۲۶ ، ۸۰۸
وزارت فرهنگ ۵۳ ، ۳۲۷ ، ۶۲۵ ، ۶۲۷	مولتان ۷۹۸
۸۸۲ ، ۸۸۰	مونبخ ۸۲۷
وزوو ۳۷۰	میافارقین ۷۱۱ ، ۷۲۶
وین ۶۹۲ ، ۸۰۹ ، ۹۵۷ ، ۹۶۴	ن
ه	
	ناتل ۲۱۶ ، ۲۱۸
هارتفورد ۶۳۳ ، ۷۰۴	نای ۴۶۰
هاموران ۶۶ ، ۸۲-۸۵ ، ۸۹ ، ۹۲	نجف ۸۰۸
هانسی ۲۱۵	نخجوان ۸۰۸
هرات ۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۷۹۹	نخشب ۷۲۰

	همدان ۷۴۹، ۷۸۷، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۵
س	هند، هندوستان ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۱۰۵،
یزد ۷۴۵، ۷۴۶	۲۲۸، ۲۵۱، ۳۴۸، ۵۷۵، ۶۰۷،
بمگان ۲۳۸، ۲۵۹	۶۹۸، ۷۰۸، ۷۷۷، ۷۸۳، ۷۸۹،
یمن ۱۰۴، ۲۷۴	۷۹۸، ۷۹۵
یونان ۱۷۴، ۴۲۹	هیرمند، رود ۲۱۹
یونسکو ۵۰۷، ۵۷۶	
A	G
Adrien Maisonneuve ۶۸۶	Gallimard ۲۴۸، ۴۸۰
B	Garden City ۲۵۳
Bad Reichenhall ۸۲۷	George Allen & Unwin Ltd
Bateman ۸۶۳	۱۹۱، ۴۵۵
Bibliotheca Islamica ۲۹۲	H
C	Holland ۲۳۹
Cambridge Univ. ۳۴۰	Harcourt Brace Jovanovich, Inc.
Chicago ۹۱۱	۳۳۶، ۴۵۵، ۹۱۴
Conneticut ۲۹۲	Harrods ۹۶۱
D	I
D. Reidel Publishing Co. ۲۳۹	Imprimerie Paul Barbey ۲۳۹
F	Indiana University ۲۹۲
Faber and Faber Ltd. ۴۵۵	K
	Kensington ۹۶۱

L

Librairie C. Klincksieck ۶۲۱

M

Macmillan & Co. ۴۵۴

Minneapolis ۲۹۲

N

Norton and Company ۲۵۳

Norton and Company Inc. ۲۹۰

R

Routledge & Kegan Paul Ltd. ۳۳۷

S

Selfridges ۹۶۱

Silistrie ۶۹۲

T

The University of Chicago

۲۳۹ ، ۹۱۱

Tübingen ۸۲۸

V

Veub Otto. Harrassowitz ۳۴۳

فهرست نام قبیله‌ها، فرقه‌ها و خاندانها

<p>اویغور ۶۹۸، ۷۷۸، ۷۷۹</p> <p>اهل سنت ۲۵۱</p> <p>اهل فتوت ۶۸۷، ۶۸۹-۶۹۱، ۶۹۳،</p> <p>۶۹۴، ۸۳۱، ۸۶۳</p> <p>ایرانیان ۸، ۱۱، ۲۴، ۲۷، ۴۸، ۵۴، ۵۵،</p> <p>۶۲، ۶۳، ۷۴، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴،</p> <p>۱۰۵، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۸۱،</p> <p>۶۸۲، ۹۶۲</p> <p>ایلخانان ۶۹۶، ۷۰۰، ۷۰۸، ۷۱۹، ۷۳۶،</p> <p>۷۳۷، ۷۶۴، ۷۷۴، ۷۸۴، ۷۹۰،</p> <p>۸۰۳</p> <p style="text-align: center;">ب</p> <p>بابلیان ۱۹۲</p> <p>بخشیان ۷۰۷، ۷۷۹، ۷۸۳</p>	<p style="text-align: center;">آ</p> <p>آل بوسفیان ۲۰۰</p> <p>آل جلایر ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰،</p> <p>آلمانیها ۴۷۶</p> <p>آل مظفر ۸۳۳</p> <p style="text-align: center;">الف</p> <p>اتابکان فارس ۲۶۸</p> <p>اخوها ۶۷۲، ۶۸۹، ۶۹۱-۶۹۴، ۸۶۳،</p> <p>ازبکها ۶۸۸</p> <p>اسپانیاییها ۲۱۸</p> <p>اسماعیلیان ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۵۱۳،</p> <p>۶۹۹، ۷۸۴، ۷۹۶-۷۹۸</p> <p>امریکاییها ۹۶۲</p> <p>انگلیسیها ۴۰۵</p> <p>اوغوز ۶۸۲، ۶۸۹، ۷۰۲</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۲۷۱ خلفای راشدین	بکتاشیها ۶۷۹، ۶۸۸-۶۹۰
د	بنی امیه ۶۹۰
دیلیمان ۷۹۷	بنی عباس ۲۴۹-۲۵۱، ۲۵۵، ۶۸۸، ۶۹۱، ۷۹۷، ۶۹۴
س	پ
۶۷۹ ساسانیان	۷۹۸ باریان
سلجوقیان ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۵۰-۲۵۲، ۷۹۹، ۷۴۷، ۷۴۱، ۶۹۱، ۶۹۰	ت
سلجوقیان روم ۶۹۲	تایجیوت ۷۱۱
سویسیها ۹۵۷	تبانان ۲۲۰
ش	ترکان ۶۱، ۹۷، ۲۴۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۰۲، ۷۱۶، ۷۴۷، ۷۷۷، ۸۰۵
شافعیها ۴۳۳	نرکمانان ۶۸۸
شیعیان ۷۸۴	تورانیان ۶۰، ۶۲، ۷۴، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱
ص	۱۰۱ تیموریان ۸۰۳
سوفیان ۴۳۳، ۴۳۷، ۵۳۲-۵۳۵، ۶۷۲، ۷۸۳، ۷۹۰-۷۹۲	ج
ط	جوانمردان، رك: اهل فتوت
طوسیان ۲۱۷	خ
ع	ختائیان ۷۱۱
عاد ۳۷۰	خراسانیان ۲۵۲

کُرد ۲۲۶، ۷۹۳	عرب ۲۲۶
گ	علویان ۷۳۷
	عیاران ۸۶۳
گُرگانیان ۲۱۸	عیسویان ۵۳۲، ۷۱۰، ۷۷۹، ۷۷۸، ۷۵۰
گودرزیان ۶۱	۷۹۷، ۷۸۳
ل	غ
لوریان ۱۰۵	غتران ۸۰۰
لوط ۷۱۱	غزنویان ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۰۶، ۱۲۳
م	غوریان ۲۱۷
مذکیها ۴۳۳	ف
مانویان ۷۹۸	فاطمیان ۶۹۹، ۷۹۶
مجوس ۷۸۳	فتیان، رك: اهل فتوت
مزدکیان ۷۹۸	فدائیان ۷۹۸
مسلمانان ۶۷۲، ۷۱۰، ۷۲۷، ۷۸۱، ۷۲۸	فرانسویان ۹۴۱، ۹۵۸
۹۲۳، ۷۸۳	ق
مطوعین ۷۹۸	ق
مغول ۴۷۱، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰،	قمایان ۷۰۹
۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۶-۷۰۸،	قراظه ۷۹۷
۷۱۰-۷۱۲، ۷۱۷-۷۲۶، ۷۲۸،	
۷۳۰-۷۳۷، ۷۴۲، ۷۴۳-۷۵۲،	
۷۵۵، ۷۵۷، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۴،	ک
۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۵، ۷۷۷-	کاپیت ۲۵

	۸۰۳، ۷۸۵، ۷۷۹
ه	موبدان ۳۹۸
	موتناگیو ۲۵
هندوان ۳۷۷	
	ن
ی	نازیها ۹۲۳، ۴۷۷، ۱۷۶
	نایمان ۷۷۸
بنی چریها ۶۹۲	نزاریان ۷۹۶، ۶۹۹
یهود ۷۹۷، ۷۸۳، ۷۸۱، ۷۵۰، ۵۳۲	یشابوریان ۲۱۷، ۲۱۵

تصحیحات

دوست	سطر	صفحه	دوست	سطر	صفحه
نم نغم	۲۰	۷۲۲	از اطلاعات	۱۲	۵۵۴
ایشان	۲۰	۷۴۴	رعایت تناسب	۱۶	۵۵۵
مطرب	۵	۷۵۶	نمی‌کند،	۱۳	۵۷۶
بنادر	۱۷	۷۶۳	Dic	۱۹	۵۸۳
حله	۹	۷۶۸	ایرانی و	۲۴	۵۹۱
۷۱۴، ۷۱۱	۱۵	۷۸۴	thinker	۷	۶۰۳
نفری به	۱	۸۴۴	دیده	۴	۶۱۶
می‌داد .	۲۳	۸۴۹	للاعاجم	۱۰	۶۲۴
۰ ۷۸	۲۱	۸۵۷	منتشر شده	۲۳	۶۲۷
که تا	۱۷	۸۶۵	یادکرده	۵	۶۳۳
نیست	۳	۸۸۲	۳۷۰-۴۶	۱۷	۶۳۶
پس‌وپیش‌است	۲۱ و ۲۰	۸۸۳	بنشناسی	۱۰	۶۴۰
را درك	۲۰	۸۹۵	الوا	۲۱	۶۵۸
نیندیشم	۱۴	۸۹۷	دیگر کتابهای	۵	۶۶۹
ثنای تو	۲۰	۹۲۷	احتیاج هدیه	۱۸	۶۷۹
پس از	۲۰	۹۲۸	النهی	۲	۶۸۳
عطفای	۲۲	۹۲۸	حاوی	۱۵	۶۸۵
غزربها	۱۸	۹۲۹	1951,	۲۰	۶۹۹
پس‌وپیش‌است	۱۲ و ۱۱	۹۴۱	تسمیه	۵	۷۰۲
نخواهد	۹	۹۵۰	نداکنند	۹	۷۲۱
هستند ،	۷	۹۵۴			